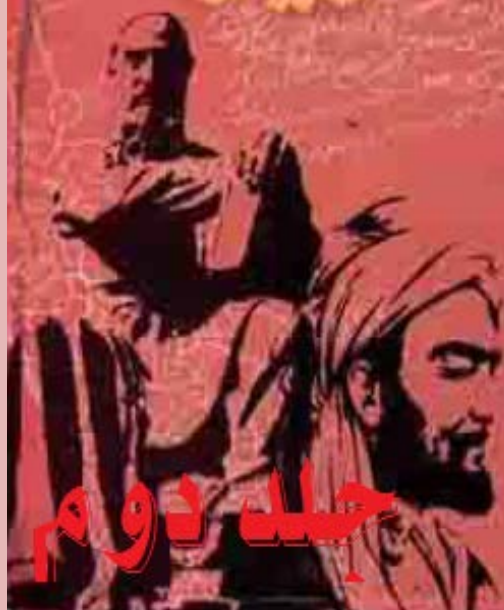


مستکبر شهید
استاد
مرتضیٰ
مظہری

خلاصات متقابل اسلام و ایران



جلد دوم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خدمات متقابل

اسلام و ایران

جلد دوم

علامه شهید حاج شیخ مرتضی مطهری

تصحیح و تنظیم: کرمرضا خزلی

تقدیم به روح بلند استاد شهید

مرتضی مطهری

تقدیم به محبان اهل بیت

تقدیم به رهروان راه حق

تقدیم به تشنگان حقیقت

تقدیم به آنانی که سرابها

را نهاده با کوثر عشق خود

را سیراب می کنند

فهرست

بخش سوم

- * خدمات ایران به اسلام
- * گستردگی و همه جانبه‌گی
- * تمدن ایران
- * صمیمیت و اخلاص
- * انگیزه‌ها
- * فعالیت‌های اسلامی ایرانیان
- * فعالیت اسلامی ایرانیان در هند
- * غوریان
- * تیموریان
- * قطبشاهیان دکن
- * عادلشاهیان بیجاپور
- * نظامشاهیان احمدنگر
- * ملوک نیشابوری اود
- * اسلام در کشمیر
- * اسلام در چین
- * اسلام در جنوب شرقی آسیا و آفریقای شرقی
- * خدمات اسلامی ایرانیان در مغرب و شمال آفریقا
- * حکام خراسانی در مصر و آفریقای شمالی
- * عکس‌العملها

* نشر و تبلیغ اسلام

* نظام الدین اولیا

* نفوذ و توسعه اسلام در چین

* سربازی و فداکاری

* علم و فرهنگ

* نخستین حوزه علمی

* نخستین موضوع

* آغاز تدوین و تألیف

* علل و عوامل سرعت

* قرائت و تفسیر

* تفاسیر شیعه

* تفاسیر اهل تسنن

* حدیث و روایت

* فقه و فقهات

* ادبیات

* کلام

* فلسفه و حکمت

* طبقه اول

* طبقه دوم

* طبقه سوم

* طبقه چهارم

* طبقه پنجم

* طبقه ششم

* طبقه هفتم

- * طبقه هشتم
- * طبقه نهم
- * طبقه دهم
- * طبقه یازدهم
- * طبقه دوازدهم
- * طبقه سیزدهم
- * طبقه چهاردهم
- * طبقه پانزدهم
- * طبقه شانزدهم
- * طبقه هفدهم
- * طبقه هیجدهم
- * طبقه نوزدهم
- * طبقه بیستم
- * طبقه بیست و یکم
- * طبقه بیست و دوم
- * طبقه بیست و سوم
- * طبقه بیست و چهارم
- * طبقه بیست و پنجم
- * طبقه بیست و ششم
- * طبقه بیست و هفتم
- * طبقه بیست و هشتم
- * طبقه بیست و نهم
- * طبقه سی ام
- * طبقه سی و یکم

* طبقه سی و دوم

* عرفان و تصوف

* عرفان و اسلام

* قرن دوم

* قرن سوم

* قرن چهارم

* قرن پنجم

* قرن ششم

* قرن هفتم

* قرن هشتم

* قرن نهم

* ذوق و صنعت

* دو قرن سکوت

بخش سوم خدمات ایران به اسلام

- * خدمات ایران به اسلام
- * گستردگی و همه جانبه‌گی
- * تمدن ایران
- * صمیمیت و اخلاص
- * انگیزه‌ها
- * فعالیت‌های اسلامی ایرانیان
- * فعالیت اسلامی ایرانیان در هند
- * غوریان
- * تیموریان
- * قطبشاهیان دکن
- * عادلشاهیان بیجاپور
- * نظامشاهیان احمدنگر
- * ملوک نیشابوری اود
- * اسلام در کشمیر
- * اسلام در چین

- * اسلام در جنوب شرقی آسیا و آفریقای شرقی
- * خدمات اسلامی ایرانیان در مغرب و شمال آفریقا
- * حکام خراسانی در مصر و آفریقای شمالی
- * عکس‌العملها
- * نشر و تبلیغ اسلام
- * نظام‌الدین اولیا
- * نفوذ و توسعه اسلام در چین
- * سربازی و فداکاری
- * علم و فرهنگ
- * نخستین حوزه علمی
- * نخستین موضوع
- * آغاز تدوین و تألیف
- * علل و عوامل سرعت
- * قرائت و تفسیر
- * تفاسیر شیعه
- * تفاسیر اهل تسنن
- * حدیث و روایت
- * فقه و فقاہت
- * ادبیات
- * کلام
- * فلسفه و حکمت
- * عرفان و تصوف
- * ذوق و صنعت
- * دو قرن سکوت

گسترده‌گی و همه‌جانبگی

در این بخش به خدماتی که متقابلاً ایران و ایرانیان نسبت به اسلام و یا تمدن اسلامی انجام داده‌اند می‌پردازیم. در آغاز بخش دوم تذکر دادیم که خدمت یک قوم به یک دین این است که نیروهای مادی و معنوی خود، ذوق و استعداد و فکر و ابتکار خود را در اختیار آن قرار دهد و در این کار خلوص نیت داشته باشد. ایرانیان بیش از هر ملت دیگر نیروهای خود را در اختیار اسلام قرار دادند و بیش از هر ملت دیگر در این راه صمیمیت و اخلاص نشان دادند. در این دو جهت هیچ ملتی به پای ایرانیان نمی‌رسد. حتی خود ملت عرب که دین اسلام در میان آنها ظهور کرد. هدف ما در این بخش اثبات این دو جهت است خصوصاً جهت دوم.

راجع به خدمات فراوان ایرانیان به اسلام زیاد سخن گفته می‌شود. ولی کمتر به این نکته توجه می‌شود که ایرانیان شاهکارهای خود را در راه خدمت به اسلام به وجود آوردند، و جز نیروی عشق و ایمان نیروی دیگری قادر نیست شاهکار خلق کند. و در حقیقت این اسلام بود که استعداد ایرانی را تحریک کرد و در او روح تازه‌ای دمید و او را به هیجان آورد، اگر نه چرا ایرانیان صد یک این همت را در راه کیش پیشین خویش بروز ندادند.

به همان نسبت که اسلام یک دین همه‌جانبه است و بر جنبه‌های مختلف حیات بشری سیطره دارد، خدمات ایرانیان به اسلام نیز وسیع و گسترده و همه

جانبه است و در صحنه‌ها و جبهه‌های گوناگون صورت گرفته است. ما در این مختصر ولو به طور اجمال، در حدود امکانات و اطلاعات خودمان به همه جوانب و جبهه‌ها اشاره می‌کنیم.

اولین خدمتی که باید از آن نام برد، خدمت تمدن کهن ایرانی به تمدن جوان اسلامی است. این تمدن کهن به تمدن جوان و با عظمت اسلامی کمک و خدمت فراوان نمود. هر چند این مطلب از مقصود اصلی ما که تشریح خدمات صادقانه ایرانیان به اسلام است بیرون است، زیرا مورد استفاده قرار گرفتن یک تمدن کهن برای یک تمدن جدید که در حال رشد و پا گرفتن است طبیعی و قهری است، ولی این دو مطلب آنچنان به هم پیوسته است، که با ذکر هر یک بدون دیگری مطلب ناقص به نظر می‌رسد. بعلاوه عنوان کتاب «خدمات متقابل اسلام و ایران» است، لهذا ناچاریم به آنچه مربوط به ایران است نیز اشاره کنیم، اعم از آنکه جزء خدمات ایرانیان مسلمان شمرده شود یا شمرده نشود. خواننده این کتاب وقتی به اینجا می‌رسد طبعاً مایل است از این مطلب هم آگاه گردد.

از اینکه بگذریم به خدمات ایرانیان مسلمان به اسلام می‌رسیم. خدمات ایرانیان مسلمان در جبهه‌های مختلف صورت گرفته است: جبهه نشر و تبلیغ و دعوت ملت‌های دیگر، جبهه سربازی و نظامی، جبهه علم و فرهنگ، جبهه ذوق و صنعت و هنر. اکنون سخن خود را از خدمات تمدن کهن ایرانی به تمدن جوان اسلامی آغاز می‌نماییم.

تمدن ایران

از ما نخواهید که به تفصیل وارد بحث ماهیت تمدن ایرانی و ارزش واقعی آن

و تحولاتی که در آن از دوره هخامنشی تا دوره ساسانی رخ داد بشویم، زیرا اولاً صلاحیت این بحث را نداریم که مانند یک متخصص اظهار نظر کنیم و ثانیاً از موضوع بحث ما خارج است. ما در اینجا با استفاده از مسلمات تاریخ که مورد قبول صاحب نظران است و با اتکاء و نقل از اهل نظر، بحث خود را ادامه می‌دهیم بنابراین آنچه می‌گوییم همه منقولات از این و آن است.

دو مطلب قطعی است یکی اینکه ایران قبل از اسلام از خود دارای تمدنی درخشان و باسابقه بوده و این تمدن سابقه طولانی داشته است، دیگر اینکه این تمدن در دوره اسلامی مورد استفاده واقع شده و به قول پ. ژ مناشه:

« ایرانیان بقایای تمدن تلطیف شده و پرورده‌ای به اسلام تحویل دادند که بر اثر حیاتی که این مذهب در آن دمید جان تازه گرفت ». (۱)

اما قسمت اول: یعنی اینکه ایران از یک تمدن کهن برخوردار بوده است اگر چه نیازی به بیان و توضیح ندارد، اما شرح مختصر آن بیفایده نخواهد بود. در کتاب ایران از نظر خاورشناسان، ترجمه آقای دکتر رضازاده شفق نقل از کتاب « روزگار باستان » تألیف « بر مستد »، درباره نظم اداری ایران هخامنشی می‌گوید:

« اداره کشور شاهنشاهی ایران که از بحر الجزایر تا رود سند و از اقیانوس هند تا خزر امتداد می‌یافت کار آسانی نبود و در گذشته هیچگاه حکمداری در مقابل چنان وظیفه سنگین واقع نشده بود که کورش آن را شروع کرد و داریوش بزرگ (۵۸۵ تا ۵۲۱

پاورقی:

۱- تمدن ایرانی، به قلم جمعی از خاورشناسان، ترجمه دکتر عیسی بهنام، صفحه ۲۴۷.

ق. م) ادامه داد اینگونه سازمان کشور داری را که در خاور زمین بلکه در تمام جهان متمدن اولین بار به وجود آمد: یکی از مراحل قابل توجه تاریخ بشر توان شمرد...».

ایضاً در همان کتاب درباره نیروی دریایی ایران هخامنشی می‌نویسد:

«در زمان خشایارشا پسر داریوش ایران چندین صد کشتی در دریای مدیترانه داشت و نیرومندترین دولت دریایی عهد بود.».

و هم در آن کتاب می‌نویسد که:

«در زمان داریوش یک روحانی معروف مصری را که جزء اسرای مصری در ایران بود مأمور ساختند برود و در مصر آموزشگاه پزشکی و جراحی برپا دارد...».

درباره صنایع عهد ساسانی می‌نویسد:

«صنایع عهد ساسانی از لحاظ تاریخ هنر ایران مهم است. فن معماری در آن دوره ترقی کرده بود و هنوز از بقایا و انقاض کاخها و مساکن و معابد و قلاع و سدها و پلها می‌توان به عظمت آن پی برد. در فیروز آباد و شاپور و سروستان فارس و تیسفون (مدائن) و قصر شیرین بقایای قصرهای ویران ساسانی مشهود است» (۱).

جاحظ در کتاب «المحاسن والاضداد» ادعا می‌کند که:

پاورقی:

۱- تمدن ایرانی، به قلم جمعی از خاورشناسان، ترجمه دکتر عیسی بهنام، صفحه ۲۰.

« ایران ساسانی بیش از هر چیز دیگر به ساختمان توجه داشت و این امر از سنگ نبشته‌هایی که از آن دوره باقی مانده پیداست، اما به کتاب توجه نداشت. برعکس دوره اسلامی که هم به ساختمان توجه شده است و هم به کتاب ». (۱)

ویل دورانت در تاریخ تمدن (جلد دهم، از ترجمه فارسی) در حدود شصت صفحه اختصاص می‌دهد به توضیح و تشریح تمدن ساسانی. درباره علوم در آن دوره، می‌گوید:

« پهلوی - زبان هند و اروپایی ایران در سلطنت اشکانیان - در زمان ساسانیان نیز معمول بود، از ادبیات آن زمان فقط ششصد هزار کلمه باقی مانده است که همه مربوط است به دین. ما می‌دانیم که آن ادبیات وسیع بوده است، اما چون موبدان حافظ و ناقل آن بودند بیشتر آثار غیر دینی را می‌گذاشتند تا از میان برود. شاهان ساسانی حامیان روشنگر ادبیات و فلسفه بودند. خسرو انوشیروان در این کار برتر از همه آنان بود. به فرمان او آثار افلاطون و ارسطو به زبان پهلوی ترجمه و در دانشگاه جندی شاپور تدریس شد ». (۲)

چنانکه می‌دانیم دانشگاه جندی شاپور در آن عهد تأسیس شد، این دانشگاه را مسیحیان ایرانی اداره می‌کردند، و یکی از مراکز بزرگ فرهنگی جهان شد. این مرکز بزرگ در دوره اسلام ادامه یافت و وقفه‌ای در کارش حاصل نشد. طبای پاورقی:

۱- المحاسن والاضداد، صفحه ۴.

۲- ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج. ۱ (ترجمه فارسی)، صفحه ۲۳۴.

مسیحی که در دوران خلفای عباسی نامشان برده می‌شود از قبیل بختیشوع، ابن ماسویه و غیر هم فارغ التحصیل همین دانشگاه بودند. بعدها که بغداد به صورت مرکز ثقل دانش جهان درآمد جندی شاپور تحت‌الشعاع قرار گرفت و تدریجاً منقرض شد. دانشگاه جندی شاپور یکی از مراکزی بود که به تمدن اسلامی کمک کرد و به آن خدمت نمود.

ویل دورانت درباره هنر ساسانی می‌گوید:

«از ثروت و جلال شاپورها، قبادها و خسروها چیزی جز بقایای هنر دوران ساسانی به جا نمانده است. اما همین مقدار کافی است که ما را از دوام و قابلیت انعطاف هنر ایران از زمان داریوش کبیر و پرسپولیس تا دوران شاه عباس کبیر و اصفهان به شگفت آورد.» (۱)

درباره نساجی آن عهد می‌گوید:

«صنعت نساجی ساسانیان از طرحهای نقاشی، مجسمه سازی، سفالسازی و سایر اشکال تزئینی بهره‌مند شد. پارچه‌های حریر، مطرز، دیبا و دمشقی، گسترده‌ها، روپوشهای صندلی، سایبانها، چادرها و فرشها با حوصله بسیار و مهارت بافته و آنگاه به گونه رنگهای زرد، آبی و سبز، رنگ آمیزی می‌شدند.» (۲)

درباره صنعت سفالسازی می‌گوید:

«از سفالینه‌های زمان ساسانیان جز قطعاتی که برای استفاده

پاورقی:

۱- ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج. ۱ (ترجمه فارسی)، صفحه ۲۵۱.

۲- ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج. ۱ (ترجمه فارسی)، صفحه ۲۵۴.

روزمره ساخته شده بود چیزی به جا نمانده است، معه‌ذا صنعت سفالینه سازی در دوران هخامنشیان بسیار پیش‌رفته بود و ظاهراً در سلطنت ساسانیان نیز تا حدی ادامه یافت و بعد از غلبه اعراب تکمیل شد». (۱)

ویل دورانت مدعی است که:

« بر روی هنر ساسانیان نمایاننده بازخیزی از چهار قرن انحطاط دوران اشکانیان است، اگر ما به قید احتیاط از بقایای آن قضاوت کنیم باید بگوییم که در کمال و عظمت به پای هنر دوران هخامنشی نمی‌رسد. همچنین از حیث ابداع، ریزه کاری و ذوق با هنر ایران بعد از اسلام برابری نتواند کرد».

ویل دورانت در خاتمه این فصل می‌گوید:

« هنر ساسانی با اشاعه شکلها و دواعی هنری خود در هندوستان، ترکستان و چین در مشرق، و سوریه، آسیای صغیر، قسطنطنیه، بالکان، مصر و اسپانیا در مغرب دین خود را ادا کرد. شاید نفوذ آن به هنر یونانی یاری کرد تا از ابرام در نمایش تصویرهای کلاسیک دست بردارد و به روش تزینی بیزانسی گراید. و به هنر مسیحیت لاتین معاضدت نمود تا از سقفهای چوبی به طارمها و گنبدهای آجری یا سنگی و دیوارهای دعامه‌ای عطف توجه کند هنر ساختن دروازه‌ها و گنبدهای بزرگ که خاص معماری

پاورقی:

۱- ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج. ۱ (ترجمه فارسی)، ۲۵۵.

ساسانی بود به مسجدهای اسلامی و قصرها و معابد منتقل شد. هیچ چیز در تاریخ گم نمی‌شود، دیر یا زود هر فکر خلاق فرصت و تحول می‌یابد و رنگ و شراره خود را به زندگی می‌افزاید». (۱)

در کتاب «ایران از نظر خاورشناسان»، فصل سوم تحت عنوان «منابع هنر اسلامی» از کتاب «دستی در هنر اسلامی» تألیف دیمند، رئیس قسمت هنر خاور نزدیک در موزه متروپل، چنین نقل می‌کند:

«در زمان حضرت محمد (صلی الله علیه وآله) عرب از خودش صنعتی نداشت، یا اگر داشت ناچیز بود، بعد از فتح سوریه و بین‌النهرین و مصر و ایران بود که هنرهای این ممالک را اقتباس کردند از منابع صحف چینی به دست می‌آید که خلفای اموی از تمام ولایات مفتوحه مصالح و استادانی را جلب می‌کردند و در بنای شهرها و قصرها و مساجد جدید مورد استفاده قرار می‌دادند، معرق سازهای بیزانسی و سوریه‌ای برای تزیینات مساجد دمشق استخدام می‌شدند و تحت ریاست یک استاد ایرانی به کار می‌پرداختند. همچنین برای ابنیه در مکه صنعتگرانی از مصر و قدس و دمشق آورده شدند و این استفاده از مصالح و عمه تا عصر عباسیان ادامه یافت. طبری نیز در تاریخ خود گوید که برای بنای بغداد استادانی از سوریه و ایران و موصل و کوفه استخدام گشتند. با این ترتیب به تدریج یک اسلوب اسلامی که از دو منبع یعنی عیسوی شرقی و ساسانی سرچشمه می‌گرفت به وجود آمد». (۱)

باورقی:

۱- ویل دورانت، تاریخ تمدن، ج. ۱ (ترجمه فارسی)، ۲۵۶.

۲- ایران از نظر خاورشناسان، ترجمه دکتر رضازاده شفق، صفحه ۱۹۵-۱۹۶.

ایضاً در همان مقاله می‌نویسد:

« گرچه در گذشته هم بعضی محققین به تأثیر هنر ساسانی در هنر اسلامی پی برده بودند، ولی اهمیت این مطلب بیشتر اخیراً در سایه حفريات اخیر در تیسفون در نزدیکی بغداد، و کیش در بین‌النهرین، و دامغان در ایران مقدار زیادی مصالح بخصوص گچبریه‌های تزینی به دست آمده که در آنها سرمشق صنایع اولیه اسلامی دیده می‌شود ». (۱)

ایضاً می‌نویسد:

« هنر ساسانی مستقیماً ادامه یافته و به هنر اسلامی منتهی شده که هنرمندان گاهی عین آن را نقش کردند و گاهی آن را تغییر دادند و سبک خاصی به وجود آوردند ». (۲)

نهر و در « نگاهی به تاریخ جهان »، جلد ۲، فصلی تحت عنوان « مداومت سنن قدیمی ایران » باز کرده است و می‌خواهد ثابت کند که روح فرهنگ و هنر ایران از دو هزار سال پیش تاکنون ادامه یافته است. وی می‌گوید:

« هنر ایران سنن درخشان و نمایانی دارد. این سنتها در مدت بیش از دو هزار سال (بعد از زمان آشوریه‌ها تاکنون) ادامه یافته است. در ایران، در حکومتها، در سلسله‌های پادشاهان و در مذهب تغییراتی روی داده است. سرزمین کشور زیر تسلط حکمرانان و

پاورقی:

-
- ۱- ایران از نظر خاورشناسان، ترجمه دکتر رضازاده شفق، صفحه ۲۱.
۲- ایران از نظر خاورشناسان، ترجمه دکتر رضازاده شفق، صفحه ۲۰۲.

و پادشاهان خودی و بیگانه قرار گرفته است اسلام به آن کشور
راه یافته و بسیار چیزها را منقلب ساخته است و معینا سنن
هنری ایران همچنان مداومت داشته است. (۱)

هم او می گوید:

« ارتش اعراب، در حالی که به سوی آسیای مرکزی و شمال
آفریقا پیش می رفت و گسترش می یافت نه فقط مذهب تازه را
همراه خود می برد، بلکه یک تمدن جوان و در حال رشد را نیز با
خود داشت. سوریه، بین النهرین و مصر همه در فرهنگ عربی
(اسلامی) جذب شدند و تحلیل رفتند، زبان عربی زبان عادی و
رسمی آنها شد، و از نظر نژادی نیز با اعراب به هم آمیختند و
شبیه یکدیگر شدند. بغداد، دمشق، قاهره مراکز بزرگ فرهنگ
عربی (اسلامی) شدند، و بر اثر جهش پر نیرویی که از تمدن جدید
به وجود آمده بود ساختمانهای زیبای بسیاری در آنها به پا
گردید... هر چند ایران شبیه اعراب نشد و در ملیت عربی تحلیل
نرفت، تمدن عرب (اسلام) تأثیر فوق العاده در آن داشت و اسلام
در ایران هم مانند هند یک حیات تازه برای فعالیت هنری ایجاد
کرد. هنر و فرهنگ عربی (اسلامی) هم تحت نفوذ و تأثیر ایران
واقع شد ». (۲)

پاورقی:

۱- نگاهی به تاریخ جهان، ترجمه محمود تفضلی، جلد ۲ صفحه ۱۰۳۸.

۲- همان مدرک، صفحه ۱۰۴۲.

چنانکه می‌دانیم، برخی کتب ایرانی در دوره خلفای اموی و عباسی ترجمه شد، هر چند این کتب با کتبی که از سایر منابع ترجمه شد قابل مقایسه نبود، در عین حال می‌توان آن را از نوع کمک تمدن ایرانی به تمدن اسلامی به شمار آورد. ما در آینده در باب ترجمه‌های ایرانی بحث مختصری خواهیم کرد.

مسلمین نظامات اداری خود را از ایران اقتباس کردند، دفاتر و دواوین دستگاه خلافت به سبک دفاتر و دواوین قدیمی ایران تنظیم می‌شد و احیاناً زبان اداری و دفتری زبان فارسی بود. بعدها خود ایرانیان مسلمان ترجیح دادند که به زبان عربی برگردانند.

ابن الندیم در الفهرست می‌نویسد:

« اولین نقل از زبان دیگر به زبان عربی به امر خالد بن یزید بن معاویه صورت گرفت، وی علم دوست بود و به صنعت کیمیا علاقه داشت، جماعتی از فلاسفه یونانی که در مصر می‌زیستند و با زبان عربی آشنا بودند احضار کرد و فرمان داد عده‌ای از کتب آن فن را از زبان یونانی و قبطی به زبان عربی ترجمه کنند، و این اولین ترجمه به زبان عربی است.»

سپس می‌گوید:

« دومین ترجمه به زبان عربی نقل دیوان و دفاتر دولتی است که در زمان حجاج به وسیله صالح بن عبدالرحمن که از نژاد ایرانی بود، از زبان فارسی به زبان عربی برگردانده شد. صالح زیردست زادانفرخ کار می‌کرد و زادانفرخ دبیر حجاج بود، صالح چون به هر دو زبان می‌نوشت مورد توجه حجاج واقع شد. روزی خود صالح به زادانفرخ گفت بیم آن دارم که حجاج مرا بر تو که ولی نعم من

هستی مقدم بدارد و تو از نظرش بیفتی. زادانفرخ گفت؛ نترس، هرگز چنین نخواهد شد، او به من بیش از تو نیازمند است، دفتر محاسبات را جز من کسی قادر نیست اداره کند. صالح گفت؛ به خدا قسم اگر بخواهم می‌توانم دفتر محاسبات را به عربی برگردانم که اساساً نیازی به زبان فارسی نباشد. زادانفرخ، صالح را امتحان کرد، دید راست می‌گوید تقاضا کرد که چندی تمارض کند و حاضر نشود، چنین کرد. حجاج طبیب مخصوص خویش را نزد وی فرستاد. طبیب گفت من کسالتی در او نمی‌بینم، در این بین زادانفرخ در فتنه محمد بن اشعث کشته شد و خود به خود صالح جانشین زادانفرخ گشت. صالح یک روز ماجرای که بین او و زادانفرخ گذشته بود به حجاج گفت. حجاج خواستار شد که این تصمیم را عملی کند.

این جریان باعث ناراحتی فارسی زبانان، مخصوصاً آنانکه از این امتیاز بهره‌مند می‌شدند، گردید. روزی مردانشاه پسر زادانفرخ از صالح چند اصطلاح مربوط به حساب را پرسید و گفت با این اصطلاحات چه می‌کنی؟ صالح معادل آنها را از زبان عربی بیان کرد. مردانشاه ناراحت شد و گفت خدا ریشه‌ات را قطع کند که ریشه زبان فارسی را قطع کردی. گروهی از فارسی زبانان حاضر شدند صد هزار درهم به صالح بدهند که به بهانه عدم امکان از تصمیم خویش منصرف شود، اما او منصرف نشد.

ابن‌الندیم می‌گوید:

« ولی دواوین دولتی شام را به زبان رومی می‌نوشتند نه زبان فارسی و در زمان هشام بن عبدالملک آن را نیز به زبان عربی

برگرداندند؟». (۱)

این جریان به دربار خلفا و حکام آنها مربوط بوده است. سلاطین ایرانی پس از استقلال دفاتر و دواوین را به زبان فارسی می‌نوشت‌اند، بار دیگر در زمان غزنویان به زبان عربی برگردانده شد که آن نیز تاریخچه‌ای دارد. همچنانکه قبلاً گفتیم ما نه در صدد تشریح خدمات تمدن کهن ایرانی به تمدن جوان اسلام هستیم و نه این کار در صلاحیت ماست. هدف ما از نقل مطالب گذشته که از مسلمات تاریخ است این است که دو نکته را تأکید کنیم: یکی اینکه ایران قبل از اسلام از تمدنی برخوردار بوده است و این تمدن یکی از مایه‌های تمدن اسلامی است. دیگر اینکه اسلام به ایران حیاتی تازه بخشید و تمدن در حال انحطاط ایران به واسطه اسلام جانی تازه گرفت و شکلی تازه یافت. این دو نکته قابل انکار نیست. طالبان خود می‌توانند به منابع و مدارک فراوانی که در هر دو زمینه هست مراجعه کنند.

صمیمیت و اخلاص

اکنون وارد اصل مطلب می‌شویم، و آن اینکه ایرانیان خدمات بسیار شایانی به اسلام کرده‌اند و آن خدمات از روی صمیمیت و اخلاص و ایمان بوده است، ما اول درباره صمیمیت و اخلاص ایرانیان بحث می‌کنیم. سپس به شرح خدمات

پاورقی:

۱- الفهرست ابن الندیم، مقاله هفتم (مقالة الفلاسفة) صفحه ۳۵۲-۳۵۳.

آنان می‌پردازیم.

درباره صمیمیت ایرانیان نمی‌خواهیم مبالغه کنیم، ما مدعی نیستیم که همه ایرانیان نسبت به اسلام مخلص و صمیمی بوده‌اند و همه خدماتی که صورت گرفته است از روی کمال صفا و صمیمیت نسبت به اسلام بوده است. آنچه ما مدعی هستیم این است که اکثریت قریب به اتفاق ایرانیان نسبت به اسلام صمیمی بوده‌اند و انگیزه‌ای جز خدمت به اسلام نداشته‌اند و در این جهت هیچیک از ملل اسلامی اعم از عرب و غیر عرب، به ایرانیان نمی‌رسد و شاید ایرانیان در دنیا نظیر نداشته باشند، یعنی هیچ ملتی نسبت به هیچ دینی و آیینی این اندازه خدمت نکرده و صمیمیت به خرج نداده است.

یک ملت را می‌توان با زور مطیع کرد، اما نمی‌توان با زور، جهش و جنبش و عشق و ایمان در او به وجود آورد، قلمرو زور و زر محدود است، شاهکارهای بشری تنها و تنها معلول عشق و ایمان است.

برخی چنین وانمود می‌کنند که انگیزه و محرک ایرانیان در جوشش و جنبش فوق‌العاده فرهنگی اسلامی، جبران شکستی بود که از جنبه نظامی در میدانهای قادسیه و جلولاء و حلوان و نهاوند از عرب خورده بودند. ایرانیان دانستند که شکست نظامی شکست نهایی نیست، شکست نهایی شکست ملی و فرهنگی است. ایرانیان تحت تاثیر احساسات ملی برای اینکه در مقابل اقوام دیگر، خصوصاً ملت عرب، خودی نشان بدهند و ضمناً افکار و آداب خویش را با صبغه اسلامی حفظ کنند، دست به فعالیت فرهنگی زدند. به عبارت دیگر چون اسلام را به عنوان یک واقعیت نتوانستند نپذیرند. به فکر افتادند آن را ایرانی کنند و برای این مقصود راهی بهتر از قبضه کردن شوون علمی اسلامی نبود.

ما معتقدیم اینگونه تفسیر، صددرصد دور از واقعیت است، زیرا اولاً همچنانکه قبلاً بیان کردیم سابقه خدمات ایرانی به اسلام، به قبل از شکستهای نظامی می‌رسد، آنچه ایرانیان بعد از شکست نظامی انجام دادند مانند فعالیت‌های

قبل از شکست است. ثانياً اگر انگیزه آن بود چهارده قرن ادامه نمی‌یافت. حرکتها و جنبشهای موقت را می‌توان با اینگونه انگیزه‌ها توجیه کرد، برخلاف جنبشهایی که قرن‌ها ادامه می‌یابد.

گذشته از امتداد زمانی، شکل و کیفیت کارهم با آن انگیزه‌ها قابل توجیه نیست، در فصلهای آینده خواهیم دید که شکل و کیفیت کار ایرانیان در زمینه‌های اسلامی ایمان و اخلاص آنها را نشان می‌دهد.

بعلاوه اگر هدف ایرانیان از خدمت به اسلام جبران شکستهای نظامی بود، چرا آنان خود مبلغ و مروج اسلام در میان ملت‌های دیگر گردیدند و چندین برابر خود، مسلمان دیگر به وجود آوردند؟ چرا آنجا که اسلام به خطر می‌افتد با آنکه از نظر ملیت ایرانی خطری وجود ندارد، ایرانی جانفشانی و سربازی می‌کند؟ چرا در مقابل شیوع منکرات و مناهای بیش از اقوام دیگر عکس‌العمل مخالف نشان می‌دهند؟

در بحثهای آینده همه این نکات را توضیح می‌دهیم. اینک بحثی کلی درباره علل و عواملی که ملل اسلامی را به جوشش و جنبش علمی و فرهنگی وادار کرد.

انگیزه‌ها

لازم است یک نظر کلی به جهان اسلام از نظر انگیزه‌ها و محرکها بیفکنیم. در جهان اسلام حرکتی علمی و فرهنگی به وجود آمد که در آن عرب، ایرانی، هندی، مصری، الجزائری، تونسسی، مراکشی، سوری، و حتی اروپایی، اسپانیایی شرکت داشت و این حرکت از دورترین نقاط مشرق اسلامی تا دورترین نقاط

مغرب اسلامی و همچنین از شمال تا جنوب اسلامی به هم پیوسته بود. در این حرکت فی‌المثل هم سیبویه و ابن‌سینای ایرانی شرکت داشت و هم ابن مالک و ابن رشد اندلسی. محرک این واحد عظیم چه بود؟ در اینجا چند نوع فرضیه می‌توان ابراز داشت.

۱- یک روح ملی عربی در همه این ملتها پیدا شده بود و همه این ملتها تحت نام و عنوان « عربیت » یک حرکت هماهنگ به وجود آورده بودند. قطعاً چنین نیست، هر چند بعضی از اعراب معاصر می‌خواهند تاریخ را به این صورت تحریف کنند.

برخی اروپائیان، تمدن اسلامی را تحت عنوان تمدن عربی یاد می‌کنند تا از یک طرف بر غرور اعراب بیفزایند که بیش از پیش بر ملیت عربی خود تکیه کنند و خود را از جهان اسلام جدا سازند، و از طرف دیگر سایر ملل مسلمان را از اعرابی که چنین دروغی را باور می‌دارند رنجیده خاطر سازند.

۲- اینکه ملتهای اسلامی هر کدام تحت تأثیر ملیت و قومیت خاص خویش فعالیت می‌کردند، انگیزه هر ملتی احساسات خاص ملی خود آنها بود. بطلان این نظر روشن است و نیازی به توضیح ندارد. ما در بخش اول این کتاب در این باره به قدر کافی بحث کردیم. ملتهای اسلامی روی ملیتهای خود پل زده بودند و به همین دلیل یک مسلمان هندی یا ایرانی با یک مسلمان افریقایی یا اسپانیایی احساس اخوت و برادری می‌کرد.

۳- اینکه این ملتها روی خاصیت جهانوطنی علم از یک طرف، و تعلیمات جهانی و انسانی و مافوق ملی و نژادی اسلام از طرف دیگر، در داخل مرزهای عقیدتی و فکری زندگی می‌کردند محرکات و انگیزه‌های آنها از اسلام سرچشمه می‌گرفت و بس. شواهد و قرائن تاریخی، این نظر را تایید می‌کند.

راه شناختن محرکات و انگیزه‌های یک شخص یا یک ملت در یک حرکت تاریخی بررسی نحوه کار او است. آنچه در فصلهای بعد خواهیم آورد کافی است که انگیزه و محرک ایرانیان را به ما بشناساند.

در اینجا نیز قسمتی دیگر از نوشته آقای عطاردی را که تحت عنوان «فعالیت اسلامی ایرانیان» برای ما نگاشته‌اند می‌آوریم. قسمت اول نوشته ایشان را قبلاً در بخش دوم این کتاب نقل کردیم.

فعالیت‌های اسلامی ایرانیان

حوادث یمن و فداکاری ایرانیان مسلمان آن سرزمین خود شاهد بزرگی است که این ملت با آغوش باز این دین مقدس را قبول کرد و در راه نشر آن از هیچ گونه فداکاری خودداری نکرده است. کسانی که می‌نویسند اسلام با شمشیر بر این ملت تحمیل شده یا تعصب نژادی و احساسات قومی آنها را وادار به این حرف می‌کند یا از سیر اسلام در میان نژاد ایرانی اطلاع ندارند. همه مورخین می‌نویسند که دین اسلام با سرعتی شگفت‌انگیز در ایران پیشرفت، و این ملت بدون جنگ و جدال از آن استقبال کرد، و در مدت بیست سال تمام فلات ایران را از ساحل فرات تا رود جیحون و از کناره‌های سند تا کرانه دریاچه خوارزم فرا گرفت. اگر در چند مورد با اعراب مسلمان جنگ شد آن جنگ مربوط به دسته‌ای از طبقات ممتاز و موبدان بود که در نظر داشتند با جلوگیری از نفوذ اسلام منافع خود را حفظ کنند.

پس از اینکه تمام کشور پهناور ایران به تصرف مسلمین درآمد، طولی نکشید که اکثریت مردم این کشور به استثنای کوه‌های مازندران و دیلمان دین

اسلام را پذیرفتند و فعالیت و کوشش این مردم برای تبلیغ اسلام و تحکیم مبانی و قواعد شرع مقدس شروع گردید. در سه قرن اول اسلام که ایران تحت نفوذ خلفای اموی و بنی عباس اداره می شد، ملت ایران در تشریح احکام دینی، ادبی، قضائی، سیاسی، و اجتماعی اسلام سعی بلیغ کرد و امهات مسائل را مطرح ساخت و آنها را روشن و محبوب نمود.

روی هم رفته، حدیث، تفسیر، کلام، فلسفه، تصوف در قرن نخستین اسلامی پی ریزی شد و ملت ایران در این مورد در درجه اول قرار دارد. مکتبهای نیشابور، هرات، بلخ، مرو، بخارا، سمرقند، ری و اصفهان و سایر شهرهای ایران بزرگ مرکز فعالیت و جنب و جوش بود. صدها نفر از رجال بزرگ اسلام در این شهرها تربیت شدند و در شرق و غرب عالم تمدن درخشان اسلام را محکم و استوار ساختند.

یکی از موضوعات مهمی که در ایران مخصوصاً خراسان مورد توجه قرار گرفت موضوع علم حدیث بود. در این مورد باید انصاف داد که ایرانیان در تدوین حدیث سهم مؤثری دارند بلکه باید آنان را مؤسس مکتب علم الحدیث نامید. گروهی از اهل حدیث مسافرتها زیادی می کردند تا اخبار و روایات را از مشایخ حدیث با گوش خود بشنوند و آنها را در «مسانید» و «صحاح» خود تدوین کنند. مکتب حدیثی خراسان در جهان آن روز به اندازه ای اهمیت یافت که از مصر و آفریقا و حجاز و عراق و شام برای استفاده از مشایخ خراسان سالها در نیشابور، مرو، هرات، بلخ و بخارا اقامت می کردند.

کسانی که با کتب حدیث و صحاح و مسانید و حالات مشایخ روایت آشنایی دارند می دانند که همه اصحاب سته اهل سنت و مؤلفین کتب اربعه شیعه ایرانی هستند. شش نفر از آنها، شیخ طوسی، مسلم نیشابوری، ابو عبد الرحمن نسائی، محمد بن اسماعیل بخاری، ابو داود سجستانی، ترمذی و بیهقی، خراسانی هستند و دو نفر شیخ صدوق از قم و ابن ماجه از قزوین می باشند و غیر از اینها از

مشاهیر نیز صدها نفر دیگر ایرانی می‌باشند.

فلاسفه بزرگ اسلام، متکلمین، مورخین، لغت‌نویسان، شعرای بزرگی که به زبان عربی شعر سروده‌اند، مفسرین عالیقدر، رجال سیاسی و پادشاهان بزرگ و جهانگشایان مسلمان همه از ایران بودند مگر برمکیان، نوبختیان، قشریان، صاعدیان، خاندان سماعی، خواجه نظام الملک طوسی، شیخ طوسی، خواجه نصیرالدین طوسی، و همچنین ملوک طاهریان، سامانیان، آل بویه، غزنویان، غوریان، سربداران و دهها خاندان دیگر که در تبلیغ اسلام، نشر تمدن آن کوشش کرده‌اند همه از این آب و خاک نبودند.

از ائمه اربعه تسنن نیز دو نفر ایرانی بوده‌اند که هر دو از خراسان برخاسته‌اند. نخست ابوحنیفه که گروهی وی را اهل کابل و دسته‌ای وی را از اهل «نسا» (درگز) می‌دانند. دوم احمد بن حنبل که در مرو خراسان متولد شد و در بغداد نشو و نما یافت.

به طور کلی ایرانیان در چند قرن نخست فرهنگ و ادب اسلامی را روی اصول و قواعد پایه‌گذاری کردند و راه را برای آیندگان باز نمودند. این موضوع چون بسیار روشن است از تفصیل خودداری می‌شود.

با طلوع قرن چهارم هجری، طبرستان و گیلان نیز به تصرف مسلمین درآمد، و در این قرن مردم ایران استقلال سیاسی به هم رسانیدند، و سامانیان رشته علاقه خود را با خلافت بغداد قطع کرده به طور استقلال در خراسان و نواحی شرقی ایران سلطنت مستقل داشتند، و از نظر فهم و درک مبانی دینی نیز احتیاج به مرکز خلافت نبود.

فعالیت اسلامی ایرانیان در هند

غزنویان نخستین افراد ایرانی هستند که دین مقدس اسلام را از طریق سند به هندوستان بردند. در زمان غزنویها ناحیه پنجاب در تصرف آنها بود و لاهور که یکی از شهرهای بزرگ این ناحیه می‌باشد مرکز حکومت غزنویان قرار گرفت، در زمان این پادشاهان جماعتی از دانشمندان ایرانی به هند رفتند که از جمله آنها بیرونی دانشمند و حکیم معروف خراسانی است. اگر چه حملات غزنویان بیشتر جنبه قتل و غارت داشت و به حقیقت و تبلیغ اسلام چندان اهمیت نمی‌دادند، لیکن برای شکستن سدهای سیاسی و نظامی در شبه قاره بسیار مؤثر بودند و راه را برای آیندگان باز کردند.

غوریان

سلاطین غور اصلاً از غور هرات هستند و نسب آنان به شنسب نامی می‌رسد. این شنسب در زمان امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) مسلمان شد و فرمانداری ناحیه غور از طرف آن حضرت به وی تفویض گردید. مورخین می‌نویسند در زمان بنی‌امیه که امیرالمؤمنین را در منابر سب می‌کردند و حکام بنی‌امیه مردم را وادار به این عمل می‌نمودند. مردمان غور زیر بار این عمل نرفتند و حکام غور و غرjestان نسبت به آن جناب اسائه ادب نکردند.

اولین پادشاه مسلمان غوری که به هندوستان لشکر کشید و دهلی را فتح کرد و آنجا را پایتخت قرار داد. سلطان محمد سام غوری بود. از زمان این سلطان (آغاز قرن هفتم) که دهلی پایتخت اسلامی شد و تا هنگامی که انگلیس بر آن تسلط یافت پایتخت سلاطین مسلمان بود. غوریان در هند مصدر خدمات مهمی شدند و در عصر آنان علما و دانشمندان زیادی از ایران به هند رفتند و در آنجا متوطن شدند. در حقیقت تبلیغات اسلامی در هند از زمان غوریان شروع گردید و مدارس و مساجد رونق پیدا کرد.

یکی از علمای بزرگ ایران که در این زمان به هند رفت، خواجه معین‌الدین چشتی است. وی در هند بسیار خدمت کرده است و شاگردان زیادی دارد که هر کدام پس از وی در آن منطقه ریاست دینی و مذهبی یافتند. مکتب خواجه معین‌الدین هنوز پس از گذشته صدها سال پابرجاست و قبرش در «اجمیر» بسیار مورد احترام و تجلیل است.

تیموریان

ظهیرالدین «محمد بابر» که از احفاد امیر تیمور بود به هندوستان لشکر کشید و دهلی را مرکز خود قرار داد. پس از وی گروهی از فرزندان او تا مدت چهار قرن بر هندوستان حکومت راندند. روابط تیموریان هند و پادشاهان صفویه بسیار حسنه بود و در این زمان جماعت زیادی از ایران به هند رفتند. در عصر تیموریان تمام مناصب حکومتی و مذهبی در دست ایرانیان بود هزاران شاعر، عارف، فقیه مجتهد، از ایران به هندوستان رهسپار شدند، و در آنجا به تبلیغات اسلامی پرداختند.

یکی از افراد بزرگی که در زمان جهانگیر در هند مصدر خدمات زیادی شد اعتمادالدوله «میرزا غیاث بک» است. وی در خراسان زندگی می‌کرد و از طرف شاه طهماسب فرمانروای مرو بود. شاه طهماسب بر وی خشم گرفت و اموال او را مصادره کرد، او ناگزیر راه هندوستان را پیش گرفت و در آگره به دربار جلال‌الدین اکبر راه یافت. پس از مدتی دخترش نور جهان به زوجیت جهانگیر درآمد و ملکه هندوستان شد.

بانو بگم ممتاز محل که فرزند زاده میرزا غیاث بک است به عقد شاه جهان درآمد و ملکه مقتدر هند شد تاج محل که امروز یکی از بناهای مجلل جهان است و شاید به آن خصوصیت در جهان بی‌نظیر باشد مقبره همین ممتاز محل ایرانی است. در زمان نور جهان و ممتاز محل که هر دو شیعه بودند، گروهی از ایران به هند رفتند و در آنجا خدمات مذهبی انجام دادند.

قطبشاهیان دکن

محمدعلی قطبشاه در همدان متولد شد و در عنفوان جوانی از ایران به هند رفت و در دکن به ملازمت حاکم آن حدود درآمد و چون دارای استعداد بود. روز بروز بر عزت و مقام وی افزوده گشت، و پس از چندی ملقب به قطب‌الملک شد. او در سال ۹۱۸ هجری رسماً زمامدار منطقه دکن شد. قطبشاه از مریدان شیخ صفی‌الدین اردبیلی بود. هنگامی که شنید شاه اسماعیل مذهب شیعه را در ایران رواج داد، وی نیز در منطقه دکن، مذهب تشیع را رواج داد و مذهب رسمی اعلام کرد.

قطبشاهیان در دکن در تبلیغ دین اسلام و مذهب تشیع سعی و کوشش کردند و در ایام سلطنت این طبقه جماعتی از ایران برای تبلیغات دینی به ناحیه دکن رفتند. یکی از شخصیت‌های بزرگ ایرانی که در این عصر به هند رفت میر محمد مؤمن استرابادی است. وی یکی از دانشمندان و رجال عالیقدر است که مدت ۲۵ سال وکیل‌السلطنه بود. او در جمیع علوم متداول از معقول و منقول متبحر و اعلی علمای عصر خود به شمار می‌رفت. قطبشاهیان مدت دو قرن بر این منطقه حکومت کردند و تاریخ آنان بسیار مشروح است.

عادلشاهیان بیجاپور

سرسلسله این خاندان یوسف عادلشاه ایرانی است، که در ساوه بزرگ شده است. وی در آغاز جوانی از ایران به هندوستان رفت و پس از ورود به هند در خدمت حکام و سلاطین بیجاپور وارد شد و بعد از مدتی سلطنت این ناحیه را در دست گرفت و به یوسف عادلشاه ساوه‌ای معروف بود. عادلشاهیان نیز مذهب تشیع داشتند و در ترویج و تبلیغ امور دینی بسیار کوشش کردند و بسیاری از مناطق مرکزی هندوستان که در دست بت‌پرستان بود در زمان علی عادلشاه به تصرف مسلمین درآمد.

در اردوی عادلشاهیان پیوسته گروهی از علما و دانشمندان ایران و سادات نجف اشرف، کربلای معلی، و مدینه منوره شرکت داشتند و امور دینی را زیر نظر خود می‌گرفتند و بیشتر کارهای سیاسی و حکومتی را نیز ایرانیان در دست داشتند. تاریخ این دسته از ملوک اسلامی هند نیز بسیار مشروح است و در تاریخ اسلامی هند شرح آن آمده است.

نظامشاهیان احمدنگر

سرسلسله این ملوک، یک نفر هندو به نام تیمابته بود که در عصر سلطان احمد شاه بهمنی به دست مسلمانان اسیر شد. سلطان وی را بسیار باهوش و استعداد یافت و به فرزندش محمد شاه بخشید و همراه او به مکتب فرستاد، و در اندک زمانی خط و سواد فارسی آموخت و ملقب به ملک حسن بحری گردید. سرانجام با تفصیلی که اینک جای ذکر آن نیست به سلطنت رسید و پس از استقرار بر اریکه سلطنت مذهب تشیع را پذیرفت و در ترویج مذهب جعفری بسیار کوشش کرد.

رجال درباری و حکومتی و شخصیت‌های مذهبی مملکت نظامشاهیان نیز اکثراً ایرانی بودند، و امور سیاسی و مذهبی را اداره می‌کردند. شاه طاهر همدانی معروف به دکنی در عصر این پادشاهان به هندوستان رهسپار شد. شاه طاهر که ابتداء از طرفداران شاه اسماعیل بود با وی مخالفت کرد و نزدیک بود کشته گردد، وی به طور مخفیانه وارد هند شد و در دربار نظامشاهیان بسیار معظم و محترم زندگی می‌کرد. خدمت شاه طاهر در هند بسیار اهمیت دارد، علماء زیادی را در موضوعات مختلف اسلامی تربیت کرد و حوزه درسی وی یکی از بزرگترین حوزه‌های علمی هندوستان بود. شاه طاهر بسیار محترم بود و خدمات وی ارزنده. لازم است که درباره این مرد مجاهد کتاب مستقلی نوشته شود. تاریخ نظامشاهیان نیز مشروح است و خدمات دینی آنان نیازمند به نوشتن یک کتاب قطور می‌باشد.

ملوک نیشابوری اود

در زمان شاه سلطان حسین صفوی، سید محمد نامی از علمای نیشابور به هندوستان رفت و در دهلی اقامت گزید. فرزندان وی در مناصب دولتی درآمدند و کم‌کم اهمیت پیدا کردند یکی از احفاد سید محمد به نام برهان الملک فرماندار صوبه اود شد. وی بعد از چندی در آنجا استقلال به هم رسانید و ارتباط خود را با دهلی قطع کرد. پس از وی فرزندان او در این ناحیه سلطنت می‌کردند.

در زمان پادشاهان نیشابوری جماعت زیادی از نیشابور و مشهد مقدس و سایر شهرهای خراسان به هندوستان رفتند و در شهر لکهنو که مرکز حکومت آنان بود ساکن شدند و تقریباً تمام رجال مذهبی و سیاسی این دسته از ملوک هند خراسانی بودند. سادات نقوی که نیشابوری هستند، در زمان پادشاهان اود به هند رفته‌اند. مرحوم میر حامد حسین نیشابوری صاحب «عبارات الانوار» در تحت حمایت این پادشاهان فعالیت می‌کرد. راجع به پادشاهان نیشابوری چند کتاب در هند نوشته شده که از جمله تاریخ «شاهیه نیشابوریه» است.

غیر از چند طبقه از سلاطین که ذکر شد طبقات دیگری نیز در بنگاله، بهار، گجرات، برار، و پنجاب سلطنت کرده‌اند، و هر کدام در منطقه خود در ترویج اسلام کوشش کرده‌اند. تاریخ اسلامی هندوستان بسیار مشروح است و باید هیئتی در این موضوع کار کند. خوشبختانه کتابخانه‌های هند و پاکستان بسیار غنی است و منابع و مأخذ این کار فراوان است!

اسلام در کشمیر

مورخین مسلمان نوشته‌اند که تا سال ۷۱۵ هجری مردم کشمیر متدین به دین اسلام نبودند. در این قرن یک نفر ایرانی که لباس قلندران پوشیده بود وارد کشمیر شد و در این ناحیه شروع به فعالیت کرد. از آنجا که مردم هندوستان و کشمیر به قلندران و درویشان علاقه خاصی دارند دور او را گرفتند و هر روز بر اعتبار او افزوده می‌شد.

در تاریخ « فرشته » آمده که: نام این شخص شاه میرزا بوده است. این مرد در زمان سیه دیو که حاکم کشمیر بود وارد « سری نگر » شد، و نوکری این راجه را پذیرفت. شاه میرزا اندک اندک در این مرد نفوذ کرد و راهی برای خود باز نمود. پس از چندی سیه دیو فوت کرد و فرزندش رنجن زمامدار شد و شاه میرزا را وزیر و مشاور خود قرار داد در این هنگام میرزا قدرتی به هم زد و فرزندانش ادعای استقلال کردند.

بعد از مدتی این راجه نیز فوت کرد و زنش حکومت را به دست گرفت. شاه میرزا و فرزندانش با وی بنای ناسازگاری گذاشتند. او ناگزیر شد شاه میرزا را به شوهری قبول کند و او را در کارهایش دخالت دهد. بعد از این قضیه زن مسلمان شد و شاه میرزا خود را سلطان کشمیر خواند و دستور داد به نام وی خطبه بخوانند و خود را شمس‌الدین خطاب کرد.

این مرد دین اسلام را در کشمیر رواج داد و در تبلیغ و ارشاد مردم کوشید و بعد از مدتی اکثر سکنه کشمیر مسلمان شدند. یکی از کسانی که در کشمیر به اسلام خدمت کرده است، میر سید علی همدانی بوده. این مرد بزرگ که از مفاخر

اسلامی است، هزارها شاگرد در کشمیر تربیت کرد که هر کدام برای خود استاد شدند. مقام سیدعلی همدانی هنوز در کشمیر محترم است و مردم آنجا را زیارت می‌کنند و در روزهای عاشورا هنگامی که دستجات عزاداران از آنجا عبور می‌کنند پرچمهای خود را به حال احترام فرود می‌آورند.

اسلام در چین

به طور تحقیق معلوم نیست که اسلام در چه تاریخی به داخل خاک چین راه یافته است. آنچه مسلم است به وسیله گروهی از بازرگانان خوارزمی و تجار سمرقند و بخارا در قرنهای نخستین اسلامی بدانجا رفته است. در عصر خوارزمشاه و مخصوصاً علاءالدین محمد خوارزمشاه که ترکستان و اترا به دست وی افتاد، رفت و آمد ایرانیان به خاک چین زیاد گردید. پس از حمله مغول و سلطنت آنها بر ایران، جماعت زیادی از ایران در چین ساکن شدند، چنگیزخان پس از اینکه شهرهای خراسان را خراب کرد، دستور داد ارباب علوم و معارف و اصحاب حرف و صنایع را به چین و مغولستان بردند تا در آنجا مردم چین را دانش بیاموزند، و آنها را به هنرهایی که در ایران معمول بود آشنا سازند. مردم ایران علاوه بر هنرهای معمولی دین و آیین خود را نیز به آنها تعلیم دادند و به این صورت دین مقدس اسلام در چین نیز توسط ایرانیان از طریق ارشاد راه یافت و کلیه کتب دینی مسلمین چین نیز به زبان فارسی تالیف گردیده است.

اسلام در جنوب شرقی آسیا و آفریقای شرقی

دین مقدس اسلام از طریق هندوستان و بنادر خلیج فارس و دریای عمان به کشورهای جنوب شرقی آسیا و آفریقای شرقی و جزائر اقیانوس هند راه پیدا کرد و در مسلمانی این مناطق نیز گروهی بازرگان و دریانورد ایرانی سهم بسیاری دارند. پس از اینکه مغولان بر ایران حمله آوردند و شهرهای آباد این مرز و بوم را ویران ساختند، گروهی از دانشمندان و بازرگانان از اینجا مهاجرت نمودند، آنها که در مشرق ایران بودند به هندوستان مهاجرت کردند، کسانی که در جنوب و مرکز ایران قرار داشتند از طریق دریا این کشور را ترک گفتند. مردمان جنوب ایران و سواحل خلیج فارس و دریای عمان که با راههای دریایی آشنایی داشتند. در اثر حمله مغول و پس از آن تیمور، ناگزیر شدند با سرمایه‌های خود در یکی از نقاط دور دست زندگی کنند، یا در اثر خرابی و از دست دادن سرمایه ناگزیر شدند به کشورهای جنوب آسیا بروند. ایرانیانی که در آفریقای شرقی یا اندونزی اقامت کرده‌اند، بیشتر از اهالی فارس بوده‌اند. روی هم رفته دین مقدس اسلام توسط همین مهاجران ممالک مزبور نشر شد و اینان از طریق خطابه و ارشاد مردم را با حقایق اسلامی آشنا ساختند. آثار ایرانیان هم اکنون با گذشتن چند قرن در جنوب شرقی آسیا و آفریقای شرقی محفوظ است. تحقیق در این موضوع نیازمند به پرداختن یک کتاب می‌باشد.

خدمات اسلامی ایرانیان در مغرب و شمال آفریقا

همانطور که در آغاز این مقال گفته شد، اهالی خراسان و مشرق ایران با یک قیام مردانه بساط امویان را در هم نوردیدند. عباسیان که بر اریکه خلافت مستقر شدند، به طور کلی نژاد عرب را از مناصب حکومتی دور ساختند مگر چند نفر از خواص خود را که در امور دولتی مشارکت دادند. چون دولت آنان از طرف خراسان ظهور کرد، برای همین جهت استانداری اکثر بلاد را به مردمان خراسان واگذار نمودند، و در شرق و غرب عالم اسلام آنها را امارت و حکومت دادند.

در زمان مأمون پس از اینکه وی از خراسان به عراق برگشت، گروهی از اشراف و رجال خراسان با وی همراهی کردند. مأمون به هر یک از آنان مناصبی داد و در شهرهایی که مورد نظرش بود به حکومت رسانید. یکی از مناطقی که مورد توجه عباسیان بود و بیم داشتند که از آنجا خطری متوجه ایشان گردد، سرزمینهای مغرب اقصی و شمال آفریقا بود، زیرا هنوز حکومت اندلس به دست امویان بود و می‌ترسیدند از آن ناحیه خطری متوجه آنان گردد.

از این رو، از عهد مهدی عباسی، حکام مصر و آفریقا را از میان مردم خراسان، که دشمنان سرسخت بنی‌امیه بودند انتخاب می‌کردند. در این زمان نفوذ خراسانیان و مردمان مشرق ایران در مصر و مناطق آفریقای شمالی زیاد شد، و حفظ حدود و ثغور اسلامی به دست اینان قرار گرفت. و فرمان جنگ و صلح و جهاد با دشمنان اسلام را به عهده گرفتند.

این خاندانهای ایرانی، در مغرب اقصی و جزایر دریای مدیترانه و آسیای

صغیر در ترویج و تبلیغ دین مقدس اسلام بسیار کوشش کرده‌اند، ما اینک نام آنها را که از زمان مهدی عباسی تا ظهور فاطمیان در مصر و افریقا حکومت کرده‌اند ذیلاً ذکر می‌کنیم:

حکام خراسانی در مصر و افریقای شمالی

- ۱- یحیی بن داود نیشابوری.
- ۲- مسلمة بن یحیی خراسانی.
- ۳- عباد بن محمد بلخی.
- ۴- سری بن حکم بلخی.
- ۵- محمد بن سری بلخی.
- ۶- عبدالله بن سری بلخی.
- ۷- عبدالله بن طاهر بوشنجی.
- ۸- عمیر بادغیسی هروی.
- ۹- اسحاق بن یحیی سمرقندی.
- ۱۰- عبدالواحد بوشنجی.
- ۱۱- عنبسه بن اسحاق هروی.
- ۱۲- یزید بن عبدالله.
- ۱۳- مزاحم بن خاقان.
- ۱۴- احمد بن مزاحم.
- ۱۵- ارخوز بن اولغ.
- ۱۶- احمد بن طولون فرغانی.

۱۷- خمارویه بن احمد فرغانی.

۱۸- جیش بن خمارویه فرغانی.

۱۹- هارون بن خمارویه فرغانی.

۲۰- عیسی نوشهری بلخی.

۲۱- شیبان بن احمد فرغانی.

۲۲- محمد بن علی خلنجی.

۲۳- محمد بن طغیج فرغانی.

۲۴- انوجور بن اخشید فرغانی.

۲۵- علی بن اخشید.

۲۶- احمد بن علی بن اخشید.

۲۷- شعله اخشیدی.

۲۸- حسن بن عبیدالله اخشیدی.

۲۹- فاتک اخشیدی، امیرشام.

۳۰- حسین بن احمد بن رستم.

این سی نفر که در بالا ذکر شد خراسانی هستند و مدت دویست سال بر مصر، شمال افریقا، مغرب اقصی، سواحل مدیترانه، و سایر متصرفات اسلامی در نواحی غرب و کرانه‌های اقیانوس اطلس فرمانروایی داشته‌اند. ترویج شریعت و دفاع از حدود و ثغور و فتوحات در بعضی از نواحی اندلس و اروپا به دست اینان انجام پذیرفت. در زمان این حکام هزاران فقیه، مجتهد، مفسر، محدث، قاضی، امیر، دبیر و سیاستمدار از خراسان و سایر شهرهای ایران به مناطق غربی مهاجرت کردند و مبانی و قواعد اسلامی را در آن سرزمینها محکم ساختند. در کتب علمی، ادبی، و تاریخی اسلامی شمال افریقا و اندلس، نام بسیاری از ایرانیان دیده می‌شود و ما انشاءالله در تاریخ بزرگ خراسان، تمام این مطالب را

از منابع مستند که اینک در کتابخانه‌های تونس و مراکش موجود است و فهرست خطی آنها برای نگارنده رسیده است، به طور تفصیل ذکر خواهیم کرد، انشاءالله. (۱)

عکس‌العملها

برای اینکه درجه خلوص و صمیمیت ایرانیان را نسبت به اسلام کشف کنیم یک وسیله خوب در دست داریم و آن این است که ببینیم در جریانهای مخالفی که از اوایل قرن دوم هجری در زمینه اصول و مسائل اسلامی رخ داد، ایرانیان چه نوع عکس‌العملی نشان دادند؟ آیا آنها را تأیید و تقویت کردند، یا به مبارزه علیه آنها برخاستند؟

سه جریان مخالف در آن عصر به چشم می‌خورد:

پاورقی:

۱- پایان نوشته آقای عزیزالله عطاردی.

منابع و مصادر:

۱- سنی ملوک الارض والانبیاء- حمزه اصفهانی.

۲- کامل التواریخ- ابن اثیر جزری.

۳- تاریخ فرشته- محمد قاسم فرشته استرآبادی.

۴- النجوم الزاهره- ابن تغری بردی.

۵- ولایه مصر- کندی.

۶- شاهیه نیشابوریه- قاسم علی همدانی. مخطوط.

۷- طبقات شاه جهانی- محمد صادق- مخطوط.

یکی جریان زندقه و زنداقه است. زنداقه طبقه‌ای بودند که اوایل قرن دوم ظهور کردند و از ریشه با توحید و سایر اصول اسلامی مخالفت می‌ورزیدند و در تخریب مبانی اعتقادی اسلامی سخت می‌کوشیدند.

دیگر جریان عنصر پرستی عربی است که امویان سلسله جنبان آن بودند و مهمترین اصل اجتماعی اسلامی را عملاً زیر پا گذاشتند.

سوم شیوع لہو و غنا و عیاشی است که آن نیز به وسیله امویان رائج شد و در زمان عباسیان بیشتر توسعه یافت. این سه جریان به ترتیب مربوط بود به اصول اعتقادی و اصول اجتماعی و اصول اخلاقی و عملی اسلام و اتفاقاً در هر سه جریان پای ایرانیان در میان است.

مسئله پیدایش زندقه در قرن دوم هجری از جنبه‌های مختلف مورد توجه مورخین اجتماعی قرار گرفته است.

اولا این کلمه چه کلمه‌ای است و چه ریشه‌ای دارد؟ آیا کلمه «زندیق» «معرب کلمه «زندیک» است؟ یا ریشه دیگر دارد؟ و به هر حال به چه اشخاصی زندیق می‌گفته‌اند؟ آیا مقصود اتباع مانی می‌باشند؟ یا مقصود ایرانیانی هستند که بدین قدیم خویش باقی مانده بودند اعم از زردشتی و مانوی و مزدکی؟ و یا مقصود طبقه‌ای بوده‌اند که منکر ماوراء طبیعت و قهراً منکر همه ادیان بوده‌اند و به مانویت نیز اعتقاد نداشته‌اند.

قدر مسلم این است که به همه اینها کلمه زندیق اطلاق شده است حتی به گروهی از مسلمانان که عملاً لایابالی و اهل فسق و فجور بوده‌اند و متدینین را به باد تمسخر می‌گرفته‌اند و احیاناً از باب دهن کجی به زهاد و متدینین سخنانی به نظم و یا به نثر از آنها صادر شده که توهین به اسلام تلقی شده، نیز زندیق گفته شده است.

سابق زندقه در میان عرب از کی است؟ آیا عرب بعد از اسلام در اثر اختلاط با ملل دیگر، خصوصاً ایرانیان، با زندقه آشنا شده یا قبل از اسلام نیز با زندقه

آشنا بوده است؟

راجع به معنی و مفهوم اصلی این کلمه، عقیده محققین این است که در ابتداء فقط در مورد مانویان به کار می‌رفته و بعد در مورد دهریین و یا مجوس و بعد درباره هر مرتدی به کار رفته است.

از نظر سابقه نیز گفته می‌شود که از قبل از اسلام در میان عرب سابقه داشته است. از کتاب «المعارف» ابن قتیبه و «الاعلاق النفیسة» ابن رسته، نقل شده که قریش در جاهلیت به وسیله اعراب حیره، کم و بیش، با آن آشنا بوده است. به هر حال گروهی در قرون اولیه اسلامی نام برده می‌شوند که برخی ایرانی و برخی عربند و متهم به زندقه بوده‌اند از قبیل: عبدالکریم بن ابی‌العوجاء، صالح بن عبدالقدوس، ابوشاکر دیصانی، ابن الراوندی، بشار بن برد، عبدالله بن مقفع، یونس بن ابی فروه، حماد عجرد، حماد راویه، حماد بن زبرقان، یحیی بن زیاد، مطیع بن ایاس، یزدان بن باذان، یزید بن الفیض، افشین، ابونواس، علی بن الخلیل، ابن منذر، حسین بن عبدالله بن عباس، عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر، داود بن علی، یعقوب بن فضل بن عبدالرحمان مطلبی، ولید بن یزید بن عبدالملک، ابومسلم خراسانی، برامکه.

بعضی از نامبردگان از قبیل ابن ابی‌العوجاء قطعاً به ماوراء ماده و طبیعت معتقد نبوده‌اند. از نظر احادیث شیعه که حاکی از مباحثات و احتجاجاتی است که این مرد با ائمه اطهار (علیهم السلام) و اصحاب ائمه می‌کرده است جای تردید نیست که وی منکر ماوراء ماده و طبیعت بوده است. زندیق بودن بعضی از افراد دیگر نیز که نامشان برده شد جای تردید نیست، ولی زندیق بودن برخی دیگر از آنان سخت مورد تردید است.

از قرائن به دست می‌آید که پیدایش گروهی زندیق به معنی مانوی و دو خدائی و معتقد به دو اصل نور و ظلمت، و یا به معنی دهری و منکر ماوراءطبیعت و ماده، دستاویزی برای رجال سیاست و برخی متنفذین دیگر شد که دشمنان

شان را با این نام و این بهانه از بین ببرند. لهذا به هیچوجه نمی توان اعتماد کرد که همه کسانی که مورد این اتهام واقع شده اند واقعاً زندیق بوده اند. خصوصاً اینکه در میان متهمان افرادی دیده می شوند که به زهد و نیکی و وفاداری به اسلام معروفند، برخی از آنها از شیعیان مخلص و مورد عنایت **اهل بیت** می باشند و دشمن سرسخت خلفا. بدیهی است که چنین کسانی طبعاً از طرف دستگاه خلافت مورد اتهام قرار می گیرند.

برخی صرفاً به خاطر اشتغال به علوم عقلی مورد این اتهام واقع شدند. ابن الندیم در الفهرست، ضمن شرح حال ابو زید احمد بن سهل بلخی می گوید: «وی متهم به زندقه بود» و از یکی از دوستان نزدیکش نقل می کند که:

«این مرد مظلوم بود، مردی بود موحد و خداپرست، من بهتر از دیگران او را می شناسم، با هم بزرگ شدیم، علت شهرتش به زندقه اشتغال به منطق بود، ما با هم منطق خواندیم و هیچکدام تمایلی به الحاد نداشتیم». (۱)

احمد امین (۲) از الاغانی نقل می کند که:

«حمید بن سعید از چهره های نمایان معتزله بود، در برخی از مسائل با ابن ابی دواد، قاضی القضاة معروف دوره معتصم، مخالفت کرد. ابن ابی دواد ذهن معتصم را درباره او خراب کرد که او شعوبی و زندیق است».

پاورقی:

۱- الفهرست، صفحه ۲۰۴.

۲- ضحی الاسلام، جلد ۱ صفحه ۱۶۳.

درباره ابن منذر نیز از شخصی نقل می‌کند در مجلس یونس بن ابی فروه رسماً او را در ردیف زنداقه معرفی می‌کردند، تصادفاً آن شخص به مسجد می‌رود و می‌بیند ابن منذر تنها در گوشه‌ای مشغول نماز است. افشین را به زنداقه متهم کردند، ولی عقیده بعضی از مورخین این است که زنداقه پاپوشی بود که رقبای سیاسی افشین برای او ساختند.

منصور دوانیقی خلیفه عباسی، و سفیان بن معاویه مهلبی حاکم بصره هر کدام به علت خاصی دشمن عبدالله بن مقفع شدند و سفیان با دستور محرمانه منصور او را کشت و بعد گفتند اسلام ابن مقفع ظاهری بوده و باطناً زندیق بوده است. ابن مقفع مردی دانشمند بوده و کتب مانی را به عربی ترجمه کرده است، از برخی نوشته‌هایش برمی‌آید که نسبت به اسلام وفادار بوده است. بدیهی است که تنها ترجمه کتب مانی و یا شرکت در حلقات زنداقه دلیل زندیق بودن نیست. می‌گویند اصمعی تا برامکه در اوج عزت بودند گرد آنها می‌چرخید و آنان را مدح و ثنا می‌گفت، پس از آنکه ستاره اقبال برامکه غروب کرد آنها را هجو کرد و زندیق خواند.

مهدی عباسی قهرمان مبارزه با زنداقه شمرده می‌شود. او بود که عده زیادی از آنها را کشت و مدعی بود که جدش عباس بن عبدالمطلب در عالم رؤیا دستور از بین بردن آنها را به او داده است. ولی بشار بن برد که در دستگاه مهدی و مورد علاقه او بود، با اینکه به این سمت معروف بود و عمر هشتاد ساله خود را به زنداقه گذرانده بود، مورد تعرض واقع نمی‌شد. مهدی کوشش می‌کرد که سخنان بشار را نزد فقیهان توجیه و تأویل کند. تا وقتی که بشار به حریم سیاست وارد شد و در یک رباعی خطاب به بنی‌امیه مهدی را هجو کرد. در این وقت بود که احساسات ضد زنداقه مهدی به جوش آمد و فرمان دارد او را تازیانه زدند تا هلاک شد.

اکنون ببینیم عکس‌العمل ایرانیان مسلمان در برابر زنداقه و زنداقه چه بوده

است؟

با آنکه ریشه زندقه در میان اقلیتی از ایرانیان بود، زندقه در محیط ایران رشد نکرد و از طرف خود ایرانیان سخت با آن مبارزه شد. این مبارزه هم از وجهه کلامی از طرف متکلمین مسلمان ایرانی پیداست و هم از وجهه فقهی و به وسیله فقهای مسلمان ایرانی.

چنانکه می‌دانیم عراق مرکز ایرانیان و فقهای ایرانی بود. فقهای عراق از سایر فقها (۱) عکس‌العمل شدیدتری نسبت به زندقه و زنداقه نشان می‌دادند. ابوحنیفه و اتباعش ایرانی و مقیم عراق بودند، برخلاف شافعی و اتباعش. فتوای شافعی از فتوای حنفیها درباره زنداقه ملایمتر است. مسئله‌ای است در فقه درباب قبول توبه مرتد. برخی از فقها، فرقی میان مرتد و زندیق نمی‌گذارند، توبه هر دو را مقبول می‌دانند، شافعی از این دسته است. اما برخی دیگر توبه زندیق را نامقبول می‌شمارند، ابوحنیفه در یکی از دو قولش این رأی را انتخاب کرده است. می‌گویند اتباع ابوحنیفه که در عراق می‌زیستند با جزم بیشتری از خود ابوحنیفه به عدم قبول توبه زنداقه فتوا می‌دادند و این فتوا به عنوان عکس‌العمل شدید ایرانیان نسبت به زنداقه شناخته شده است.

اما جریان دوم، یعنی تبعیضات نژادی و تفاخرات قومی که بر ضد اصل مسلم مساوات اسلامی بود، این انحراف به وسیله اعراب به وجود آمد. سیاست امویها بر اصل تفوق عرب بر غیر عرب پایه‌گذاری شد. معاویه به صورت بخشنامه به همه پاورقی:

۱- مقصود فقهای اهل تسنن است، فقهای شیعه نیز عکس‌العمل شان شدید بود. شیخ الطائفه شیخ ابوجعفر طوسی در جلد دوم کتاب الخلاف، کتاب المرتد، این مسئله را عنوان می‌کند و میان زندیق و مرتد فرق می‌گذارد. وجه فرق را این جهت ذکر می‌کند که مرتد متظاهر به خلاف اسلام است و توبه می‌تواند برای او رجوع به اسلام تلقی شود، اما زنداقه با آنکه در باطن کافر و منکرند همواره متظاهر به اسلام‌اند، اظهار توبه آنها نمی‌تواند رجوع از این دوچهرگی تلقی شود.

عمال خویش اطلاع داد که برای عرب حق تقدم قائل شوند. این عمل ضربه مهلکی بر پیکر اسلام وارد کرد. منشأ اصلی تجزیه شدن حکومت اسلامی، به صورت حکومت‌های کوچک همین کار بود. بدیهی است که هیچ ملتی حاضر نیست تفوق و قیومت ملت دیگر را بپذیرد. ایرانیان اسلام را پذیرفته بودند نه عرب را، اسلام از آن جهت مقبول همه ملتها بود که علاوه بر سایر مزایایش، رنگ قومی و نژادی نداشت، جهانی و انسانی بود. ایرانیان و همچنین سایر مسلمانان غیر عرب به هیچوجه حاضر نبودند سیادت عرب را بپذیرند.

عکس‌العمل ابتدایی که ایرانیان در مقابل این تبعیضات نشان دادند بسیار منطقی و انسانی بود. آنها عرب را به کتاب خدا دعوت کردند. گفته رسول خدا راست آمد که فرمود: «به خدا قسم آخر کار عجم شما را به دین اسلام و کتاب خدا دعوت خواهد کرد آنچنانکه در اول کار آنها را به کتاب خدا دعوت کردید (۱) در قیامهایی که در صدر اسلام از طرف مسلمانان ایرانی صورت گرفت سخن از تساوی انسانهاست نه فضیلت عجم بر عرب.

نهضت سیاه جامگان خراسان علیه مظلوم و تبعیضات اموی به نام اسلام و عدل اسلامی آغاز گشت نه به نام دیگر. داعیان و نقیبان عباسیان که مخفیانه به دعوت می‌پرداختند دم از عدل اسلامی می‌زدند و مردم را به «الرضی من آل محمد» می‌خواندند. رایتی که برای مردم خراسان از طرف صاحب دعوت (که نامش مخفی نگه داشته می‌شد) رسید سیاه بود و آیه مبارکه «اذنٌ لِلَّذِينَ يقاتلونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ» (۲) بر آن ثبت بود.

پاورقی:

۱- سفینه البحار، ماده «ولی» رجوع شود به صفحه ۱۳۹ این کتاب.

۲- سوره حج / آیه ۳۹.

در آغاز نهضت، نه نام آل عباس در میان بود و نه نام ابومسلم و نه نام قومیت ایرانی و نه نام دیگر، تنها نام اسلام و قرآن و **اهل بیت** و عدل و مساوات اسلامی مطرح بود و هیچ شعاری در بین نبود جز شعارهای مقدس اسلامی، ابومسلم بعدها از طرف ابراهیم امام معرفی شد. در یکی از سفرها که داعیان عباسی مخفیانه به مکه آمدند و با ابراهیم امام ملاقات کردند، او ابومسلم را که هیچ معلوم نیست کی است؟ اهل کجاست؟ عرب است یا ایرانی؟ معرفی کرد و چون ابومسلم در خراسان ظهور کرد به نام ابومسلم خراسانی معروف شد!

برخی تاریخ نویسان ایرانی اخیراً کوشش دارند که همه موفقیت‌های قیام سیاه جامگان را مرهون شخصیت ابومسلم معرفی کنند. شک نیست که ابومسلم سردار لایقی بوده است، ولی آن چیزی که زمینه را فراهم کرد چیز دیگر بود. گویند ابومسلم در مجلس منصور آنگاه که مورد عتاب قرار گرفت، از خدمات خویش در راه استقرار خلافت عباسی سخن راند و کوشش کرد با یادآوری خدمات خود منصور را رام کند، منصور پاسخ داد که اگر کنیزی بر این امر دعوت می‌کرد موفق می‌شد، و اگر تو به نیروی خودت می‌خواستی قیام کنی از عهده یک نفر هم بر نمی‌آمدی.

هر چند در بیان منصور اندکی مبالغه است، اما حقیقت است و به همین دلیل منصور توانست ابومسلم را در اوج عزت و قدرتش بکشد و آب هم از آب تکان نخورد.

عباسیان با تحریک احساسات اسلامی ایرانیان قیام را رهبری کردند و آنجا هم که با قرائت آیه « **اِذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنفُسِهِمْ ظُلُمًا** » مظلالم امویان را بر می‌شمردند بیشتر از مظلومیت آل محمد سخن می‌گفتند تا مظلومیت‌های خود ایرانیان.

در سال ۱۲۹ روز عید فطر که سیاه جامگان علناً در بلاد ماوراءالنهر قیام کردند، قیام خویش را ضمن خطبه نماز عید اعلام کردند و نماز عید را مردی به

نام سلیمان بن کثیر که خود عرب است و ظاهراً از دعاه عباسیان است خواند. شعار این قوم که هدف آنها را مشخص می‌کرد آیه کریمه: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ» (۱) بود و به مناسبت کلمه «شعوبا» که در این آیه کریمه آمده است و بنا به گفته مفسرین اشاره به مردمی است که اجتماعاتشان رنگ قبیله‌ای ندارد، ایرانیان که طرفدار تسویه و مخالف تبعیض بودند «شعوبیه» نامیده شدند.

این نوع عکس‌العمل در مقابل آن انحراف عربی، صد درصد اسلامی و نشانه صمیمیت ایرانیان نسبت به اسلام بود. اگر ایرانیان نسبت به اسلام صمیمیت نمی‌داشتند کافی بود که آنها هم مانند اعراب بر ملیت و قومیت خویش و تاریخ خویش تکیه کنند و در این جهت مسلماً گوی سبقت را می‌ربودند، زیرا افتخارات نژادی ایرانیان بسی بیشتر از اعراب بود. اما این کار را نکردند و از عرب به اسلام پناه بردند نه به چیز دیگر.

البته نهضت شعوبیگری تدریجاً یک مسیر انحرافی پیدا کرد. در مسیری افتاد که نهضت قومیت عربی افتاده بود، یعنی در مسیر تفاخرات قومی و نژادی و تفوق نژاد ایرانی بر سایر نژادها خصوصاً بر نژاد عرب افتاد و احیاناً از حدود نژادپرستی تجاوز کرد و تا زنده کشیده شد.

ولی همین که شعوبیگری به این مرحله رسید، توده مردم ایران و علمای باتقوای ایرانی شعوبیگری را سخت محکوم کردند و از آن تبری جستند، یعنی بار دیگر با یک عکس‌العمل اسلامی از طرف ایرانیان در مقابل یک انحراف که از میان خودشان برخاسته و رشد کرده بود مواجه می‌شویم. علت شکست

پاورقی:

شعوبیگری هم همین بود. اگر ایرانیان مسیر اولی را حفظ می‌کردند، خدمت بزرگی به جهان اسلام عموماً، و خودشان خصوصاً می‌کردند.

برخی از ایرانیان آنچنان از این نوع شعوبیگری ناراحت و متأسف بودند و آن را خطری برای اسلام تلقی می‌کردند که علی‌رغم نژاد و قومیت خودشان له اعراب تعصب می‌ورزیدند و این یکی از شگفتیهای تاریخ و از نشانه‌های نفوذ عمیق اسلام در روح ایرانی است.

زمخشری صاحب کتاب کشاف از اکابر علمای ایران و از نوابغ روزگار است، وی اصلاً اهل خوارزم خراسان است و به مناسبت اینکه عمر خویش را در مجاورت بیت‌الله گذراند و مجاور کعبه بود لقب «جارالله» یافت، این مرد مقدمه کتاب «المفصل» خویش را که در نحو و صرف است چنین آغاز می‌کند:

«الله احمدعلی ان جعلنی من علماء العربیة و جبلنی علی الغضب للعرب و العصبیة، وابی لی ان اتفرد عن صمیم انصارهم و امتاز و انضوی الی لفیف الشعوبیة و انحاز، و عصمنی من مذهبهم الذی لم یجد علیهم الا الرشق بالسنة اللاعنین و المشق بالسنة الطاعنین».

تنها خدای را سپاس می‌گزارم که مرا از دانشمندان فن ادب عربی قرار داد و در سرشت من طرفداری از عرب را به ودیعت نهاد، به لطف خودش نخواست که من از یاران جدی آنها جدا و برکنار بمانم و در دام شعوبیه گرفتار آییم. مرا حفظ کرد از مذهب شعوبیه که سودی به آنها نبخشید جز تیر باران شدن با زبان لعنت کنندگان و پاره پاره شدن با نیزه طعن زندگان.

از جمله اخیر زمخشری معلوم می‌شود که شعوبیگری از نظر توده ایرانی آن اندازه محکوم و مردود بوده است که نصیب طرفدارش جز لعنت و نفرین و ملامت

نبوده است.

ثعالبی نیشابوری صاحب کتاب « یتیمۃ الدھر »، متوفی در سال ۴۲۹ هجری قمری که او نیز از اکابر و مفاخر علمای مسلمان ایران است، مانند زمخشری، بلکه بیشتر و به حد افراط، در مقدمه کتاب « سرالادب فی مجاری کلام العرب » علیه شعوبیه و به نفع اعراب شعار می دهد و مانند یک عرب متعصب از فضیلت و تقدم عرب بر غیر عرب دم می زند.

پس از حمد و ثنای الهی و درود بر پیامبر گرامی، چنین می گوید:

« هر کس خدا را دوست بدارد، پیامبرش محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) را نیز دوست می دارد، و هر کس که پیامبر را دوست بدارد عرب را دوست می دارد و هر که عرب را دوست ندارد زبان عربی را که بهترین کتابها بر بهترین انسانها به آن زبان نازل شده است دوست می دارد، و هر که زبان عربی را دوست بدارد به آن اهتمام می ورزد هر کس که خداوند او را به اسلام هدایت کند معتقد می شود که محمد (صلی الله علیه و آله) بهترین پیامبران، اسلام بهترین طریقه ها، و عرب بهترین ملتها، و زبان عربی بهترین زبانها است.

نظر ثعالبی درباره اینکه « عرب بهترین ملتهاست » نظر نادرستی است، هیچ ملازمه ای نیست میان اینکه کسی به اسلام ایمان داشته باشد و میان اینکه معتقد شود عرب بهترین قوم است، برعکس این طرز تفکر بر ضد ایمان و اسلام است. ملازمه از آن طرف است، یعنی ملازمه است میان ایمان به اسلام و ایمان به اینکه هیچ قومی از قوم دیگر به موجب قومیت برتر نیست، برتری به حکم صریح قرآن یا به علم است: « هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ » (۱) و یا به تقوا است: « اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقٰیكُمْ » (۲) و یا به عمل و مجاهدت است:

« فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْفَاعِدِينَ اجْراً عَظِيماً » (۳) علاقه به زبان عربی نیز برخلاف ادعای ثعالبی و صغرا و کبرایی که ترتیب داده است مولود علاقه به قوم عرب نیست، بلکه مستقیماً مولود علاقه به قرآن کریم و رسول اکرم است. ولی این مسیر انحرافی که برای امثال ثعالبی پیدا شده است عکس العمل افراطهای شعوبیه است.

ابوعبیده معمر بن مثنی که از متکلمین معروف قرن دوم است و ایرانی است نیز تعصب عربی دارد و عجم را تحقیر می‌کند. کتابی از او یاد می‌شود به نام «مقاتل فرسان العرب».

از آن طرف، مسعودی مورخ معروف عرب، صاحب کتاب مروج الذهب و کتاب التنبیه و الاشراف، که از نوادگان عبدالله بن مسعود صحابی بزرگوار معروف است و در نیمه اول قرن چهارم وفات یافته است، به معارضه با ابوعبیده برمی‌خیزد و کتابی به نام «مقاتل فرسان العجم» تألیف می‌کند، مسعودی در کتاب التنبیه و الاشراف (۴) در ذکر ملوک ساسانی می‌گوید:

« بیست و چهارم شهر براز است که چهل روز سلطنت کرد، و ما داستان او و علت کشته شدنش و کشته شدن غیر او از شجاعان و دلاوران ایرانی را، از کسانی که فضیلت و شجاعت و تاریخچه‌های پرافتخارشان مورد اتفاق است، در کتاب خویش به نام «مقاتل فرسان العجم» که بر ضد کتاب «مقاتل فرسان العرب» ابوعبیده معمر بن مثنی تألیف کرده‌ایم، نوشته‌ایم ».

پاورقی:

۱- سوره زمر آیه / ۹.

۲- سوره حجرات آیه / ۱۳.

۳- سوره نساء آیه / ۹۵.

۴- صفحه / ۴۹.

مسعودی عرب مسلمان، به حکم اینکه می‌بیند بی‌انصافی له اعراب و علیه ایرانیان صورت گرفته است به نفع ایرانیان کتاب تالیف می‌کند. این نیز از شگفتیه‌های اسلام است.

فعلاً هدف ما تحقیق کامل درباره ماهیت شعوبیگری و عکس‌العمل‌های موافق و مخالفی که به وجود آورد و در نهایت امر منقرض شد، نیست، این کار وقت و فرصت بیشتری می‌خواهد. هدف ما این است که شعوبیگری در ابتدا یک نهضت و عکس‌العمل مقدسی بود از طرف ایرانیان علیه تبعیضات نژادی عربی، بعد که خودش به واسطه یک اقلیت معدودی از ایرانیان از مسیر اصلی منحرف شد و رنگ تعصب قومی به خود گرفت و احیاناً رنگ زندقه و ضد اسلامی یافت، از طرف توده مردم ایران و علمای متقی ایرانی محکوم و مردود شناخته شد و در حدود هزار سال پیش دنباله‌اش بریده شد گرچه امروز پس از هزار سال، استعمار می‌خواهد این مرده هزار ساله را زنده کند، ولی هرگز موفق نخواهد شد. جریان سوم ضد اسلامی صدر اول که ایرانیان بیش از سایر اقوام دیگر، عکس‌العمل مخالف نشان دادند شیوع فراوان لُهو و غنا و عیاشی بود. غنا و موسیقی در ایران سابقه طولانی دارد، مردم این مرز و بوم با آن مأنوس بودند در کتاب تاریخ ایران مشیرالدوله (۱) می‌نویسد:

«بهرام گور از هند دوازده هزار رامشگر آورد.»

فجرالاسلام از تاریخ حمزه اصفهانی نقل می‌کند:

«بهرام دستور داد مردم نصف روز کار کنند و نیمی دیگر را به عیش و عشرت بگذرانند، باده بنوشند و نوای موسیقی بنوازند، از

پاورقی:

اینرو مقام آوازه خوانان اوج یافت. روزی بر گروهی عبور کرد که می نوشیدند ولی نمی نوشیدند، پرسید کو آوازه خوان؟ جواب دادند می خواستیم از وجودشان استفاده کنیم، اما هزینه شان به واسطه کمیابی زیاد است، بهرام نامه ای به پادشاه هند نوشت و رامشگر خواست، دوازده هزار رامشگر از هند آمدند و بهرام آنها را به شهرهای ایران تقسیم نمود.»

عرب با موسیقی و غنا جز به صورت بسیط و ساده اش آشنا نبود، پس از امتزاج با ایرانیان، لهو و غنا به سرعت انتشار یافت. عجب این است که سرزمین حجاز از خود سرزمینهای عراق و شام که مرکز اصلی این صنعت بود جلو افتاد. حجاز از نیمه دوم قرن اول هجری هم مرکز فقه و حدیث بود و هم مرکز لهو و موسیقی. امرا و حکام و متمکنین اموی سخت از لهویات ترویج می کردند و به آنها سرگرم بودند. برعکس، ائمه اهل بیت (علیه السلام) شدیداً مخالفت کردند که در فقه و حدیث شیعه منعکس است.

از ائمه اطهار (علیه السلام) که بگذریم، اگر مطلب را در سطح عامه مردم بررسی کنیم می بینیم توده مسلمان ایرانی و همچنین علمای ایرانی نژاد، با آنهمه سوابق ملی در این کار، بیش از توده عرب و علمای عربی نژاد، عکس العمل مخالف نشان دادند.

درباره مالک بن انس، امام معروف اهل سنت، که نژاد عرب دارد، نوشته اند که در آغاز کار می خواست رشته موسیقی را تعقیب کند، مادرش او را منع کرد و گفت چون چهره و قیافه ای زیبا نداری بهتر است رشته فقه را دنبال کنی، همین کار را کرد. (۱)

پاورقی:

احمد امین پس از اینکه می‌نویسد: حجاز، هم مرکز فقه و حدیث بود و هم مرکز لُهو و غنا، و می‌گوید طبیعی است که مرکز فقه و حدیث باشد اما چطور شد که مرکز لُهو و غنا شد؟ می‌گوید:

« شاید علت این جریان خوش طبعی و رقت احساسات اهل حجاز بوده است حتی فقهای حجاز (۱) در این مسئله از فقهای عراق آسانگیرتر بودند ما قبلاً گفته‌ایم که در عراق همه تشدد‌ها و تعصب‌ها و سختگیریهای مسائل دینی مولود ایرانیان بود، آنان بودند که نسبت به حریم دین حساسیت بیشتری نشان می‌دادند.»

آنگاه داستان ذیل را از کتاب اغانی ابوالفرج اصفهانی نقل می‌کند:

« عبیدالله بن عمر عمری گفت: به سفر حج رفته بودم، زنی زیبا دیدم که برخلاف دستور اسلام، در حال احرام لودگی می‌کرد و سخنان زشت بر زبان می‌آورد، من نزدیک شدم و گفتم: کنیز خدا! آیا فراموش کرده‌ای که به حج آمده‌ای؟ از خدا نمی‌ترسی که در حال احرام چنین سخنان زشت به زبان می‌آوری؟ زن نقاب از چهره زیبای خویش که خورشید را به سخره می‌گرفت برافکند، آنگاه گفت عموی عزیزم درست تماشا کن و ببین، من از کسانی هستم که مصداق گفته شاعرم:

من اللّاءم یحجن یبغین حسبۀ

و لكن لیقتلن البریء المغفلا

باورقی:

۱- فجر الاسلام، صفحه ۱۷۷.

۱- البته فقهای سنی، اما فقهای شیعه به تبع اهل بیت (علیه السلام) چنانکه گفتیم سخت مخالفت می‌کردند.

یعنی از آن زنان است که به خاطر خدا به حج نیامده‌اند، بلکه آمده‌اند بیگناهان و بیخبران را بکشند.

عبداللہ کہ خود از فقہا و عباد بہ شمار می‌رفت، و نسب بہ عمر بن الخطاب می‌برد گفت: اما من در این سفر دعا می‌کنم کہ خداوند چہرہ بدین زیبایی را معذب نسازد.

این خبر برای سعید بن مسیب از فقہای مدینہ نقل شد وی گفت بہ خدا قسم اگر این زن با یکی از اہل عراق مواجہ شدہ بود، این چنین جواب نمی‌داد.

در پاسخش می‌گفت: دورشو، خداوند تو را زشت گرداند» اما چہ باید کرد، خوش طبعی مردم حجاز است». (۱)

و ہم از اغانی نقل می‌کند کہ:

« ابن جریح یکی دیگر از فقہای مدینہ، نشستہ بود و گروہی کہ در آن میان عبداللہ بن مبارک و جماعتی از عراقیہا بودند نزدش نشستہ بودند و او سخن می‌گفت، در این بین یکی از مغنیان رسید، ابن جریح از او خواست کہ برایش تغنی کند، او عذر آورد، ابن جریح اصرار کرد مقداری تغنی کرد، اما احساس کرد کہ مستمعین را ناخوش آمد، کوتاہ کرد و گفت: اگر نبود حضور این گرانجانان بیشتر می‌ماندم و تو را بہ طرب می‌آوردم. ابن جریح رو کرد بہ حضار و گفت: مثل اینکه شما کار مرا زشت دانستید. عبداللہ بن مبارک کہ از فقہای ایرانی نژاد است گفت: آری، ما در عراق با اینہا مخالفیم... ». (۲)

پاورقی:

آنچه تامل را برمی‌انگیزد این است که اولاً ایرانیان اهل فن غنا و موسیقی بودند و در آن کار سابقه زیادی داشتند و عادتاً آنها می‌بایست از نظر شرعی دنبال توجیه و تأویلی بروند و لاقلاً تسامح به خرج دهند، ثانیاً شیوع لهو و غنا در حجاز به وسیله ایرانیان صورت گرفت، مغنیان معروف آن عصر بیشتر ایرانی بوده‌اند در عین حال در جو مذهبی آن روز، ایرانیان بیش از سایر ملت‌ها تورع و پرهیزگاری نشان داده‌اند.

همچنانکه اشاره کردیم، محل بحث جو و محیط مذهبی است، اما محیط‌های غیرمذهبی مانند دربار هارون و دستگاه برامکه شکل دیگر بود.

نشر و تبلیغ اسلام

مسئله انتشار اسلام در جهان و کیفیت و علل آن، خود مسئله‌ای مهم و قابل توجه است. بدیهی است که فطری و منطقی بودن این دین و هماهنگی آن با نوامیس زندگی عامل اساسی انتشار آن است.

مبلغان مسیحی جنگ‌های صدر اسلام را دستاویز قرار داده، عامل نشر و توسعه اسلام را زور و جبر معرفی می‌کنند. اگر در جوهر یک دعوت دینی قدرت اقناع وجدانها وجود نداشته باشد محال است که زور و جبر بتواند در مردم ایمان و علاقه و شور و احساسات به وجود آورد. آری در صدر اسلام جنگ‌هایی صورت گرفت و اسلام به حکم اینکه دینی است اجتماعی و تنها مسئولیت سعادت فردی بشر را بر عهده نگرفته است، بلکه مسئولیت سعادت جمعی بشر را نیز تعهد کرده است، بعلاوه تفکیک سعادت فردی از سعادت جمعی، و اصل: «کار قیصر را به قیصر و کار خدا را به خدا و ابگذار» را نادرست می‌داند، قانون جهاد را

جزء دین قرار داد و عملی کرد، اما باید دید هدف اسلام از جهاد چیست و مسلمین صدر اول با چه طبقه‌ای جنگیدند؟ آن جنگها قدرت را از چه طبقه‌ای گرفت؟ و چه طبقه‌ای را آزاد کرد؟

گذشته از همه اینها، مجاهدین اسلام به چه مناطقی رفتند؟ و چه مناطق مسلمان نشین امروز هست که جنگ و جهادی در آنجا صورت نگرفته، و اکثر سرزمینهای اسلامی و همچنین سرزمینهایی که مسلمین به صورت اقلیت در آنجا زندگی می‌کنند، پای سربازان اسلامی به آنجا نرسیده است.

نشر و توسعه اسلام به طور طبیعی و عادی صورت گرفته است در بخش اول کتاب درباره خود ایران شرح دادیم که چگونه ایرانیان تدریجاً خصوصاً در دوره افول سیادت سیاسی اعراب اسلام را پذیرفتند و زردشتیگری در قرونی از اسلام شکست قطعی خورد که ایران استقلال سیاسی خویش را باز یافته بود و هیچ نیرویی نمی‌توانست ایران را مجبور به ترک دین خود کند.

مسئله مهم در نشر دعوت اسلامی که اسلام را از مسیحیت و مانویت و سایر دعوت‌هایی که انتشار وسیع یا سریع داشته‌اند ممتاز می‌کند، این است که عوامل تبلیغ اسلام توده مردم بوده‌اند نه یک دستگاه طویل و عریض تبلیغاتی. توده‌های مردم صرفاً تحت تأثیر انگیزه‌های وجدانی، بدون آنکه بخواهند وظیفه‌ای را که از طرف یک سازمان روحانی یا غیر روحانی به آنها محول شده انجام دهند به نشر و تبلیغ اسلام پرداخته‌اند و این جهت است که ارزش فوق‌العاده‌ای به انتشار اسلام می‌دهد در این جهت اسلام بی‌رقیب است.

ما نمی‌توانیم در اینجا یک یک سرزمینهای اسلامی را مطرح کنیم و کیفیت و عوامل نشر اسلام را بررسی نماییم. این کار اولاً از هدف این کتاب بیرون است، ثانیاً وقت و فرصت و تتبع بیشتری می‌خواهد. ما در اینجا نقش ایرانیان را که نقش عمده است در نشر و تبلیغ اسلام بررسی می‌کنیم و همین می‌تواند نمونه خوبی از کیفیت نشر اسلام در جهان باشد.

امروز طبق آمار و بررسیهای مستند اخیر، جمعیت مسلمین در حدود نهصد میلیون تخمین زده می‌شود، و جمعیت ایران در حدود سی و پنج میلیون است. همین مردمی که خودشان در حال حاضر کمتر از چهل میلیون نفرند، در اسلام نیمی از مسلمانان جهان سهم مهمی دارند یعنی لااقل یکی از مبادی و مقدمات اسلام آنها دعوتها و تبلیغاتی است که از ایران برخاسته است.

نزدیک یک سوم مسلمانان جهان در اندونزی و پاکستان و هندوستان زندگی می‌کنند، چگونه شد که مردم این سرزمینها مسلمان شدند؟ آیا ایرانیان در اسلام این مناطق سهمی داشته اند؟ از اندونزی آغاز می‌کنیم:

در کتاب رستاخیز اندونزی، فصل مربوط به «دین در اندونزی» می‌نویسد:

«طلوع و نفوذ مذهب اسلام نیز به همان طریقی که برای سایر مذاهب (هندو، بودایی) بیان شد صورت گرفت، منتهی این بار به وسیله دو تاجر عرب ایرانی نژاد به نام عبدالله عریف و برهان الدین شاگردوی، که از بازرگانان مقیم گجرات (واقع در جنوب غربی هندوستان) بودند. بازرگانان مزبور که به جنوب شرقی آسیا رفت و آمد می‌کردند معارف و فرهنگ برجسته اسلامی را در منطقه عمل خود منتشر و توسعه دادند.» (۱)

ایضاً می‌نویسد:

«فعالیت‌های علنی مسلمین در سوماترا که دامنه فعالیت آن به جاوه و کالیمنتان کشیده شده بود منجر به اختلافات شدید بین مردم مسلمان و حکومت مذهبی بوداییها در قرون ۱۳ و ۱۴ میلادی

پاورقی:

۱- رستاخیز اندونزی، صفحه ۳۰.

شد (۱) که بالاخره منجر به سقوط امپراطوری « موچوپاهت » گردید و اندونزی برای مدت یک قرن مرکز تبلیغات اسلامی در جنوب شرقی آسیا شناخته شد، و این بیشتر به واسطه اصول اخلاقی و روحانی دین اسلام بود که بر پایه محبت و امانت و عدالت و اخوت و برابری و مساوات و سایر ملکات فاضله استوار بود، و این خصایص موافق طبع و قبول مردم بومی و عادات نیاکان آنان بود. لذا مردم اندونزی پس از صدها سال پیروی از دین بودا، در اندک زمانی از دین جدید استقبال نمودند ... با پیشرفت اسلام، مذاهب و فرهنگ برهمایی به مناطق کوهستانی و دهات دورافتاده مشرق جاوه عقب رانده شد. در این قبیل اماکن هم عقاید بودایی و شیوایی و معتقدات قدیمی اهالی بومی اندونزی بیش از پیش با هم ممزوج و ترکیب گردید، ولی مذهب اسلام همچنان در پیشرفت بود و هر کجا عرضه می‌شد سایر مذاهب را تحت الشعاع خود قرار می‌داد». (۲)

در همان کتاب می‌نویسد که دکتر سوکارنو در نطق خود گفت:

« شرافت، صداقت، برابری، درستی؛ این است آنچه اسلام برای مردم اندونزی به ارمغان آورد ». (۳)

پاورقی:

۱- از قرن هفتم تا قرن ۱۴ میلادی، اکثریت مردم اندونزی، بودایی بودند، و حکومتشان حکومت مذهبی بودایی بود.

۲- همان، ص ۳۱ و ۳۲.

۳- همان، ص ۲۸.

در کتاب اسلام، صراط مستقیم که به قلم جمعی از دانشمندان کشورهای مختلف اسلامی تألیف یافته و مجموعاً به فارسی ترجمه شده است، مقاله «اسلام در اندونزی» به قلم «ب - ۱ - حسین جاجاوانیگر» استاد علوم اسلامی دانشکده ادبیات اندونزی چنین می‌نویسد:

« قدیمی‌ترین سند تاریخی موجود که در آن ذکری از رواج اسلام در اندونزی شده است همانا خاطرات و شرح سفرهای مارکوپولو است که بعد از سالها خدمت در دربار قوبلای قآن در چین موقع مراجعت به ونیز به سال ۶۹۲ هجری در ناحیه پارلاک، ساحل شمالی سوماترا توقف و مشاهده کرد که مردم آن نواحی در اثر تبلیغ سوداگران ساراسین به اسلام گرویده‌اند...

ابن بطوطه متوفی ۷۷۹ هجری جهانگرد معروف مراکشی در سال ۷۴۶ هجری موقع مسافرت به چین از سامودرا دیدن نمود و در آن هنگام سلطان ملک ظهیر، نوه ملک صالح، پادشاه آن ناحیه بود، وی می‌گوید از استقرار دین اسلام در آن زمان تقریباً یک قرن می‌گذشت، و از تواضع و زهد و دینداری سلطان که مانند مردم آنجا پیرو مذهب شافعی بود مطالبی در سفرنامه پر ارج خود نوشته است. ملک ظهیر مجالس بحث و جدال درباره مطالب دینی و قرائت قرآن با حضور علما و متکلمین ترتیب داده بود و پیاده به نماز جمعه می‌رفت و گاه بیگاه با کفار نواحی داخلی می‌جنگید. »

در مقاله نامبرده سپس درباره نه نفر که به مقدسین نه‌گانه معروفند و اسلام را در اندونزی ترویج کردند سخن می‌راند، آنگاه می‌گوید یکی از آنها به نام «سه سیتی جنار» عقاید صوفیانه‌ای نظیر عقائد حلاج داشته و مورد انکار دیگران بوده است و سپس اینچنین به سخن خود ادامه می‌دهد:

« اگر چه عقائد سه سیتی با عقائد حلاج ایرانی کاملاً شباهت دارد، ولی این امر دلیل نمی‌شود که اسلام از طریق ایران به جاوه آمده باشد. اما به طور مسلم می‌توان گفت اسلامی که در جاوه رواج دارد از ایران به هند غربی و سپس به سوماترا آمده است برای تأیید مطلب فوق مثال دیگری نیز می‌توان آورد، از این قرار که روز دهم ماه محرم، شیعیان به خاطر روز شهادت حسین بن علی (علیه‌السلام) عزاداری می‌کنند و مجالس سوگواری ترتیب می‌دهند. در اندونزی نیز غذایی تهیه می‌کنند به نام « بوبود سورا » که شاید از لغت عاشورای ایرانی که همانا دهم ماه محرم می‌باشد گرفته‌اند. در جاوه نیز محرم را سورا نامند. نفوذ بارز شیعه را در ناحیه اتجه واقع در شمال سوماترا می‌توان مشاهده کرد و در آنجا محرم را ماه حسن حسین می‌گویند... از دلایل دیگری که در اثبات نفوذ اسلام از راه ایران به اندونزی می‌توان ذکر کرد، این است که در اندونزی هنگام آموختن طرز صحیح قرائت قرآن برای نشان دادن حروف مصوت الفبای عربی، اصطلاحات فارسی به کار می‌برند نه عربی. نشانه‌های دیگری نیز از تاثیر فرهنگ ایرانی در ضمن مطالعات آثار اندونزی می‌توان یافت ». (۱)

آقای پرفسور اسماعیل یعقوب، رئیس دانشگاه سورابایای اندونزی که در کنگره هزاره شیخ طوسی در روزهای آخر اسفند ۴۸ و اول فروردین ۴۹ شرکت کرده بود و این جانب نیز افتخار شرکت در آن کنگره را داشت، در سخنرانی پاورقی:

خود تحت عنوان « نقش دانشمندان ایرانی در فرهنگ و معارف اسلامی و میراث علمی جهان » چنین اظهار داشت:

« نام فارس که در حدیث شریف نبوی آمده و امروز ایران خوانده می‌شود، در میان ما مسلمانان اندونزی کاملاً مشهور است. زیرا ما بخوبی می‌دانیم که دین اسلام به وسیله مبلغانی که از خارج و از جمله ایران، آمدند وارد جزائر اندونزی شد. مبلغین ایرانی به اندونزی آمدند و آیین اسلام را در سراسر این کشور نشر دادند. تا جایی که امروز کشور اندونزی که دارای صد و ده میلیون نفوس است، ۹۰ درصد آن مسلمان هستند ». (۱)

نفوذ اسلام در هندوستان و پاکستان نیز تا حد زیادی مرهون مساعی ایرانیان بوده است. مقاله آقای عزیزالله عطاردی را قبلاً تحت عنوان « فعالیت اسلامی ایرانیان » نقل کردیم، از آنچه در آنجا گفته شد می‌توان به میزان تأثیر ایرانیان در نفوذ اسلام در هند و پاکستان پی برد. اسلام بیشتر به وسیله متصوفه ایرانی و غیر ایرانی در هند و پاکستان نفوذ پیدا کرد. در کتاب « اسلام، صراط مستقیم »، مقاله « فرهنگ اسلامی در هند و پاکستان » به قلم آقای مظهرالدین صدیقی دانشیار و رئیس دائره تاریخ اسلامی دانشگاه سند حیدرآباد در پاکستان چنین می‌نویسد:

« عربها مدتها قبل از ظهور اسلام با هند جنوبی روابط تجارتی داشتند، و پس از ظهور پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز تجارت آنها از طریق دریا توأم با فعالیتهای تبلیغاتی همچنان

پاورقی:

۱- کتاب هزاره شیخ طوسی، جلد ۱، صفحه ۱۵۹.

ادامه داشت. در فاصله سال پنجاه تا اواخر قرن اول هجری که هند دچار آشوبهای سیاسی و منازعات مذهبی بود، عربهای تازه مسلمان فرصت را غنیمت شمرده بدان سرزمین مهاجرت کردند و در سواحل مالابار رحل اقامت افکندند. سادگی آیین و وضوح عقائد اسلامی تاثیر عمیقی در افکار هندوان کرد، و در اندک زمانی، یعنی در همان مدت بیست و پنج سال اول، گروه کثیری از آنان حتی سلطان مالابار نیز به دین جدید گرویدند اگر چه تجارت عربها با هند از طریق دریا انجام می گرفت ولی دیانت اسلام بیشتر از راه خشکی یعنی ممالک ایران و آسیای مرکزی بدان خطه راه یافت.»

ایضاً می نویسد:

« صوفیان بیش از علمای مذهبی محبوبیت داشتند زیرا از دخالت در امور سیاسی اجتناب می نمودند و حال آنکه علما گاه گاهی محدودیتهایی در کار سلاطین ایجاد می کردند. فرمانروایان دهلی عموماً مرید و هوادار صوفیه بودند. سالار مسعود غازی و شیخ اسماعیل دو صوفی مشهوری که در قرن پنجم هجری به هندوستان آمدند علی رغم حکام غیر مسلمان آن عصر هزاران نفر از هندوان را مسلمان کردند. صوفی بزرگ دیگری به نام معین الدین که در سمرقند تولد یافته و کمی قبل از سلسله غوری به هند آمده بود، طریقه صوفیان چشتیه را در آن سامان بنیان نهاد که امروز نیز این طریقه یکی از بزرگترین طریقه های تصوف در پاکستان و هند به شمار می رود. قبر وی در اجمیر همه ساله زیارتگاه صدها هزار مسلمان و هندو است. طریقه سهروردیه که

متعاقب چشتیه در هند به وجود آمد، از جهت ملاحظه و تأکید زیاد در انجام دستورات دینی با چشتیه اختلاف سلیقه داشت، زیرا سهروردیه با انواع رقص و سماع مخصوص که در سایر فرق صوفیه متداول بود مخالفت می کردند. علاوه بر اینها دو طریقه مشهور دیگر نیز به نامهای قادریه و نقشبندیه در دوره پیش از مغول به هند آمده و نفوذ کامل به دست آوردند». (۱)

این صوفیان که اسلام را در آن منطقه نشر دادند عموماً و یا غالباً ایرانی بودند.

راجع به معین الدین چشتی که نامش در گفته بالا آمده است، نظر به تاثیر فوق العاده ای که این مرد ایرانی عارف مشرب در اسلام قاره هند داشته است ما عین نوشته دانشمند متتبع محقق جناب آقای عزیزالله عطاردی را که مخصوصاً برای این کتاب تهیه کرده اند، ضمن اظهار سپاسگزاری از معظم له، در اینجا نقل می کنیم معظم له ضمناً از یک عارف ایرانی الاصل معروف دیگر به نام نظام الدین اولیا که او نیز تاثیر عظیمی در اسلام قاره هند داشته است یاد کرده اند که عیناً آورده می شود:

« خواجه معین الدین چشتی هروی در قرن ششم هجری در سیستان (۲) متولد شد و در همانجا به فرا گرفتن علم و دانش پرداخت و سپس به چشت هرات مهاجرت کرد و در این شهر به

پاورقی:

۱- کتاب هزاره شیخ طوسی، جلد ۱، صفحه ۳۶۵.

۲- قبلاً در مقاله آقای مظهرالدین صدیقی خواندیم که تولد معین الدین چشتی در سمرقند بوده است، ولی آقای عطاردی آن را صحیح نمی دانند و معتقدند تولد مشارالیه در سیستان بوده است. به هر حال تولدش در ایران بوده و خودش ایرانی و ایرانی نژاد است.

ریاضت مشغول گردید و از این رو به چشتی معروف شده. وی پس از مدتی اقامت در چشت عازم طوس گردید و در طابران، در خانقاه خواجه عثمان هارونی، که یکی از مشایخ بزرگ خراسان بود، رحل اقامت افکند، و در آنجا در نزد خواجه عثمان به تکمیل مقامات عرفانی و روحانی مشغول شد. و سرانجام دست ارادت به خواجه عثمان داد و در زمره خلفای وی قرار گرفت.

خواجه معین‌الدین از طوس رهسپار بغداد گردید و مدتی در این شهر که در آن روزگار از مراکز مهم علوم و معارف اسلامی بود توقف کرد و از مشایخ آنها نیز بسیار استفاده کرد و خود نیز مجلس تدریس و ارشاد تشکیل داد. گروهی از او استفاده کردند و چندی نیز در حرمین شریفین و شام و مصر گردش نمود و خلائق بسیاری از او اجازه گرفتند و از مجلس علمی و عرفانی او استفاده بردند.

در آغاز قرن هفتم هجری سلطان شهاب الدین غوری از موطن اصلی خود در فیروزکوه که در میان کوهستانهای سر بر آسمان کشیده غور در مشرق هرات قرار دارد به هندوستان لشکر کشید. وی پس از اینکه لاهور را از بازماندگان و سلاطین غزنوی گرفت به طرف دهلی حرکت کرد و پس از چندی دهلی را فتح نمود و آنجا را پایتخت خود قرار داد. پس از اینکه ناحیه پنجاب به تصرف مسلمین درآمد و نفوذ اسلام در آن مناطق برقرار گردید، گروهی از دانشمندان و رهبران مسلمانان برای ترویج و تبلیغ دین مقدس اسلام به پنجاب و راجستان مهاجرت کردند و به فعالیتهای دینی و مذهبی مشغول شدند. خواجه معین‌الدین در این هنگام همراه سلاطین و امرای غوری به هندوستان رفت و در شهر اجمیر در

منطقه راجستان ساکن گردید. خواجه در اجمیر مؤسسات اسلامی درست کرد و مدارس و مساجدی بنیاد نهاد و به تدریس و تبلیغ مبانی اسلامی مشغول گردید.

خواجه معین‌الدین از طریق تصوف و عرفان که با روح و فکر مردم هند سازگار بود موضوعات دینی را القاء می‌کرد و در اندک مدتی شهرت عظیم یافت و مردم از اطراف و اکناف پیرامون وی را گرفتند و از وجود وی استفاده کردند.

پادشاهان و امرای اسلامی هند فوق‌العاده به وی احترام می‌کردند. برای خواجه معین‌الدین وسائل پیشرفت از هر جهت فراهم گردید و او توانست میلیونها نفر از بت‌پرستان هند را به توحید راهنمایی کند و از برکت وی دین مقدس اسلام در شمال و مغرب هند پیش رود. معین‌الدین شاگردان زیادی تربیت کرد و آنان هر کدام در منطقه خود مصدر خدمات ارزنده‌ای شدند. قطب‌الدین بختیار کاکی و فریدالدین گنج شکر از شاگردان و تربیت شدگان او هستند که منشأ آثار و خدمات اسلامی شدند.

خواجه معین‌الدین پس از مدتی فعالیت و تأسیس سازمانهای فرهنگی و مذهبی در شهر اجمیر دیده از جهان فرو بست. مسلمین پس از درگذشت او برایش مقبره مجلل و باشکوهی ساختند که پس از هشت قرن هنوز پابرجاست و یکی از مزارات درجه اول مسلمین در هند به شمار می‌رود. سلاطین مسلمان هند، از عصر ناصرالدین خلجی تا زمان نظام حیدرآباد، هر کدام در آنجا از خود یادگاری گذاشته‌اند. در ایوان و رواقها و داخل مقبره اشعار زیادی به زبان فارسی که زبان رسمی مسلمانان هند

بود نوشته شده که اینک چند بیت در ذیل به نظر خوانندگان
محترم می‌رسد:

خواجه خواجهگان معین الدین
اشرف اولیاء روی زمین
در جمال و کمال او چه سخن
این مبین بود به حصن حصین
مطلعی در صفات او گفتم
در عبارت بود چو در ثمین
ای درت قبله‌گاه اهل یقین
بر درت مهر و ماه، سوده جبین
روی بر در گهت همی‌سایند
صد هزاران ملک چو خسرو چین
خدامان درت همه رضوان
در صفا روضه‌ات چو خلدبرین
ذره خاک او عبیر سرشت
قطره آب او چو ماء معین

سلاطین تیموری هندوستان به خواجه معین‌الدین بسیار
ارادت داشتند. جلال‌الدین اکبر یکبار از آگره پایتخت خود پیاده
برای زیارت معین‌الدین به اجمیر رفت، و مسلمانان هند از اهل
تشیع و تسنن به وی علاقه دارند و هر ساله در ماه رجب مجلس
عظیمی به یاد وی برگزار می‌شود و صدها هزار نفر از اطراف و
اکناف کشور پهناور هند در اجمیر اجتماع می‌کنند و از خدمات و
زحمات اسلامی وی تجلیل و تکریم می‌نمایند. شرح حال و آثار

وی در تذکرها مشروحاً ذکر شده است.

نظام‌الدین اولیا

محمد بن احمد نظام‌الدین اولیاء در هند متولد شده، پدر وی از بخارا موطن اصلی خود به هند مهاجرت کرد و در لاهور اقامت گزید و پس از چندی از لاهور به بدایون رفت و در آنجا ساکن شد. نظام‌الدین در اینجا چشم به جهان گشود. نظام‌الدین در سن پنج سالگی پدر را از دست داد و مادرش تربیت او را به عهده گرفت. مادر وی زنی پارسا و زاهد بود و در تربیت فرزندش بسیار کوشش کرد. نظام‌الدین اولیاء در بدایون به تحصیل پرداخت و مقدمات علوم را در آنجا فرا گرفت و پس از چندی همراه مادر به دهلی رفت و در آن شهر در نزد شمس‌الدین دامغانی و علاء‌الدین اصولی و فریدالدین مسعود به تکمیل معلومات مشغول شد و از فریدالدین گنج شکر اجازه ارشاد یافت.

نظام‌الدین اولیاء در بدایت حال بسیار تنگدست و پریشان حال بود و از کسی چیزی قبول نمی‌کرد. پس از چندی که شهرت وی در هند پیچید، بزرگان و امرای مسلمان از هر سو به طرف او روی آوردند، و پادشاهان اسلامی از جمله سلطان جلال‌الدین خلجی از او تقاضای ملاقات می‌کردند. امیر خسرو دهلوی سمرقندی که یکی از شعرای معروف آن ایام بود در زمره مریدان او درآمد و اشعاری در مدح وی سرود.

نظام‌الدین در بسط و نشر معارف اسلامی مجاهدتهای زیادی کرد و شاگردان او هر کدام در منطقه‌ای از هندوستان به فعالیت پرداختند. یکی از شاگردان وی به نام خواجه نصیرالدین در اود و گجرات و پنجاب اثرات مذهبی و روحانی از خود به یادگار گذارد. شاگرد دیگرش سراج‌الدین در بنگاله و بهار و آسام تعلیمات اسلامی را منتشر ساخت و دیگری به نام برهان‌الدین در منطقه دکن و نواحی مرکزی هندوستان مردم را ارشاد می‌کرد. به طور کلی نشر معارف اسلامی در مناطق مختلف هند از حسن عنایت و توجه نظام‌الدین اولیاء و شاگردان و خلفای وی می‌باشد.

نظام‌الدین اولیاء در ۵۲۷ در دهلی دیده از جهان فروبست و در همانجا دفن شد. قبر او اکنون در دهلی مزار مسلمانان است و هر سال یکروز برای وی مجلس یادبود تشکیل می‌شود و هزاران مسلمان در آنجا اجتماع می‌کنند و از طرف خطباء خطبه‌ها خوانده می‌شود.

برای تحقیق در حالات خواجه معین‌الدین چشتی و نظام‌الدین اولیاء به تاریخ فرشته تألیف هندوشاه استرآبادی مراجعه شود «.

(۱)

در اینکه ایران اسلامی تاثیر عظیمی در مسلمان شدن قاره هند داشته است جای سخن نیست. این جریان درست عکس جریانی است که قبل از اسلام وجود داشت. در بخش دوم خواندیم که قبل از اسلام دین قاره هند یعنی بودایی به طرف شرق در حال گسترش بود و قسمتی از ایران تحت تاثیر دین هند قرار

پاورقی:

۱- پایان نوشته آقای عطاردی.

گرفت، دین بودا از هند به ایران آمد و در قسمتی از ایران پذیرش یافت و قطعاً اگر اسلام ظهور نکرده بود پذیرش بیشتری می‌یافت. اما پس از اسلام که خون تازه‌ای در رگهای حیات معنوی این مردم جریان یافت کار برعکس شد، ایران هند را تحت تأثیر دین خویش قرار داد و دین بودایی را حتی از خود هند عقب راند.

زبان فارسی را اسلام به هند برد، این زبان رواج خود را در هند مدیون اسلام است، در قسمتی از تاریخ هند این زبان زبان رسمی هند بوده است، به موازات رواج و رسمیت اسلام در هند این زبان رسمیت داشته است.

در عصر اخیر شعرايي از قبيل علامه محمداقبال پاكستاني تحت تأثير احساسات اسلامي، زبان فارسي را در قاره هند تقويت كردند. در حال حاضر كساني از ايرانيان كه به راست يا دروغ مدعي وطن پرستي هستند خواهان يك امر غير ممكن شده‌اند و آن اينكه زبان فارسي را منهاي اسلام در كشورهاي مجاور ايران اشاعه دهند و به همين دليل موفق نشده‌اند و نخواهند شد.

نفوذ و توسعه اسلام در چین

آمارها نشان می‌دهد که در حال حاضر در حدود پنجاه میلیون مسلمان در چین وجود دارد. نفوذ اسلام در چین از راه دعوت و تبلیغ به وسیله مسلمانانی که به چین رفته و احیاناً سکونت گزیده‌اند صورت گرفته است. سهم ایرانیان در نفوذ اسلام در چین نیز سهم عظیمی بوده است.

در کتاب «اسلام، صراط مستقیمی»، مقاله فرهنگ اسلامی در چین (۱) از آغاز نفوذ اسلام در چین و توسعه آن و دوره ضعف آن بحث می‌کند. نقش

ایرانیان در تبلیغ و ترویج اسلام در چین از محتوای این مقاله کاملاً مشهود می‌گردد.

راجع به آغاز ورود اسلام در چین تاریخچه‌ای از منابع چینی نقل می‌کند که منحصر به منابع چینی است و در منابع اسلامی از آن یاد نشده است. می‌گوید:

« تاریخ کهن دودمان « تانگ » اشاره می‌کند که به سال دوم سلطنت « یونگ وی » در حدود سال ۳۱ هجری فرستاده‌ای از عربستان به دربار خاقان آمد و هدایایی با خود آورد. این فرستاده گفت که دولت ایشان سی و یک سال قبل تاسیس یافته است... خاقان پس از کسب اطلاعاتی چند از دین مقدس اسلام، آن را با تعالیم کنفوسیون موافق می‌بیند و اسلام را تأیید و تصدیق می‌کند ولی مقرراتی مانند پنج مرتبه نماز یومیه و یک ماه روزه به طبع وی گران می‌آید و بدان نمی‌گروود ولی به سعد (۲) و همراهان وی اجازه تبلیغ دین اسلام را در چین می‌دهد و موافقت خود را با تأسیس اولین مسجد در شهر چانگان اعلام می‌دارد و بدین وسیله

پاورقی:

۱- این مقاله به قلم آقای داود سی‌تینگ نگارش یافته است. آقای داود سی‌تینگ آن چنانکه در مقدمه کتاب اسلام، صراط مستقیم، معرفی شده است: « عضو کنسولگری جمهوری چین در بیروت » می‌باشد. قبل از عزیمت به تیوان پیشوای جامعه مسلمین چین بود. تحصیلات خود را در دانشگاه الازهر به پایان رسانید و عهده‌دار پستهای سیاسی مهمی از جانب دولت چین بود و از سخنوران نامی مسلمانان چین محسوب می‌شود.

۲- در این تاریخچه تصریح شده که این سعد، سعد وقاص صحابی و سردار معروف است، ولی این نقل با تواریخ موجود اسلامی که وفات و قبر سعد وقاص را در مدینه نشان می‌دهد منطبق نمی‌گردد. ممکن است اگر تاریخچه بالا صحیح و معتبر باشد این شخص شخص دیگری به نام سعد بوده است.

علاقه خود را به دین مقدس اسلام ابراز می‌نماید. بنای این مسجد واقعه مهمی در تاریخ اسلام به شمار می‌رود که هنوز هم پس از قرن‌ها تعمیر و تجدید بنا، به صورت آبرومندی در «سیان جدید» باقی می‌ماند» (۱).

اگر این جریان واقعیت داشته باشد آغاز نفوذ اسلام در چین به وسیله خود اعراب مسلمان بوده است. از این جریان که بگذریم، اسلام به وسیله سوداگران مسلمان که بسیاری از آنها ایرانی بوده‌اند، در چین نفوذ یافت. در کتاب نامبرده می‌نویسد:

«در عصر خلافت بنی‌امیه و بنی‌عباس مسافرت سوداگران و مبلغین مسلمان به چین افزایش یافت و عرب‌هایی که در خلافت بنی‌امیه به چین وارد شده بودند به «تازیان سفیدپوش» معروف بودند. در دوره خلافت عباسیان که روابط دوستانه بین امپراطورهای اسلام و چین توسعه بیشتری یافت، دسته‌های فراوانی از تازیان بدان دیار رفته و این عرب‌ها را «تازیان سیاه پوش» می‌گفتند.

...در یک قرن و نیم، یعنی در فاصله سال ۳۱ تا ۱۸۴ هجری، عده قابل توجهی از بازرگانان عرب و ایرانی از راه دریا به چین وارد می‌شوند و در بندر «کوانگ چو» اقامت می‌گزینند و از آن تاریخ به بعد، رفته رفته در راسته ساحل به پیشروی خود ادامه می‌دهند و به شهرهای مهم آنجا نفوذ می‌کنند و بالاخره به اقصی نقاط شمالی چین و تا شهر «هانگ چو» نیز می‌رسند... در این

پاورقی:

عصر تعداد سوداگران عرب و ایرانی در نواحی جنوبی رو به افزایش می‌گذاشت و رفته رفته با زنان چینی وصلت اختیار کرده و در آنجا ساکن می‌شدند. این مسلمین دارای جوامع مخصوصی بودند و از سایر مردم چین جداگانه زندگی می‌کردند تا بتوانند در مراسم عروسی و اعمال روزانه خود احکام مقدس اسلام را رعایت کنند. حتی آنها محاکم شرعی مخصوصی داشتند که در مسائل مربوط به ازدواج و طلاق و ارث و غیره مطابق فقه اسلامی رفتار می‌کردند. این استقلال جامعه مسلمین در آن عصر دلیل دیگری بر نفوذ و قدرت اسلامی در چین آن روزی می‌باشد. (۱)

ایضاً می‌نویسد:

«تجار ایرانی و عرب، ابریشم و کالاهای صنعتی و ظروف چینی و سایر امتعه تجارتی از چین به شرق میانه و اروپا می‌بردند و در بازگشت از نباتات طبی و ادویه و مروارید و سایر فرآورده‌های آن نواحی به چین می‌آوردند. این تجار در حقیقت واسطه‌ای بودند که به وسیله تجارت پرسود خود سایر مسلمین را برای تجارت و تبلیغ دین به طرف چین جلب می‌کردند و وقتی دسته‌های تازه‌ای از مسلمین به چین وارد می‌شدند باعث افزایش جوامع مسلمان در شمال غربی و جنوب شرقی کشور می‌شدند. (۲)

و نیز می‌گوید:

«در قسمتهای شمال، اغلب انحصار حمل و نقل به وسیله کاروانهای الاغ و

پاورقی:

اسب و شتر در اختیار آنان بود و در امتداد رودخانه « یانگ تسه » و « هوایهو » و برنزارهای اطراف نهرهای منشعب از رودخانه نیز داد و ستد غله و حمل و نقل به وسیله مسلمانان انجام می‌گرفت و همین امروز استعمال اصطلاحات و ارقام فارسی در داد و ستد غلات دلیل بارزی بر تفوق گذشته مسلمین در این نواحی است». (۱)

و باز می‌گوید:

« مسلمانان چین به دو قسمت می‌شوند: مسلمانان سیکانیگ که به اصطلاح مسلمانان « عمامه‌دار » نامیده می‌شوند، مسلمانان چین خاص که به مسلمانان « هان » موسومند... مسلمانان « هان » در امور دینی معمولاً عبارات عربی و فارسی، مخصوصاً فارسی را در یک ترکیب خاص به کار می‌برند ». (۲)

و می‌گوید:

« رئیس روحانیان مسجد آخوند یا آخونک نامیده می‌شود که به معنی عالم یا تعلیم دهنده احکام دینی است. امام جماعت به منزله کمک و دستیار آخوند است (۳)... شیوه تعلیم و تربیت سابق چین به تبعیت از درسهای معمول ایران و عرب بود. (۴)

در کتاب هزاره شیخ طوسی، جلد اول در مقاله آقای دکتر سید جعفر شهیدی استاد دانشگاه تهران، تحت عنوان « تأثیر عنصر ایرانی در نشر اسلام

باورقی:

۱- اسلام صراط مستقیم، صفحه ۴۲۲ - ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۲۲.

۲- همان مدرک صفحه. ۴۳۷.

۳ و ۴- همان مدرک، صفحه ۴۴۲ - ۴۵۶.

در جهان « که متن مقاله معظم له در کنگره هزاره شیخ در سال گذشته است، راجع به نفوذ اسلام در چین از کتاب جهانگشای عطا ملک جوینی چنین نقل شده است:

« اما آنچه از راه عقل بدان می توان رسید (۱) و از وهم و فهم نه دور است در دو قسم محصور است: اول ظهور نبوت است، دوم کلام و معجزه از این قویتر تواند بود که بعد از ششصد و اند سال تحقیق حدیث: « **زویت لی الارض فاریت مشارقها و مغاربها و سیبلغ ملک امتی ما زوی لی منها** » در ضمن خروج لشکر بیگانه میسر می شود... تا بدان سبب لوای اسلام افراخته تر شود و شمع دین افروخته تر و آفتاب دین محمدی سایه بر دیاری افکند که بوی اسلام مشام ایشان را معطر نگردانیده بود و آواز تکبیر اذان سمع ایشان را ذوق نداده و جز پای ناپاک « عبده اللات والعزی » خاک ایشان را نسوده و اکنون چندان مؤمن موحد روی بدان جانب نهاده است و تا اقصای دیار مشرق رسیده و ساکن و متوطن گشته که از حد و حصر و احصاء متجاوز نموده است.

بعضی آن است که به وقت استخلاص ماوراءالنهر و خراسان به اسم پیشه‌وری و جانور داری جماعتی به « حشر » (۱) را بدان حدود رانده و طایفه بسیار آنند که از منتهای مغرب و عراقین و

پاورقی:

۱- درباب اثبات نبوت.

۲- ناشر محترم کتاب درباره این کلمه در پاورقی توضیح می دهند: « حشر، به زبان مغولی به معنی افرادی بود که در جنگها از میان صنعتگران یا کارگران ملل مغلوبه انتخاب نموده و در بلاد مفتوحه به کار وامی داشتند ».

شام و غیر آن از بلاد اسلام بر سبیل تجارت و سیاحت طوفی کرده‌اند و به هر طرف و شهری رسیده و شهرتی یافته و در مقابل بیوت اصنام، صوامع اسلام ساخته و مدارس افراخته و علما به علم و افادت و مکتسبان علوم به استفادت اشتغال نموده گویی اشارت از حدیث: «**اطلبوا العلم و لو بالصین**» به ابنای این زمان است. (۱)

عظام‌لک جوینی، اینکه پس از ششصد سال از هجرت نبوی، مبلغان مسلمان ایرانی و غیر ایرانی به چین می‌روند و مردم آن سامان را بدین اسلام می‌خوانند، یکی از معجزات خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله) می‌داند.

سربازی و فداکاری

سربازی ایرانیان در راه اسلام، اعم از آنچه به نتیجه مثبتی رسیده است، یا علی‌رغم تلاشها و مجاهدات خالصانه این قوم، نتیجه درخشانی از آن به بار نیامده است یکی از صفحات درخشان روابط اسلام و ایران است.

فعالتهای فداکارانه ایرانیان مسلمان مقیم یمن را قبلاً خواندید. نهضت ایرانیان علیه حکومت اموی که منتهی به روی کار آمدن عباسیان گشت نیز از این نوع خدمات است. این قیام نظامی چنانکه در پیش بدان اشارت رفت صرفاً برای اقامه شعائر اسلامی و بازگرداندن عرب به شاهراه اسلام بود، گویانکه در عین موفقیت نظامی، در اثر اینکه دودمانی که روی کار آمدند بهتر از امویان

پاورقی:

نبودند، نتیجه درخشانی از آن به دست نیامد.

در خود ایران در قرن دوم و سوم برخی نهضتها صورت گرفت که جنبه ضد اسلامی داشت و سرکوب شد. دقت در تاریخ نشان می‌دهد که این ایرانیان مسلمان بودند که آن قیامها را سرکوب کردند نه مردم عرب.

اگر سرداران و سربازان مسلمان ایرانی نبودند محال بود که قوم عرب بتواند قیامی که در آذربایجان در قرن سوم به وسیله بابک خرم دین رهبری می‌شد با تلفاتی در حدود دویست و پنجاه هزار نفر سرکوب کند. همچنین است سایر قیامهایی که به وسیله المقتع یا سنباد یا استاد سیس رهبری می‌شد.

سلطان محمود غزنوی به جنگهای خود در هند رنگ اسلامی داده بود. سربازان ایرانی فتوحات هند را با شور یک جهاد اسلامی انجام می‌دادند و همچنین در جنگهای صلیبی سلاطین ایران به نام اسلام و تحت تأثیر احساسات اسلامی جلو هجوم صلیبی‌های غربی را گرفتند.

سربازان ایرانی، اسلام را به آسیای صغیر بردند نه عرب یا قوم دیگر. در اینجا نیز از مقاله آقای دکتر سید جعفر شهیدی در کتاب « هزاره شیخ طوسی » استفاده می‌کنیم.

معظم‌له می‌نویسد:

« در عرف مسلمانان، بلاد روم، عبارت از ممالک روم شرقی است، چنانکه دریای مدیترانه را « بحرالروم » می‌نامند. بر همین اساس سرزمین آسیای صغیر را روم گفته‌اند... هنگامی که مسلمانان سراسر شام را گشودند، حمله به آسیای صغیر امری ضروری می‌نمود. معاویه در خلافت عمر می‌خواست بدانجا بتازد ولی با مخالفت خلیفه مواجه شد. اما در خلافت عثمان این آرزو برای وی تحقق یافت و توانست تا عموریه پیش برود. از آن تاریخ

به بعد در طول سالها خلافت اموی و عباسی، این سرزمین مورد تاخت و تاز مسلمانان و رومیان بود و دژها و شهرهای آن منطقه دست به دست می‌گشت. لکن به شهادت تاریخ هیچگاه برای خلفای اموی و عباسی ممکن نشد که نفوذ اسلام را در سراسر این منطقه مستقر سازند... تنها در حکومت سلاجقه است که می‌بینیم اوضاع این منطقه دگرگون می‌شود، سراسر آسیای صغیر تحت تصرف این خاندان در آمد و رسالت تبلیغ اسلامی و نشر معارف دین در این منطقه با زبان و ادبیات فارسی به نظم و نثر آغاز شد، و بدانجا رسید که در آسمان عرفان اسلامی آفتاب درخشانی چون مولانا جلال‌الدین طلوع کرد و نخست روشنی بخش آن منطقه شد و سپس در تمام قلمرو فارسی زبان اسلام نور افشانی کرد. این عبارت را از « مسامره‌الاکبار » تألیف آقسرائی که از جمله کتابهای مفید در تاریخ آسیای صغیر است نقل می‌کنیم، زیرا نماینده طرز تفکر زمامداران مسلمان و مردم ایران نسبت به سرزمینهای گشوده است. اگر در اشغال عراق یا سرزمینهای غربی قصد خلفای اسلام تحصیل جزیه و ازدیاد درآمد و عمران بیت‌المال بوده است، فاتحان شرقی جز ترویج دین و گسترش اسلام نظری نداشتند. آقسرائی چنین می‌نویسد: ارمانوس ملک الروم با صد و بیست هزار مرد قصد بلاد اسلام کرد و اول روی به « دانشمند » که ملک نکيسا روسیواس و توقات و ابلستان و غیره داشت نهاد. ملک دانشمند نزد ملوک اسلام کس فرستاد و آنان را به مقابله با لشکر کفر تشویق کرد و « قلیج ارسلان » را وعده داد که اگر پیروزی دست داد صد هزار دینار به او رساند و « ابلستان » بدو وا گذارد. قلیج ارسلان با دیگر ملوک

آن جوانب جهت اهمیت دین و حمایت اسلام به اتفاق جمعیت کرده و عزم غزای کفار نمودند. باری تعالی نصرت ارزانی داشت و «ارمیانوس» بعد از محاربت و مقاتلت بسیار منهزم شد و از کفار اندک قومی خلاص یافتند. ملک دانشمند صد هزار درم به قلج ارسلان فرستاد و در تسلیم «ابلستان» متوقف شد و چون قلج ارسلان این نوع سخن استماع کرد صد هزار درم را باز پس فرستاد و گفت: من برای حمایت اسلام آمدم با حرب، مرا به درم و دینار او احتیاجی نیست.» (۱)

در همان کتاب راجع به فعالیتهای نظامی مسلمین در هند می نویسد:

«در سال ۴۳ هجری برای اولین بار عبدالله بن سوار عبدی که از جانب عبدالله بن عامر بن کریز مامور مرز «سند» بود به سرزمینهای آن ناحیه حمله برد. در سال ۴۴ مهلب بن ابی صفره بدانجا حمله برد و در سال ۸۹ هجری محمد بن قاسم در جنگی پادشاه سند را بکشت و با کشته شدن او سرزمین هند به تصرف مسلمانان درآمد. اما انتشار اسلام در معظم شبه قاره هند نیز به وسیله ایرانیان بود.

در اینجا باز به سندی تاریخی مراجعه می کنیم. جرفادقانی در آغاز کار ناصر الدین سبکتکین نویسد:

«پس روی به جهاد کفار و قمع اعدای دین آورد و ناحیت هندوستان که مسکن دشمنان اسلام و معبد اوئان و اصنام بود

پاورقی:

دارالغزو ساخت .»

و در شرح حال محمود غزنوی می نویسد:

« سلطان یمین الدوله و امین المله چون نواحی هند بگرفت،
در اقصای آن ولایت به جایی رسید که هرگز رایت اسلام بر

آن حدود طلوع نکرده بود و از دعوت محمدی به هیچ عهد
بدان طرف معجزه و آیتی نرسیده بود و عرصه آن بقاع از ظلمت
کفر و شرک پاک کرد و مشاعل شریعت در آن دیار و امصار بر
افروخت و مساجد بنیاد نهاد و تلاوت کتاب عزیز و دراست قرآن
مجید و دعوت اذان و شعار ایمان ظاهر گردانید... ».

رفتار محمود غزنوی در جانب مشرق بی شباهت به عبدالرحمن
اول حکمران اسپانیا فاتح اسلامی در مغرب نیست. ولی ناگفته
نماند که بین فتوحات اسلامی در شرق و غرب تفاوتی بزرگ به
چشم می خورد. مسلمانان عرب در جانب غربی توانستند دامنه
فتوحات خود را تا قلب اروپا پیش ببرند، اما در طول تاریخ
بسیاری از آن مناطق از حوزه متصرفات اسلامی خارج شد، و
مردم آن سرزمین مسلمانی را رها کردند، ولی تمدن اسلامی که
به وسیله عنصر ایرانی در نواحی شرقی پایه گذاری شد، آنچنان
ثابت و استوار ماند که پس از گذشت قرن‌ها هنوز آن مردم به قبله
مسلمانان نماز می خوانند و کتاب کریم را تلاوت می کنند و شگفت
اینکه در همان سال که قسمتی از خاک مسلمانان در ناحیه
شمالی شبه جزیره عربستان مورد تجاوز واقع و اشغال گردید، در
جانب شرق ایران دولتی با ۹۰ میلیون تن به نام پاکستان بوجود

آمد و الحاق خود را به ممالک اسلامی اعلان نمود». (۱)

هر چند در این فتوحات نام قلیچ ارسلان، سبکتکین، محمود غزنوی و امثال آنها برده می‌شود که ترک نژادند، اما همان‌طور که آقای دکتر شهیدی تذکر داده‌اند آن ترک نژادان در آن وقت نماینده و مظهر قدرت مردم سرزمین ایران بوده‌اند و به نام پادشاهانی مسلمان بر این ملت، حکمرانی داشته‌اند و این ملت ایران بود که جهاد می‌کرد نه مردم دیگر.

علم و فرهنگ

صحنه علم و فرهنگ، وسیعترین و پورشورترین میدانهای خدمات ایرانیان به اسلام است.

سرعت پیشرفت و توسعه، کلیت و شمول و همه‌جانبگی، شرکت طبقات مختلف اجتماع، اشتراک مساعی ملل گوناگون، چیزهایی است که اعجابها را در مورد تمدن اسلامی سخت برانگیخته است. جرجی زیدان می‌گوید:

«عربها (مسلمانان) در مدت یک قرن و اندی مطالب و علومی به زبان خود (عربی) ترجمه کردند که رومیان در مدت چندین قرن از انجام آن عاجز بودند، آری مسلمانان در ایجاد تمدن شگفت‌آور خود در غالب موارد به همین سرعت پیش رفته‌اند. (۲)

پاورقی:

۱- همان کتاب صفحات ۱۸۰ - ۱۸۲.

۲- تاریخ و تمدن اسلام، ترجمه فارسی، صفحه ۲۴۷.

مسلمین علمی را که در فهم و درک قرآن و سنت بدانها نیاز داشتند از قبیل علم قرائت، تفسیر، کلام، فقه، حدیث، نحو، صرف، معانی، بیان، بدیع، سیره نبوی و غیر اینها ابداع و اختراع کردند و اگر اقتباس کردند اقتباسشان ناچیز بوده است و علمی را که محصول تمدن آنروز و نتیجه مساعی و زحمات ملل دیگر بود از طبیعی و ریاضی و نجوم و طب و فلسفه و غیره برای خود ترجمه و نقل کردند و بر آنها افزودند. جرجی زیدان می‌گوید:

« یکی از مزایای تمدن اسلامی این است که علوم پراکنده یونان و ایران و هند و کلد را به عربی نقل کرد و چیزهایی بر آن افزود و آن را ترقی داده کامل کرد ». (۱)

و هم او می‌گوید:

« مسلمانان قسمت عمده علوم فلسفی و ریاضی و هیئت و طب و ادبیات ملل متمدن را به زبان عربی ترجمه و نقل کردند و از تمام زبانهای مشهور آن روز و بیشتر از یونانی و هندی و فارسی کتابهایی ترجمه کردند و در واقع بهترین معلومات هر ملتی را از آن ملت گرفتند، مثلاً در قسمت فلسفه و طب و هندسه و منطق و هیئت از یونان استفاده نمودند، و از ایرانیان تاریخ و موسیقی و ستاره‌شناسی و ادبیات و پند و اندرز و شرح حال بزرگان را اقتباس کردند، و از هندیان طب (هندی) حساب و نجوم و موسیقی و داستان و گیاهشناسی آموختند، از کلدانیان و نبطیها کشاورزی و باغبانی و سحر و ستاره‌شناسی و طلسم فرا گرفتند و

پاورقی:

۱- تاریخ تمدن اسلام، ترجمه فارسی، صفحه ۱۷۸.

شیمی و تشریح از مصریان به آنان رسید. و در واقع عربها (مسلمین) علوم آشوریان و بابلیان و مصریان و ایرانیان و هندیان و یونانیان را گرفته و از خود چیزهایی بر آن افزودند و از مجموع آن علوم و صنایع و آداب، تمدن اسلام را پدید آوردند». (۱)

نخستین حوزه علمی

علوم و فرهنگ اسلامی، و بطور کلی تمدن اسلامی، تدریجاً رشد کرد و بالید و بارور شد. مانند هر موجود زنده که اول به صورت یک سلول پدید می‌آید و تدریجاً در اثر استعداد و مایه حیاتی که در آن سلول نهفته است رشد می‌کند و همراه با رشد خود قسمت قسمت و شاخه شاخه می‌شود و شکل می‌گیرد و بالاخره به صورت یک دستگاه متشکل درمی‌آید.

جوشش و جنبش علمی مسلمین در نقطه معین و از موضوع معین و به وسیله شخص معین آغاز شد. اکنون ببینیم در چه نقطه و مکانی این کار آغاز گشت؟ و نخستین حوزه علمی مسلمین در کجا تشکیل شد؟

جوشش و جنبش علمی مسلمین از مدینه آغاز شد. اولین کتابی که اندیشه مسلمین را به خود جلب کرد و مسلمین در پی درس و تحصیل آن بودند قرآن و پس از قرآن احادیث بود. این بود که اولین حوزه علمی در مدینه تأسیس شد. برای اولین بار عرب حجاز در مدینه با مسئله استادی و شاگردی و نشستن در

پاورقی:

۱- همان مدرک، صفحه ۲۴۶ - ۲۴۷.

حلقه درس و حفظ و ضبط آنچه از استاد می‌شنود آشنا شد. مسلمین با حرص و ولع فراوانی آیات قرآن را که تدریجاً نازل می‌گشت فرا می‌گرفتند و به حافظه می‌سپردند و آنچه را که نمی‌دانستند از افرادی که رسول خدا آنها را مامور کتابت آیات قرآن کرده بود و به کتاب وحی معروف بودند می‌پرسیدند. بعلاوه بنا به توصیه‌های مکرر رسول خدا سخنان آنحضرت را که به سنت رسول معروف بود از یکدیگر فرا می‌گرفتند در مسجد پیغمبر رسماً حلقه‌های درس تشکیل می‌شد و در آن حلقه به بحث و گفتگو درباره مسائل اسلامی و تعلیم و تعلم پرداخته می‌شد. روزی رسول خدا وارد مسجد شد و دید دو حلقه در مسجد تشکیل شده است، در یکی از آنها افراد به ذکر و عبادت مشغولند و در یکی دیگر به تعلیم و تعلم. پس از آنکه هر دو را از نظر گذراند فرمود: «**كَلَاهُمَا عَلَي خَيْرٍ وَلَكِنْ بِالَّتَعْلِيمِ ارْسَلْتُ**» یعنی هر دو جمعیت کار نیک می‌کنند اما من برای تعلیم فرستاده شده‌ام. رسول خدا آنگاه رفت و در حلقه‌ای که آنجا تعلیم و تعلیم بود نشست. (۱)

بعد از مدینه، عراق محیط جنب و جوش علمی گشت. در عراق ابتدا دو شهر بصره و کوفه مرکز علم بودند. اما پس از بنای بغداد، آن شهر مرکز علمی شد و در آن شهر بود که علوم ملت‌های دیگر به جهان اسلام منتقل گشت. بعدها ری و خراسان و ماوراءالنهر و مصر و شام و اندلس و غیره هر کدام به صورت یک مهد علمی درآمدند. جرجی زیدان پس از آنکه همت و تشویق امرا و حکام مسلمان را به عنوان یک عامل بسیار مؤثر یاد می‌کند، می‌گوید:

«دانش پروری و علم دوستی بزرگان اسلام سبب شد که روز به روز مؤلف و کتاب در قلمرو اسلام فزونی یابد و دایره تحقیق

پاورقی:

وسعت پیدا کند، پادشاه و وزیر و امیر و دارا و نادار و عرب و ایرانی و رومی و هندی و ترک و یهود و مصری و مسیحی و دیلمی و سریانی، در شام و مصر و عراق و فارس و خراسان و ماوراءالنهر و سند و افریقا و اندلس و غیره در تمام شبانه روز به تألیف مشغول شدند و خلاصه آنکه هر جا اسلام حکومت می‌کرد علم و ادب به سرعت پیشرفت می‌نمود. در این تألیفات گرانبها خلاصه‌ای از تحقیقات بنی نوع انسان از روزگار پیشین تا آن زمان دیده می‌شد و مباحث مهمی از علوم طبیعی، الهی، نقلی، ریاضی، ادبی و عقلی در کتب جمع شده بود و در نتیجه تحقیقات علمای اسلام، علوم مزبور دارای شعب متعدد گشت» (۱)

اوائل کار که علوم بیگانه ترجمه و نقل می‌شد، اکثریت دانشمندان را علمای مسیحی، بالاخص مسیحیان سریانی تشکیل می‌دادند، ولی تدریجاً مسلمین جای آنها را گرفتند. جرجی زیدان می‌گوید:

« خلفای عباسی در دوره نهضت، تخم علم و ادب را در بغداد افشاندند و میوه و محصول آن به تدریج در خراسان و ری و آذربایجان و ماوراءالنهر و مصر و شام و اندلس و غیره به دست آمد و در عین حال بغداد که مرکز خلافت و ثروت اسلامی بود تا مدتی مثل سابق مرکز دانشمندان ماند و گذشته از پزشکان مسیحی که در خدمت خلفا به ترجمه و طبابت مشغول بودند، عده‌ای از دانشمندان مسلمان نیز از بغداد برخاستند، ولی بطور کلی دانشمندان عالیقدر مقیم بغداد بیشتر مسیحیان بودند که از

پاورقی:

عراق و سایر نقاط برای استخدام در دستگاه خلفا به بغداد می‌آمدند. دانشمندان مسلمان غالباً در خارج از بغداد ظهور کردند. به خصوص موقعی که مملکتهای کوچک اسلامی پدید آمد و فرمانروایان آن ممالک به تقلید خلفا در ترویج علم و ادب کوشش نمودند و دانشمندان را به مراکز فرماندهی خود: قاهره، غزنین، دمشق، نیشابور، استخر و غیره دعوت کردند نتیجه این شد که رازی از ری، ابن سینا از بخارا (ترکستان) بیرونی از بیرون (سند) ابن جلیل گیاهشناس، ابن باجه فیلسوف، ابن زهره پزشک و خاندان وی و ابن رشد فیلسوف و ابن رومیه گیاهشناس از اندلس برخاستند» (۱)

پس سلول اول علوم و فرهنگ اسلامی در مدینه به وجود آمد و نخستین نقطه‌ای که این بذر در آنجا پاشیده شد شهر مدینه بود.

نخستین موضوع

اما اینکه نخستین موضوعی که توجه مسلمین را جلب کرد و حرکت علمی مسلمین از آن شروع شد چه بود؟
نقطه آغاز قرآن است مسلمانان علوم خویش را از تحقیق و جستجو در معانی و مفاهیم آیات قرآن و سپس حدیث آغاز کردند و لهذا نخستین شهری پاورقی:

۱- تاریخ تمدن اسلام، ترجمه فارسی، ص ۲۵۷.

که جنب وجوش علمی در آن پیدا شد مدینه بود، و نخستین مراکز علمی مسلمین مساجد بود و نخستین موضوعات علمی آنان مسائل مربوط به قرآن و سنت، و نخستین معلم شخص رسول اکرم است علم قرائت، تفسیر، کلام، حدیث، رجال، لغت، نحو، صرف، بلاغت و تاریخ و سیره که جزء نخستین علوم اسلامی است به خاطر قرآن و سنت به وجود آمد ادوارد براون می گوید:

« پروفیسور دخویه، عربی دان بزرگ، در مقاله ای که در موضوع طبری و مورخین قدیم عرب برای جلد ۲۳ دائره المعارف بریتانیکا نوشت به طرز قابل ستایش نشان داد چگونه مسیر علوم مختلفه مخصوصاً تاریخ در جامعه اسلامی به مناسبت قرآن شریف پیشرفت کرد؟ و چگونه این علوم در اطراف هسته مرکزی حکمت الهی تمرکز یافت. علوم مربوط به زبان شناسی و لغت طبعاً در درجه اول قرار داشت. همین که خارجیان برای قبول اسلام هجوم آوردند احتیاج فوری به صرف و نحو و لغت عرب احساس شد. زیرا کلام الله مجید به زبان عربی نازل شده بود. برای شرح معانی کلمات نادر و غریب که در قرآن آمده بود لازم شد اشعار قدیم (عرب) را به قدر امکان گرد آورند... برای درک معانی این اشعار ضرورت علم الانساب و اطلاع از ایام و اخبار عرب عموماً محسوس گردید. در تکمیل احکام که قرآن برای امور زندگانی نازل شده بود لازم شد از اصحاب و تابعین راجع به اقوال و افعال نبی در اوضاع و احوال مختلف سؤالاتی بشود و در نتیجه علم الحدیث پدید آمد. برای تشخیص اعتبار احادیث لازم بود به متن و اسناد حدیث وقوف حاصل شود... برای تحقیق حقیقت اسناد، علم به تواریخ و سیر و اوصاف و احوال

این اشخاص ضرورت داشت و این امر باز به طریق دیگری منجر به مطالعه شرح زندگانی مشاهیر رجال و تفاویم و ترتیب وقایع و علم ازمینه و اعصار گردید. تاریخ عرب هم کافی نبود، تواریخ همسایگان عرب علی الخصوص ایرانیان و یونانیان و حمیریان و حبشیان و غیره تا حدی برای فهم معانی بسیاری از اشارات مندرجه در قرآن و اشعار قدیم مورد لزوم بود. علم جغرافی نیز به همان منظور و به جهات علمی دیگری که با توسعه سریع امپراطوری اسلام ارتباط داشت واجب شمرده می شد.» (۱)

جرجی زیدان نیز بر همین اساس نظر می دهد او نیز می گوید توجه مسلمین به علوم از قرآن آغاز گشت، مسلمین به قرآن اعجاب داشتند. به تلاوت صحیح آن اهمیت می دادند، قرآن دین و دنیای آنان را تأمین می کرد. تمام سعی خود را در فهمیدن احکام قرآن مصروف می داشتند احساس نیاز مسلمین به درک و فهم الفاظ و معانی قرآن علوم مختلف اسلامی را به وجود آورد. خلاصه آن سلول حیاتی زنده ای که در جامعه اسلامی پدید آمد و رشد کرد و تکامل یافت تا منجر به تمدن عظیم اسلامی شد، اعجاب و عشق و علاقه بی حد مسلمین به قرآن بود. جرجی زیدان درباره اعجاب عظیم مسلمین به قرآن که منشأ تهاجم مسلمین به فتح دروازه های علوم گشت می گوید:

« مسلمانان در نوشتن و نگاهداری قرآن دقت و اهتمامی کردند که نظیر آن سابقه ندارد. به این قسم که قرآن را روی صفحه های طلا و نقره و عاج نگاشتند و یا پارچه های حریر و ابریشم بسیار

پاورقی:

۱- تاریخ تمدن اسلام، ترجمه فارسی، ص ۳۹۱ و ۳۹۲.

عالی انتخاب کرده آیات قرآن را با آب طلا و نقره بر آن نوشتند و منزل و محفل خود را با آن آراستند و دیوار مسجدها و کتابخانه‌ها و مجلسهای عمومی را با آیات قرآن نزیین نمودند و خطوط بسیار زیبا در نوشتن آن به کار بردند. انواع پوستها، چرمها، کاغذها در تحریر قرآن استعمال می‌شد و آن را به طور لوله و دفتر و جزوه و رقعه و غیره با مرکبهای رنگارنگ نوشته میان خطها را تذهیب می‌کردند... مسلمانان شماره سوره‌های قرآن، آیات قرآن، کلمات قرآن را یکایک ضبط کرده‌اند و حتی شماره حروف را جدا جدا ضبط کرده‌اند که در قرآن چند « الف »، چند « ب »، چند « ت » و غیره یافت می‌شود. (۱)

می‌گوید:

« ... اسلوب قرآن را در خطبه‌ها و کتابهای خویش سرمشق قرار دادند، و به آیات قرآن در تألیفات خویش تمثل جستند و آداب و تعلیم قرآن در اخلاق و اطوار و زندگانی روزانه مسلمانان پدید آمد. در صورتی که بسیاری از ملل اسلامی زبانی جز زبان قرآن داشتند و در کشورهایی می‌زیستند که از قرآن دور بود، مسلمانان گذشته از علوم شرعی، در علوم لسانی (صرف و نحو) به آیات و معانی قرآن استشهاد و استدلال می‌کردند. مثلاً تنها در کتاب سیبویه سیصد آیه از قرآن ذکر شده است. ادیبان و نویسندگان که درصدد تزیین گفته‌ها و نوشته‌های خود بودند

پاورقی:

حتماً از آیات قرآن استمداد می‌جستند». (۱)

جرجی زیدان می‌گوید:

« موقع استیلای صلاح‌الدین ایوبی برمصر در کتابخانه‌ای که
العزیز بالله دومین خلیفه فاطمی تأسیس کرد و وزیر او یعقوب بن
کلس او را به این کار تشویق می‌کرد، سه هزار و چهار صد قرآن
موجود بود که همه را با آب طلا، به خط زیبا، نگاشته بودند». (۲)

گنجینه قرآن که هم اکنون در موزه آستان قدس رضوی هست با آن خطوط
عالی و تذهیبها و نقاشیهای حیرت‌انگیز نشانه‌ای از علاقه مردم این مرز و بوم به
این کتاب مقدس است.

حرکت علمی و فرهنگی اسلامی به همین ترتیبی که گفتیم آغاز شد. اکنون
درباره مردمی که در آن حرکت شرکت داشتند بحث کنیم.

هر چند اکثر آثار علمی که از خارج دنیای اسلام نقل و ترجمه شد از غیر
ایران بود، ولی اکثریت آثار اسلامی، چه در رشته علوم دینی و چه در رشته‌های
دیگر به وسیله دانشمندان مسلمان ایرانی به وجود آمد. افتخار و امتیاز ایرانیان
در دوره اسلام در همین است، ادوارد براون می‌گوید:

« اگر از علومی که عموماً به اسم عرب معروف است اعم از
تفسیر و حدیث و الهیات و فلسفه و طب و لغت و تراجم احوال و
حتی صرف و نحو زبان عربی آنچه را که ایرانیان در این مباحث
نوشته‌اند مجزی کنید بهترین قسمت آن علوم از میان می‌رود». (۳)

پاورقی:

۱ و ۲- همان مدرک، صفحه ۹۳-۳۱۴.

۳- تاریخ ادبیات، جلد اول، ترجمه فارسی، ص ۳۰۳.

نمی‌خواهیم مبالغه کنیم و حقوق مسلمانان غیر ایرانی را نادیده بگیریم. تمدن اسلامی و فرهنگ اسلامی از هیچ قوم خاص نیست، از اسلام و مسلمین به طور عموم است. هیچ ملتی اعم از عرب و ایرانی و غیره حق ندارد آن را به نام خود قلمداد کند. ولی همچنانکه قبلاً گفتیم هر ملتی حق دارد سهم خود را مشخص کند و توضیح دهد.

آغاز تدوین و تألیف

غالباً مستشرقین و اتباع و اذنابشان مدعی می‌شوند که در صدر اسلام یعنی در زمان خلفای راشدین تدوین و تألیف کتاب رایج نبود بلکه ممنوع بود و حتی جمله‌هایی از رسول خدا روایت می‌شد مبنی بر منع از کتابت و تألیف، ولی تدریجاً که اسلام توسعه یافت تألیف و تدوین رایج گشت و احادیثی مبنی بر توصیه و تشویق تألیف و تصنیف از پیغمبر اکرم روایت کردند. جرجی زیدان می‌گوید:

« خلفای راشدین از شهری شدن عربها بیم داشتند، از آن رو که به عقیده آنان پس از شهری شدن، نشاط و سادگی آنان باقی نخواهد ماند و لهذا عربها را از تدوین و تألیف کتب باز می‌داشتند.. اما کم کم اسلام انتشار یافت و ممالک اسلامی وسیع شد و صحابه در اطراف متفرق گشتند و فتنه و آشوب برخاست و آراء و عقاید، مختلف گشت و مراجعه و استفتا فزونی یافت. ناچار مسلمانان به تدوین حدیث و فقه و علوم قرآن پرداختند و به استدلال و

اجتهاد و استنباط تمسک جستند... و از آنرو نه تنها کتابت را
مکروه نشمردند، بلکه آن را مستحب دانستند و به احادیثی که
انس بن مالک از پیغمبر روایت کرد رجوع نمودند». (۱)

آنچه جرجی زیدان به خلفای راشدین نسبت می‌دهد دروغ محض است، نه
مسأله شهری شدن مطرح بوده است و نه مسأله منع از تدوین و تألیف که
جرجی زیدان فرع بر آن دانسته است. مسأله‌ای که بوده است و جرجی زیدان و
دیگران به آن شاخ و برگ داده‌اند. یکی ممنوعیت صحابه پیغمبر از خروج از
مدینه و توطن در نقطه دیگر است و دیگر منع از کتابت احادیث نبوی است، و
این هر دو مربوط است به خلیفه دوم نه به همه خلفای به اصطلاح راشدین.
چنانکه می‌دانیم در قدیم‌ترین کتب تاریخ اسلامی اختلاف نظر علی (علیه‌السلام)
و بعضی دیگر از صحابه از یک طرف و عمر و بعضی صحابه دیگر از طرف دیگر در
مسأله کتابت حدیث ذکر شده است و ما بعداً درباره این موضوع سخن خواهیم
گفت. خود مسأله خروج از مدینه و توطن در نقطه دیگر چنانکه می‌دانیم وسیله
علی (علیه‌السلام) که کوفه را دارالخلافه قرار داد و برخی صحابه دیگر نقض شد.
علیهذا سخن جرجی زیدان «اصلاً» و «فرعاً» بی‌اساس است.

ادوارد براون نیز مدعی است که در قرن اول هجری با اینکه شور علمی
مسلمانان فوق‌العاده زیاد بود، کتابی تدوین نشد، کلیه معلومات سینه به سینه و
نسل به نسل شفاهاً منتقل می‌گشت و قرآن تقریباً تنها اثری بود که به نثر عربی
باقی بود. می‌گوید:

«کسب علم (در قرن اول هجری) فقط به وسیله مسافرت
میسر می‌شد و سفرهایی که در طلب علم می‌کردند و در وهله اول

پاورقی:

نخست به مقتضای اوضاع و احوال هر سفر جهات موجه‌ای داشت
لکن به تدریج سفر رسم شد و سرانجام تقریباً به یک نوع جنون
مبدل گردید و احادیثی از قبیل حدیث ذیل مؤید سفرهای علمی
شد: پیغمبر فرمود هر که راهی را در طلب علم طی کند خدا او را
به راهی که به بهشت منتهی می‌گردد می‌برد... مکحول اصلاً
بنده‌ای بود در مصر که چون آزاد گشت حاضر نشد از آن مملکت
خارج شود مگر وقتی که جمیع علوم متداول در مصر را کسب
نمود و پس از آنکه به این کار توفیق یافت به حجاز و عراق و شام
رفت تا حدیث معتبری درباره تقسیم غنائم به دست آورد...» (۱)

ولی این نظر بی‌اساس است. از مطالعه دقیقتر در آثار صدر اسلام معلوم
می‌گردد که کتابت و یادداشت از زمان پیغمبر اکرم معمول شد و ادامه یافت،
مدارک فراوان برای اثبات این مدعا وجود دارد. در پاورقی ترجمه فارسی جلد
اول تاریخ ادبیات براون. قسمتی از کتاب «مصنفات الشیعه الامامیه فی العلوم
الاسلامیه» تألیف علامه فقید شیخ الاسلام زنجانی بر رد نظریه امثال براون نقل
کرده و خلاف آن را اثبات کرده است. (۲) همچنین علامه جلیل، مرحوم آیة‌الله
سید حسن صدر (علی‌الله مقامه) در کتاب بسیار نفیس «تأسیس الشیعه لعلوم
الاسلام» کذب و بطلان این نظریه را اثبات کرده‌اند و ما ضمن مباحث آتیه
قسمتی از آنها را نقل خواهیم کرد. فعلاً ما برای پرهیز از اطاله سخن از نقل آنها
خودداری می‌کنیم. (۳)

پاورقی:

-
- ۱- تاریخ ادبیات، جلد اول، ترجمه فارسی، صفحه ۳۹۶-۳۹۷.
 - ۲- رجوع شود به جلد اول تاریخ و ادبیات ایران تألیف ادوارد براون، (پاورقی) صفحات ۳۹۲-۳۹۶.
 - ۳- ایضاً رجوع شود به رساله «پیامبر امی» اثر دیگر نگارنده.

علل و عوامل سرعت

یکی از علل سرعت پیشرفت مسلمین در علوم این بوده است که در اخذ علوم و فنون و صنایع و هنرها تعصب نمی‌ورزیدند و علم را در هر نقطه و در دست هر کس آنها حکمفرما بوده است.

چنانکه می‌دانیم در احادیث نبوی به این نکته توجه داده شده است که علم و حکمت را هر کجا و در دست هر کس پیدا کردید آن را فرا گیرید. رسول اکرم فرمود: «كَلِمَةُ الْحِكْمَةِ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَحَيْثُ وَجَدَهَا فَهِيَ أَحَقُّ بِهَا» (۱) همانا دانش راستین گمشده مؤمن است هر جا آن را بیابد خودش به آن سزاوارتر است.

در نهج البلاغه است: «الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ، فَخُذِ الْحِكْمَةَ وَلَوْ مِنْ أَهْلِ النِّفَاقِ» (۲) دانش راستین گمشده مؤمن است پس آنرا فراگیر و بیاموز ولو از مردم منافق. و هم از کلمات آن حضرت است: «خُذُوا الْحِكْمَةَ وَلَوْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (۳) حکمت را بیاموزید ولو از مشرکان. در روایات اسلامی، ائمه اطهار از حضرت مسیح نقل کرده‌اند که: «خُذُوا الْحَقَّ مِنْ أَهْلِ الْبَاطِلِ وَلَا تَأْخُذُوا بِالْبَاطِلِ مِنْ أَهْلِ الْحَقِّ وَكُونُوا نَقَادَ الْكَلَامِ» (۴) یعنی حق را (هر چند) از اهل باطل فرا گیرید و اما باطل را (هر چند) از اهل حق فرا نگیرید، سخن سنج و حقیقت شناس باشید.

پاورقی:

۱- بحار الانوار، چاپ آخوندی، جلد دوم، صفحه ۹۹.

۲- نهج البلاغه حکمت ۸۰.

۳- بحار ج ۲ صفحه ۹۷.

۴- ایضاً بحار ج ۴ صفحه ۹۶.

این روایتها زمینه وسعت دید و بلند نظری و تعصب نداشتن مسلمین را در فرا گرفتن علوم و معارف از غیر مسلمانان فراهم کرد و به اصطلاح در مسلمین «روح تساهل» و «تسامح» و عدم تعصب در مقام فراگیری و علم آموزی به وجود آورد.

و از اینرو مسلمین اهمیت نمی دادند که علوم را از دست چه کسی می گیرند و به وسیله چه اشخاصی ترجمه و نقل می شود و به دست آنها می رسد. بلکه براساس آنچه از پیشوای عظیم الشان خود آموخته بودند، خود را به دلیل اینکه اهل ایمانند صاحب و وارث اصلی حکمتهای جهان می دانستند، حکمت را نزد دیگران امری «عاریت» تصور می کردند، به قول مولوی:

ای برادر بر تو حکمت عاریه است

همچو در نزد نخاسی جاریه است

معتقد شده بودند که علم و ایمان نباید از یکدیگر جدا زیست کنند؛ معتقد بودند که حکمت در محیط بی ایمانی غریب و بیگانه است، وطن حکمت قلب اهل ایمان است بدیهی است که جمله: «كَلِمَةُ الْحِكْمَةِ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَحَيْثُ وَجَدَهَا فَهُوَ أَحَقُّ بِهَا» همه این معانی و مفاهیم را دربردارد. این بود که مسلمین تمام همت و سعیشان این بود که بر علوم و معارف جهان دست یابند. جرجی زیدان درباره علل و عوامل سرعت پیشرفت تمدن اسلامی می گوید:

« یکی از عوامل مؤثر در سرعت پیشرفت تمدن اسلام و ترقی و تعالی علوم و ادبیات در نهضت عباسیان این بود که خلفا در راه ترجمه و نقل علوم از بذل هر چیز گران و ارزان دریغ نداشتند، و بدون توجه به ملیت و مذهب و نژاد، دانشمندان و مترجمین را احترام می گزاردند و همه نوع با آنان مساعدت می کردند و از آنرو

دانشمندان مسیحی، یهودی، زردشتی، صابی، سامری دربارگاه خلفا گرد می آمدند و خلفا طوری با آنان به مهربانی رفتار می کردند که باید طرز رفتار آنان برای فرمانروایان هر ملت و مذهبی سرمشق آزادیخواهی و عدالت گستری باشد». (۱)

جرجی زیدان داستان معروف مرثیه گوئی سید شریف رضی را برای ابواسحاق صابی ذکر می کند که یک مرد روحانی در مرثیه یک دانشمند کافر شعر می گوید سپس می گوید: آزادی فکر و عقیده و مماشاه با دانشمندان چنان بود که آن مرد بزرگ روحانی با کمال آزادگی آن دانشمند صابی را مرثیه گفت. جرجی زیدان چنین نتیجه می گیرد که مردم در تعصب و عدم تعصب از بزرگان (خلفا، سلاطین) خویش پیروی می کنند و اگر بزرگان و فرمانروایان آزادمنش باشند، سایرین نیز از آنان تبعیت دارند و عکسش هم عکس است. ولی این نتیجه گیری صحیح نیست. امثال سید شریف رضی دنباله رو خلفا نبودند، سعه صدر و بلند نظری را از خلفا نیاموخته بودند، از شارع مقدس اسلام آموخته بودند که علم را به هر حال محترم می شمارد، و لهذا وقتی که به سید اعتراض شد، پاسخ داد که من در حقیقت علم را مرثیه گفتم نه شخص را. آقای دکتر زرین کوب نیز در کتاب «کارنامه اسلام» روح تسامح و بی تعصبی مسلمین را عامل مهمی در سرعت پیشرفت مسلمین می شمارند. (۲)

عامل دیگر که در اقبال مسلمین به علوم موثر بوده است توصیه و تشویق فراوان اسلام به تحصیل علم است. جرجی زیدان با اینکه تعصب مسیحی دارد و در بعضی مسائل این تعصب کاملاً نمودار است و گاهی می خواهد اصرار بورزد که

پاورقی:

۱- همان مدرک، صفحه ۲۴۷.

۲- کارنامه اسلام، صفحات ۱۳ - ۱۶.

مسلمین اولیه با هر کتابی جز قرآن مخالف بودند، مع ذلک اعتراف می‌کند که تشویق اسلام به علم عامل مؤثری بوده است. می‌گوید:

« همین که مملکت اسلام توسعه یافت و مسلمانان از انشای علوم اسلامی فارغ شدند. کم کم به فکر علوم و صنایع افتادند و برای خود همه نوع وسایل تمدن فراهم ساختند و طبعاً در صد تحصیل علم و صنعت برآمدند و چون از کشیشان مسیحی مطالبی از فلسفه شنیده بودند، بیش از سایر علوم به فلسفه علاقه‌مند گشتند به خصوص که احادیث وارده از (حضرت) رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) آنان را به تحصیل علم و به خصوص فلسفه تشویق می‌نمود که از آن جمله فرموده است: « علم بیاموزید اگر چه در چین باشد ». « حکمت گمشده مؤمن است از هر که بشنود فرا می‌گیرد و اهمیت نمی‌دهد که کی آن را گفته است ». « آموختن علم بر هر زن و مرد مسلمان واجب است ». « از گهواره تا گور دانش بیاموزید ». (۱)

آقای دکتر زرین کوب می‌نویسد:

« توصیه و تشویق مؤکدی که اسلام در توجه به علم و علما می‌کرد از اسباب عمده بود در آشنایی مسلمین با فرهنگ و دانش انسانی، قرآن مکرر مردم را به تفکر و تدبیر در احوال کائنات و به تامل در اسرار آیات دعوت کرده بود، مکرر به برتری اهل علم و درجات آنها اشاره نموده بود، و یکجا شهادت « صاحبان علم » را

پاورقی:

۱- ترجمه تاریخ تمدن، صفحه ۲۰۷.

تالی شهادت خدا و ملائکه خوانده بود که این خود به قول امام غزالی در فضیلت و نبالت علم کفایت داشت. بعلاوه بعضی احادیث رسول که به اسناد مختلف نقل می‌شد، حاکی از بزرگداشت علم و علماء بود. و این همه با وجود بحث و اختلافی که درباب اصل احادیث و ماهیت علم مورد توصیه در میان می‌آمد، از اموری بود که موجب مزید رغبت مسلمین به علم و فرهنگ می‌شد و آنها را به تأمل و تدبیر در احوال و تفحص و تفکر در اسرار کائنات برمی‌انگیخت. از اینها گذشته پیغمبر خود نیز در عمل، مسلمین را به آموختن تشویق بسیار می‌کرد. چنانکه بعد از جنگ بدر هر کس از اسیران که فدیة نمی‌توانست بپردازد، در صورتی که به ده تن از اطفال مدینه خط و سواد می‌آموخت آزادی می‌یافت. همچنین به تشویق وی بود که زیدبن ثابت زبان عبری یا سریانی یا هر دو زبان را فرا گرفت و این تشویق و ترغیب سبب می‌شد که صحابه به جستجوی علم رو آورند، چنانکه عبدالله بن عباس بنابر مشهور به کتب تورات و انجیل آشنایی پیدا کرد و عبدالله بن عمرو بن عاص نیز به تورات و به قولی نیز به زبان سریانی وقوف پیدا کرده بود. این تاکید و تشویق پیغمبر هم علاقه مسلمین را به علم افزود و هم علما و اهل علم را در نظر آنان بزرگ کرد. (۱)

اکنون وارد بحث در نقش مهم و مؤثر ایرانیان در علوم و فرهنگ اسلامی بشویم.

هدف ما در این کتاب توضیح نقش مؤثر ایرانیان در تدوین و تکوین علوم و

پاورقی:

فرهنگ اسلامی است. آنچه گفتیم از باب مقدمه بود و ذکر آن را ضروری می‌دانستیم تکرار کرده و بار دیگر تأکید می‌کنیم که: تمدن اسلامی از هیچ قوم به خصوص نیست، بلکه از آن اسلام و مسلمانان است. هیچ ملتی حق ندارد آن را به نام خود قلمداد کند، چه عرب و چه ایرانی و چه غیر اینها. هر ملتی حق دارد سهم خود را مشخص کند.

قرائت و تفسیر

در میان علوم اسلامی، اولین علمی که تکون یافت. علم قرائت و پس از آن علم تفسیر بود. علم قرائت مربوط به لفظ قرآن است که چگونه خوانده شود، و علم تفسیر مربوط به مفاهیم و معانی کلام الله مجید است.

در علم قرائت، اصول و قواعد وقف و وصل و مد و تشدید و ادغام و غیره بیان می‌شود، بعلاوه بعضی از کلمات قرآن کریم که به شکلهای مختلف قرائت شده است، شکلهای مختلف قرائت آنها بیان می‌شود.

صحابه قرآن را از پیغمبر اکرم می‌آموختند. رسول اکرم بعضی از صحابه را مستقیماً تعلیم می‌دادند و آنان را که قرآن را آموخته بودند مأمور تعلیم برخی دیگر می‌کردند. تابعین که عصر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) را درک نکرده بودند قرآن را از صحابه آموختند. در همین وقت بود که گروهی متخصص قرائت و تعلیم صحیح قرآن به وجود آمد و عامه مسلمانان که در این هنگام زیاد شده بودند و با حرص و ولع شدید به تعلم قرآن رو کرده بودند به این متخصصان رو می‌آوردند. این متخصصان کیفیت قرائت خود را از ائمه (علیهم السلام)، یا از صحابه روایت می‌کردند و هر کدام به نوبه خود شاگردان و متخصصانی تربیت

می کردند که در کتب تواریخ و تراجم ضبط شده است.

اینکه علت اختلاف قرائات چیست؟ آیا در زمان رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) هم قرائات مختلف وجود داشته یا نه؟ و به فرض اول آیا خود آن حضرت اجازه داده بودند که برخی کلمات به وجوه مختلف قرائت شود و به عبارت دیگر آیا از اول برخی کلمات قرآن با وجوه مختلف به آن حضرت وحی شده است و یا آنکه علت اختلاف قرائات همان چیزی است که در سایر کتابها به واسطه اختلاف نقل راویان پیدا می شود؟ مطلبی است که در جای دیگر باید بحث شود. آنچه مسلم است این است که مسلمین نهایت کوشش را به کار می بردند تا قرآن کریم را آنچنان قرائت کنند که شخص رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) قرائت می کرده اند، لهذا قرآن را نزد کسانی می آموختند که بلاواسطه یا معالواسطه از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) آموخته بودند.

در ابتداء قاریان شفاهاً و سینه به سینه فن قرائت را از اساتید و معلمان خویش فرا می گرفتند و به شاگردان تعلیم می دادند، سپس در این علم کتابهایی تألیف شد. بعضی مدعی شدند اول کسی که در علم قرائت کتاب تألیف کرد ابو عبید قاسم بن سلام، متوفای ۲۲۴ هجری بود. ولی این نظر مردود شناخته شده است. حمزه بن حبیب که شیعه و از قراء سبعة است و در حدود یک قرن قبل از قاسم بن سلام می زیسته است، پیش از او به تألیف کتاب در فن قرائت پرداخت.

همچنانکه علامه بزرگوار آیه الله مرحوم سید حسن صدر تحقیق کرده اند و از کلام ابن الندیم در الفهرست و کلام نجاشی در فهرست او شاهد آورده اند ابان بن تغلب که از اصحاب و شیعیان امام علی بن الحسین زین العابدین (علیه السلام) است پیش از همه اینان به تدوین علم قرائت پرداخت.

مرحوم صدر اثبات می کنند که اول کسی که قرآن را جمع آوری کرد و نوشت امیر المؤمنین علی (علیه السلام) بود. اول کسی که قرآن را نقطه گذاری کرد (تا

آنوقت نقطه گذاری در خط معمول نبود) ابوالاسود دثلی از اصحاب امیرالمؤمنین بود. اول کسی که در علم قرائت کتاب تصنیف کرد ابان بن تغلب بود و هم او اول کسی است که در معانی قرآن و توضیح لغات مشکله قرآن کتاب نوشت. اولین کسی که در فضائل قرآن کتاب نوشت، ابی بن کعب صحابی، معروف است که شیعی است. اول کسی که در مجازات قرآن تالیف کرد، فراء نحوی معروف است که شیعی و ایرانی است. اول کسی که در احکام قرآن کتاب نوشت محمد بن سائب کلبی است. اول کسی که در تفسیر تصنیف کرد سعید بن جبیر بود. (۱)

به هر حال در میان تابعین و شاگردان تابعین که در قرن اول و دوم می زیسته اند ده نفرند که به عنوان متخصص فن قرائت شناخته شده اند. هفت نفر از آن ده نفر معروفتر و مشهورتر و معتبرترند و به «قراء سبعة» معروفند. آنان عبارتند از: نافع بن عبدالرحمن، عبدالله بن کثیر، ابوعمر بن العلاء، عبدالله بن عامر، عاصم بن ابی النجود، حمزه بن حبيب، علی کسائی. چهار نفر از این هفت نفر ایرانیند و سه نفر غیر ایرانی. از چهار نفر ایرانی دو تن شیعه اند و از سه نفر غیر ایرانی نیز دو تن شیعه اند.

علامه جلیل، مرحوم سید حسن صدر، در کتاب تأسیس الشیعة لعلوم الاسلام، (۲) از شیخ عبد الجلیل رازی نقل می کنند که اکثر پیشوایان علم قرائت اعم از مکی، مدنی، کوفی، و بصری و غیر هم از عدلیه (شیعه یا معتزله) بوده اند. به هر حال چهار نفر از هفت قاری معروف ایرانی بوده اند:

۱- عاصم. عاصم به اصطلاح از موالی است. در علم قرائت شاگرد ابوعبدالرحمن سلمی است و او شاگرد امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بوده

پاورقی:

۱- تأسیس الشیعة لعلوم الاسلام، صفحات ۳۱۶ - ۳۲۲.

۲- صفحه ۳۴۶.

مصاحف را که نوعاً اصل معمولی در کتابت است موافق قرائت عاصم نوشته و قرائت هر یک از قراء دیگر را با تعیین اسم قاری آن با خط سرخ در حواشی می‌نوشتند». (۱)

عاصم در کوفه می‌زیسته و در همانجا در گذشته است. صاحب مجالس المؤمنین و بعضی دیگر و از آنجمله علامه سید حسن صدر (۲) به تشیع او تصریح کرده‌اند. وفاتش در حدود سال ۱۳۰ هجری واقع شده است.

۲- نافع. ابن‌الندیم در الفهرست تصریح می‌کند که نافع اصفهانی الاصل است و ساکن مدینه بوده است. در ریحانة الادب می‌نویسد که نافع بسیار سیاهرنگ بود و در فن قرائت امام اهل مدینه بود و رأی و قرائت او مورد اعتماد ایشان بود. او قرائت خود را از یزید بن قعقاع که یکی از قراء دهگانه است اخذ کرد نافع در سال ۱۵۹ و یا ۱۶۹ در گذشته است.

۳- ابن‌کثیر. ابن‌الندیم می‌گوید: «گفته شده است که ابن‌کثیر از اولاد ایرانیانی است که انوشیروان آنها را به یمن فرستاد تا حکومت را از حبشیان گرفتند و به سیف بن ذی‌یزن که به تظلم به دربار انوشیروان آمده بود سپردند». ما قبلاً نقش مهم این ایرانیان را در ترویج و توسعه اسلام در آن منطقه بیان کرده‌ایم.

در ریحانة الادب می‌نویسد: «ابن‌کثیر اصول قرائت را از مجاهد، از ابن‌عباس، از علی‌علیه‌السلام اخذ نمود. وفات ابن‌کثیر در سال ۱۲۰ هجری واقع شده است».

پاورقی:

۱- ریحانة الادب، جلد ۴، چاپ دوم، صفحه ۴۲۶.

۲- تأسیس الشيعة لعلوم الاسلام، صفحه ۳۴۶.

۴- کسائی. مطابق آنچه در الفهرست ابن الندیم آمده است نام وی علی است و پدرش حمزه بن عبد الله بن بهمن بن فیروز است. کسائی از مشاهیر ادب عربی و از اکابر نحویین است. او معلم فرزندان هارون بود. در سفر هارون به خراسان همراه وی بود و در ری درگذشت و از قضا محمد بن حسن شیبانی فقیه و قاضی القضاة معروف که او نیز همراه هارون بود، در همان روز درگذشت و در ری دفن شد. هارون گفت امروز فقه و عربیت را در ری دفن کردیم. وفات کسائی در اواخر قرن دوم هجری واقع شده است. کسائی نیز شیعه بوده است.

اما تفسیر. در زمان رسول اکرم طبعاً مسلمانان مشکلات خود را درباره معانی و مفاهیم آیات قرآن از آن حضرت می پرسیدند. برخی از صحابه بیش از دیگران در فهم معانی قرآن بصیرت داشتند، لهذا از همان اول به عنوان «مرجع» در تفسیر آیات قرآن شناخته شدند. عبد الله بن عباس و عبد الله بن مسعود از این افرادند. ابن عباس در این جهت شهرت بیشتری دارد. آراء او در کتب تفسیر زیاد نقل می شود. ابن عباس شاگرد امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بود و به این شاگردی افتخار می کرد و به خود می بالید. ابن مسعود نیز شیعه و شاگرد علی (علیه السلام) است. در کتب فهرست از یک کتاب تفسیر تألیف ابن عباس یاد می شود. برخی مدعی هستند که نسخه ای از این تفسیر هم اکنون در کتابخانه سلطنتی مصر موجود است. (۱) ابن عباس با همه تبخری که در تفسیر داشت می گفت: «در مقابل علی همچون قطره ای در مقابل دریا هستم».

جرجی زیدان مدعی است که تا آخر قرن اول هجری تفسیر قرآن زبان به زبان نقل می شد و نخستین کسی که تفسیر قرآن را به صورت کتاب درآورد مجاهد بود (متوفا در ۱۰۴ هجری) سپس امثال واقدی و طبری در قرن دوم و

پاورقی:

۱- کتاب مفسران شیعه، از انتشارات دانشگاه شیراز، تألیف دکتر محمد شفیعی، ص ۴۶.

سوم تفسیرهایی نوشتند. (۱)

ولی البته این نظر صحیح نیست. ابن عباس و حتی سعید بن جبیر پیش از مجاهد به نگارش تفسیر قیام کرده‌اند. این نظر جرجی زیدان تابع یک نظر کلی‌تری است که مدعی است مسلمین در تمام قرن اول هیچ تألیفی نداشته‌اند. نظر جرجی زیدان با دلائل قطعی مردود شناخته شده است. ما در ضمن فصول آینده به بطلان نظر او اشاره خواهیم کرد. ایرانیان همان‌طور که به فن قرائت قرآن اهتمام ورزیدند به فن تفسیر نیز اهتمام ورزیدند.

اهتمام ایرانیان به تفسیر و فقه و حدیث که مستقیماً با متن اسلام مربوط بوده است از هر مورد دیگر بیشتر بوده است. برای ما فعلاً ممکن نیست همه مفسران ایرانی را از صدر اسلام تا عصر حاضر معرفی کنیم. اگر بنای چنین کاری باشد « مثنوی هفتاد من کاغذ شود ». در هر قرن صد ها و هزارها مفسر وجود داشته است و صدها تفسیر نگاشته شده است. تحقیق درباره همه آنها و جدا کردن ایرانیان از غیر ایرانیان یک عمر وقت می‌خواهد. ولی برای اینکه نمونه‌ای از خدمات ایرانیان در تفسیر ارائه داده شود کافی است که نظری به تفاسیر برجسته و مفسران مشهور و معروف میان مسلمین بیندازیم. خواهیم دید اکثر این مفسران ایرانی بوده‌اند.

ما این افراد را از میان کسانی انتخاب می‌کنیم که یا چون از مفسران اولیه‌اند، اسمشان و رأی و نظرشان زیاد در تفاسیر ذکر می‌شود و یا تفسیری برجسته و قابل توجه از آنها به یادگار مانده است.

دسته اول یعنی مفسران اولیه که آراءشان در کتب تفسیر زیاد نقل می‌شود،

پاورقی:

بعضی صحابی و بعضی تابعی و بعضی از شاگردان و یا شاگردان شاگردان تابعین بوده‌اند از قبیل ابن عباس، ابن مسعود، ابی بن کعب، سدی، مجاهد، قتاده، مقاتل، کلبی، سبئی، اعمش، ثوری، زهری، عطاء، عکرمه، فراء و غیر اینها. بعضی از اینها شیعه‌اند و بعضی غیرشیعه و همچنین بعضی ایرانی‌اند و بعضی غیرایرانی. بدیهی است که در این طبقه غلبه با غیرایرانیان است. تنها چند نفر از اینها یعنی مقاتل و اعمش و فراء ایرانی‌اند و باقی غیرایرانی.

مقاتل بن سلیمان از اهل خراسان و یا از اهل ری است. در قرن دوم می‌زیسته و در سال ۱۵۰ درگذشته است. مقاتل از اهل تسنن به شمار می‌رود. شافعی درباره‌اش تعبیری مبالغه آمیز دارد، می‌گوید: «مردم در تفسیر، عیال مقاتل می‌باشند».

سلیمان بن مهران اعمش، به نقل ریحانة‌الادب (۱) اصلاً اهل دماوند است و در کوفه متولد شده و در همانجا سکنی گزیده است. سلیمان شیعه است، و علمای اهل تسنن نیز او را ستوده‌اند. اعمش به لطیفه گویی معروف است. داستانهای از لطائف او نقل می‌شود، اعمش در حدود سال ۱۵۰ هجری در گذشته است.

فراء، یحیی بن زیاد اقطع، از معاریف لغویین و نحویین است. نامش در کتب ادب عربی زیاد برده می‌شود. فراء شاگرد کسائی و مربی فرزندان مأمون بوده است. صاحب ریاض العلماء و همچنین صاحب تأسیس الشیعه به تشیع وی تصریح کرده‌اند. فراء ایرانی است، پدرش زیاد اقطع در وقعه معروف فخر، همراه شهید فخر، حسین بن حسن بود. دستش را به مجازات بریدند و از اینرو به «اقطع» معروف شد. فراء در سال ۲۰۷ یا ۲۰۸ هجری درگذشت.

از این طبقه که بگذریم می‌رسیم به طبقه‌ای که در تفسیر کتاب تألیف

پاورقی:

کرده‌اند. همچنانکه قبلاً اشاره شد، کتب تفسیری که در شیعه و سنی نوشته شده است از حد احصاء خارج است، تنها به ذکر معروفترین تفاسیری که هم اکنون در میانه شیعه و سنی رایج است اکتفاء می‌نمائیم. بحث خود را از تفاسیر شیعه آغاز می‌کنیم.

مفسرین شیعه تقسیم می‌شوند به مفسرین عصر ائمه و مفسرین عصر غیبت. بسیاری از اصحاب ائمه (علیهم‌السلام) که بعضی از آنها ایرانی هستند تفسیر نوشته‌اند. از قبیل ابوحزمه ثمالی، ابوبصیر اسدی، یونس بن عبدالرحمن، حسین بن سعید اهوازی، علی بن مهزیار اهوازی، محمد بن خالد برقی قمی، فضل بن شاذان نیشابوری.

مفسرین عصر غیبت فراوانند. ما در اینجا به عنوان نمونه تنها به ذکر نام کتب تفسیر معروف میان شیعه می‌پردازیم از همین نمونه معلوم می‌شود بیشتر تفاسیر شیعی را شیعیان ایرانی تألیف کرده‌اند.

۱- تفسیر علی بن ابراهیم قمی، این تفسیر از معروفترین تفاسیر شیعه است. اکنون موجود است و چاپ شده است. پدر علی بن ابراهیم از کوفه به قم منتقل شد. بعید نیست که علی بن ابراهیم یک ایرانی عرب نژاد باشد. وی از مشایخ شیخ کلینی است و تا سال سیصد و هفت در قید حیات بوده است.

۲- تفسیر عیاشی: مؤلف این تفسیر محمد بن مسعود سمرقندی است. اول مذهب اهل تسنن داشت و بعد به تشیع گرایید. معاصر شیخ کلینی است. از پدرش سیصد هزار دینار به او ارث رسید همه را صرف نسخ و مقابله و استنساخ و جمع کتاب کرد. خانه‌اش به شکل یک مدرسه درآمد بود. هر کس به یک کار علمی گماشته شده بود و کار خود را انجام می‌داد و هزینه همه را عیاشی تأمین می‌کرد. عیاشی علاوه بر تفسیر و حدیث و فقه، در طب و نجوم دستی داشته است. ابن الندیم درالفهرست از او یاد کرده و کتابهای فراوانی از او نام برده و

مدعی شده که کتب عیاشی در خراسان رواج زیادی دارد. عیاشی ایرانی است ولی ظاهراً عرب نژاد است، ابن‌الندیم می‌گوید: گفته شده که تمیمی‌الاصل است. عیاشی از علمای قرن سوم هجری محسوب می‌شود.

۳- تفسیر نعمانی. مؤلف این تفسیر، ابو عبدالله محمد بن ابراهیم است. احیاناً به نام ابن ابی زینب خوانده می‌شود. شاگرد شیخ کلینی است. صاحب تأسیس الشیعه می‌گوید: نسخه‌ای از تفسیر نعمانی در کتابخانه ایشان هست. نعمانی معلوم نیست که اهل عراق (حدود واسط) است یا اهل مصر، نعمانی از علمای قرن چهارم محسوب می‌شود.

نعمانی دختر زاده‌ای دارد به نام ابوالقاسم حسین معروف به ابن المرزبان و وزیر مغربی. (۱) این مرد به یزدجرد ساسانی نسبت می‌برد و نظر به اینکه چند نوبت به وزارت رسیده است به « وزیر مغربی » معروف است. ابن المرزبان در چهارده سالگی قرآن مجید را حفظ کرد. در نحو و لغت و حساب و جبر و هندسه و منطق و برخی فنون دیگر ماهر بود، ادیب و نویسندehای توانا بود.

ابن المرزبان کتابی دارد به نام « خصائص القرآن »، در سال ۴۱۸ و یا ۴۲۸ در گذشته است و طبق وصیت خودش جنازه‌اش را از بغداد به نجف منتقل کردند و در جوار مرقد امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) دفن نمودند.

۴- تفسیر تبیان: مؤلف این تفسیر شیخ الطائفة ابو جعفر محمد بن الحسن بن علی الطوسی است. در ادبیات، کلام، فقه، تفسیر، حدیث، امام و پیشوا بوده است. در سال ۳۵۸ تولد یافت و بنابراین اکنون در حدود هزار سال از تولد این ستاره درخشان اسلام می‌گذرد. سال گذشته به همین مناسبت کنگره هزاره وی

پاورقی:

۱- رجوع شود به تأسیس الشیعة صفحه ۳۳۶ و ریحانة الادب، جلد ۸، صفحه ۲۰۱ - ۲۰۲.

در مشهد تأسیس شد و گروه زیادی از دانشمندان اعم از مسلمان و غیر مسلمان و اعم از شیعه و سنی در آن شرکت داشتند. شیخ طوسی در سال ۴۶۰ هجری در گذشته است. این مرد بزرگ در ۲۳ سالگی از خراسان به عراق آمد و از محضر شیخ مفید و سید مرتضی علم الهدی استفاده کرد و سپس خودش پیشوای تشیع در عصر خود گشت. در اعصار بعد نیز همواره در صف مقدم علمای شیعه قرار داشته است. دوازده سال آخر عمر خود را به واسطه حوادث ناگواری که در بغداد رخ داد از آنجا به نجف منتقل شد. حوزه علمیه نجف را این مرد بزرگوار تأسیس کرد که هم اکنون پس از هزار سال به حیات علمی و دینی خود ادامه می‌دهد.

۵- مجمع البیان: مؤلف این تفسیر، فضل بن حسن طبرسی است، اصلاً اهل تفرش است. در ذی‌العقده ۵۳۶ از تألیف این تفسیر فراغت یافته است. مجمع البیان از نظر ادبی و حسن تألیف بهترین تفسیر است. شیعه و سنی برای این تفسیر اهمیت فراوان قائلند. مکرر در ایران و مصر و بیروت چاپ شده است. طبرسی تفسیر مختصری دارد به نام جوامع الجامع. طبرسی پس از فراغ از مجمع البیان به تفسیر کشاف که توسط معاصر نامدارش جارالله زمخشری تألیف یافته بود وقوف یافت و پسندید و در آن نکاتی از جنبه‌های ادبی یافت که از خودش در مجمع البیان فوت شده بود. تفسیر جوامع الجامع را با توجه به لطائف کشاف نگاشت.

البته اهل فن تفسیر می‌دانند هر چند برخی نکات خصوصاً از جنبه فن بلاغت در کشاف هست که در مجمع البیان نیست، نکات زیاد ادبی و تفسیری در مجمع البیان یافت می‌شود که در کشاف وجود ندارد.

۶- روض الجنان: معروف به تفسیر ابوالفتوح رازی. این تفسیر به زبان فارسی است و از معروفترین و غنی‌ترین تفاسیر شیعه است. فخرالدین رازی و - به

ادعای بعضی - طبرسی نیز، از این تفسیر زیاد استفاده کرده‌اند. این تفسیر در چهل سال اخیر مکرر در ایران چاپ شده است. ابوالفتوح نیشابوری الاصل است ولی در ری می‌زیسته است. ابوالفتوح از ایرانیان عرب نژاد است نسبش به جناب عبدالله بن بدیل بن ورقاء می‌رسد که از صحابه امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) بود و در صفین افتخار حضور رکاب آن حضرت را داشت.

ابوالفتوح معاصر طبرسی و زمخشری است و نزد شاگردان شیخ طوسی تحصیل کرده است. تاریخ دقیق وفاتش در دست نیست. قدر مسلم این است که در اواسط قرن ششم هجری می‌زیسته است. قبرش هم اکنون در شهر ری معروف است.

۷- تفسیر صافی: مؤلف این تفسیر، حکیم و عارف و محدث و مفسر معروف ملامحسن فیض کاشانی است. از مشاهیر علمای شیعه است و در قرن یازدهم هجری می‌زیسته است. این مرد بزرگ عمر پربرکتی داشته و به کثرت وجود تالیف معروف است.

مرحوم فیض در آغاز عمر در قم اقامت داشت. مدرسه فیضیه به نام او معروف شد. از قم به شیراز مسافرت کرد و علم حدیث را نزد سید ماجد بحرانی، و فلسفه و عرفان را نزد حکیم و عارف بلند قدر صدرالمألهین آموخت و دختر صدرا را به زنی گرفت. وفات فیض در سال ۱۰۹۱ در کاشان واقع شده است.

۸- تفسیر ملا صدرا: صدرالمألهین یا ملا صدرا شهرتش به فلسفه و عرفان است و خود در این فلسفه صاحب مکتب است. ولی در تفسیر و شرح احادیث هم تبحری بسزا داشته است. اصول کافی را شرح کرده است و سوره بقره را تا آیه ۶۵: «وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ...» و همچنین سوره‌های الم سجده، یس، واقعه، حدید، جمعه، طارق، اعلی، اذا زلزلت، و آیه‌های: آیة‌الکرسی، آیه نور و آیه «وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسِبُهَا جَمْدًا...» (۱) را تفسیر کرده

است. تفسیر ملاصدرا هر چند تمام نیست، ولی مفصل است و تقریباً به اندازه تفسیر صافی است چندین بار در ایران چاپ شده است. وفات ملاصدرا در بصره در سال ۱۰۵۰ در هفتمین سفر وی به حج که همواره پیاده می‌رفته است اتفاق افتاد.

هوای کعبه چنان می‌کشاندم به نشاط که خارهای مگیلان حریر بنماید

۹- منهج الصادقین: این تفسیر به زبان فارسی است و در سه جلد بزرگ در تبریز به چاپ سنگی چاپ شده است. تا سی و چهار سال اخیر یگانه تفسیر فارسی متداول بود. مؤلف این تفسیر مرحوم ملا فتح‌الله بن شکرالله کاشانی است که در قرن دهم هجری می‌زیسته است. غالب تالیفات این مرد به زبان فارسی است. از جمله آنهاست شرح نهج‌البلاغه که البته ترجمه‌ای است فارسی با شرحی مختصر.

۱۰- تفسیر شبر: مؤلف این تفسیر سید عبدالله شبر است. این مرد شریف معاصر کاشف الغطاء و میرزای قمی بوده است. مردی بسیار متتبع و متبحر و متعبد بوده است. تألیفات زیادی در فقه و اصول و کلام و حدیث و رجال و تفسیر داشته است. وی در سال ۱۲۴۲ هجری وفات یافت و در جوار کاظمین (علیه السلام) دفن شد.

۱۱- تفسیر برهان: مؤلف این تفسیر مرحوم سید هاشم بحرینی است که از محدثین و متتبعین معروف شیعه به شمار می‌رود. این تفسیر طبق مذاق

پاورقی:

اخباریین است که قرآن را تنها با حدیث قابل تفسیر می‌دانند، بدون هیچ توضیح دیگری، و حتی بدون اینکه کوچکترین توضیحی درباره همان احادیث و کیفیت تفسیری آن احادیث داده شود، بلکه صرفاً به این صورت که احادیث مربوطه نقل گردد و به همان نقل اکتفا شود. سید هاشم بحرینی در سال ۱۱۰۷ یا ۱۱۰۹ در گذشته است.

۱۲- نورالثقلین: نویسنده این تفسیر یکی از علمای حویزی است که در شیراز مسکن داشته است. معاصر مرحوم مجلسی و شیخ حر عاملی است. در این تفسیر نیز عنایت به نقل اخبار و احادیث است. نام مؤلف شیخ عبدالعلی ابن جمعه است. تاریخ دقیق وفاتش معلوم نیست.

تفاسیری که نام برده شد. معروفترین و مشهورترین تفاسیر شیعه تا قرن ۱۳ هجری است که چاپ شده و تقریباً در دست همه کسانی که به تفاسیر شیعی علاقه‌مندند موجود است و اگر افراد غیر شیعی بخواهند به تفاسیر مراجعه کنند به این تفاسیر مراجعه می‌کنند. در قرن چهاردهم نیز تفاسیر زیاد و پرارجی تألیف یافته است و یا در حال تألیف است، ما از ذکر آنها خودداری کردیم. اگر کسی بخواهد آماری تا حدود امکان از تفاسیر شیعی به دست آورد، باید به کتاب بسیار پرارج «الذریعة الی تصانیف الشیعة» تألیف علامه جلیل مرحوم حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی (اعلی الله مقامه) مراجعه کند. از نمونه‌ای که به دست دادیم معلوم شد تقریباً همه تفاسیر معروف امروز شیعه یا از ایرانیان ایرانی نژاد است و یا از عرب نژادانی که ایرانی شده بودند و یا از شیعیان ساکن سواحل خلیج فارس که در ایران می‌زیسته‌اند.

تفاسیر اهل تسنن

۱- جامع البیان فی تفسیر القرآن: معروف به تفسیر طبری. مؤلف این تفسیر، طبری مورخ و محدث و فقیه معروف است. طبری از علمای طراز اول اهل تسنن به شمار می‌رود. در بسیاری از علوم زمان خود امام و پیشوا شمرده می‌شود. طبری در ابتدا از نظر روش فقهی تابع شافعی بود. اما بعدها خود مکتب فقهی مستقلی تأسیس کرد و از هیچیک از پیشوایان فقه اهل تسنن پیروی نکرد. مذهب فقهی طبری تا مدتی پیرو داشت و تدریجاً از بین رفت. ابن‌الدیم در الفهرست، عده‌ای از فقهاء را نام می‌برد که پیرو مذهب فقهی طبری بوده‌اند. طبری اهل آمل مازندران است. در سال ۲۲۴ هجری در آمل متولد شد و در سال ۳۱۰ در بغداد درگذشت. تفسیر طبری در قاهره چاپ شده است و در زمان نوح بن منصور سامانی به امر او به وسیله وزیر عرب نژادش معروف به وزیر بلعمی به فارسی ترجمه شد. ترجمه تفسیر طبری اخیراً در تهران چاپ شده است.

۲- کشف: این کتاب معروفترین و متقن‌ترین تفاسیر اهل تسنن است. از نظر نکات ادبی، بالخصوص نکات بلاغتی، در میان همه تفاسیر ممتاز است. مؤلف این تفسیر ابوالقاسم محمود بن عمر زمخشری خوارزمی ملقب به جارا لله است. زمخشری از اکابر علمای اسلام به شمار می‌رود. کتابهای زیاد در ادب، حدیث و موعظه تألیف کرده است. با اینکه این مرد از بلاد شمالی ایران و سرزمینهای سردسیر بود، سالها در مکه معظمه مجاور شد و گرمای طاقت فرسای هوای آنجا

را تحمل کرد، زیرا معتقد بود مجاورت بیت الله آثار معنوی فراوانی دارد. چون سالها مجاور بیت الله بود به «جارالله» معروف گشت و ظاهراً در همان وقت تفسیر کشاف را نوشت.

زمخشری در جلد سوم کشاف، ذیل تفسیر آیه ۵۶ از سوره عنکبوت که می‌فرماید: «**يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةً لِّأَيِّكُمْ فَاعْبُدُونِ**» (ای بندگان مؤمن من، زمین من فراخ است، پس تنها مرا پرستش کنید)، پس از آنکه تشریح می‌کند که مؤمن باید مناسبترین سرزمینها را از نظر حفظ دین و عبادت پروردگار برای سکونت انتخاب کند، می‌گوید:

« به جان خودم سوگند که سرزمینها از این نظر تفاوت فراوان دارند. ما آزمایش کردیم، پیشینیان ما نیز آزمایش کرده‌اند: سرزمین حرم خدا و مجاورت بیت الله الحرام تأثیر فراوانی دارد بر روح و دل از نظر مقهور ساختن نفس امّاره و تمرکز فکر و خیال و پیدایش روح قناعت و ... »

زمخشری در یکی از مسافرتها علمی زمستانی خود در خوارزم یک پای خود را از دست داد. پس از این واقعه از پای چوبی کمک می‌گرفت. با همان حال مسافرتها طولانی کرد و چند سال مجاور بیت الله بود. تولد زمخشری در سال ۴۶۷ هجری و وفاتش در سال ۵۳۸ واقع شده است.

۳- مفاتیح الغیب یا تفسیر کبیر، تألیف محمد بن عمر بن حسین بن حسن بن علی معروف به امام فخر رازی.

فخر رازی نیز از مشاهیر علمای اسلام است. خودش و تفسیرش و برخی افکار و آرائش در فلسفه و کلام در میان شیعه و سنی معروف است. تألیفات فراوان در رشته‌های مختلف دارد. فخر رازی در مازندران متولد شد و در ری

سکنی گزید و به هرات و خوارزم مسافرت کرد و در زمان خود به کمال شهرت و اعتبار نائل گردید. فخر رازی در سال ۵۴۳ متولد و در سال ۶۰۶ در هرات درگذشت.

۴- غرائب القرآن: معروف به تفسیر نیشابوری. این تفسیر نیز در ردیف تفاسیر درجه اول اهل تسنن به شمار می‌رود. مؤلف این تفسیر، حسن بن محمد بن حسین معروف به نظام نیشابوری یا نظام اعرج است. نظام اهل قم و ساکن نیشابور بوده است. وی مردی جامع بوده است. در ریاضیات و ادبیات تألیفاتی داشته است. وفات او در حدود سال ۷۳۰ واقع شده است.

۵- کشف الاسرار: این تفسیر به فارسی است و ده جلد است. چند سال پیش در تهران چاپ شد. این تفسیر تألیف ابوالفضل رشیدالدین میبیدی یزدی است که در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم می‌زیسته است. کشف الاسرار اخیراً چاپ شده است و کم و بیش جای خود را میان اهل فضل باز کرده است.

۶- انوارالتنزیل و اسرار التأویل معروف به تفسیر بیضاوی: مؤلف این تفسیر، عبدالله بن عمر بن احمد معروف به قاضی بیضاوی است. اهل بیضاوی فارس است. تفسیرش خلاصه و زبده‌ای است از کشاف و مفاتیح الغیب. این تفسیر مورد استفاده مرحوم فیض کاشانی در تفسیر صافی بوده و شیخ بهائی بر آن حاشیه نوشته است. بیضاوی معاصر محقق طوسی و علامه حلی است و در اواخر قرن هفتم درگذشته است.

۷- تفسیر ابن کثیر: مؤلف این تفسیر همان ابن کثیر معروف مورخ است که بیشتر به کتاب تاریخش به نام البدایة والنهایة معروف است. کنیه‌اش ابوالفداء است. ابن کثیر اصلاً قرشی است، ساکن شام و شاگرد ابن تیمیه بوده است. تفسیرش در قاهره چاپ شده و خودش در سال ۷۷۴ درگذشته است.

۸- الدر المنثور تألیف جلال الدین سیوطی که از متبحرترین و پرتألیف‌ترین علمای اسلام است. برخی تألیفات او از قبیل الاتقان فی علوم القرآن از کتب نفیس شمرده می‌شود. در المنثور تفسیر به مأثور است یعنی آیات را با اخبار و روایاتی که در احادیث آمده تفسیر کرده است و از این جهت که جامع احادیث تفسیری اهل تسنن است بی‌نظیر است. در المنثور در تفاسیر اهل تسنن از نظر گردآوری احادیث مربوطه در ذیل آیات کریمه نظیر تفسیر برهان است در شیعه. سیوطی اهل مصر است. گویند در هفت سالگی قرآن را حفظ کرد. (۱) در ریحانه الادب هفتاد و نه تألیف از او نام می‌برد. وفات سیوطی در ۹۱۰ یا ۹۱۱ واقع شده است.

۹- تفسیر جلالین: این تفسیر تألیف دو نفر است: از حمد تا سوره کهف را که در حدود نصف قرآن است جلال الدین محمد بن احمد بن ابراهیم محلی که اصلاً اهل یمن است و از اکابر علمای شافعیه است تألیف نمود. جلال الدین محلی در سال ۸۶۴ درگذشت و موفق به اتمام آن نشد. از سوره کهف تا آخر قرآن را جلال الدین سیوطی سابق الذکر به همان سبک جلال الدین محلی تکمیل کرد و از همین رو به تفسیر جلالین معروف شد.

تفسیر جلالین - بنا به نقل ریحانه الادب (۲) بارها در ایران و مصر و هند چاپ شده است.

۱۰- تفسیر قرطبی: مؤلف این تفسیر ابوبکر صائن الدین، یحیی بن سعدون اندلسی است که گویند در حدیث و نحو و لغت و تجوید و قرائت و تفسیر از اکابر وقت و مرجع استفاضه مشایخ عصر خود بوده است.

پاورقی:

۱- ریحانه الادب، جلد سوم، چاپ سوم، صفحه ۱۴۸.

۲- ریحانه الادب جلد پنجم، چاپ سوم صفحه ۲۵۰.

قرطبی اهل قرطبه اندلس (اسپانیا) است. در سال ۵۶۷ درگذشته است.

۱۱- ارشاد العقل السليم الى مزايا القرآن الكريم: معروف به تفسیر ابوالسعود. ابوالسعود مؤلف این تفسیر از اکابر علمای عثمانی در قرن دهم است. سلطان بایزید دوم از او به واسطه تألیف این تفسیر قدردانی و تجلیل فراوان کرد. پس از اشتغال به مقام قضا و جلوس به مسند قاضی القضاة در سال ۹۵۲ مفتی و شیخ الاسلام بلاد عثمانی شد. تفسیر ابوالسعود مکرر در قاهره چاپ شده است. من این تفسیر را ندیده‌ام ولی بعضی از محققین و اساتید درجه اول تفسیر عصر ما برای این تفسیر ارزش فراوانی قائلند. ابوالسعود در سال ۹۸۲ درگذشته است.

۱۲- روح البیان: این تفسیر به فارسی و عربی مخلوط است. اشعار فارسی عرفانی زیادی در آن گنجانیده شده است. مؤلف این تفسیر شیخ اسماعیل حقی از علمای عثمانی است. در استانبول به وعظ و ارشاد مشغول بود و بعد به شهر بروسه از شهرهای ترکیه رفت. این مرد صوفی منش است، تفسیرش نیز ذوقی و عرفانی است. به واسطه عقاید صوفی مابانه مورد آزار معاصرینش واقع شد. شیخ اسماعیل حقی در سال ۱۱۲۷ درگذشته است.

۱۳- روح المعانی: این تفسیر تألیف سید محمود بن عبدالله بغدادی حسنی حسینی معروف به آلوسی است. آلوسی شافعی مذهب بوده اما در بسیاری مسائل از فقه حنفی پیروی می‌کرده است. آلوسی قصیده عینیّه معروف عبدالباقی موصلی عمری در مدح امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را شرح کرده است. این قصیده همان است که سید کاظم رشتی معروف نیز آنرا شرح کرده و کتابش به شرح القصیده معروف است. آلوسی اهل عراق است. گویند: طائفه‌ای هستند در عراق به این نام که مشهورند و آلوس نام نقطه‌ای است در ساحل

فرات. (۱) آلوسی در سال ۱۲۷۰ درگذشته است.

۱۴- فتح‌القدیر: این تفسیر تألیف محمد بن علی بن محمد بن عبدالله شوکانی یمنی است. شوکانی در شهر صنعای یمن بزرگ شد و در همانجا به مقام تدریس و افتا رسید. شوکانی کتابی دارد به نام «نیل الاوطار من اسرار منتقی الاخبار». بیشتر شهرت شوکانی به واسطه این کتاب است. شوکانی در سال ۱۲۵۰ در گذشته است.

چهارده تفسیری که نام بردیم ظاهراً معروفترین و مشهورترین و رائجترین تفاسیر اهل تسنن تا قرن سیزدهم است. در قرن چهاردهم در میان اهل تسنن نیز تفاسیر مهمی در مصر و سایر بلاد اسلامی نگارش یافته که ما از ذکر آنها خودداری کردیم. از چهارده مفسر نامبرده شش نفر چنانکه دیدیم ایرانی می‌باشند. بعضی از تفاسیری که ایرانیان نوشته‌اند در درجه اول قرار دارد و غالب آنها قبل از قرن هفتم نوشته شده است. دو نفر از چهارده نفر، یمنی، دو نفر از بلاد عثمانی، یک نفر اندلسی (اسپانیایی) یک نفر شامی، یک نفر مصری، و یک نفر عراقی است.

چنانکه ملاحظه می‌شود در این خدمت گرانها به اسلام یعنی قرائت و تفسیر غلبه با ایرانیان است. ایرانیان مسلمان از همه مسلمانان دیگر بیشتر شور و نشاط و ایمان و اخلاص نشان داده‌اند.

پاورقی:

۱- ریحانة الادب، چاپ سوم، جلد اول، صفحه ۵۹.

حدیث و روایت

یکی از میدانهای خدمت ایرانیان به اسلام در صحنه علم و فرهنگ، فن حدیث است. فن حدیث یعنی فن استماع و قرائت و ضبط و جمع و نقل سخنان رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) یا ائمه اطهار (علیه السلام).

فن حدیث نیز مانند تفسیر به دو شاخه شیعی و سنی منقسم می‌گردد. محرک اصلی مسلمین به فراگیری و جمع و نقل اخبار و احادیث اولاً نیاز مسلمین به احادیث در امور دینی بود. ثانیاً شخص رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بنا بر روایت مسلم و قطعی شیعه و سنی مکرر مردم را تشویق می‌کرد که آنچه از او می‌شنوند ضبط کنند و برای آیندگان نقل نمایند. لهذا از صدر اسلام مسلمین علاقه شدیدی به ضبط و نقل احادیث نبوی نشان می‌دادند، پس از انتشار اسلام و ورود ملل دیگر به جهان اسلام، صحابه رسول خدا که شرف محضر آن حضرت را دریافته بودند و از آن حضرت کم یا زیاد سخنان و قضایایی به یاد داشتند ارج و اهمیت فراوان یافتند. علاقه‌مندان به احادیث نبوی برای استماع حدیث از صحابه و یا تابعین (کسانی که صحابه را درک کرده بودند) از شهری به شهری و از منطقه‌ای به منطقه‌ای می‌رفتند. بسا که یک نفر برای تحقیق در صحت و سقم یک حدیث و برای استماع از یک راوی معتبر ده‌ها فرسنگ راه طی می‌کرد تا به محضر آن محدث راه می‌یافت و حدیث مورد نظر خود را از او می‌شنید.

جرجی زیدان می‌گوید:

« همینکه مسلمین در صدد فهم معانی قرآن برآمدند، طبعاً به درک معانی گفته‌های حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) احتیاج یافته تا با فهم معانی احادیث نبوی معانی قرآن را بهتر درک کنند. و البته احادیث نبوی از صحابه روایت می‌شد، آنچه که آنان از پیغمبر اکرم آن را شنیده و حفظ کرده بودند و مسلمانان برای فهم احادیث به صحابه رجوع می‌کردند، ولی چون مسلمانان به کشور گشایی مشغول شدند، صحابه پیغمبر که از سران مهاجرین بودند در ممالک مختلف متفرق گشتند. از آنروز هر کس که می‌خواست حدیث یا احادیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بداند ناچار به دنبال صحابه به ممالک مختلف و نقاط مختلف می‌رفت و چه بسا که یک حدیثی را فقط یکی از آن صحابه از حضرت رسول شنیده بود و دیگران آن را نمی‌دانستند. پس کسی که دنبال جمع‌آوری و فراگرفتن احادیث برمی‌آمد ناچار به مکه و مدینه و بصره و کوفه و مصر و ری و سایر شهرها می‌رفت، در هر نقطه‌ای علم و حدیثی می‌آموخت. این همان است که مسلمانان آن را «رحله» در طلب علم می‌نامند.» (۱)

علاقه و شور مسلمانان به نقل و ضبط و استماع احادیث نبوی از زمان خود آن حضرت آغاز گشت، و به حکم اینکه هر وقت تقاضای یک کالا زیاد شود کالاهای تقلبی هم به بازار می‌آید گروهی از ضعیف‌الایمانان در زمان خود آن حضرت احادیثی از آن حضرت نقل و روایت کردند که اساسی نداشت و خود آن وجود مبارک در صدد تکذیب برآمد. در یک خطابه عمومی پیدایش کذابین و

پاورقی:

وضاعین را اعلام فرمود آنگاه برای اینکه معیاری اصیل معرفی کند قرآن کریم را معیار صحت و سقم احادیث منقولہ و منسوبہ به خودش قرار داد.

با اینکه اهتمام به استماع و ضبط و نقل احادیث هم در میان عامه وجود داشت و هم در میان پیروان **اهل بیت**، یک تفاوت اساسی در قرن اول هجری میان عامه و میان پیروان **اهل بیت** بود، و آن اینکه عامه در مدت یک قرن به پیروی از دستور خلیفه دوم و نظر برخی صحابه دیگر، نوشتن و کتابت حدیث را مکروه می شمردند به عذر اینکه حدیث با قرآن مشتبہ نشود و یا اهتمام به حدیث جای اهتمام به قرآن را نگیرد. ولی پیروان **اهل بیت** از همان صدر اول، همچنانکه نسبت به استماع و ضبط و نقل احادیث اهتمام می ورزیدند نسبت به کتابت آنها نیز اهتمام داشتند.

عامه در اول قرن دوم متوجه اشتباه خود شدند و این سد که وسیله خلیفه دوم به وجود آمده بود، در قرن دوم به دست عمر بن عبدالعزیز خلیفه اموی زاهد - که خود از طرف مادر از احفاد خلیفه دوم بود - شکسته شد. این بود که شیعه حداقل یک قرن در تدوین و کتابت حدیث از اهل تسنن جلو افتاد. علامه جلیل و محقق و متتبع عالیقدر، مرحوم سیدحسن صدر در کتاب نفیس تأسیس الشیعه از صحیح مسلم و فتح الباری ابن حجر نقل می کند که گفته اند:

« صحابه در نوشتن حدیث اختلاف نظر داشتند. عمر بن الخطاب، عبد اللہ بن مسعود و ابوسعید خدری و جمعی دیگر مکروه می شمردند، اما علی بن ابی طالب (علیه السلام) و انس بن مالک و برخی دیگر برخلاف نظر می دادند، لهذا پیروان علی از صدر اسلام به نوشتن احادیث پرداختند برخلاف پیروان عمر. تا آنکه در قرن دوم اجتماع شد بر ضد نظر عمر. » (۱)

اولین و دومین کتاب حدیثی شیعه، یکی کتابی است به خط علی (علیه السلام) که در نزد ائمه اطهار (علیهم السلام) بوده و ائمه گاهی آنرا به دیگران ارائه می‌داده‌اند و یا از آن نقل می‌کرده‌اند که در کتاب علی چنین آمده است، دیگر کتابی است به نام مصحف فاطمه (علیها السلام).

از این دو کتاب که بگذریم، اولین کتاب حدیثی، کتاب ابورافع غلام آزاد شده رسول خدا است که در سنن و احکام و قضایا نوشته است. ابورافع یک غلام قبطی است که رسول خدا او را آزاد کرد. او و دو فرزندش عبیدالله و علی از شیعیان امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به شمار می‌روند. نام عبیدالله بن ابی رافع به عنوان کاتب یا خزانه‌دار امیرالمؤمنین (علیه السلام) در زمان خلافت آن حضرت زیاد در کتب یاد می‌شود. علمای شیعه مانند نجاشی در الفهرست او را اول مصنف شیعه دانسته‌اند. (۲)

بعد از ابورافع، سلمان فارسی کتابت حدیث کرده است. اثر سلمان فارسی درباره شرح و توضیح حدیث جاثلیق رومی بوده است که بعد از وفات رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به مدینه برای تحقیق آمد. (۳)

پس از سلمان نام عده دیگر از قبیل ابوذر غفاری و اصبع بن نباته و دیگران برده می‌شود. سلیم بن قیس از صحابه امیرالمؤمنین (علیه السلام) تالیفی دارد که اخیراً به طبع رسیده است. (۴)

در طبقه بعد کتابی که از شیعه باقی مانده و طبقه به طبقه روایت شده است «صحیفه سجادیه» است، وفات امام سجاد در اواخر قرن اول است و این اثر

پاورقی:

۱- تأسیس الشیعة، صفحه ۲۸۴.

۲ و ۳- تأسیس الشیعه، صفحه ۲۸۰.

۴- قسمت‌هایی از این حدیث در کتاب توحید صدوق به طور متفرق ذکر شده. رجوع شود به آن کتاب، چاپ مکتبه الصدوق در سال ۱۳۸۷ صفحات ۲۸۲ و ۲۸۶ و ۳۱۶.

جاوید که به نام زبور آل محمد معروف شده است از نیمه دوم قرن اول به صورت مکتوب دست به دست نقل و روایت شده است.

نیمه اول قرن دوم یعنی زمان امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) که تا حدودی برای شیعه آزادی بوده است دوره اوج نقل و روایت و ضبط و کتاب حدیث است نام چهار هزار نفر برده می‌شود که از محضر امام صادق استفاده کرده‌اند. اصحاب امام صادق و امام کاظم (علیهما السلام) چهارصد کتاب حدیثی تألیف کرده‌اند که به « اصول اربعماه » معروف است، مؤلفان این کتابها از ملیتهای مختلفند.

در دوره بعد، یعنی اواخر قرن سوم و اوائل قرن چهارم، تألیف جوامع حدیث رائج شد. کتب حدیثی که امروز در میان شیعه و سنی موجود است همان جوامع است و در این دوره است که ایرانیان نبوغ خود و هم اخلاص و صمیمیت خود را نسبت به اسلام در این زمینه نشان داده‌اند.

بدیهی است که ما نمی‌توانیم همه ایرانیانی که در طبقات مختلف اهل حدیث بوده‌اند یاد کنیم. زیرا این کار به تنهایی مستلزم تألیف چند جلد کتاب است، در اینجا معروفترین و معتبرترین کتب حدیث شیعه و سنی را نام می‌بریم تا معلوم گردد اکثریت قریب به اتفاق نویسندگان جوامع حدیث شیعه و سنی ایرانی بوده‌اند. بحث خود را از جوامع حدیث شیعه آغاز می‌کنیم.

۱- کافی - تألیف ثقة الاسلام، شیخ المحدثین، ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی رازی.

این مرد بزرگ از یک ده به نام « کلین » از دهات نزدیک شهر ری در اطراف تهران است، خاندان وی در آن ده از محدثان شیعه بوده‌اند، پدرش یعقوب و دائیش علان در همین ده زندگی می‌کردند. کلینی از کودکی حدیث آموخت.

۲- من لایحضره الفقیه تألیف رئیس المحدثین ابوجعفر محمد بن علی بن

بابویه قمی معروف به صدوق، خودش و پدرش از بزرگان طراز اول علماء شیعه‌اند و خاندان صدوق یک خاندان معروف است در شیعه. صدوق در حدود سیصد تألیف و تصنیف داشته است. نام « من لایحضره الفقیه » را که به معنی «خودآموز فقه» است از کتاب « من لایحضره الطیب » محمد بن زکریای رازی اقتباس کرده است که به معنی « خودآموز طب » است. کتاب من لایحضره الفقیه مشتمل بر پنج هزار و نهصد و بیست حدیث است.

شیخ صدوق نیز رحله حدیثی داشته است. در جوانی به بغداد مسافرت کرد. مشایخ بزرگ از محضرش استفاده می‌کردند و با اعجاب و تحسین به وی می‌نگریستند. شیخ صدوق برای ملاقات با سایر رجال حدیث که در خراسان می‌زیسته‌اند به شهرهای نیشابور، طوس، سرخس، مرو، بخارا، فرغانه مسافرت کرد. در مقدمه من لایحضره الفقیه به این مسافرت اشاره می‌کند. وفات شیخ صدوق در ۳۸۱ واقع شد و در نزدیکی حضرت عبدالعظیم در محلی که هم اکنون به نام خودش معروف است دفن شد.

۳- تهذیب الاحکام، تألیف شیخ الطائفه ابوجعفر محمد بن الحسن الطوسی، قبلاً در عداد مفسرین ذکری از این نابغه عظیم شد. این مرد در اکثر علوم اسلامی مانند ادبیات. کلام، تفسیر، فقه، حدیث، رجال، متبحر و در درجه اول بوده است. اول کسی است که فقه را با تألیف کتاب مبسوط وارد مرحله جدیدی کرد. شیخ طوسی تعداد سیزده هزار و پانصد و نود حدیث در کتاب تهذیب الاحکام که همه در فروع است گرد آورده است.

۴- استبصار. این کتاب نیز تألیف شیخ الطائفه ابوجعفر طوسی است. این کتاب مشتمل بر پنجهزار و پانصد و یازده حدیث است. شیخ طوسی در سال ۴۶۰ درگذشته است.

چهار کتاب نامبرده در شیعه به نام « کتب اربعه » معروف است و معتبرترین کتب حدیث شیعه به شمار می‌رود. مولفین این کتب که هر سه نام محمد دارند و کنیه هرسه شان ابوجعفر است به محمد بن ثلثه متقدم معروفند. پس از این چهار کتاب سه جامع حدیثی دیگر در شیعه هست که معروفترین جوامع است:

۱- بحارالانوار تألیف شیخ الاسلام، علامه المحدثین محمدباقر بن محمدتقی مجلسی. این کتاب جامعترین کتب حدیث است، آنچه در سایر کتب حدیث به طور متفرق موجود بوده در این کتاب یکجا جمع آمده است. هدف مؤلف بیشتر جلوگیری از تلف شدن کتب حدیث بوده است. لهذا صحیح و سقیم یکجا ذکر شده است. مجلسی در سال ۱۱۱۱ درگذشته است.

۲- وافى، تألیف حکیم و عارف و محدث مشهور محمد بن المرتضی معروف به ملا محسن فیض کاشانی. این کتاب جامع کتب اربعه با حذف مکررات است. مرحوم فیض در حدود دویست تألیف در رشته‌های مختلف دارد، وفات وی همچنانکه قبلاً گفته شد در سال ۱۱۹۱ واقع شده است.

۳- وسائل الشیعه. تألیف محدث متبحر محمد بن الحسن الشامی معروف به شیخ حر عاملی. در این کتاب جنبه مراجعه فقهی بیشتر رعایت شده است. سعی شده است ترتیب و تکثیر ابواب متناسب با مسائلی باشد که در فقه عنوان می‌شود، و لهذا احادیث را قطعه قطعه کرده و هر قطعه را در محل مربوط به خود آورده است. شیخ حر عاملی معاصر مجلسی است. این دو محدث بزرگ از یکدیگر روایت می‌کنند. وفات شیخ حر در سال ۱۱۰۴ در مشهد مقدس واقع شده است و قبرش هم اکنون در صحن شمالی حضرت رضا (علیه السلام) معروف

است.

نویسندگان این سه کتاب که آنها نیز مانند پیشینیان خود نام محمد دارند به «محمدین ثلثه متأخر» معروفند.

از این هفت جامع که بگذریم به چند جامع دیگر برمی‌خوریم که با ارزش و واجد اهمیتند، از قبیل عوالم عبدالله بن نورالله بحرینی، و جامع الاحکام سید عبدالله شبر و مستدرک الوسائل مرحوم حاج میرزا حسین نوری. کتاب اخیر، مخصوصاً، که کمتر از یک قرن از تألیف آن می‌گذرد جای شایسته‌ای برای خود باز کرده است.

همچنانکه معلوم گشت از شش نفر محدث بزرگ شیعه پنج نفر ایرانی و یک نفر جبل عاملی (شامی) است و از سه نفر محدث دیگر نیز یکی ایرانی است. اما احادیث اهل تسنن: در میان اهل تسنن اول کسی که تدوین حدیث کرد عبدالملک بن جریح است که در قرن دوم می‌زیسته است. عبدالملک بن جریح عرب نیست و ظاهراً ایرانی نیز نیست. این مرد در سال ۱۴۴ درگذشته است. اولین جامع حدیثی اهل تسنن موطا مالک بن انس است که الان موجود است. مالک، عرب و عرب نژاد است و یکی از امامهای چهارگانه اهل تسنن است. در میان کتب حدیث اهل تسنن شش کتاب است که به صحاح سته معروف است. ما برای اینکه معیاری از شرکت ایرانیان مسلمانان در تدوین کتب حدیث اهل تسنن به دست داده باشیم همان کتابها را با مؤلفین آنها معرفی می‌کنیم.

۱- صحیح بخاری، تألیف محمدبن اسماعیل بخاری. این کتاب معتبرترین کتاب حدیث در میان اهل تسنن به شمار می‌رود، بخاری در مدت ۱۶ سال این کتاب را تألیف کرده است. بنابر نقل ابن خلکان در «وفیات الاعیان» (۱) و

پاورقی:

محدث قمی در الکنی و الالقاب، بخاری گفته است هیچ حدیثی را وارد کتابم نکردم مگر آنکه قبلاً غسل کردم و دو رکعت نماز به جا آوردم. درباره حافظه نیرومند بخاری سخنانی گفته شده است. بخاری اصلاً اهل بخارا است و در طلب حدیث به شهرهای خراسان و عراق عجم، و عراق عرب، و حجاز و شام و مصر سفر کرده است و عاقبت به بغداد آمده و مورد توجه اهل فضل قرار گرفته است. وفات وی در سال ۲۵۶ در یکی از قراء سمرقند به نام « خرتنگ » واقع شده است.

۲- صحیح مسلم. مؤلف این کتاب مسلم بن حجاج نیشابوری است، پس از صحیح بخاری معتبرترین کتاب حدیث در نزد اهل تسنن، صحیح مسلم است. برخی آن را بر صحیح بخاری ترجیح می‌دهند مسلم به عراق و حجاز و مصر و شام در طلب حدیث مسافرت کرد و مدتی در نیشابور ملازم بخاری بوده است. مسلم در سال ۲۶۱ در نصرآباد نیشابور درگذشته است.

۳- سنن ابوداود. مؤلف این کتاب سلیمان بن اشعث معروف به ابوداود سجستانی است، اهل سیستان است، او نیز به شهرهای مختلف برای اخذ حدیث مسافرت کرده و معاصر احمد بن حنبل بوده است. ابوداود ظاهراً یک ایرانی عرب نژاد است. وفاتش در سال ۲۷۵ واقع شده است.

۴- جامع ترمذی، نویسنده کتاب محمد بن عیسی ترمذی، از شاگردان بخاری است. در سال ۲۷۹ در گذشته است ترمذ که موطن ترمذی است از بلاد ماوراءالنهر است.

۵- سنن نسائی مؤلف این کتاب ابو عبدالرحمن احمد بن علی بن شعیب نسائی است. این مرد نیز در طلب حدیث مسافرتها کرده است در خلال مسافرت که به شام رسید مردم آنجا را از علی (علیه السلام) منحرف دید، لهذا کتاب خصائص را

در فضائل علی (علیه السلام) و اهل بیت نوشت در این کتاب بیشتر از احمد بن حنبل روایت کرده است. عادتش این بود که یک روز در میان روزه می‌گرفت. ابن خلکان می‌نویسد: در دمشق از او راجع به فضائل معاویه پرسش شد، بنا بر روایتی، جواب داد: جز این در فضیلت معاویه حدیثی نمی‌دانم که پیغمبر (آنجا که مکرر دنبال معاویه فرستاد و فرستاده آمد و گفت مشغول خوردن است) درباره‌اش فرمود: «خدا شکمش را سیر نکند».

نظر به تمایل شیعی و ضد اموی نسائی، مردم شام او را سخت کتک زدند، در اثر همان کتکها مرد، گویند چون احساس کرد می‌خواهد بمیرد به مکه رفت و در آنجا مرد. نساء از توابع خراسان است و وفات نسائی در سال ۳۰۳ واقع شده است.

۶- سنن ابن ماجه، نویسنده این کتاب محمد بن یزید بن ماجه قزوینی است. به عراق و حجاز و مصر و شام برای طلب حدیث مسافرت کرده است و در سال ۲۷۳ در گذشته است.

چنانکه دیدیم، همچنانکه مؤلفان «کتب اربعه» شیعه که معتبرترین کتب حدیث شیعه است ایرانی بوده‌اند، مؤلفان «صحاح سته» اهل تسنن نیز که معتبرترین کتب اهل تسنن است ایرانی هستند، اعم از ایرانی، ایرانی نژاد یا ایرانی عرب نژاد.

علاوه بر مؤلفان «صحاح سته» در میان معاریف و مشاهیر محدثین اهل تسنن که به عنوان «حافظ» و یا سایر عناوین حدیثی معروفند و کتب حدیثی مهم و ذی قیمتی از نظر احادیث اهل سنت تألیف کرده‌اند، علمای ایرانی فراوانند ما برای احتراز از تطویل از ذکر نام آنها خودداری می‌کنیم.

فقه و فقاہت

از مهمترین فنون علمی اسلامی، فن فقه است. فن فقه عبارت است از فن استخراج و استنباط احکام از مدارک: کتاب، سنت، اجماع، عقل. علم فقه یک علم نظری است، برخلاف حدیث که صرفاً نقلی و حفظی است.

مسلمین از قرن اول به «اجتهاد» پرداختند اجتهاد به مفهوم صحیح از لوازم دینی مانند اسلام است که از طرفی دین همگانی است، به قوم و نژاد و منطقه‌ای اختصاص ندارد، و از طرف دیگر همه زمانی است و دین خاتم است و در همه شرایط متغیر روزگار - که لازمه تمدن بشری است - حاکم است.

برخی می‌پندارند که اجتهاد در میان اهل تسنن در قرن اول پیدا شد و در میان شیعه در قرن سوم. علت تاخر شیعه را در فقه بی‌نیازی شیعه از اجتهاد به واسطه حضور ائمه اطهار(علیهم السلام)، معرفی می‌کنند. اما همچنانکه ما در مقاله‌های «اجتهاد در اسلام» (۱) و الهامی از شیخ الطائفه (۲) اثبات کرده‌ایم این نظر اشتباه است.

فقه به معنی فن استنباط و استخراج و تطبیق اصول و کلیات بر جزئیات از صدر اول هم در میان شیعه وجود داشته و هم در میان اهل سنت، با اختلافات اساسی که از نظر منابع فقه و اعتماد یا عدم اعتماد به رأی و قیاس میان این دو

باورقی:

۱- نشریه سالانه مکتب تشیع، شماره ۳.

۲- کتاب هزاره شیخ طوسی جلد دوم و یادنامه شیخ طوسی جلد سوم.

فرقه اسلامی وجود داشته است. اهل تسنن مدعی هستند اول فرد مسلمانی که اجتهاد کرد، معاذ بن جبل از اصحاب رسول خدا است که به امر آن حضرت سفری برای تبلیغ اسلام به یمن رفت و داستان معروف است.

علامه فقید، سید حسن صدر، در کتاب تأسیس الشیعه می‌نویسد: «اولین کتاب فقهی شیعه در عصر امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) وسیله عبیدالله بن ابی رافع، که کاتب و خزانه‌دار آن حضرت بود تألیف شد». ما قبلاً از عبیدالله و پدرش در شمار مؤلفان کتب حدیث یاد کردیم.

ابن‌الندیم در الفهرست عده‌ای از کتابهای فقهی شیعه و مؤلفان آنها را در عصر ائمه (علیهم‌السلام) تحت عنوان «فقهاء الشیعه» نام می‌برد. عده‌ای از فقهاء عصر ائمه ایرانی بوده‌اند، ولی البته نسبت به فقهاء غیر ایرانی آن عصر در اقلیتند.

بطور کلی در فقهاء شیعه چه در عصر ائمه (علیهم‌السلام) و چه در اعصار بعد تا حدود قرن هفتم اکثریت را فقهاء غیر ایرانی تشکیل می‌داده‌اند. قدمای فقهاء شیعه که در حال حاضر کتب‌شان در دست است و در کتب فقهی آراء و نظریاتشان نقل می‌شود غالباً غیر ایرانی می‌باشند.

در طبقه قدما، صدوق اول علی بن حسین بن بابویه قمی، و صدوق دوم محمد بن علی بن الحسین، بلکه همه آل بابویه از قبیل شیخ منتجب الدین رازی که از احفاد حسین بن علی ابن بابویه قمی است، و همچنین شیخ الطائفه ابوجعفر طوسی و شیخ سلار بن عبدالعزیز دیلمی صاحب کتاب مراسم و شاگرد شیخ مفید و سید مرتضی، و ابن حمزه طوسی صاحب کتاب وسیله، و عیاشی سمرقندی - که قبلاً در عداد مفسرین نامش برده شد و گفتیم ابن‌الندیم کتب فقهی زیادی از او نام می‌برد و مدعی است که کتبش در خراسان رواج فراوانی دارد - همه ایرانی هستند.

ولی در مقابل، عده بیشتری از فقهاء شیعه را تا قرن هفتم می‌بینیم که غیر

ایرانی هستند، از قبیل ابن جنید، ابن ابی عقیل، شیخ مفید، سید مرتضی علم‌الهدی، قاضی عبدالعزیز بن براج، ابوالصلاح حلبی، سید ابوالمکارم ابن زهره. ابن ادريس حلی، محقق حلی، علامه حلی و غیر اینها که ذکر خواهیم کرد. علت این مطلب واضح است، شیعه در آن دوره‌ها در ایران در اقلیت بوده است. شیعیان لبنان، حلب، عراق ظاهراً از شیعیان ایران هم بیشتر بوده‌اند و هم شرائط مساعدتری داشته‌اند.

از قرن هفتم به بعد، مخصوصاً در سه چهار قرن اخیر اکثریت فقهاء شیعه را ایرانیان تشکیل داده و می‌دهند. در عین حال در همین دوره‌های اخیر برخی فقهای شیعه از میان عرب برخاسته‌اند که فوق‌العاده مقام شامخی دارند از قبیل شیخ جعفر کاشف الغطاء و شیخ محمدحسن صاحب جواهر الکلام (۱) (رضوان الله علیهم اجمعین).

بی‌مناسبت نیست تاریخچه مختصری از فقه و فقهاء شیعه از زمان غیبت صغرا تا عصر حاضر ذکر کنیم تا ضمن اینکه سهم ایرانیان در فقه شیعه روشن می‌شود، تسلسل و تداوم این رشته فرهنگی اسلامی در طول تقریباً هزار و صد سال که بدون وقفه ادامه یافته است نیز روشن شود.

علم فقه (یعنی فقه مدون که در آن کتاب تدوین و تألیف شده است و آن کتب هم اکنون نیز موجود است) سابقه هزار و صد ساله دارد. یعنی از ۱۱ قرن پیش تاکنون بدون وقفه حوزه‌های تدریسی فقهی برقرار بوده است، استادان شاگردانی تربیت کرده‌اند و آن شاگردان به نوبه خود شاگردان دیگری تربیت کرده‌اند تا عصر حاضر. و این رابطه استاد و شاگردی قطع نشده است. البته علوم دیگر مانند فلسفه، منطق، ریاضیات، طب سابقه بیشتری دارند و

پاورقی:

۱- هر چند بعضی مدعی هستند (مکارم الاثر جلد ۵) که ایشان اصفهانی الاصل می‌باشند.

کتابهایی از زمانهای دورتر در این علوم در دست است، ولی در هیچیک از آن علوم شاید نتوان این چنین حیات متسلسل و متداومی که بدون وقفه ولاینقطع رابطه استاد و شاگردی در آن محفوظ باشد نشان داد، فرضاً هم در علم دیگری وجود داشته باشد منحصر به جهان اسلام است، یعنی تنها در جهان اسلام است که علوم سابقه حیاتی متسلسل و منظم هزار ساله و بیشتر دارند که وقفه‌ای در بین حاصل نشده است. ما بعداً راجع به تسلسل و تداوم فلسفه و عرفان هم بحث خواهیم کرد.

خوشبختانه یکی از مسائلی که مورد توجه علمای مسلمین بوده است این است که طبقات متسلسل ارباب علوم را مشخص سازند. این کار در درجه اول نسبت به علمای حدیث انجام یافته است و در درجات بعدی برای علمای علوم دیگر ما کتابهای زیادی به این عنوان داریم مانند طبقات الفقهاء ابواسحاق شیرازی، طبقات الاطباء ابن ابی اصیبه، طبقات النحویین و طبقات الصوفیه ابو عبد الرحمن سلمی.

ولی با کمال تأسف تا آنجا که این بنده اطلاع دارد، آنچه درباره طبقات فقهاء نوشته شده از اهل تسنن و مربوط به آنها است، درباره طبقات فقهاء شیعه تاکنون کتابی نوشته نشده است لهذا برای کشف طبقات فقهاء شیعه از لابلای کتب تراجم و یا کتب اجازات که مربوط است به طبقات راویان حدیث باید استفاده کرد.

ما در اینجا نمی‌خواهیم طبقات فقهاء شیعه را به تفصیل بیان کنیم، بلکه می‌خواهیم شخصیتهای برجسته و به نام فقهاء را که آراءشان مورد توجه است با ذکر کتابهای فقه ذکر کنیم، ضمناً طبقات فقهاء نیز شناخته می‌شوند.

تاریخ فقهاء شیعه را از زمان غیبت صغرا (۲۶۰-۳۲۰) آغاز می‌کنیم، به دو دلیل: یکی اینکه: عصر قبل از غیبت صغری عصر حضور ائمه اطهار (علیهم السلام) است و در عصر حضور، هر چند فقهاء و به معنی صحیح کلمه مجتهدین

و ارباب فتوا که ائمه اطهار آنها را به فتوا دادن تشویق می کرده‌اند بوده‌اند، ولی خواه ناخواه فقهاء، به علت حضور ائمه اطهار (علیهم السلام) تحت الشعاع بوده‌اند، یعنی مرجعیت آنها در زمینه دستنارسی به ائمه بوده است و مردم حتی الامکان سعی می کردند به منبع اصلی دست یابند و خود آن فقهاء نیز مشکلات خود را تا حد مقدور و ممکن با توجه به بعد مسافتها و سایر مشکلات با ائمه اطهار در میان می گذاشتند. دیگر اینکه علی الظاهر فقه مدون ما منتهی می شود به زمان غیبت صغرا، یعنی تألیف و اثری فقهی قبل از آن دوره از فقهاء شیعه فعلاً در دست نداریم یا این بنده اطلاع ندارد.

ولی به هر حال در شیعه نیز فقهاء بزرگی در عصر ائمه اطهار (علیهم السلام) وجود داشته است که با مقایسه به فقهاء معاصر آنها از سایر مذاهب ارزش آنها معلوم و مشخص می شود. ابن الندیم فن پنجم از مقاله ششم کتاب بسیار نفیس خود را که به نام فهرست ابن الندیم شهرت و اعتبار جهانی دارد اختصاص داده به « فقهاء الشیعه » و در ذیل نامهای آنها از کتابهای آنها در حدیث یا فقه یاد می کند. درباره حسین بن سعید اهوازی و برادرش می گوید: « اوسع اهل زمانهما علما بالفقه والاثار والمناقب » یا درباره علی بن ابراهیم قمی می گوید: « من العلماء الفقهاء » و درباره محمد بن حسن بن احمد بن الولید قمی می گوید: « و له من الكتب كتاب الجامع في الفقه » ولی ظاهراً کتب فقهیه آنها به این شکل بوده است که در هر بابی احادیثی که آنها را معتبر می دانسته‌اند و بر طبق آنها عمل می کرده‌اند ذکر می کرده‌اند، آن کتابها هم حدیث بود و هم نظر مؤلف کتاب. محقق حلی در مقدمه معتبر می گوید:

« نظر به اینکه فقهاء ما (رضوان الله علیهم) زیادند و تألیفات فراوان دارند و نقل اقوال همه آنها غیر مقدور است، من به سخن مشهورین به فضل و تحقیق و حسن انتخاب اکتفا کرده‌ام و از

کتب این فضلا به آنچه اجتهاد آنها در کتابها هویدا است و مورد اعتماد خودشان بوده است اکتفا کرده‌ام. از جمله کسانی که نقل می‌کنم (از قدمای زمان ائمه) حسن بن محبوب، احمد بن ابی نصر بزنطی، حسین بن سعید (اهوازی)، فضل بن شاذان (نیشابوری)، یونس بن عبدالرحمان و از متأخران محمد بن بابویه قمی (شیخ صدوق) و محمد بن یعقوب کلینی. و از اصحاب فتوا علی بن بابویه قمی، اسکافی، ابن ابی عقیل، شیخ مفید، سید مرتضی علم‌الهدی، شیخ طوسی است...».

محقق با آنکه گروه اول را اهل نظر و اجتهاد و انتخاب می‌داند، آنها را به نام اصحاب فتوا یاد نمی‌کند، زیرا کتب آنها در عین اینکه خلاصه اجتهادشان بوده است به صورت کتاب حدیث و نقل بوده است نه به صورت فتوا. اینکه ما بحث خود را از مفتیان اولی که در زمان غیبت صغرا بوده‌اند آغاز می‌کنم:

۱- علی بن بابویه قمی متوفا در سال ۳۲۹، مدفون در قم. پدر شیخ محمد بن علی بن بابویه معروف به شیخ صدوق است که در نزدیکی شهر ری مدفون است. پسر محدث است و پدر، فقیه و صاحب فتوا. معمولاً این پدر و پسر به عنوان «صدوقین» یاد می‌شوند.

۲- یکی دیگر از فقهاء به نام و معروف آن زمان که معاصر با علی بن بابویه قمی است، بلکه اندکی بر او تقدم زمانی دارد، عیاشی سمرقندی صاحب تفسیر معروف است. او مردی جامع بوده است، گرچه شهرتش به تفسیر است، او را از فقهاء شمرده‌اند. کتب زیادی در علوم مختلف و از آن جمله در فقه دارد. ابن‌الندیم در الفهرست می‌گوید: کتب او در خراسان رواج فراوان دارد. در عین حال ما تاکنون ندیده‌ایم که در فقه آراء او نقل شده باشد، شاید کتب فقهی او از

بین رفته است.

عیاشی، ابتداء سنی بود و بعد شیعه شد، ثروت فراوانی از پدر به او ارث رسید و او همه آنها را خرج جمع آوری و نسخه برداری کتب و تعلیم و تعلم و تربیت شاگرد کرد.

بعضی جعفر بن قولویه را که استاد شیخ مفید بوده است (در فقه) همدوره علی بن بابویه و قهراً از فقههای دوره غیبت صغرا شمرده‌اند و گفته‌اند که جعفر بن قولویه شاگرد سعد بن عبدالله اشعری معروف بوده است (۱) ولی با توجه به اینکه او استاد شیخ مفید بوده است و در سال ۳۶۷ و یا ۳۶۸ درگذشته است نمی‌توان او را معاصر علی بن بابویه و از علمای غیبت صغرا شمرد، آنکه از علمای غیبت صغرا است پدرش محمد بن قولویه است.

۳- ابن ابی عقیل عمانی، گفته‌اند: یمنی است، عمان از سواحل دریای یمن است، تاریخ وفاتش معلوم نیست، در آغاز غیبت کبرا می‌زیسته است. بحرالعلوم گفته است که او استاد جعفر بن قولویه بوده است و جعفر بن قولویه استاد شیخ مفید بوده است. این قول از قول بالا که جعفر بن قولویه را همدوره علی بن بابویه معرفی کرده است اقرب به تحقیق است. آراء ابن ابی عقیل در فقه زیاد نقل می‌شود، او از چهره‌هائی است که مکرر به نام او در فقه برمی‌خوریم.

۴- ابن جنید اسکافی، از اساتید شیخ مفید است. گویند که در سال ۳۸۱ درگذشته است. گفته‌اند که تألیفات و آثارش به پنجاه می‌رسد. فقهاء از ابن الجنید و ابن ابی عقیل سابق الذکر به عنوان «القديمين» یاد می‌کنند، آراء ابن

پاورقی:

۱- الکنی واللقاب.

الجنید همواره در فقه مطرح بوده و هست.

۵- شیخ مفید، نامش محمد بن محمد بن نعمان است. هم متکلم است و هم فقیه. ابن‌الندیم در فن دوم از مقاله پنجم الفهرست که درباره متکلمین شیعه بحث می‌کند از او به عنوان «ابن المعلم» یاد می‌کند و ستایش می‌نماید. در سال ۳۳۶ متولد شده و در ۴۱۳ درگذشته است. کتاب معروف او در فقه به نام مقنعه است و چاپ شده و موجود است. شیخ مفید از چهره‌های بسیار درخشان شیعه در جهان اسلام است. ابویعلی جعفری که داماد مفید بوده است، گفته است که مفید شبها مختصری می‌خوانید، باقی را به نماز یا مطالعه یا تدریس یا تلاوت قرآن مجید می‌گذرانید. شیخ مفید شاگرد شاگرد ابن‌ابی‌عقیل است.

۶- سید مرتضی معروف به علم‌الهدی، متولد ۳۵۵ و متوفا ۴۳۶. علامه حلی او را معلم شیعه امامیه خوانده است. مردی جامع بوده است، هم ادیب بوده و هم متکلم و هم فقیه. آراء فقهی او مورد توجه فقهاء است. کتاب معروف او در فقه یکی کتاب انتصار است و دیگر کتاب جمل العلم و العمل. او و برادرش سید رضی جامع نهج‌البلاغه نزد شیخ مفید سابق الذکر تحصیل کرده‌اند.

۷- شیخ ابوجعفر طوسی، معروف به شیخ الطائفه، از ستارگان بسیار درخشان جهان اسلام است. در فقه و اصول و حدیث و تفسیر و کلام و رجال تالیفات فراوان دارد. اهل خراسان است، در سال ۳۸۵ متولد شده و در سال ۴۰۸ یعنی در سال ۲۳ سالگی به بغداد که آنوقت مرکز بزرگ علوم و فرهنگ اسلامی بود مهاجرت کرد و تا پایان عمر در عراق ماند و پس از استادش سید مرتضی ریاست علمی و فتوائی شیعه به او منتقل شد. مدت پنج سال پیش شیخ مفید درس خوانده است. سالیان دراز از خدمت شاگرد مبرز شیخ مفید یعنی سید مرتضی بهره‌مند شده است. استادش سید مرتضی در سال ۴۳۶ درگذشت و او

۲۴ سال دیگر بعد از استادش در قید حیات بود. دوازده سال بعد از سید در بغداد ماند ولی بعد به علت یک سلسله آشوبها که خانه و کتابخانه‌اش به تاراج رفت به نجف مهاجرت کرد و حوزه علمیه را در آنجا تأسیس کرد و در سال ۴۶۰ در همانجا درگذشت. قبرش در نجف معروف است.

شیخ طوسی کتابی در فقه دارد به نام النهایه که در قدیم‌الایام کتاب درسی طلاب بوده است، کتاب دیگری دارد به نام مبسوط که فقه را وارد مرحله جدیدی کرده است و در عصر خودش مشروح‌ترین کتاب فقهی شیعه بوده است. کتاب دیگری دارد به نام خلاف که در آنجا هم آراء فقهاء اهل سنت را ذکر کرده و هم رأی شیعه را. شیخ طوسی کتابهای دیگر نیز در فقه دارد. قدما تا حدود یک قرن پیش اگر در فقه «شیخ» به طور مطلق می‌گفتند مقصود شیخ طوسی بود و اگر شیخان می‌گفتند مقصود شیخ مفید و شیخ طوسی بود. شیخ طوسی یکی از چند چهره معروفی است که در سراسر فقه نامشان برده می‌شود. خاندان شیخ طوسی تا چند نسل همه از علما و فقها بوده‌اند، پسرش شیخ ابوعلی ملقب به مفید ثانی فقیه جلیل القدری است و بنابر نقل مستدرک‌الوسائل (۱) او کتابی دارد به نام امالی و کتاب النهایه پدرش را نیز شرح کرده است.

مطابق نقل کتاب لؤلؤ البحرين دختران شیخ طوسی نیز فقیهه و فاضله بوده‌اند. شیخ ابوعلی فرزندی دارد به نام شیخ ابوالحسن محمد، بعد از پدرش ابوعلی مرجعیت و ریاست حوزه علمیه به او منتقل شد و بنا بر نقل ابن عماد حنبلی در کتاب شذرات الذهب فی اخبار من ذهب (۲) در زمان این مرد بزرگ طلاب علوم دینی شیعه از اطراف و اکناف به سوی او می‌شتافته‌اند، و او خود

باورقی:

۱- ج ۳ ص ۴۹۸.

۲- ج ۴ ص ۱۲۶-۱۲۷.

مردی پارسا و زاهد و عالم بوده است. عماد طبری گفته است، اگر صلوات بر غیر انبیا روا بود من بر این مرد صلوات می‌فرستادم. او در سال ۵۴۰ درگذشته است.

(۱)

۸- قاضی عبدالعزیز حلبی معروف به ابن البراج، شاگرد سید مرتضی و شیخ طوسی است، از طرف شیخ طوسی به بلاد شام که وطنش بود فرستاده شد، بیست سال در طرابلس شام قاضی بود، در سال ۴۸۱ درگذشته است. کتابهای فقهی او که بیشتر نام برده می‌شود یکی به نام مهذب است و دیگری به نام جواهر.

۹- شیخ ابوالصلاح حلبی، او نیز اهل شامات است، شاگرد سید مرتضی و شیخ طوسی بوده و صد سال عمر کرده است. در ریحانة الادب می‌نویسد که او شاگرد سلار بن عبدالعزیز آتی‌الذکر نیز بوده است. اگر این نسبت درست باشد، می‌بایست ابوالصلاح، سه طبقه را شاگردی کرده باشد! کتاب معروف او در فقه به نام کافی است. در سال ۴۴۷ درگذشته است. اگر عمر او صد سال بوده است و در ۴۴۷ هم وفات کرده باشد او از هر دو استادش بزرگسال‌تر بوده است. شهید ثانی او را « خلیفه المرتضی فی البلاد الحلبیة » خوانده است.

۱۰- حمزه بن عبدالعزیز دیلمی معروف به « سلار دیلمی » در حدود سال ۴۴۸ تا ۴۶۳ درگذشته است، شاگرد شیخ مفید و سید مرتضی است، اهل ایران است و در خسرو شاه تبریز درگذشته است. کتاب معروف او در فقه به نام پاورقی:

۱- قسمتهای مربوط به شیخ ابوالحسن فرزند شیخ ابوعلی، از یادداشتی است که دوست عالیقدر، دانشمند محترم آقای شیخ نصرالله شبستری تبریزی مرقوم فرموده‌اند، و ایشان آنرا از علامه سید محمد صادق آل بحرالعلوم در مقدمه‌ای که بر رجال شیخ طوسی نوشته‌اند نقل کرده‌اند.

«مراسم» است. سلار هر چند هم طبقه شیخ طوسی است نه از شاگردان او، در عین حال محقق حلی در مقدمه کتاب المعتمر از او و ابن البراج و ابوالصلاح حلبی به عنوان «اتباع الثلاثة» نام می‌برد، یعنی او را از پیروان می‌شمارد که علی الظاهر مقصودش این است این سه نفر تابع و پیروان سه نفر دیگر (شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی) بوده‌اند.

۱۱- سید ابوالمکارم بن زهره. در حدیث به یک واسطه از ابوعلی پسر شیخ الطائفه روایت می‌کند و در فقه با چند واسطه شاگرد شیخ طوسی است. اهل حلب است و در سال ۵۸۵ درگذشته است، کتاب معروف او در فقه به نام «غنیه» معروف است. هرگاه در اصطلاح فقهاء «حلبیان» (به صیغه تثنیه) گفته شود، مقصود ابوالصلاح حلبی و ابن زهره حلبی است و هرگاه «حلبیون» (به صیغه جمع) گفته شود، مقصود آن دو نفر به علاوه ابن البراج است که او هم اهل حلب بوده است. بنابر آنچه در مستدرک (ج ۳ صفحه ۵۰۶) ضمن احوال شیخ طوسی آمده است، ابن زهره کتاب النهایه شیخ طوسی را نزد ابوعلی حسن بن الحسین معروف به ابن الحاجب حلبی خوانده است، و او آن کتاب را نزد ابو عبدالله زینو بادی در نجف و او نزد شیخ رشید الدین علی بن زیرک قمی و سید ابی هاشم حسینی و آن دو نزد شیخ عبدالجبار رازی تحصیل کرده بوده‌اند و شیخ عبدالجبار شاگرد شیخ طوسی بوده است. بنابرین نقل، ابن زهره با چهار واسطه شاگرد شیخ طوسی بوده است.

۱۲- ابن حمزه طوسی، معروف به عمادالدین طوسی، هم طبقه شاگردان شیخ طوسی است، بعضی او را هم طبقه شاگردان شاگردان شیخ دانسته و بعضی دوره او را از این هم متاخرتر دانسته‌اند. نیاز به تحقیق بیشتری است. سال وفاتش دقیقاً معلوم نیست، شاید در حدود نیمه دوم قرن ششم در گذشته است، و اهل خراسان است. کتاب معروفش در فقه به نام «وسيله» است.

۱۳- ابن ادریس حلی. از فحول علمای شیعه است. خودش عرب است و شیخ طوسی جد مادری او (البته مع الواسطه) به شمار می‌رود، به حریت فکر معروف است، صولت و هیبت جدش شیخ طوسی را شکست، نسبت به علماء و فقهاء تا سر حد اهانت انتقاد می‌کرد. در سال ۵۹۸ در سن ۵۵ سالگی درگذشته است. کتاب نفیس و معروف او در فقه به نام «سرائر» است. گفته‌اند که ابن ادریس از تلامذه سیدابوالمکارم بن زهره بوده است، ولی بنابر تعبیراتی که ابن ادریس در کتاب الودیعیه از کتاب السرائر می‌کند چنین برمی‌آید که صرفاً معاصر وی بوده است و او را ملاقات کرده است و در برخی مسائل فقهی میان آنها مکاتباتی رد و بدل شده است.

۱۴- شیخ ابوالقاسم جعفر بن حسن بن یحیی بن سعید حلی، معروف به محقق صاحب کتابهای زیاد در فقه از آن جمله: شرایع، معارج، معتبر، المختصر، النافع و غیره است. محقق حلی با یک واسطه شاگرد ابن زهره و ابن ادریس حلی سابق‌الذکر است. در الکنی واللقاب ذیل احوال ابن نما می‌نویسد: «محقق کرکی در وصف محقق حلی گفته است اعلم اساتید محقق در فقه **اهل بیت**، محمد بن نمای حلی و اجل اساتید او ابن ادریس حلی است.»

ظاهراً مقصود محقق کرکی این است که اجل اساتید ابن نما ابن ادریس است. زیرا ابن ادریس در ۵۹۸ درگذشته است و محقق در ۶۷۶ درگذشته است. قطعاً محقق حوزه درس ابن ادریس را درک نکرده است در ریحانۃ الادب می‌نویسد: محقق حلی شاگرد جد و پدر خودش و سید فخار بن معد موسوی و ابن زهره بوده است. این نیز اشتباه است، زیرا محقق ابن زهره را که در ۵۸۵ درگذشته است درک نکرده است. بعید نیست که پدر محقق شاگرد ابن زهره بوده است. او استاد علامه حلی است که بعداً خواهد آمد. در فقه کسی را بر او مقدم نمی‌شمارند. در اصطلاح فقهاء هرگاه محقق به طور مطلق گفته شود مقصود همین

شخص بزرگوار است. فیلسوف و ریاضی‌دان بزرگ خواجه نصیرالدین طوسی با او در حله ملاقات کرده و در جلسه درس فقهش حضور یافته است. کتابهای محقق مخصوصاً کتاب شرایع در میان طلاب یک کتاب درسی بوده و هست و فقهاء زیادی کتب محقق را شرح کرده یا حاشیه بر آنها نوشته‌اند.

۱۵- حسن بن یوسف بن علی بن مطهر حلی، معروف به علامه حلی، یکی از اعجوبه‌های روزگار است. در فقه و اصول و کلام و منطق و فلسفه و رجال و غیره کتاب نوشته است، در حدود صد کتاب از آثار خطی یا چاپی او شناخته شده که بعضی از آنها به تنهایی (مانند تذکره الفقهاء) کافی است که نبوغ او را نشان دهد. علامه کتب زیادی در فقه دارد که غالب آنها مانند کتابهای محقق حلی در زمانهای بعد از او طرف فقهاء شرح و حاشیه شده است. کتب معروف فقهی علامه عبارت است از ارشاد، تبصره المتعلمین، قواعد، تحریر، تذکره الفقهاء، مختلف الشیعه، منتهی. علامه اساتید زیادی داشته است. در فقه شاگرد دائی خود محقق حلی و در فلسفه و منطق شاگرد خواجه نصیرالدین طوسی بوده است، فقه تسنن را نزد علمای اهل تسنن تحصیل کرده است. علامه در سال ۶۴۸ متولد شده و در سال ۷۲۶ در گذشته است.

۱۶- فخرالمحققین، پسر علامه حلی، در ۶۸۲ متولد شده و در سال ۷۷۱ درگذشته است. علامه حلی در مقدمه تذکره الفقهاء و در مقدمه کتاب قواعد از فرزندش به تجلیل یاد کرده است و در آخر قواعد آرزو کرده که پسر بعد از پدر کارهای ناتمام او را تمام کند. فخرالمحققین کتابی دارد به نام ایضاً ح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد. آراء فخر المحققین در کتاب ایضاً ح در کتب فقهیه مورد توجه است.

۱۷- محمد بن مکی، معروف به شهید اول شاگرد فخرالمحققین و از اعظم

فقه‌های شیعه است، در ردیف محقق حلی و علامه حلی است، اهل جبل عامل است که منطقه‌ای است در جنوب لبنان و از قدیم‌ترین مراکز تشیع است و هم اکنون نیز یک مرکز شیعی است. شهید اول در سال ۷۳۴ متولد شده و در ۷۸۶ به فتوای یک فقیه مالکی مذهب و تأیید یک فقیه شافعی مذهب شهید شده است. او شاگرد شاگردان علامه حلی و از آن جمله فخرالمحققین بوده است. کتابهای معروف شهید اول در فقه عبارت است از اللمعه که در مدت کوتاهی در همان زندانی که منجر به شهادتش شد تألیف کرده است (۱) و عجیب این است که این کتاب شریف را در دو قرن بعد فقیه‌ی بزرگ شرح کرد که او سرنوشتی مانند مؤلف پیدا کرد، یعنی شهید شد و شهید ثانی لقب گرفت، شرح لمعه تألیف شهید ثانی است که همواره از کتب درسی طلاب بوده و هست. کتابهای دیگر شهید اول عبارت است از: دروس، ذکری، بیان، الفیه، قواعد. همه کتب او از نفائس آثار فقهی است. کتب شهید اول نیز مانند کتب محقق و علامه حلی در عصرهای بعد، از طرف فقهاء شرحها و حاشیه‌های زیاد خورده است.

در میان فقهاء شیعه، کتابهای سه شخصیت فوق‌الذکر، یعنی محقق حلی، علامه حلی، شهید اول که در قرن هفتم و هشتم می‌زیسته‌اند، به صورت متون فقهی درآمده و دیگران بر آنها شرح و حاشیه نوشته‌اند و کسی دیگر نمی‌بینیم که چنین عنایتی به آثار او شده باشد. فقط در یک قرن گذشته دو کتاب از کتابهای شیخ مرتضی انصاری که در حدود صد و سیزده سال از وفاتش می‌گذرد چنین وضعی به خود گرفته است.

خاندان شهید اول، خاندان علم و فضل و فقه بوده‌اند و نسلهای متوالی این شرافت را برای خود نگهداری کرده‌اند. شهید سه پسر دارد که هر سه از علما و

پاورقی:

۱- گویند برای امیرعلی بن مؤید، امیر سرداریان خراسان.

فقه‌ها بوده‌اند همچنانکه همسرش ام علی و دخترش ام الحسن نیز فقیهه بوده‌اند و شهید زنان را در پاره‌ای از مسائل فقهی به این دو بانوی فاضله ارجاع می‌کرده است. در کتاب ریحانۃ الادب می‌نویسد: «بعضی از بزرگان فاطمه دختر شهید را «شیخه» و «ست المشایخ» یعنی سیده المشایخ، لقب داده‌اند.

۱۸- فاضل مقداد. اهل سیور است که از قراء حله است، از شاگردان مبرز شهید اول است، کتاب معروف او در فقه که چاپ شده و در دست است و از او نقل می‌شود کتاب «کنز العرفان» است. این کتاب آیات الاحکام است، یعنی در این کتاب آن سلسله از آیات کریمه قرآن که از آنها مسائل فقهیه استنباط می‌شود و در فقه مطرح می‌گردد تفسیر شده و به سبک فقهی به آنها استدلال شده است. در شیعه و سنی کتابهای زیادی در آیات الاحکام نوشته شده است و کنز العرفان فاضل مقداد بهترین و یا از بهترین آنها است. فاضل مقداد در سال ۸۲۶ وفات کرده است. علیهذا او از علماء قرن نهم هجری محسوب می‌شود.

۱۹- جمال السالکین ابوالعباس احمد بن فهد حلی اسدی در سال ۷۵۷ متولد شده و در سال ۸۴۱ وفات یافته است، در طبقه شاگردان شهید اول و فخرالمحققین است، مشایخ حدیث او فاضل مقداد سابق الذکر و شیخ علی بن الخازن فقیه و شیخ بهاءالدین علی بن عبدالکریم است. (۱) علی‌الظاهر اساتید فقهی او نیز، همین‌ها هستند. ابن فهد تألیفات فقهی معتبری دارد از قبیل المذهب البارع که شرح مختصر النافع محقق حلی است، و شرح ارشاد علامه به نام المقتصر و شرح الفیه شهید اول، شهرت بیشتر ابن فهد در اخلاق و سیر و سلوک است، کتاب مشهور او در این زمینه عده الداعی است.

پاورقی:

۱- الکنی واللقاب.

۲۰- شیخ علی بن هلال جزائری. زاهد و متقی و جامع المعقول و المنقول بوده است، استاد روایتش ابن فهد حلی است و بعید نیست که استاد فقه وی نیز هم او باشد. می‌گویند در عصر خودش شیخ الاسلام و رئیس شیعه بوده است. محقق کرکی شاگرد او بوده و او را به صفت فقاقت و شیخ الاسلامی ستوده است، ابن ابی جمهور احسائی نیز فقه را نزد او تحصیل کرده است.

۲۱- شیخ علی بن عبدالعالی کرکی، معروف به محقق کرکی یا محقق ثانی، از فقهاء جبل عامل است و از اکابر فقهاء شیعه است، در شام و عراق تحصیلات خود را تکمیل کرده و سپس به ایران (در زمان شاه تهماسب اول) آمده و منصب شیخ الاسلامی برای اولین بار در ایران به او تفویض شد. منصب شیخ الاسلامی بعد از محقق کرکی به شاگردش شیخ علی منشار، پدرزن شیخ بهائی رسید، و بعد از او این منصب به شیخ بهائی واگذار شد. فرمانی که شاه تهماسب به نام او نوشته و به او اختیارات تام داده و در حقیقت او را صاحب اختیار واقعی و خود را نماینده او دانسته است معروف است. کتاب معروف او که در فقه زیاد نام برده می‌شود «جامع المقاصد» است که شرح قواعد علامه حلی است. او علاوه بر این، مختصر النافع محقق و شرایع محقق و چند کتاب دیگر از علامه و چند کتاب از شهید اول را حاشیه زده و یا شرح کرده است.

آمدن محقق ثانی به ایران و تشکیل حوزه در قزوین و سپس در اصفهان و پرورش شاگردانی مبرز در فقه سبب شد که برای اولین بار، پس از دوره صدوقین ایران مرکز فقه شیعه بشود. محقق کرکی میان سالهای ۹۳۷ و ۹۴۱ درگذشته است. محقق کرکی شاگرد علی بن هلال جزائری و او شاگرد ابن فهد حلی بوده است، ابن فهد حلی شاگرد شاگردان شهید اول از قبیل فاضل مقداد بوده، علیهذا او به دو واسطه شاگرد شهید اول است. پسر محقق کرکی به نام شیخ عبدالعالی بن علی بن عبدالعالی نیز از فقهاء شیعه است، ارشاد علامه

والفیه شهید را شرح کرده است.

۲۲- شیخ زین‌الدین معروف به شهید ثانی، از اعظام فقهاء شیعه است، مردی جامع بوده و در علوم مختلف دست داشته است، اهل جبل عامل است، جد ششم او صالح نامی است که شاگرد علامه حلی بوده است، ظاهراً اصلاً اهل طوس بوده است از اینرو شهید ثانی گاهی «الطوسی الشامی» امضاء می‌کرده است. شهید ثانی در سال ۹۱۱ متولد شده و در ۹۶۶ شهید شده است. مسافرت زیاد کرده و اساتید زیاد دیده است. به مصر و دمشق و حجاز و بیت‌المقدس و عراق و استانبول مسافرت کرده و از هر خرمنی خوشه‌هائی چیده است. تنها اساتید سنی او را دوازده تن نوشته‌اند و به همین جهت مردی جامع بوده است، علاوه بر فقه و اصول از فلسفه و عرفان و طب و نجوم هم آگاهی داشته است. فوق‌العاده زاهد و متقی بوده است. شاگردانش در احوالش نوشته‌اند که در ایام تدریس، شبها به هیزم کشی برای اعاشه خاندانش می‌رفت و صبح به تدریس می‌نشست، مدتی در بعلبک به پنج مذهب (جعفری، حنفی، شافعی، مالکی، حنبلی) تدریس می‌کرده است. شهید تألیفات زیادی دارد، معروفترین تألیف او در فقه شرح لمعه شهید اول و دیگر مسالک الافهام است که شرح شرایع محقق حلی است. شهید ثانی نزد محقق کرکی (قبل از آنکه محقق به ایران بیاید) تحصیل کرده است. شهید ثانی به ایران نیامد. صاحب معالم که از معارف علماء شیعه است فرزند شهید ثانی است.

۲۳- احمد بن محمد اردبیلی، معروف به مقدس اردبیلی، ضرب‌المثل زهد و تقوا است و در عین حال از محققان فقهاء شیعه است، محقق اردبیلی در نجف سکنی گزید، معاصر صفویه است گویند شاه عباس اصرار داشت که به اصفهان بیاید، حاضر نشد. شاه عباس خیلی مایل بود که مقدس اردبیلی خدمتی به او راجع کند تا اینکه اتفاق افتاد که شخصی به علت تقصیری از ایران فرار کرد و

در نجف از مقدس اردبیلی خواست که نزد شاه عباس شفاعت کند. مقدس نامه‌ای به شاه عباس نوشت به این مضمون:

« بانی ملک عاریت عباس بداند اگر چه این مرد اول ظالم بود، اکنون مظلوم می‌نماید، چنانچه از تقصیر او بگذری « شاید » که حق سبحانه از « پاره‌ای » تقصیرات تو بگذرد بنده شاه ولایت، احمد اردبیلی ».

شاه عباس نوشت:

« به عرض می‌رساند: عباس خدماتی که فرموده بودید به جان منت داشته به تقدیم رسانید، امید که این محب را از دعای خیر فراموش نفرمائید کلب آستان علی، عباس ». (۱)

امتناع مقدس اردبیلی از آمدن به ایران، سبب شد که حوزه نجف به عنوان مرکزی دیگر در مقابل حوزه اصفهان احیا شود، همچنانکه امتناع شهید ثانی و پسرش شیخ حسن صاحب معالم و دختر زاده‌اش سید محمد صاحب مدارک از مهاجرت از جبل عامل به ایران سبب شد که حوزه شام و جبل عامل همچنان ادامه یابد و منقرض نگردد. صاحب معالم و صاحب مدارک برای اینکه دچار محذور و رودربایستی برای توقف در ایران نشوند، از زیارت حضرت رضا (علیه السلام) که فوق‌العاده مشتاق آن بودند صرف نظر کردند. این بنده فعلاً نمی‌داند که مقدس اردبیلی، فقه را کجا و نزد چه کسی تحصیل

پاورقی:

۱- این داستان هر چند در ماخذ معتبر نقل شده ولی با توجه به سال فوت محقق اردبیلی و جلوس شاه عباس قابل خدشه و نیازمند به تحقیق است.

کرده است. همین قدر می‌دانیم که فقه را نزد شاگردان شهید ثانی تحصیل کرده است. پسر شهید ثانی (صاحب معالم) و نواده دختریش (صاحب مدارک) در نجف شاگرد او بوده‌اند. در کتاب زندگی جلال‌الدین دوانی می‌نویسد که:

« ملا احمد اردبیلی، مولانا عبدالله شوشتری، مولانا عبدالله یزدی، خواجه افضل‌الدین ترکه، میر فخرالدین همای، شاه ابو محمد شیرازی، مولانا میرزا جان و میرفتح شیرازی، شاگردان خواجه جمال‌الدین محمود بوده‌اند و او شاگرد محقق جلال‌الدین دوانی بوده است ». (۱)

و ظاهراً تحصیل مقدس اردبیلی نزد خواجه جمال‌الدین محمود در رشته‌های معقول بوده نه منقول.

مقدس اردبیلی در سال ۹۹۳ در نجف در گذشته است، کتاب فقهی معروف او یکی شرح ارشاد است و دیگر آیات الاحکام. نظریات دقیق او مورد توجه فقها است.

۲۴- شیخ بهاء‌الدین محمد عاملی، معروف به شیخ بهائی، او نیز اهل جبل عامل است، در کودکی همراه پدرش شیخ حسین ابن عبدالصمد که از شاگردان شهید ثانی بود به ایران آمد. شیخ بهائی از اینرو که به کشورهای مختلف مسافرت کرده و محضر اساتید مختلف در رشته‌های مختلف را درک کرده و به علاوه دارای استعداد و ذوقی سرشار بوده است، مردی جامع بوده و تألیفات متنوعی دارد. هم ادیب بوده و هم شاعر و هم فیلسوف و هم ریاضی‌دان و مهندس و هم فقیه و هم مفسر. از طب نیز بی‌بهره نبوده است. اولین کسی است

پاورقی:

۱- زندگی جلال‌الدین دوانی تألیف فاضل محترم آقای علی دوانی.

که یک دوره احکام فقه غیر استدلالی به صورت رساله عملیه به زبان فارسی نوشت، آن کتاب همان است که به نام «جامع عباسی» معروف است.

شیخ بهائی چون فقه رشته اختصاصی و تخصصیش نبوده از فقهاء طراز اول به شمار نمی‌رود، ولی شاگردان زیادی تربیت کرده است، ملا صدرای شیرازی و ملا محمد تقی مجلسی اول پدر مجلسی دوم صاحب کتاب بحارالانوار، محقق سبزواری، فاضل جواد صاحب آیات الاحکام از شاگردان اویند. همچنانکه قبلاً اشاره کردیم، منصب شیخ الاسلامی ایران پس از محقق کرکی به شیخ علی منشار پدرزن شیخ بهائی رسید و پس از او به شیخ بهائی رسید. همسر شیخ بهائی که دختر شیخ علی منشار بوده است زنی فاضله و فقیهه بوده است، شیخ بهائی در سال ۹۵۳ به دنیا آمده و در سال ۱۰۳۰ یا ۱۰۳۱ درگذشته است. شیخ بهائی ضمناً مردی جهانگرد بوده است و به مصر و شام و حجاز و عراق و فلسطین و آذربایجان و هرات مسافرت کرده است.

۲۵- ملا محمد باقر سبزواری، معروف به محقق سبزواری. اهل سبزوار بوده و در مکتب اصفهان که هم مکتبی فقهی بود و هم فلسفی پرورش یافته و از اینرو جامع المعقول والمنقول بوده است. نام او در کتب فقهیه زیاد برده می‌شود. کتاب معروف او در فقه یکی به نام «ذخیره» و دیگری به نام «کفایه» است و چون فیلسوف هم بوده است بر الهیات شفای ابوعلی سینا حاشیه نوشته. در سال ۱۰۹۰ درگذشته است. محقق سبزواری نزد شیخ بهائی و مجلسی اول تحصیل کرده است.

۲۶- آقا حسین خوانساری، معروف به محقق خوانساری، او نیز در مکتب اصفهان پرورش یافته و جامع‌المعقول والمنقول است، شوهر خواهر محقق سبزواری است. کتاب معروف او در فقه به نام «مشارق‌الشموس» است که شرح کتاب «دروس» شهید اول است.

محقق خوانساری در سال ۱۰۹۸ درگذشته است. او با محقق سبزواری معاصر است و همچنین با ملا محسن فیض کاشانی و ملا محمد باقر مجلسی که هر دو از اکابر محدثین به شمار می‌روند.

۲۷- جمال‌المحققین معروف به آقا جمال خوانساری فرزند آقا حسین خوانساری سابق الذکر است. مانند پدر جامع المعقول والمنقول است، حاشیه معروفی دارد بر شرح لمعه و حاشیه مختصری دارد بر طبیعیات شفای بوعلی که در حاشیه شفای چاپ سنگی تهران چاپ شده است. آقا جمال با دو واسطه استاد سید مهدی بحرالعلوم است. زیرا او استاد سید ابراهیم قزوینی است و او استاد پسرش سید حسین قزوینی است و سید حسین قزوینی یکی از اساتید بحرالعلوم است.

۲۸- شیخ بهاء‌الدین اصفهانی معروف به «فاضل هندی» این مرد قواعد علامه را شرح کرده است و نام کتابش «کشف اللثام» است و به همین مناسبت خود او را «کاشف اللثام» می‌خوانند. آراء و عقائد و نظریات او کاملاً مورد توجه فقهاء است. فاضل هندی در سال ۱۱۳۷ در گیرودار فتنه افغان درگذشت. فاضل هندی نیز جامع المعقل والمنقول بوده است.

۲۹- محمد باقر بن محمد اکمل بهبهانی، معروف به «وحید بهبهانی». این مرد شاگرد سید صدرالدین رضوی قمی شارح وافیه و او شاگرد آقا جمال خوانساری سابق الذکر است.

وحید بهبهانی در دوره بعد از صفویه قرار دارد. حوزه اصفهان بعد از انقراض صفویه از مرکزیت افتاد. برخی از علماء و فقهاء از آن جمله سید صدرالدین رضوی قمی استاد وحید بهبهانی در اثر فتنه افغان به عتبات مهاجرت کردند. وحید بهبهانی کربلا را مرکز قرار داد و شاگردان بسیار مبرز تربیت کرد. از

آن جمله است سید مهدی بحرالعلوم، شیخ جعفر کاشف الغطاء، میرزا ابوالقاسم قمی صاحب کتاب قوانین، حاج ملا مهدی نراقی، سید علی صاحب ریاض، میرزا مهدی شهرستانی، سید محمد باقر شفتی اصفهانی معروف به حجت الاسلام، میرزا مهدی شهید مشهدی، سید جواد صاحب مفتاح الکرامه، سید محسن اعرجی.

علاوه بر این او مبارزه پی گیری کرد در دفاع از اجتهاد و مبارزه با اخباریگری که در آنوقت سخت رواج یافته بود، شکست دادن اخباریان و تربیت گروهی مجتهد مبرز سبب شد که او را استاد الكل خواندند، او تقوا را در حد کمال داشت، شاگردانش برای او احترام بسیار عمیقی قائل بودند. وحید بهبهانی نسبت به مجلسی اول می برد یعنی از نوادهای دختری مجلسی اول (البته به چند واسطه) است. دختر مجلسی اول که جده وحید بهبهانی است به نام « آمنه بیگم » است، آمنه بیگم همسر ملا صالح مازندرانی بوده و زنی فاضله و فقیهه بوده است، با آنکه همسرش ملا صالح مردی بسیار عالم و فاضل بوده است گاهی آمنه بیگم مشکلات علمی شوهر فاضل خود را حل می کرده است.

۳۰- سید مهدی بحرالعلوم شاگرد بزرگ و بزرگوار وحید بهبهانی است و از فقههای بزرگ است. منظومه ای در فقه دارد که معروف است، آراء و نظریات او مورد اعتنا و توجه فقها است. بحرالعلوم به علت مقامات معنوی و سیر و سلوکی که طی کرده فوق العاده مورد احترام علماء شیعه است و تالی معصوم به شمار می رود. کرامات زیاد از او نقل شده است. کاشف الغطاء آنی الذکر با تحت الحنک عمامة خود غبار نعلین او را پاک می کرد. بحرالعلوم در سال ۱۱۵۴ یا ۱۱۵۵ متولد شده و در سال ۱۲۱۲ در گذشته است.

۳۱- شیخ جعفر کاشف الغطاء شاگرد وحید بهبهانی و شاگرد او سید مهدی بحرالعلوم بوده است. او عرب است و فقیه فوق العاده ماهری است. کتاب معروف

او در فقه به نام « کشف الغطاء » است. در نجف می‌زیسته و شاگردان زیادی تربیت کرده است. سید جواد صاحب مفتاح الکرامه و شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام از جمله شاگردان اویند. چهار پسر داشته که هر چهار از فقهاء بوده‌اند. کاشف الغطاء معاصر فتحعلی شاه است، در مقدمه کشف الغطاء او را مدح کرده و در سال ۱۲۲۸ درگذشته است. کاشف الغطاء در فقه نظریات دقیق و عمیق داشته و از او به عظمت یاد می‌شود.

۳۲- شیخ محمد حسن صاحب کتاب جواهر الکلام که شرح شرایع محقق است و می‌توان آنرا دائره المعارف فقه شیعہ خواند. اکنون هیچ فقیهی خود را از جواهر بی‌نیاز نمی‌داند. این کتاب مکرر چاپ سنگی شده است و اخیراً با چاپ حروفی در قطع وزیری مشغول چاپش هستند و در حدود پنجاه جلد ۴۰۰ صفحه‌ای یعنی در حدود بیست هزار صفحه خواهد شد. کتاب جواهر عظیمترین کتاب فقهی مسلمین است و با توجه به اینکه هر سطر این کتاب مطلب علمی است و مطالعه یک صفحه آن وقت و دقت زیاد می‌خواهد می‌توان حدس زد که تالیف این کتاب بیست هزار صفحه چه قدر نیرو برده است. سی سال تمام یک سره کار کرد تا چنین اثر عظیمی به وجود آورد. این کتاب مظهر نبوغ و همت و استقامت و عشق و ایمان یک انسان به کار خویشتن است. صاحب جواهر شاگرد کاشف الغطاء و شاگرد شاگرد او سید جواد صاحب مفتاح الکرامه است و خود در نجف حوزه عظیمی داشته و شاگردان زیادی تربیت کرده است. صاحب جواهر عرب است، در زمان خود مرجعیت عامه یافت و در سال ۱۲۶۶ که اوایل جلوس ناصرالدین شاه در ایران بود درگذشت.

۳۳- شیخ مرتضی انصاری. نسبش به جابر بن عبدالله انصاری از صحابه بزرگوار رسول خدا می‌رسد. در دزفول متولد شده و تا بیست سالگی نزد پدر خود تحصیل کرده و آنگاه همراه پدر به عتبات رفته است. علماء وقت که نبوغ

خارق العاده او را مشاهده کردند از پدر خواستند که او را نبرد، او در عراق چهار سال توقف کرد و از محضر اساتید بزرگ استفاده کرد آنگاه در اثر یک سلسله حوادث ناگوار به وطن خویش بازگشت. بعد از دو سال بار دیگر به عراق رفت و دو سال تحصیل کرد و به ایران مراجعت نمود. تصمیم گرفت از محضر علماء بلاد ایران استفاده کند عازم زیارت مشهد شد و در کاشان با حاج ملا احمد نراقی صاحب کتاب «مستند الشیعه» و صاحب کتاب معروف «جامع السعاده» فرزند حاج ملا مهدی نراقی سابق الذکر ملاقات کرد، دیدار نراقی عزم رحیل او را مبدل به اقامت کرد و سه سال در کاشان از محضر او استفاده کرد و آنگاه به مشهد رفت و پنج ماه توقف نمود. شیخ انصاری سفری به اصفهان و سفری به بروجرد رفته و در همه سفرها هدفش ملاقات اساتید و استفاده از محضر آنها بوده است. در حدود سالهای ۱۲۵۲ و ۱۲۵۳ برای آخرین بار به عتبات رفت و به کار تدریس پرداخت. بعد از صاحب جواهر مرجعیت عامه یافت.

شیخ انصاری را «خاتم الفقهاء والمجتهدین» لقب داده‌اند. او از کسانی است که در دقت و عمق نظر بسیار کم نظیر است. علم اصول و بالتبع فقه را وارد مرحله جدیدی کرد. او در فقه و اصول ابتکاراتی دارد که بی‌سابقه است. دو کتاب معروف او «رسائل» و «مکاسب» کتاب درسی طلاب شده است. علماء بعد از او شاگرد و پیرو مکتب اویند حواشی متعدد از طرف علماء بعد از او بر کتابهای او زده شده. بعد از محقق حلی و علامه حلی و شهید اول شیخ انصاری تنها کسی است که کتابهایش از طرف علما بعد از خودش مرتب حاشیه خورده است و شرح شده است.

زهد و تقوای او نیز ضرب‌المثل است و داستانها از آن گفته می‌شود. شیخ انصاری در سال ۱۲۸۱ در نجف درگذشته و همانجا دفن شده است.

۳۴- حاج میرزا محمد حسن شیرازی، معروف به میرزای شیرازی بزرگ. ابتدا

در اصفهان تحصیل کرد و سپس به نجف رفت و در حوزه درس صاحب جواهر شرکت کرد و بعد از او به درس شیخ انصاری رفت و از شاگردان مبرز و طراز اول شیخ شد، بعد از شیخ انصاری مرجعیت عامه یافت. در حدود ۲۳ سال مرجع علی الاطلاق شیعه بود. و هم او بود که با تحریم تنباکو، قرارداد معروف استعماری رژی را لغو کرد. شاگردان زیادی در حوزه درس او تربیت شدند از قبیل آخوند ملا محمد کاظم خراسانی، سید محمد کاظم طباطبائی یزدی، حاج آقا رضا همدانی، حاج میرزا حسین سبزواری، سید محمد فشارکی اصفهانی، میرزا محمد تقی شیرازی، و غیر اینها. از او اثری کتبی باقی نمانده است ولی احیاناً برخی آرائش مورد توجه است. در سال ۱۳۱۲ درگذشت.

۳۵- آخوند ملا محمد کاظم خراسانی در سال ۱۲۵۵ در مشهد در یک خانواده غیر معروف متولد شد و در ۲۲ سالگی به تهران مهاجرت کرد و مدت کوتاهی تحصیل فلسفه کرد و سپس به نجف رفت. دو سال درس شیخ انصاری را درک کرده است اما بیشتر تحصیلاتش نزد میرزای شیرازی بوده است. میرزای شیرازی در سال ۱۲۹۱ سامرا را محل اقامت خود قرار داد ولی آخوند خراسانی از نجف دور نشد و خودش مستقلاً حوزه درس تشکیل داد. او از مدرسین بسیار موفق است. در حدود هزار و دویست شاگرد از محضرش استفاده می کرده اند و در حدود دویست نفر آنها خود مجتهد بوده اند.

فقهاء عصر اخیر نظیر مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی، مرحوم حاج شیخ محمد حسین اصفهانی، مرحوم حاج آقا حسین بروجردی، مرحوم حاج آقا حسین قمی و مرحوم آقا ضیاءالدین عراقی همه از شاگردان او بوده اند. شهرت بیشتر آخوند خراسانی در علم اصول است. کتاب «کفایة الاصول» او یک کتاب درسی مهم است و حواشی زیادی بر آن نوشته شده است. آراء اصولی آخوند خراسانی همواره در حوزه های علمیه نقل می شود و مورد توجه است. آخوند

خراسانی همان کسی است که فتوا به ضرورت مشروطیت داد و مشروطیت ایران رهین او است. او در سال ۱۳۲۹ هجری قمری درگذشت.

۳۶- حاج میرزا حسین نائینی. از اکابر فقهاء و اصولیون قرن چهاردهم هجری است. نزد میرزای شیرازی سابق‌الذکر و سید محمد فشارکی اصفهانی سابق‌الذکر تحصیل کرده است و خود مدرسی عالیمقام شد. شهرت بیشتر او در علم اصول است. به معارضه علمی با مرحوم آخوند خراسانی برخاست و از خود نظریات جدیدی در علم اصول آورد. بسیاری از فقهاء زمان ما از شاگردان اویند. او کتابی نفیس به فارسی دارد به نام «تنزیه الامه» یا حکومت در اسلام که در دفاع از مشروطیت و مبانی اسلامی آن نوشته است. او در سال ۱۳۵۵ هجری قمری در نجف وفات یافت.

خلاصه و بررسی

ما مجموعاً سی و شش چهره از چهره‌های مشخص فقهاء را از زمان غیبت صغرا یعنی از قرن سوم هجری تاکنون که به پایان قرن چهاردهم هجری قمری نزدیک می‌شویم معرفی کردیم، ما چهره‌هایی را نام بردیم که در دنیای فقه و اصول و شهرت زیادی دارند، یعنی همواره از زمان خودشان تا عصر حاضر نامشان در درسها و در کتابها برده می‌شود البته ضمناً نام شخصیت‌های دیگر غیر این سی و شش چهره نیز برده شد. از مجموع آنچه گفتیم چند نکته معلوم می‌گردد:

الف: از قرن سوم تاکنون فقه یک حیات مستمر داشته و هرگز قطع نشده

است، حوزه‌های فقهی بدون وقفه در این یازده قرن و نیم دائر بوده است. رابطه استاد و شاگردی در همه این مدت هرگز قطع نشده است. اگر فی‌المثل از استاد بزرگوار خود مرحوم آیة‌الله بروجردی شروع کنیم می‌توانیم سلسله اساتید فقهی ایشان را تا عصر ائمه اطهار (علیهم السلام) به طور مسلسل بیان نمائیم. چنین حیات متسلسل و متداوم یازده قرن و نیمی ظاهراً در هیچ تمدن و فرهنگ غیر از تمدن و فرهنگ اسلامی وجود ندارد. استمرار فرهنگی به معنی واقعی، که یک روح و یک حیات، بدون هیچ وقفه و انقطاع، طبقات منظم و مرتب و متوالی را در قرونی این چنین دراز مدت به یکدیگر پیوند دهد و یک روح بر همه حاکم باشد جز در تمدن و فرهنگ اسلامی نتوان یافت. در تمدن و فرهنگ‌های دیگر ما به سوابق طولانی‌تری احیاناً برمی‌خوریم ولی با وقفه‌ها و بریدگی‌ها و انقطاع‌ها.

همچنانکه قبلاً نیز یادآوری کردیم، اینکه قرن سوم را که مقارن با غیبت صغرا است مبدأ قرار دادیم نه بدان جهت است که حیات فقه شیعه از قرن سوم آغاز می‌شود، بلکه بدان جهت است که قبل از آن عصر، عصر حضور ائمه اطهار (علیهم السلام) است و فقهاء شیعه تحت‌الشعاع ائمه‌اند و استقلالی ندارند و الا آغاز اجتهاد و فقاہت در میان شیعه و آغاز تألیف کتاب فقهی به عهد صحابه می‌رسد. چنانکه گفتیم اولین کتاب را علی بن ابی‌رافع (برادر عبیدالله بن ابی رافع کاتب و خزانه‌دار امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) در زمان خلافت آن حضرت) نوشته است.

پ: برخلاف تصور بعضی‌ها، معارف شیعه و از آن جمله فقه شیعه، تنها به وسیله فقهاء ایرانی تدوین و تنظیم نشده است. ایرانی و غیرایرانی در آن سهیم بوده‌اند تا قبل از قرن دهم هجری و ظهور صفویه، غلبه با عناصر غیر ایرانی است و تنها از اواسط دوره صفویه است که غلبه با ایرانیان می‌گردد.

ج: مرکز فقه و فقاہت نیز قبل از صفویہ ایران نبوده است. در ابتدا بغداد مرکز فقه بود، سپس نجف وسیله شیخ طوسی مرکز شد، طولی نکشید که جبل عامل (از نواحی جنوبی لبنان فعلی)، و پس از آن و قسمتی مقارن با آن حله، که شهر کوچکی است در عراق، مرکز فقه و فقاہت بود. حلب (از نواحی سوریه) نیز مدتی مرکز فقہاء بزرگ بوده است. در دوران صفویہ بود که مرکزیت به اصفهان انتقال یافت و در همان زمان حوزه نجف وسیله مقدس اردبیلی و دیگر اکابر احیا شد که تا امروز ادامه دارد. از شهرهای ایران، تنها شهر قم است که در قرون اول اسلامی، در همان زمان که بغداد مرکز فقاہت اسلامی بود، وسیله فقہائی نظیر علی بن بابویه و محمد بن قولویه به صورت یکی از مراکز فقهی درآمد همچنان که در دوره قاجار وسیله میرزا ابوالقاسم قمی صاحب قوانین نیز احیا شد و بار دیگر در سال ۱۳۴۰ هجری قمری یعنی در حدود ۵۶ سال پیش وسیله مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی بار دیگر احیا شد و اکنون یکی از دو مرکز بزرگ فقهی شیعه است.

علیهذا، گاهی بغداد، زمانی نجف، دوره‌ای جبل عامل، (لبنان) برهه‌ای حلب، (سوریه) مدتی حله، (عراق) عهدی اصفهان و دورانهائی قم مرکز نشاط فقهی و فقہاء بزرگ بوده است. در طول تاریخ مخصوصاً بعد از صفویہ در شهرهای دیگر ایران از قبیل مشهد، همدان، شیراز، یزد، کاشان، تبریز، زنجان، قزوین، و تون (فردوس فعلی) حوزه‌های علمیه عظیم و معتبری بوده است ولی هیچیک از شهرهای ایران به استثنای قم و اصفهان، و در مدت کوتاهی کاشان، مرکز فقہاء طراز اول نبوده و عالی‌ترین و یا در ردیف عالیت‌ترین حوزه‌های فقهی به شمار نمی‌رفته است. بهترین دلیل بر نشاط علمی و فقهی این شهرها وجود مدارس بسیار عالی و تاریخی است که در همه شهرستانهای نامبرده موجود است و یادگار جوش و خروشهای علمی دورانه‌های گذشته است.

د: فقهاء جبل عامل نقش مهمی در خط مشی ایران صفویه داشته‌اند. چنانکه می‌دانیم، صفویه درویش بودند، راهی که ابتدا آنها براساس سنت خاص درویشی خود طی می‌کردند اگر با روش فقهی عمیق فقهاء جبل عامل تعدیل نمی‌شد، و اگر وسیله آن فقهاء حوزه فقهی عمیقی در ایران پایه‌گذاری نمی‌شد، به چیزی منتهی می‌شد نظیر آنچه در علویهای ترکیه و یا شام هست، این جهت تأثیر زیادی داشت در اینکه اولاً روش عمومی دولت و ملت ایرانی از آن گونه انحرافات مصون بماند و ثانیاً عرفان و تصوف شیعی نیز راه معتدل‌تری طی کند. از اینرو فقهاء جبل عامل از قبیل محقق کرکی و شیخ بهائی و دیگران با تأسیس حوزه فقهی اصفهان حق بزرگی به گردن مردم این مرز و بوم دارند.

ه: همانطور که شکیب ارسلان گفته است (۱) تشیع در جبل عامل زماناً مقدم است بر تشیع در ایران، و این یکی از دلائل قطعی بر رد نظریه کسانی است که تشیع را ساخته ایرانیان می‌دانند. بعضی معتقدند نفوذ تشیع در لبنان وسیله ابوذر غفاری صحابی مجاهد بزرگ صورت گرفت. ابوذر در مدت اقامت در منطقه شام قدیم که شامل همه یا قسمتی از لبنان فعلی نیز بود همدوش مبارزه با ثروت اندوزیهای معاویه و سایر امویان، مرام پاک تشیع را نیز تبلیغ می‌کرد. (۲)

پاورقی:

۱ و ۲- نشریه دانشکده الهیات مشهد، آقای واعظ زاده تحت عنوان بازدید از چند کشور اسلامی عربی، نقل از کتاب «جبل عامل فی التاریخ».

فقهای اهل تسنن

اما فقهاء اهل تسنن: لازم است مقدمه‌ای ذکر کنم:

در دوره خلفای اموی فقهاء عرب نژاد غیر شیعه تقویت می‌شدند و در زمان خلفای عباسی فقهاء غیر عرب و غیر شیعه، مخصوصاً ایرانیان غیر شیعه. جرجی زیدان درباره خلفای اموی می‌گوید:

«امویان تعصب زیادی نسبت به اعراب داشتند و ملل غیر عرب را حقیر می‌شمردند. با این حال چون فقهای مدینه خلافت را حق **اهل بیت** رسالت می‌دانستند و بنی‌امیه را غاصب می‌شمردند، لذا خلفای بنی‌امیه قلباً از فقهای مدینه متنفر بودند ولی از روی ناچاری آنها را گرامی شمرده در راضی کردن آنها می‌کوشیدند، به خصوص خلفای پرهیزکار اموی مانند عمر بن عبدالعزیز که بدون نظر فقهای مدینه به هیچ کار مهمی دست نمی‌زدند. پس از بنی‌امیه کار به دست عباسیان افتاد و منصور عباسی در صدد کوچک کردن عربها و بزرگ ساختن ایرانیان برآمد، چه به دست ایرانیان و با کمک آنان دولت عباسی تشکیل یافته بود و یکی از اقدامات منصور برای اجرای نقشه خودش این بود که نظر مسلمانان را از مکه و مدینه برگرداند. لذا بنائی به نام قبة الخضرء ساخت تا مردم بدانجا رفته اعمال حج به جا آورند و مقررى معمول اهل مدینه را قطع کرد. فقیه آنروز مدینه (در میان اهل

تسنن) که مالک بن انس بود پس از استفتای مردم مدینه در خلع بیعت منصور به خلع او فتوا داد، اهل مدینه از منصور دست کشیده با محمد بن عبدالله از خاندان علی (علیه السلام) بیعت کردند. کم کم کار محمد بالا گرفت و منصور با وی جنگیده با زحمت بسیار بر وی غلبه کرد و اهل مدینه دوباره با منصور بیعت کردند. با اینهمه، مالک خلفای عباسی را خلیفه نمی دانست و چون حاکم مدینه جعفر بن سلیمان عموی منصور این را فهمید خشمگین گشت و مالک را احضار نموده و شانه او را برهنه کرده بر آن تازیانه زد. (۱)

ابن الندیم در الفهرست در مقاله مربوط به فقهاء در ذیل احوال محمد بن شجاع معروف به ابن الثلجی، داستانی نقل می کند که نشان دهنده سیاست خلفای عباسی در مورد ایرانیان (البته ایرانیان غیر شیعه) است. از اسحاق بن ابراهیم مصعبی نقل می کند که گفت:

« خلیفه مرا احضار کرد و گفت فقیهی را برای من انتخاب کن که هم اهل حدیث باشد و هم اهل قیاس، بلند بالا و خوش تیب و خراسانی الاصل باشد، از آنها باشد که در دولت ما پرورش یافته اند. که طرفدار دولت ما باشد، می خواهم منصب « قضاء » را به او بسپارم. اسحاق گفت؛ به خلیفه گفتم مردی با چنین اوصاف، جز محمد بن شجاع ثلجی سراغ ندارم. اجازه بدهید با او مذاکره کنم. گفت؛ بسیار خوب، وقتی که پذیرفت او را نزد من آر. اما

پاورقی:

محمد بن شجاع نپذیرفت، گفت چرا بپذیرم؟ نه به مال و ثروت
احتیاج دارم و نه به مقام و نه به شهرت...» (۱)

چنانکه می‌دانیم در میان فقهاء اهل تسنن، چهار نفر به عنوان صاحب مذهب و صاحب مکتب خوانده می‌شوند و توده تسنن تابع یکی از این چهار پیشوا می‌باشد یعنی ابوحنیفه، شافعی، مالک بن انس، احمد بن حنبل. ولی انحصار مذهب و مکتب به این چهار نفر در قرن هفتم هجری رخ داد قبلاً در حدود ده مکتب و مذهب در میان اهل تسنن موجود بود.

ما بحث خود را درباره فقهاء اهل تسنن به سه بخش تقسیم می‌کنیم: دوره پیش از پیشوایان مذاهب، دوره پیشوایان، دوره بعد از پیشوایان. دوره، قبل از پیشوایان دوره، تابعین است، دوره کسانی است که رسول اکرم را درک نکرده‌اند، اما صحابه آن حضرت را درک کرده‌اند. در این دوره هفت نفر در مدینه بودند که به فقهاء سبعة معروفند و آنها عبارتند از:

۱- ابوبکر بن عبدالرحمن بن حارث بن هشام مخزومی. این مرد از قریش است و نسبت به یکی از برادران ابوجهل می‌برد. در سال ۹۴ درگذشته است.

۲- سعید بن مسیب مخزومی، این مرد نیز از قریش است، به زهد و عبادت معروف است، گویند پنجاه سال شب زنده‌داری کرد و با وضوی نماز عشا نماز صبح را خواند. علامه سید حسن صدر در تاسیس الشیعه (۱) و بعضی دیگر از علمای بزرگ شیعه او را شیعه می‌دانند. سعید بن مسیب در حدود سال ۹۱ درگذشته است.

پاورقی:

۱- الفهرست، صفحه ۳۰۵.

۲- تأسیس الشیعه صفحه ۲۹۸.

۳- قاسم بن محمد بن ابی بکر نواده ابوبکر و جد مادری امام صادق (علیه السلام) است. صاحب تأسیس الشیعه به تشیع او تصریح می کند. (۱) مادر قاسم چنانکه معروف است یکی از دختران یزدجرد ساسانی است. بنابراین نقل، قاسم از طرف پدر قرشی و از طرف مادر ایرانی است. وی در فاصله سالهای صد و صد و ده در گذشته است.

۴- خارجه بن زید بن ثابت انصاری. متوفا در حدود سال ۹۹. این مرد پسر زید بن ثابت انصاری معروف است.

۵- سلیمان بن یسار. این مرد از موالی و احتمالاً ایرانی است، در حدود سال ۹۴ در گذشته است.

۶- عبیدالله بن عبدالله بن عتبۀ بن مسعود، متوفا در حدود سال ۹۸. این مرد برادرزاده عبدالله بن مسعود صحابی معروف است.

۷- عروه بن زبیر، متوفا در حدود سال ۹۴ این شخص پسر زبیر بن عوام صحابی معروف است.

چنانکه معلوم شد، از این هفت نفر، یکنفر (سلیمان بن یسار) احتمالاً ایرانی است، یکنفر دیگر (قاسم بن محمد) بنا بریک نقل که چندان معتبر نیست از طرف مادر ایرانی است. باقی همه عرب خالص مکی یا مدنی می باشند. در این دوره افراد برجسته دیگری هستند که بعضی از آنها ایرانی می باشند. از جمله ربیعۀالرأی، فقیه مشهور است. وی استاد مالک بن انس پیشوای مالکیان بوده است. عمل به قیاس را او ابداع و ابتکار کرد. ربیعه در سال ۱۳۶ در گذشته است.

پاورقی:

۱- تأسیس الشیعه ص ۲۹۸.

و از آن جمله طاووس بن کیسان است. طاووس از موالی ایرانی و معاصر فقهاء سبعة است او در ۱۰۴ یا ۱۰۶ درگذشته است.

دیگر سلیمان اعمش است که ایرانی است، از فقهاء قرن اول شمرده می‌شود قبلاً از او یاد کردیم، دیگر عکرمه غلام ابن عباس است. عکرمه یک غلام بربری است و ایرانی نیست. عکرمه به مقام فقاہت و تفسیر نائل شد. در کتب فقه و تفسیر از او نام برده می‌شود.

اما طبقه پیشوایان:

۱- ابوحنیفه نعمان بن ثابت بن زوطی یا نعمان بن ثابت بن نعمان بن المرزبان متوفا در سال ۱۵۰. ابوحنیفه یک نفر ایرانی است که امام اعظم اهل سنت به شمار می‌رود. در جامعه تسنن، بعد از پیغمبر اکرم و خلفای راشدین و حسنین (علیه‌السلام) هیچکس به اندازه ابوحنیفه محترم نیست. پیروانش در ایران بسیار اندکند اما در غیر ایران بیش از صد میلیون پیرو دارد.

۲- محمد بن ادریس شافعی متوفا در سال ۲۰۴. شافعی، عرب قرشی است. شافعی از نظر کثرت پیروان مانند ابوحنیفه است و شاید بیش از او پیرو داشته باشد.

۳- مالک بن انس متوفا در سال ۱۷۹. مالک، عرب قحطانی است. بلاد مغرب غالباً پیرو مالک بن انس می‌باشند.

۴- احمد بن حنبل شیبانی، متوفا در سال ۲۴۱. احمد از لحاظ نژاد عرب است ولی ظاهراً خاندانش در ایران (مرو) می‌زیسته‌اند. ابن خلکان می‌نویسد: مادرش

در وقتی که او را در رحم داشت از مرو خارج شد و در بغداد وضع حمل کرد.

احمد بن حنبل را می توان جزء ایرانیان عرب نژاد محسوب داشت علیهذا از چهار امام اهل تسنن یکی ایرانی، دیگری عرب عدنانی، دیگری عرب قحطانی، چهارمی ایرانی عرب نژاد است.

همچنانکه قبلاً اشاره شد، در طبقه پیشوایان عده دیگر نیز بوده‌اند که اکنون عملاً مذهبشان منسوخ است از قبیل محمد بن جریر طبری متوفای سال ۳۱۰ و داود بن علی ظاهری اصفهانی متوفای ۲۷۰، داود بن علی همان است که مکتب ظاهری را در فقه بوجود آورد. این مکتب نوعی اخباریگری و جمود است. ابن حزم اندلسی که نژاد ایرانی دارد اما طرفدار امویها است و خالی از یک نوع عداوت نسبت به اهل بیت نیست، از نظر فقهی تابع داود بن علی بن ظاهری است.

گروهی دیگر از فقهای بزرگ اهل تسنن می باشند که بعضی صاحب مکتب و مذهب بوده‌اند و بعضی نه، برخی ایرانی‌اند و برخی نه. ما برای اینکه معیاری از سهم ایرانیان در فقه اهل تسنن به دست داده باشیم عده‌ای را نام می‌بریم:

۱- محمد بن حسن شیبانی، شاگرد ابوحنیفه، از ملازمین هارون الرشید و متوفای سال ۱۸۹. این مرد اصلاً دمشقی است، در واسط عراق متولد شد و در سفری که با هارون به ایران می‌آمد در ری درگذشت و همانجا دفن شد.

۲- ابویوسف، شاگرد دیگر ابوحنیفه و قاضی القضاة مهدی و هادی و هارون و متوفای سال ۱۹۲. این مرد ظاهراً نسب به انصار مدینه می‌برد.

۳- زفر بن الهذیل، متوفای سال ۱۵۸. زفر عرب عدنانی است و از پیروان ابوحنیفه به شمار می‌رود.

۴- لیث بن سعد اصفهانی، فقیه مصر، متوفا در سال ۱۷۵، لیث از صاحبان مکاتب بشمار می رود، گو اینکه گفته می شود که پیرو ابوحنیفه بوده است.

۵- عبدالله بن مبارک مروزی، اهل مرو است، شاگرد ابوحنیفه و مالک و ثوری بوده و در سال ۱۸۱ در گذشته است.

۶- اوزاعی، ابوعمر و عبدالرحمن بن عمرو، متوفا ۱۵۷، شاگرد زهری و عطاءبن ابی رباح بوده، ساکن شام بود و پیشوای مطلق شامیان شمرده می شد، اوزاعی از فقهاء صاحب مکتب است، معلوم نیست عرب اصیل یمنی است و یا از اسرای یمن است.

اینها معاریف فقهای اهل تسنن می باشند، غیر معاریف از حد احصا خارج است. در میان معاریف در طبقات مختلف افراد ایرانی و غیر ایرانی فراوانند. در قرون بعد، از ائمه و معاریف فقهاء اهل تسنن که بگذریم، از ابن سریج شافعی و ابوسعید اصطخری و ابواسحاق مروزی در قرن چهارم و ابو حامد اسفرائینی و ابواسحاق اسفرائینی و ابواسحاق شیرازی و امام الحرمین جوینی و امام محمد غزالی و ابوالمظفر خوافی و کیاالهراسی در قرن پنجم و ابواسحاق عراقی موصلی در قرن ششم و ابواسحاق موصلی در قرن هفتم و امام شاطبی اندلسی در قرن هشتم باید نام برد.

در سه چهار قرن اخیر به مناسبت گرایش مردم ایران از تسنن به تشیع همه فقهاء ایران شیعه بوده‌اند.

ادبیات

مقصود، نحو و صرف و لغت و بلاغت و شعر و تاریخ است، در این قسمت ایرانیان خدمات فراوانی کرده‌اند، خدمات ایرانیان به زبان عربی بیش از خود اعراب به این زبان بوده و خیلی بیش از خدمت این مردم به زبان فارسی بوده است. ایرانیان به حکم یک انگیزه مقدس دینی به خدمت زبان عربی همت گماشتند. ایرانیان مانند همه مسلمانان پاکستان دیگر زبان عربی را زبان قوم عرب نمی‌دانستند، آنرا زبان قرآن و زبان بین‌المللی اسلامی می‌دانستند. لهذا بدون هیچگونه تعصب و با شور و نشاط و علاقه فوق‌العاده‌ای به فراگیری و ضبط و تدوین این زبان پرداختند.

علوم ادبی عربی از دستور زبان عربی یعنی نحو آغاز می‌شود. مورخین اسلامی اجماع و اتفاق دارند که مبتکر علم نحو امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) است. علامه جلیل مرحوم سید حسن صدر در کتاب نفیس تأسیس الشیعة دلائل و شواهد غیر قابل انکار این مطلب را ذکر کرده است، (۱) علی (علیه‌السلام) به ابوالاسود دثلی که مردی شیعی و فوق‌العاده با استعداد بوده است اصول نحو را آموخت و دستور داد که بر این اساس تأمل کند و بر آن بیفزاید، ابوالاسود طبق دستور عمل کرد و چیزهائی افزود و آنچه می‌دانست به عده‌ای و از آن جمله دو پسرش عطاء بن ابی‌الاسود و اباحرب بن ابی‌الاسود و یحیی بن یعمر و میمون

پاورقی:

۱- رجوع شود به تأسیس الشیعة لعلوم الاسلام صفحات ۴۰-۶۱.

اقرن و یحیی بن نعمان و عنبسة الفیل، آموخت. گویند اصمعی عرب و ابوعبیده ایرانی دو ادیب معروف اسلامی، شاگردان عطاء پسر ابوالاسود بوده‌اند.

در طبقه بعد از این طبقه افرادی دیگر از قبیل ابواسحاق حضرمی و عیسی ثقفی و ابوعمر بن العلاء که مردی شیعی و از قراء سبعة است و بسیار جلیل‌القدر است قرار گرفته‌اند.

ابوعمر بن العلاء مردی لغوی و عارف به زبان و ادبیات و مخصوصاً اشعار عرب بود، از کمال تقوا در ماه مبارک رمضان هرگز شعر نمی‌خواند، در سفر حج نوشته‌های خود را از آن رو که متضمن اشعار عرب جاهلی بود از بین برد. اصمعی، یونس بن حبیب نحوی، ابوعبیده، سعدان بن مبارک نزد وی شاگردی کرده‌اند. (۱)

خلیل بن احمد عروضی که از مجتهدان و صاحب نظران درجه اول نحو است و مردی شیعی است و از نوابغ به شمار می‌رود و در طبقه بعد از این طبقه قرار گرفته است. سیبویه معروف صاحب «الکتاب» شاگرد خلیل بوده است و اخفش معروف نزد سیبویه و خلیل تحصیل کرده است.

از این به بعد نحویین به دو نحله کوفیین و بصریین تقسیم می‌شوند. کسائی معروف، و شاگردش فراء و ابوالعباس ثعلب شاگرد فراء، و ابن الانباری شاگرد ابوالعباس ثعلب از نحله کوفی بوده‌اند و اما سیبویه و اخفش و مازنی و مبرد و زجاج و ابوعلی فارسی و ابن جنی و عبدالقادر جرجانی که به ترتیب استاد و شاگرد بوده‌اند از نحله بصری به شمار می‌روند.

از اینها که برشمردیم عده‌ای ایرانی‌اند:

۱- یونس بن حبیب، متوفای سال ۱۸۳. ابن‌الندیم می‌گوید اعجمی الاصل

پاورقی:

۱- ریحانة الادب، جلد دوم چاپ سوم، صفحه ۲۱۳.

است (۱) کتابی بنام معانی القرآن الکریم تألیف کرده است، گویند ازدواج نکرد و عمر هشتاد و هفت ساله خود را وقف علم و دانش کرد.

۲- ابوعبیده معمر بن المثنی متوفا در ۲۱۰. بگفته ابن الندیم ابوعبیده نیز ایرانی است. (۲)

۳- سعدان بن مبارک، تاریخ وفاتش به دست نیامد. بنا به نوشته ریحانة الادب اصلاً اهل طخارستان است و نابینا بوده است. (۳)

۴- ابو بشر، عمرو بن عثمان بن قنبر، معروف به سیبویه متوفا در حدود سال ۱۸۰. سیبویه اهل فارس است، در بیضا متولد شد و حیات علمی خویش را در حوزه علمیه بصره طی کرد و سفری هم به بغداد رفت.

سیبویه در سفری که به بغداد رفت داستان معروفی با کسائی دارد که به قصه زنبوریه معروف است. پس از سفر بغداد به فارس برگشت و چهل سال بیشتر نداشت که در همانجا در گذشت و در مولد خویش دفن شد. کتاب معروف سیبویه در نحو بنام «الکتاب» معروف است و از بهترین کتب جهان در فن خود یعنی از قبیل مجسطی بطلمیوس در هیئت و منطق ارسطو در منطق صوری تلقی شده است، بارها در پاریس و برلین و کلکته و مصر چاپ شده است، سید بحرالعلوم و دیگران گفته‌اند همه علما در نحو عیال سیبویه می باشند، در این کتاب به سیصد و چند آیه از قرآن مجید استشهاد شده است، مازنی نحوی معروف عرب، حاضر نشد این کتاب را به یکی از اهل ذمه تدریس کند با آنکه پول زیادی بعنوان حق التدریس به او داده می شد، تنها به این دلیل که دست پاورقی:

۱ و ۲- الفهرست صفحه ۶۹ - ۷۵.

۳- ریحانة الادب، جلد ۸ صفحه ۱۸۹.

غیر مسلمان آیات قرآن را لمس نکند.

۵- سعید بن مسعده معروف به اخفش یا اخفش اوسط. این مرد از اکابر درجه اول نحویین است، کتابهای زیادی تألیف کرده و یک بحر عروضی بر آنچه سابقاً خلیل بن احمد وضع کرده بود افزوده است. این مرد بنا بگفته ابن‌الندیم، خوارزمی است. در عین حال او را مجاشعی نیز خوانده‌اند. مسلم نیست اصلاً عرب مجاشعی باشد و بنابراین از ایرانیان عرب نژاد است و یا انتسابش به یک قبیله عرب، پیمانی و الحاقی است آنچنانکه در آن عهد مرسوم بوده است، اخفش در سال ۲۱۵ یا ۲۲۱ در گذشته است.

۶- علی بن حمزه کسائی که قبلاً در عداد قراء ذکرش گذشت. کسائی قطعاً ایرانی است، نام جد اعلایش فیروز است. در حدود سال دویست که با هارون الرشید به خراسان می رفت در ری درگذشت.

۷- فراء، این مرد نیز ایرانی است و قبلاً در عداد قراء و مفسرین او را معرفی کردیم.

۸- محمد بن قاسم انباری معروف به ابن الانباری، اهل انبار است که مخزن غلات ساسانیان بوده است. شاگرد ابوالعباس ثعلب بوده و در حدود سال ۳۲۷ در گذشته است.

۹- ابواسحاق، ابراهیم بن محمد بن سری بن سهل، معروف به زجاج. شاگرد مبرد و ثعلب بوده است، برای امرار معاش خود در اوان تحصیل بلورتراشی می کرد و از این رو به « زجاج » معروف گشت. گویند همه روزه یک درهم به استاد خود مبرد بابت حق‌التعلیم از دستمزد خود می پرداخت. در حدود سال ۳۱۰ در گذشته است.

۱۰- ابوعلی فارسی، اهل فسای فارس و معاصر دیالمه است، در سال ۲۸۸ متولد شد و در ۳۷۷ درگذشت. برخی او را خاتم نحویین دانسته‌اند. در تأسیس الشیعه (۱) از کتاب «المصباح» سلامه بن عیاض شامی نقل می‌کند که گفته‌اند: «فتح النحو بفارس و ختم بفارس» یعنی نحو از فارس به وسیله سیبویه آغاز گشت و در فارس با رفتن ابوعلی فارسی پایان یافت. بدیهی است که در بیان بالامبالغه به کار رفته است.

۱۱- عبدالقاهر جرجانی، ادیب نحوی لغوی معانی بیانی معروف، بیشتر شهرت عبدالقاهر در فن بلاغت یعنی معانی و بیان است، در عین حال از نحویین نیز بشمار می‌رود. از عبدالقاهر کتابهای نفیسی در علم بلاغت در دست است که ارزش خود را هنوز هم حفظ کرده‌اند از قبیل: اسرارالبلاغه، دلائل الاعجاز، اعجازالقرآن و غیره وی در سال ۴۷۱ یا ۴۷۴ در گذشته است.

علاوه بر این افراد که نام بردیم گروه دیگری از اکابر نحویین، ایرانی می‌باشند و بطور اشاره و مختصر نامشان را می‌بریم، از قبیل: خلف احمر در قرن دوم و ابوحاتم سجستانی و ابن سکیت اهوازی شیعی و ابن قتیبه دینوری صاحب کتابهای نفیس: ادب الکاتب، المعارف، عیون الاخبار و غیرها، و ابوحنیفه دینوری که علاوه بر جنبه ادبی مردی حکیم و ریاضی‌دان و مورخ بوده است و ابوبکر بن الخیاط سمرقندی در قرن سوم و حسن بن عبدالله بن مرزبان سیرافی شیرازی که از یک خانواده مجوسی بود و پدرش عبدالله مسلمان شد و یوسف بن حسن بن عبدالله به مرزبان سیرافی و ابوبکر خوارزمی طبرستانی‌الاصل و ابن خالویه همدانی در قرن چهارم و ابومسلم اصفهانی در قرن پنجم و نجم‌الائمه استرآبادی

پاورقی:

معروف به رضی در قرن هفتم.

و همچنین گروهی از علمای فصاحت و بلاغت اسلامی، ایرانیند از قبیل عبدالقاهر جرجانی سابق‌الذکر، و محمد بن عمران مرزبانی خراسانی شیعی متوفا ۳۷۱ که گفته می‌شود واضع اولی علم بیان او بوده نه عبدالقاهر جرجانی، و زمخشری سابق‌الذکر، و صاحب بن عباد طالقانی متوفا در ۳۸۵، و سکاکی خوارزمی متوفا در قرن هفتم، و قطب الدین شیرازی شارح مفتاح سکاکی متوفا در ۷۱۰، و تفتازانی نسائی یا سرخسی متوفا در ۷۹۱ و میر سید شریف جرجانی متوفا در ۸۱۶.

در میان لغویین نیز عده زیادی ایرانیند از قبیل جوهری نیشابوری صاحب صحاح اللغة، متوفا در حدود نیمه دوم قرن چهارم، و راغب اصفهانی متوفا در ۵۶۵، و مجدالدین فیروزآبادی صاحب قاموس اللغة متوفا در ۸۱۶ و میدانی نیشابوری صاحب السامی فی الاسامی و مجمع الامثال متوفا در ۵۱۸، و غیر اینها.

همچنانکه گروهی از مورخین اسلامی نیز ایرانیند از قبیل ابوحنیفه دینوری سابق‌الذکر و ابن قتیبه دینوری سابق‌الذکر و طبری سابق‌الذکر و بلاذری متوفا در ۲۷۹، ابوالفرج اصفهانی اموی الاصل متوفا در ۳۵۶ و حمزه اصفهانی متوفا در ۳۵۰.

مورخین اسلامی خیلی زیادند، شاید در کمتر رشته‌ای مانند رشته تاریخ تألیف شده باشد.

جرجی زیدان می‌گوید:

«مسلمانان بیش از هر ملت دیگر (باستثنای ملل عصر جدید) در تاریخ پیشرفت کرده و کتاب نوشتند، به قسمی که در کشف‌الظنون نام ۱۳۰۰ کتاب تاریخی ذکر شده است و این عدد جز

کتابهایی است که در شرح آن تواریخ نوشته شده و یا کتابهایی که در تلخیص آن تواریخ تألیف شده و یا کتبی که در تاریخ تدوین شده بود و از دست رفته که نام هیچیک از آنها در کشفالظنون نیست... مسعودی در مقدمه کتاب مروج الذهب خود نام دهها کتب تاریخی را برده که در زمان او موجود بوده...».

در تدوین تاریخ اسلامی ملل گوناگون شرکت کرده‌اند از اندلسی گرفته (مانند ابن عبدالبر و ابن بشکوال و ابن آبار) تا مصری (مانند مقریزی و جمالی الدین قفطی) و دمشقی (مانند ابن عساکر، و صفدی) و عراقی (مانند خطیب بغدادی و عبدالرحمان بن الجوزی و سبط وی: شمس‌الدین ابوالمظفر بن الجوزی و ابن خلکان اربلی ایرانی الاصل) و تونسلی (مانند ابن خلدون).

به علاوه انواعی تاریخ نویسی در اسلام وجود داشته است از سیره و تاریخ شخص معین گرفته (مانند سیره‌های نبوی، و تواریخ مخصوص برخی پادشاهان) تا تواریخ شهرها (مانند تاریخ قم) و تاریخ کشورها (مانند تاریخ مصر و تاریخ دمشق) و تاریخ علوم یعنی تاریخ اهل یک فن (مانند طبقات الحکماء و طبقات الاطباء و طبقات الحفاظ) و تواریخ عمومی (مانند تاریخ یعقوبی و تاریخ طبری). علاوه بر همه اینها برخی جغرافی نویسی بوده‌اند مانند المقدسی صاحب احسن التقاسیم و اصطخری فارسی صاحب صورالاقالیم و مسالک الممالک.

به عقیده جرجی زیدان، به پیروی از سیوطی، اولین مورخان دوره اسلام دو نفر بوده‌اند همزمان یکدیگر:

یکی محمدابن اسحاق مطلبی که از موالی عین التمر است و شیعی است و دیگر عروه بن الزبیر که نسبت به زبیر بن العوام صحابی معروف می‌برد. ولی علامه سید حسن صدر ثابت کرده‌اند که اولین تاریخ را در دوره اسلام عبیدالله بن ابی‌رافع کاتب امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) نوشته است که نسبت به قبط می

برد و مصری است. کتابی که او تألیف کرده است درباره نام افرادی از صحابه است که علی (علیه السلام) را در دوره خلافت همراهی کرده‌اند.

اگر محمد بن اسحاق مطلبی (که نویسنده سیره نبوی است و سیره ابن هشام همان سیره ابن اسحاق است به روایت ابن هشام) ایرانی باشد، آنچنانکه از کلمه «مولی» برمی‌آید، باید بگوئیم بعد از ابن ابی رافع قبطی مصری، دو نفری که پیشقدم در تاریخ بوده‌اند یکی ایرانی و دیگر عرب قرشی بوده است. با این تفاوت که عین کتاب محمد ابن اسحاق در دست است ولی کتاب آن دو نفر دیگر ظاهراً در دست نیست.

ابن الندیم در الفهرست نام گروهی از مورخین قرون اولیه اسلامی را ذکر می‌کند که به اصطلاح «مولی» بوده‌اند.

موالی ظاهراً غیر عرب بوده‌اند، من اکنون بطور قطع نمی‌دانم که این کلمه تنها بر ایرانیان اطلاق می‌شد و یا به سایر ملل غیر عرب و یا عرب که نوعی پیمان با یکی از قبائل عرب داشته‌اند نیز اطلاق می‌شده است. بهر حال ابن الندیم عده‌ای را با قید «مولی» نام می‌برد و بعضی را تصریح می‌کند که از بلاد ایران بوده‌اند. از جمله: واقدی مورخ معروف متوفای ۲۰۷، ابوالقاسم حماد بن سabor دیلمی متوفای ۱۵۶، ابوجناد بن واصل الکوفی، ابوالفضل محمد بن احمد بن عبدالحمید الکاتب، علان شعوبی کلینی رازی و غیر اینها.

البته نباید مبالغه یا غفلت کرد و پنداشت که ادبیات عرب از لغت و نحو و صرف و بلاغت و تاریخ و غیره یکسره به دست ایرانیان تدوین یافته است. در میان ادبای عربی از اقوام دیگر نیز که تبرز فوق‌العاده داشته‌اند یافت می‌شود که برخی عرب و برخی اندلسی، و برخی مصری، و برخی شامی و برخی کرد یا ترک یا رومی بوده‌اند ما در گذشته اشاره‌ای به این مطلب کرده و برای احتراز از تطویل بیشتر از ذکر آنها خودداری می‌کنیم.

در میان کتب ادبی عربی چهار کتاب است که از ارکان ادبیات عرب به شمار

می رود: ادب الکاتب ابن قتیبه دینوری، الکامل مبرد، البیان والتبیین جاحظ، نوادر ابوعلی قالی.

از مؤلفان چهارگانه این چهار کتاب تنها ابن قتیبه ایرانی است. مبرد، عرب از دی است. و جاحظ عرب کنانی است. و ابوعلی قالی، دیار بکری است. احمد امین در ضحی الاسلام از کتاب المزهر نقل می کند که در قرن دوم هجری سه نفر پدید آمدند که پیشوای دیگران در شعر و لغت عرب و علوم عرب به شمار می روند. پیش از آنها و نه بعد از آنها ماندی برای ایشان نیامده است، همه هر چه دارند از این سه نفر دارند:

۱- ابو زید انصاری خزرگی متوفا ۲۱۵.

۲- اصمعی ادیب لغوی معروف متوفا در حدود ۲۱۵.

۳- ابوعبیده معمر بن المثنی متوفا در حدود ۲۱۰.

از این سه نفر تنها ابوعبیده، ایرانی الاصل است. اما ابو زید، عرب مدنی خزرگی است و اصمعی، عرب باهلی است.

کلام

علم کلام، نیز یک علم صد درصد اسلامی است. کلام مربوط است به تحقیق در اصول عقائد اسلامی و دفاع از آنها، اعم از آنکه امر مورد اعتقاد از عقلیات محض باشد مانند مسائل مربوط به توحید و صفات خداوند و یا از نقلیاتی باشد که اعتقاد و عدم اعتقاد به آن در سرنوشت انسان مؤثر باشد مانند مسأله امامت از نظر شیعه، و به همین جهت کلام منشعب می شود به کلام عقلی و کلام نقلی.

پیدایش علم کلام در دینی مانند اسلام که مسائل زیادی درباره مبدأ و معاد و انسان و جهان طرح کرده است، و در اجتماعی مانند اجتماع اسلامی قرون اولیه اسلامی که یک نشاط علمی نیرومند بر آن حکومت می‌کرد طبیعی و ضروری است. قرآن کریم رسماً بر برخی از مسائل اعتقادی از قبیل توحید و معاد و نبوت استدلال می‌کند و برهان اقامه می‌نماید و از مخالفان، حجت و برهان مطالبه می‌کند: «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (۱)

قطعاً و مسلماً اول کسی که در مسائل عقلی اسلامی به تجزیه و تحلیل پرداخت و مسائلی مانند قدم و حدوث و متناهی و غیرمتناهی و جبر و اختیار و بساطت و ترکیب و امثال آنها را مطرح ساخت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) است، و به همین دلیل همواره شیعه در علوم عقلی بر غیرشیعه تقدم داشته است.

ما بحث خود را درباره خدمات ایرانیان به اسلام در زمینه‌های کلامی، از ایرانیان شیعه آغاز می‌کنیم:

۱- اولین متکلم شیعه که کتاب در مسائل کلامی تألیف کرده است علی بن اسماعیل بن میثم تمار است. خود میثم به عنوان خطیب و سخنور شیعه و از صاحبان سرّ امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) محسوب می‌شده است. میثم اهل هجر است و بحرینی است و یک فرد ایرانی به شمار می‌رود. نواده‌اش علی بن اسماعیل بن میثم معاصر ضرار بن عمرو ابوالهذیل علاف و عمرو بن عبید از متکلمان معروف قرن دوم هجری است و با آنها مباحثاتی در مسائل اعتقادی داشته است.

پاورقی:

۱- بقره/ ۱۱۱.

۲- هشام بن سالم جوزجانی. این مرد از مشاهیر و معاریف اصحاب امام صادق (علیه السلام) است. در میان اصحاب امام صادق (علیه السلام) گروهی هستند که امام صادق آنها را به عنوان «متکلم» خوانده است و در کتاب الحجۃ کافی مسطور است (۱) از قبیل حمران بن اعین، مؤمن الطاق، قیس بن الماصر و هشام بن الحکم و غیر هم.

قیس بن ماصر همان کسی است که گویند کلام را از علی ابن الحسین (علیه السلام) آموخت. (۲)

۳- فضل بن ابوسهل بن نوبخت. از آل نوبخت است، آل نوبخت همانطور که ابن‌الندیم گفته است به تشیع معروفند و فضلاء زیادی در طول سه قرن از آنها برخاسته است که اکنون مجال توضیح آن نیست. نوبخت خودش منجم و در دربار منصور بود، روزی پسرش ابوسهل را بدربار منصور برد که به جانشینی خود معرفی کند. منصور نامش را پرسید گفت: «خورشید ماه طیماذه ما بازارد باد خسرو نه شاه». منصور گفت: همه اینها اسم تو است؟ گفت: آری، منصور تبسم کرد و گفت: پدرت چه کرده؟! اسمت را مختصر کن. یا همان کلمه «طیماذ» را از جزء اسمت انتخاب کن و یا من برایت کلمه «ابوسهل» را به عنوان کنیه انتخاب می کنیم. ابوسهل به همین کنیه راضی شد. (۳) بسیاری از نوبختیان کنیه شان ابوسهل است.

بسیاری از متکلمین شیعه از خاندان نوبخت از قبیل: فضل بن ابی سهل بن نوبخت که در زمان هارون در رأس کتابخانه معروف بیت الحکمه بود و از

پاورقی:

۱- کافی، چاپ آخوندی، جلد اول صفحه ۱۷۱.

۲- تأسیس الشیعۃ، صفحه ۳۵۸.

۳- تأسیس الشیعۃ، صفحه ۳۶۳ - ۳۶۴.

مترجمین فارسی به عربی در عصر هارونی و مأمونی به شمار می‌رود، و همچنین اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت و پسرش اسماعیل بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت و پسر دیگرش علی بن اسحاق و نواده‌اش ابوسهل اسماعیل بن علی بن اسحاق که او را شیخ المتکلمین در شیعه لقب داده‌اند و دیگر حسن بن موسی نوبختی خواهرزاده ابوسهل اسماعیل بن علی و عده‌ای دیگر از این خاندان ایرانی. (۱)

۴- فضل بن شاذان نیشابوری. در اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم [می‌زیسته]، که قبلاً ذکر خیرش گذشت. فضل بن شاذان از اصحاب حضرت رضا و حضرت جواد و حضرت هادی (علیهم السلام) بوده است و کتب زیادی در کلام نوشته است.

۵- محمد بن عبد الله بن مملک جرجانی اصفهانی، معاصر ابوعلی جبائی در قرن سوم. (۲)

۶- ابوجعفر، ابن قبه رازی در قرن سوم هجری. میان او و ابوالقاسم کعبی بلخی مباحثات و مناظرات کتبی در مسائل امامت بوده است.

۷- ابوالحسن سوسنگردی معاصر ابن قبه رازی. گویند از غلامان ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی بوده و پنجاه سفر پیاده به حج رفته است.

۸- ابوعلی ابن مسکویه رازی اصفهانی که از اعظام متکلمین و حکما و اطباء پاورقی:

۱- رجوع شود به تأسیس الشیعه صفحات ۳۶۲-۳۷۵ و کتاب خاندان نوبختی تألیف مرحوم عباس اقبال آشتیانی.

۲- الفهرست، صفحه ۲۶۶ و تأسیس الشیعه صفحه ۳۷۶.

اسلامی است. کتابهای الفوزالاکبر و الفوزالاصغر او چاپ شده و در دست است. کتاب طهارة الاعراق وی در علم اخلاق از مهمترین کتب اخلاقی اسلامی است. معاصر ابوعلی ابن سینا حکیم و طبیب معروف اسلامی است. در سال ۴۳۱ درگذشته است.

متکلمین شیعه اعم از ایرانی و غیر ایرانی بسیارند. متکلمین شیعه ایرانی نیز فراوانند. ما به عنوان نمونه افراد بالا را از قرن دوم تا قرن چهارم یاد کردیم در قرون متأخر ارکان علم کلام اسلامی را متکلمین شیعه تشکیل می داده‌اند. پس از ظهور خواجه نصیرالدین طوسی حکیم و متکلم و ریاضی‌دان و سیاستمدار معروف جهان اسلام و نگارش یافتن کتاب تجرید، کلام شیعه اهمیت بیشتری یافت بطوری که از آن پس کتاب تجرید بیش از هر کتاب دیگر محور بحثهای کلامی در شیعه و سنی قرار گرفت.

اما متکلمین عامه: بسیاری از متکلمان اهل تسنن و شاید بیشترشان ایرانی‌اند، قدیمیترین متکلم آنها حسن بصری و سپس شاگردش و اصل بن عطاء غزال است که هر دو از موالی میباشند. حسن بصری در نیمه دوم قرن اول و نیمه اول قرن دوم می زیسته است. وفاتش در سال ۱۱۰ واقع شده است (۱) و واصل که شاگرد او است و از او انشعاب کرد و مستقل شد و راه جداگانه‌ای گرفت و از آنجا مکتب معتزله پایه‌گذاری شد، در سال ۱۸۱ درگذشته است. (۲)

۳- ابوالهذیل علاف، این مرد نیز از موالی است. او را پایه‌گذار کلام عقلی می‌شمارند، فوق‌العاده زبردست بوده و با کتب فلسفی آشنائی داشته است.

پاورقی:

۱- ریحانة‌الادب، جلد ۱ صفحه ۲۶۹.

۲- ابن خلکان جلد ۵ صفحه ۶۰ درالفهرست می‌گوید وی در سال ۱۳۱ درگذشته و ظاهراً این صحیح است.

نویسنده‌ای مجوسی به نام میلّاس داشت. این نویسنده روزی عده‌ای از مجوسی‌ان را با ابوالهذیل در یک مجلس جمع کرد و درباره توحید و ثنویت بحث کردند. ابوالهذیل آنها را محکوم کرد و میلّاس مسلمان شد. شبلی نعمان (۱) و دیگران نوشته‌اند که چندین هزار نفر ایرانی مجوسی به دست ابوالهذیل مسلمان شدند. از مناظره با ابوالهذیل همه اجتناب می کردند، زیرا فوق‌العاده قوی بود، مناظره معروفی دارد با صالح بن عبدالقدوس، شکاک و زندیق (به اصطلاح آن عصر) معروف، که ابن‌الندیم آن را نقل کرده است. (۲)

ابوالهذیل از تنها کسی که بیم داشت و از مناظره با او متوحش بود هشام بن الحکم، متکلم معروف شیعی عرب، از اصحاب امام صادق (علیه‌السلام) بود. (۳)

۴- ابراهیم بن سیار معروف به نظام متوفا در ۲۲۱. این مرد مطابق آنچه ابن خلکان در جلد سوم کتاب خود ذیل احوال محمد بن عبدالکریم شهرستانی گفته است بلخی بوده است. نظریات نظام در کلام و احیاناً در فلسفه معروف است. نظام شاگرد هشام بن الحکم بوده است.

۵- عمرو بن عبید بن باب. پدرش از اسیران کابل است و در پلیس بصره خدمت می کرده است. عمرو بن عبید در سال ۸۰ متولد شده و پیش از سال ۱۵۰ درگذشته است.

عمرو بن عبید تمایل خارجیگری دارد و به مناعت معروف است. با منصور عباسی قبل از دوره خلافت دوست بود. در ایام خلافت منصور، روزی بر او وارد شد و منصور او را گرامی داشت و از او تقاضای موعظه و اندرز کرد. از جمله باورقی:

۱- تاریخ علم کلام، ترجمه فخر داعی صفحه ۲۹.

۲- الفهرست صفحه ۲۵۲.

۳- تاریخ علم کلام شبلی نعمان صفحه ۳۱.

سخنانی که عمرو به منصور گفت این بود: «ملک و سلطنت که اکنون به دست تو افتاده اگر برای کسی پایدار می ماند به تو نمی رسد، از آن شب بترس که آبستن روزی است که دیگر شبی بعد از آن روز (قیامت) نیست». وقتی که عمرو خواست برود منصور دستور داد ده هزار درهم به او بدهند، نپذیرفت. منصور قسم خورد که باید بپذیری. عمرو سوگند یاد کرد که نخواهم پذیرفت. مهدی پسر و ولیعهد منصور حاضر مجلس بود و از این جریان ناراحت شد و گفت: یعنی چه؟ تو در مقابل سوگند خلیفه سوگند یاد می کنی؟! عمرو از منصور پرسید: این جوان کیست؟ گفت: پسر من و ولیعهد مهدی است. گفت: به خدا قسم که لباس نیکان بر او پوشیده ای و نامی روی او گذاشته ای (مهدی) که شایسته آن نام نیست و منصبی برای او آماده کرده ای که بهره برداری از آن مساوی است با غفلت از آن. آنگاه عمرو رو کرد به مهدی و گفت: بلی برادر زاده جان، مانعی ندارد که پدرت قسم بخورد و عمومیت موجبات شکستن قسمش را فراهم آورد. اگر بنا بشود من کفاره قسم بدهم یا پدرت، پدرت تواناتر است بر این کار. منصور گفت: هر حاجتی داری بگو. گفت فقط یک حاجت دارم و آن اینکه دیگر پی من نفرستی. منصور گفت: بنابراین مرا تا آخر عمر ملاقات نخواهی کرد. گفت حاجت من هم همین است. این را گفت و با قدمهای محکم توأم با وقار راه افتاد. منصور خیره خیره از پشت سر نگاه می کرد و در حالی که در خود نسبت به عمرو احساس حقارت می کرد سه مصراع معروف را سرود:

کلکم یمشی روید

کلکم یطلب صید

غیر عمرو بن عبید (۱)

پاورقی:

۱- تاریخ ابن خلکان، جلد ۳ صفحه ۱۳۱ - ۱۳۲.

این عمرو بن عبید همان کسی است که هشام بن الحکم بطور ناشناس وارد مجلس درسش شد و از او درباره امامت سؤالاتی کرد و او را سخت مجاب ساخت. عمرو بن عبید از قوت بیان پرسش کننده ناشناس حدس زد که او هشام بن الحکم است، بعد از شناسائی نهایت احترام را نسبت به او به عمل آورد. (۱)

اینها که برشمردیم طبقه اول و دوم متکلمین ایرانی اهل تسنن می باشند در طبقات و قرون بعد متکلمین سنی مذهب زیادی از ایران برخاسته اند و ما بطور اختصار نام عده ای را به ترتیب قرون می بریم. از قبیل: ابن المنجم ندیم الموفق والمکتفی بالله که خود از نواده های یزدجرد ساسانی بوده است، و ابوالقاسم کعبی بلخی، و ابوعلی جبائی خوزستانی، و پسرش ابوهاشم جبائی در قرن سوم. ابومنصور ماتریدی سمرقندی و ابن فورک اصفهانی نیشابوری و ابواسحاق اسفرائی در قرن چهارم. ابواسحاق شیرازی و امام الحرمین جوینی و امام محمد غزالی در قرن پنجم. فخرالدین رازی و ابوالفضل بن العراقی و محمد شهرستانی در قرن ششم و غیر اینها.

فلسفه و حکمت

اما فلسفه: فلسفه به مفهوم متعارف، اولین بار از ترجمه کتب دیگران یعنی یونانیان و احياناً هندیان آغاز گشت، و این کار در قرن دوم هجری شروع شد. راجع به اینکه ترجمه و نقل علوم بیگانه اعم از طب و ریاضی و فلسفه و غیره از

پاورقی:

۱- کافی، چاپ آخوندی، جلد ۱ صفحه ۱۷۰.

کی آغاز شد؟ سخنان زیادی هست. برخی مدعی هستند که اولین بار این کار به وسیله خالد بن یزید بن معاویه در قرن اول شروع شد. گویند خالد اول کسی بود که عده‌ای از علماء اسکندریه را که زبان یونانی می دانستند استخدام کرد و آنها برخی از کتب طبیعی مربوط به فن کیمیا را از یونانی و قبطی به عربی برگرداندند. (۱)

ترجمه کتب فلسفه قطعاً در زمان بنی عباس شروع شده است، مانند ترجمه بسیاری از علوم و فنون دیگر و بسیاری از آداب و اخلاق. از ایران هیچ کتاب فلسفی ترجمه نشده است، کتبی که از ایران ترجمه شده است ادبی، تاریخی، نجومی و احیاناً طبیعی بوده است. ابن‌الندیم در الفهرست در جاهای متعدد کتابهای مختلف ایرانی را که به عربی برگردانده شده است نام می برد، هیچکدام از آنها فلسفی نبوده است. تنها کتاب از نوع کتب فلسفی که از زبان پهلوی برگردانده شده است قسمتی از منطق ارسطو بوده که قبلاً به زبان پهلوی برگردانده شده بوده است و در دوره اسلام به وسیله عبدالله بن مقفع و یا وسیله پسرش محمد بن عبدالله بن مقفع از پهلوی به عربی برگردانده شد. ابن‌الندیم در فن اول از مقاله هفتم (مقاله الفلاسفة) الفهرست می گوید:

«فلسفه در یونان و روم رایج بود تا وقتی که روم به مسیحیت گرایید، در این وقت غدغن شد، بعضی از کتب فلسفی را سوختند و بعضی دیگر را مخفی کردند و مردم از بحث فلسفی ممنوع شدند، زیرا فلسفه را بر ضد شرایع می دانستند. سپس روم از مسیحیت روگرداند و به فلسفه روآورد، و این در وقتی بود که ثامسطیوس حکیم و مفسر و شارح معروف کتب ارسطو (در حوزه

پاورقی:

اسکندریه) به وزارت امپراتور روم رسید.»

ابن الندیم آنگاه داستان جنگ شاپور ذوالاکتاف با امپراطور روم را ذکر می کند که شاپور اسیر می شود و پس از مدتی از زندان فرار می کند و امپراتور روم را می کشد و رومیان را از ایران اخراج می کند و سپس قسطنطین با تأیید شاپور امپراطور روم می شود. در این وقت بار دیگر روم به مسیحیت می گراید و فلسفه غدغن می شود، آنگاه می گوید:

« ایرانیان در قدیم چیزی از منطق و طب به زبان فارسی ترجمه کرده بودند و عبدالله بن مقفع و غیر او همانها را به عربی برگردانیدند ». (۱)

و ظاهراً همچنانکه هیچ کتاب فلسفی از ایران ترجمه نشده است هیچکدام از مترجمین منطق و فلسفه از سریانی و یونانی نیز ایرانی نبوده اند. ولی نظر به اینکه ترجمه کتب یکی از مظاهر خدمات ایرانیان به تمدن اسلامی است ما نام مترجمینی که از فارسی به عربی ترجمه کرده اند مطابق آنچه ابن الندیم در الفهرست نقل کرده است ذکر می کنیم هر چند باز همه مترجمین از فارسی به عربی نیز ایرانی نبوده اند. کسانی که ابن الندیم آنها را ذکر کرده است افراد ذیل اند:

عبدالله بن مقفع مترجم منطق ارسطو و خداینامه که ریشه و منبع اصلی شاهنامه است و مترجم کلیله و دمنه که از کتب هند است و در زمان انوشیروان به پهلوی برگردانده شده بود و ابن مقفع آنرا به عربی بسیار فصیح برگرداند، (۲)

پاورقی:

۱- الفهرست، صفحه ۳۵۱.

۲- الفهرست صفحه ۱۷۸ - ۳۹۶ - ۳۵۶.

ابوسهل فضل بن نوبخت متصدی بیت الحکمه در زمان هارون و مأمون، (۱) حسن بن موسی نوبختی، احمد بن یحیی بلاذری مورخ معروف و صاحب کتاب فتوح البلدان، موسی بن خالد، یوسف بن خالد (این دو نفر مستخدم داود بن عبدالله بن حمید بن قحطبه بوده‌اند) علی بن زیاد تمیمی، حسن بن سهل، احمد بن یحیی جابر، جبلة بن سالم کاتب هشام ابن عبدالملک، اسحق بن یزید ناقل اختیار نامه، محمد بن جهم برمکی، هشام بن القاسم، موسی بن عیسی الکردی، زادویه بن شاهویه اصفهانی، محمد بن بهرام بن مطیار اصفهانی، بهرام بن مردانشاه، عمرو بن الفرخان (۲) سلم متصدی بیت الحکمه (۳) صالح بن عبدالرحمان نویسنده حجاج و ناقل دفاتر دولتی از عربی به فارسی (۴) عبدالله بن علی ناقل برخی کتب هندی (که قبلاً به فارسی ترجمه شده بود)، از فارسی به عربی. (۵)

اکنون درباره فلاسفه ایرانی اسلامی بحث کنیم. سهم ایرانیان در فلسفه اسلامی از هر رشته دیگر بیشتر است.

در اینجا لازم می‌دانیم کاری را که تا کنون ندیده‌ایم کسی انجام داده باشد انجام دهیم و آن اینکه «طبقات فلاسفه اسلامی» را آغاز تاکنون مشخص سازیم، یعنی همان کاری که تقریباً درباره فقهاء شیعه انجام دادیم.

این کار هر چند کار آسانی نیست، ولی این بنده نظر به علاقه‌ای که به سیر فلسفه در اسلام دارد روی این موضوع کارهایی کرده است، هر چند هنوز آنرا پاورقی:

۱- الفهرست صفحه ۱۷۸ - ۳۹۶ - ۳۵۶.

۲- الفهرست صفحه ۱۷۸ - ۳۹۶ - ۳۵۶.

۳- الفهرست صفحه ۱۸۰ ابن‌الندیم از این شخص بعنوان صاحب بیت الحکمه یاد می‌کند.

۴- الفهرست صفحه ۳۵۲.

۵- الفهرست صفحه ۴۳۵.

نا تمام می‌داند. تحقیق در سیر فلسفه در اسلام بدون شناخت طبقات فلاسفه از نظر زمانی مسیر نیست. ما در اینجا به طور مختصر این طبقات را که بر حسب استاد و شاگردی است ذکر می‌کنیم. یعنی آنانکه در یک طبقه قرار می‌گیرند، یا واقعاً از اساتید طبقه بعدی و شاگردان طبقه قبل هستند و یا همزمان آنها می‌باشند. مقصود ما در این طبقه بندی از فلاسفه اسلامی، فلاسفه دوره اسلامی است که در جو اسلامی و محیط اسلامی فعالیت داشته‌اند، و البته افرادی مخصوصاً در دوره‌های اولیه احیاناً یافت می‌شوند که مسلمان نیستند، یهودی و یا مسیحی می‌باشند و یا لاقبل به عقیده بعضی ملحد می‌باشند. ما پس از ذکر همه طبقات از آغاز تا زمان خودمان به برخی نتیجه‌گیریها می‌پردازیم.

طبقه اول

فلسفه اسلامی با ابویوسف یعقوب بن اسحاق کندی معروف به « فیلسوف العرب » آغاز می‌شود. الکندی عرب خالص است، معاصر است با مأمون و معتصم، با حنین بن اسحاق و عبدالمسیح بن ناعمه حمصی مترجمان معروف معاصر است، در مقدمه کتاب « اثولوجیا » می‌نویسد: « آن را عبدالمسیح ترجمه کرد و ابویعقوب کندی تهذیب و اصلاح کرد » در اینکه آیا او خود مترجم هم بوده است تردید کرده‌اند، ولی از ابومعشر بلخی شاگرد کندی نقل شده که کندی یکی از چهار مترجم درجه اول دوره اسلامی است. دوره کندی دوره ترجمه است ولی خود کندی فیلسوفی صاحب نظر و بلند قدر است. در حدود دویست و هفتاد کتاب و رساله به کندی نسبت داده شده است. ابن الندیم فهرست کتابهای او را در رشته‌های مختلف: منطق، فلسفه، نجوم، حساب، هندسه، طب، اصول عقائد

دینی فهرست کرده است، برخی از نسخه‌های کتب کندی اخیراً به دست آمده و چاپ شده، معلوم می‌شود ارزش این فیلسوف بسیار بیش از آن است که قبلاً تصور می‌شد. کندی قطعاً یکی از نوابغ جهان و از ستارگان قدر اول دوره اسلامی است. برخی از اروپائیان او را یکی از دوازده چهره عقلی تاریخ بشر که تأثیر فراوان داشته‌اند شمرده‌اند. (۱)

کندی مردی خودساخته بوده است. تاریخ نشان نمی‌دهد که در طبقه مقدم بر او و یا در طبقه خود او فیلسوفی صاحب نظر اعم از مسلمان یا غیر مسلمان وجود داشته است.

درباره کندی همین قدر نوشته‌اند که در بصره و بغداد به تحصیل پرداخت و می‌دانیم که در آن وقت نه در بصره و نه در بغداد فیلسوفی وجود نداشته است. این است که کندی سرسلسله حلقات فلاسفه اسلامی است بدون آنکه خود به حلقه‌ای و طبقه‌ای دیگر وابسته باشد.

آقای تقی‌زاده در تاریخ علوم در اسلام، و پرفسور کربن در تاریخ فلسفه اسلامی نوشته‌اند که کندی در رساله‌ای مدت امپراطوری عرب (خلافت) را پیش‌بینی کرده است که مطابق (ولاقلاً نزدیک به واقع) درآمده است. ما در اینجا عبارت پرفسور کربن را می‌آوریم:

«این فیلسوف در رساله‌ای، مدت امپراطوری عرب را از طریق محاسباتی که هم از علوم یونانی، من جمله اختر شماری، اقتباس کرده و هم از تفسیر متون قرآنی استفاده نموده مساوی ۶۹۳ سال

باورقی:

۱- هانری کربن تاریخ فلسفه اسلامی صفحه ۱۹۹ و دکتر نصر، سه حکیم مسلمان صفحه ۱۶. آقای دکتر نصر در حواشی صفحه ۱۶۶ می‌نویسد: کاردانوس نام کندی را همدریف نامهای ارشمیدس، ارسطو، اقلیدس آورده است.

پیش بینی کرد». (۱)

اینکه برخی نوشته‌اند: «تمایل و آشنائی مسلمین با فلسفه یونانی با ترجمه آثار حکمای یونان و اسکندریه و تفاسیر و شروح آنها و همچنین با تعلیمات گروهی مانند قویری، یوحنا بن حیلان و ابویحیی المروزی (مروودی سریانی) و ابو بشر متی بن یونس و ابو زکریا یحیی بن عدی آغاز شد» (۲) صحیح نیست، تمایل و آشنائی مسلمین و بلکه پیدایش فیلسوف صاحب نظر در میان آنها قبل از دوره افراد نامبرده به وقوع پیوست، فلسفه اسلامی با ابویوسف یعقوب کندی آغاز می‌شود و به وسیله شاگردان او ادامه می‌یابد.

شخصیت‌های نامبرده برخی (ابراهیم قویری، ابراهیم مروزی، یوحنا بن حیلان، ابن کرنیب) با شاگردان کندی هم دوره و هم طبقه‌اند و برخی (ابوبشر بن متی و یحیی بن عدی) چنانکه بعداً خواهیم گفت در طبقه سوم و چهارم محسوب می‌شوند. بعداً درباره این مطلب توضیح بیشتری خواهیم داد و مقدار تأثیر افراد نامبرده را بیان خواهیم نمود.

کندی، همچنانکه فیلسوفی عالقدر بوده، مسلمانی متصلب و پاک اعتقاد و مدافع بوده است، کتب زیادی در حمایت دین اسلام نوشته است، بعضی به اتکاء برخی قرائن او را شیعه دانسته‌اند. (۳) کندی از افرادی است که در هر مساله‌ای که میان اصول اسلامی و اصول فلسفه، تعارض یافته است جانب اسلام را گرفته است، چنانکه از عقیده خاص او درباره حدوث زمانی عالم و حشر اجساد پیداست. کندی از افرادی است که همیشه کوشا بوده است که معارف اسلامی و

پاورقی:

۱- تاریخ فلسفه اسلامی صفحه ۱۹۹.

۲- دکتر ذبیح الله صفا، تاریخ علوم عقلی در اسلام صفحه ۱۶۱.

۳- شیخ عبدالله نعمه. فلاسفه شیعه

اصول فلسفی را با یکدیگر توفیق دهد. این همان کاری است که با کندی شروع شد و ادامه یافت. عجیب این است که برخی او را به علت اینکه نامش یعقوب و نام پدرش اسحاق، و کنیه‌اش ابویوسف است یهودی پنداشته‌اند و عجیب‌تر اینکه در بعضی روایات که قطعاً مجعول است از او به عنوان کسی یاد کرده‌اند که در نظر داشته ردی بر قرآن مجید بنویسد.

امروز در اثر تحقیقاتی که به عمل آمده روشن شده که اولاً ارزش علمی و فلسفی کندی بیش از آن است که قبلاً تصور می‌شد، ثانیاً مسلمانی پاک اعتقاد و مدافع و احتمالاً شیعه بوده است، ثالثاً به واسطه موقعیت علمی و اجتماعی محسود بوده است و نسبت‌های ناروا به او مولود آن حسادتها است. همانطور که قبلاً اشاره شد، کندی شخصیت منحصر به فرد طبقه خودش است، شخصیتی دیگر، اعم از مسلمان و غیر مسلمان که فیلسوفی صاحب نظر باشد در طبقه و دوره او وجود ندارد. کندی در حدود سال ۲۵۸ در گذشته است.

طبقه دوم

این طبقه از دو گروه مختلف تشکیل می‌شود: گروه شاگردان کندی و گروهی که شاگرد کندی نبوده‌اند. اما گروه اول:

۱- ابوالعباس، احمد بن الطیب سرخسی، بزرگترین شاگرد کندی بوده است. در سال ۲۱۸ متولد و در سال ۲۸۶ به دست قاسم بن عبیدالله وزیر معتضد به قتل رسیده است. ابن ابی اصیبعه پنجاه و چهار کتاب و رساله از او نام می‌برد که ظاهراً هیچکدام در دست نیست. از جمله کتاب المسالک و الممالک در جغرافیا و شاید اولین جغرافی نویسنده جهان اسلام او باشد، دیگر کتابی در فرق بین نحو و

منطق، دیگر کتابی در اینکه اصول و ارکان فلسفه، بعضی مبتنی بر بعض دیگر است، و دیگر کتابی در قوانین عام فن دیالکتیک (جدل).

هانری کربن می‌نویسد: «او الفبای صداگذاری اختراع کرد که وسیله حمزه اصفهانی تکمیل شد» و هم او می‌نویسد: «در مورد تسمیه‌هایی که در زبان عربی برای تعیین روایون به کار می‌رود، اطلاعات گرانبهایی به دست داد که بدون آنها خاطره روایون در روایات اسلامی اندکی در پرده ابهام قرار داشت». این مرد نیز از تکفیر بی نصیب نمانده است. سرخسی طبق نقل ریحانة الادب از اعیان الشیعة از لسان المیزان شیعه بوده است.

۲- ابوزید، احمد بن سهل بلخی. هم ادیب بوده و هم فیلسوف، ابن الندیم شرح حال او را در ردیف ادبا و نویسندگان آورده است و کتب فلسفی او را نیز همانجا بیان کرده است (۱) ولی در ضمن احوال محمد بن زکریای رازی (در ردیف اطبا) که فلسفه را نزد بلخی خوانده است، مختصری درباره ابن بلخی توضیح می‌دهد بدون آنکه معلوم کند این همان ابوزید بلخی است یا شخص دیگر است و می‌گوید: من کتابهای زیادی به خط ابن بلخی در علوم بسیاری دیده‌ام که همه مسوده و ناتمام بود. (۲)

بلخی علاوه بر مقام فلسفی، در ادب از طراز اول ادبای اسلامی به شمار رفته است. او را با جاحظ همدیف می‌شمارند و برخی او را بر جاحظ ترجیح می‌دهند. ابن الندیم علاوه بر سایر کتب، کتابهایی از او به نامهای شرائع الادیان و نظم القرآن و قوارع القرآن و غریب القرآن و فضائل مکه را نام برده است. وی در سال

باورقی:

۱- الفهرست، ص ۲۰۴.

۲- همان، ص ۲۳۰.

۳- معجم الادباء، چاپ مصر، ۱۹۲۳ م، ج ۱/ ص ۱۴۵.

۳۲۲ در گذشته است.

در فهرست ابن الندیم و تاریخ الحکماء ابن قفطی ذکری از اینکه بلخی شاگرد کندی بوده به میان نیامده است، ولی متأخران بالاجماع او را شاگرد کندی دانسته‌اند. ظاهراً مدرک همه آنها معجم الادباء یا قوت حموی است (۳) اما اگر واقعاً سال وفات بلخی ۳۲۲ باشد، شاگردی او نزد کندی بسیار بعید است، زیرا کندی در حدود سال ۲۵۸ در گذشته است و شصت و چهار سال میان این دو تاریخ فاصله است. مگر اینکه فرض کنیم بلخی لااقل حدود صد سال عمر کرده است. ولی معجم الادباء تصریح می‌کند که وی ۸۷ یا ۸۸ سال عمر کرد، پس اگر او در سال ۳۲۲ در گذشته باشد در وقت فوت کندی ۱۳ یا ۱۴ سال داشته است. شاید بلخی شاگرد مع‌الواسطه کندی بوده است.

بلخی نیز احتمالاً شیعه است و هم رمی به کفر والحاد شده است. (۱) می‌گویند ابوالحسن عامری، فیلسوف معروف که بعد دربارهاش سخن خواهیم گفت شاگرد بلخی بوده است. ولی چنانکه بعداً خواهیم گفت بعید به نظر می‌رسد.

۳- ابومعشر، جعفر بن محمد بلخی. در ابتدا از اصحاب حدیث، و دشمن کندی و مسلک او بود، کندی با حیل و تدبیر او را به نجوم و ریاضی علاقه‌مند ساخت و از آزارش راحت شد و بنابر نقل الفهرست در حلقه شاگردان الکندی در آمد. (۲) ابومعشر بیش از صد سال عمر کرده و در سال ۲۷۲ در گذشته است، او پیش از آنکه فیلسوف باشد، مورخ و منجم است.

ابن الندیم چند نفر به نام حسنویه و نبطویه و سلمویه و یک نفر دیگر به

پاورقی:

۱- فلاسفه شیعه صفحات ۱۱۳ - ۱۲۴.

۲- الفهرست، صفحه ۱۷۹.

همین وزن یاد می‌کند که شاگرد کندی بوده‌اند. ما بیش از آنچه ابن‌الندیم ذکر کرده از آنها اطلاعی نداریم. این قدر می‌دانیم که یک نفر طیب به نام سلمویه بن بنان معاصر کندی است که طیب مخصوص معتصم بوده و ابن‌الندیم و ابن‌ابی‌اصیبعه به تفصیل درباره‌اش بحث کرده‌اند و او نصرانی و سریانی بوده است. (۱) اما اینکه این سلمویه همان است که ابن‌الندیم او را از شاگردان کندی شمرده است؟ نمی‌دانیم.

از جمله شاگردان کندی مردی بوده بنام «دبیس محمد بن یزید» و ابن‌الندیم به الاجمال از او یاد کرده است (۲) و شخص دیگری به نام «زرنب» که ابن‌ابی‌اصیبعه ضمن شمارش رساله‌های کندی می‌گوید: «رسالة الی زرنب تلمیذه فی اسرار النجوم».

اما گروه دوم یعنی افرادی از طبقه دوم که شاگرد الکندی نبوده‌اند؛ آنها عبارتند از:

۱- ابواسحاق، ابراهیم قویری. ابن‌الندیم در الفهرست بعد از ذکر ابوالعباس سرخسی، از ابراهیم قویری یاد می‌کند و می‌گوید: «ممن اخذ عنه المنطق و كان مفسراً» یعنی از کسانی است که منطق از او آموخته شده است و خود مفسر و شارح کلمات پیشینیان بوده است. البته احتمال این هست که فعل «اخذ» به صورت معلوم خوانده شود نه مجهول. معنی عبارت این خواهد بود که قویری نیز مانند ابوالعباس سرخسی شاگرد کندی بوده و منطق را از او آموخته است. ولی تا کنون ندیده‌ایم کسی این احتمال را در عبارت ابن‌الندیم داده باشد.

ابن‌ابی‌اصیبعه در عیون الانباء ضمن شرح حال فارابی، جریانی از زبان

پاورقی:

۱- الفهرست صفحه ۴۲۶ و عیون الانباء ج ۲ صفحات ۱۰۵ - ۱۱۴.

۲- الفهرست صفحه ۵۲۰.

فارابی راجع به کیفیت ظهور فلسفه در یونان و سپس در اسکندریه نقل می‌کند و نام قویری در آن جریان آمده است. فارابی بعد از بحثی درباره ظهور و نشر فلسفه در یونان و سپس در اسکندریه، می‌گوید:

«مقارن ظهور اسلام، تعلیم از اسکندریه مصر به انطاکیه منتقل شد و مدتی گذشت و کار کسادی حکمت به آنجا کشید که در انطاکیه جز یک معلم وجود نداشت. دو نفر یکی اهل مرو و دیگری اهل حران از او حکمت آموختند و از انطاکیه بیرون رفتند در حالی که یک عده کتاب با خود بردند. بعد از آن ابراهیم مروزی و یوحنا بن حیلان نزد شخص مروی، و اسرائیل اسقف و ابراهیم قویری نزد شخص حرانی به تعلیم پرداختند. اسرائیل و قویری هر دو به سوی بغداد رهسپار شدند، اسرائیل به امور دینی پرداخت و قویری به کار تعلیم مشغول شد. یوحنا بن حیلان نیز به کارهای دینی پرداخت و ابراهیم مروزی به بغداد آمد و ابوبشر متی نزد او تحصیل کرد.» (۱)

از سخن فارابی پیدا است که تعلیم و تعلم در حوزه انطاکیه که حوزه نصرانی بوده منحصر بوده به منطق، آنهم تا اواخر اشکال وجودیه. فارابی طبق گفته خودش منطق را نزد یوحنا بن حیلان آموخته است و می‌گوید همین که کار تعلیم به دست مسلمین افتاد تحریم بقیه منطق - که قبلاً کلیسا تحریم کرده بود - لغو شد.

پاورقی:

۱- عیون الانباء ج ۳ صفحه ۲۲۵.

مسعودی در کتاب معروف التنبيه والاشراف می‌گوید: ما در کتاب « فنون المعارف و ماجرا فی الدهور السوالف » گفته‌ایم بچه سبب، مقارن زمان عمر بن عبد العزیز، تعلیم از اسکندریه به انطاکیه منتقل شد و مقارن ایام متوکل از انطاکیه به حران منتقل گشت، و در زمان معتضد (۲۸۹-۲۷۹) امور تعلیم به دست ابراهیم قویری و یوحنا بن حیلان (متوفا در ایام مقتدر در بغداد) و ابراهیم مروزی افتاد و بعد از آنها منتهی شد به ابواحمد بن کرنیب و ابو بشر متی و بعد از آنها به ابونصر فارابی رسید.

قویری، بنا بگفته ابن الندیم، استاد ابوبشر متی بوده است.

۲- ابویحیی، ابراهیم مروزی سابق‌الذکر. او نیز استاد ابوبشر متی بوده است. ابن الندیم می‌گوید مردی فاضل ولکن سریانی بود و هر چه در منطق کتاب نوشته به لغت سریانی است. (۱)

۳- یوحنا بن حیلان، همان است که نامش قبلاً در ذیل نام ابراهیم قویری برده شد. و گفتیم که استاد منطق فارابی بوده است، معلوم نیست که فارابی منطق را در کجا نزد یوحنا تحصیل کرده است، بعضی نوشته‌اند که فارابی برای تحصیل منطق نزد یوحنا به حران رفت. (۲) ابن قفطی تصریح می‌کند که در بغداد بوده است. (۳) از ظاهر سخن فارابی - که قبلاً از عیون الانباء نقل کردیم - برمی‌آید که یوحنا به بغداد نیامده است.

۴- ابوالعباس محمد بن محمد ایرانشهری نیشابوری. از این شخص اطلاع

باورقی:

۱- الفهرست صفحه ۳۸۲ و تاریخ الحکماء قفطی صفحه ۴۳۵.

۲- ابن خلکان، و فیات الاعیان.

۳- تاریخ الحکماء صفحه ۲۷۷.

صحیحی در دست نیست، ابوریحان بیرونی در «آثار الباقیه» و ناصر خسرو در «زاد المسافرین» از او یاد کرده‌اند، گویند برخی عقائد فلسفی محمد بن زکریای رازی درباره قدم مکان و هیولا متخذ از او است و هم می‌گویند مدعی نبوت و پیامبری عجم بوده است. (۱) ایرانشهری معلوم نیست از گروه پیروان و شاگردان کندی است یا از گروه قویری و ابن حیلان و مروزی، و یا خود مستقل از همه اینها است و به گروه سومی وابسته است.

از آنچه تاکنون گفته شد معلوم شد تا حدود اوائل قرن چهارم دو نحله فلسفی وجود داشته است. نحله‌ای که از کندی آغاز شده است که شامل تعلیم منطق و فلسفه و طب و نجوم و موسیقی و غیره بوده است و نحله حرانیها که ظاهراً در ابتدا از منطق تجاوز نمی‌کرده است.

طبقه سوم

در این طبقه پنج نفر قابل ذکرند:

۱- ابوبکر محمد بن زکریای رازی که به «جالینوس العرب» اشتها ر یافته است. بیشتر شهرت و هم تخصص وی در طب است. در این فن از طراز اول تاریخ شمرده می‌شود، برخی او را در طب عملی و تجربی بر بوعلی ترجیح داده‌اند. در سال ۲۵۱ متولد شده و در سال ۳۱۳ در گذشته است، قبلاً گفتیم که ابن‌الندیم او را شاگرد بلخی شمرده است و احتمالاً این بلخی همان ابوزید بلخی شاگرد کندی

پاورقی:

۱- مقدمه ترجمه السیره الفلسفیه رازی به قلم دکتر مهدی محقق.

است، علیهذا رازی شاگرد شاگرد کندی است. قرائن دیگری به دست آمده که تأیید می‌کند استاد رازی همان ابوزید بلخی است. (۱)

ابوزید در سال ۲۴۳ یا ۲۴۴ متولد شد و از شاگرد خود رازی که در ۲۵۱ متولد شده است ۷ یا ۸ سال بزرگتر بوده است و البته این بعید نیست، خصوصاً با توجه به اینکه رازی در بزرگسالی به تحصیل اشتغال پیدا کرده است. ابوزید ۹ سال هم بعد از شاگرد خود زنده بوده است. استاد دیگر رازی ابوالعباس ایرانشهری است که قبلاً نام بردیم و اطلاع درستی از او در دست نیست.

رازی عقاید فلسفی خاص دارد، به فلسفه ارسطویی زمان خویش تسلیم نبوده است، در باب ترکیب جسم قائل به «اجزاء ذره‌ای» بوده است. عقیده خاصی در باب قدمای خمسه داشته است که معروف است و کم و بیش در کتب فلسفه مطرح است. عقاید فلسفی رازی را در باب قدمای خمسه، فارابی، ابوالحسین شهید بلخی، علی بن رضوان مصری، ابن الهیثم بصری رد کرده‌اند.

در فهرست کتب رازی، کتابی «فی النبوات» آمده که دیگران به طعن و استهزاء نام او را «نقض الادیان» نهاده‌اند و کتاب دیگری به نام «فی حیل المتنبیین» و دیگران به طعن نام او را «مخاریق الانبیاء» گذاشته‌اند. این کتابها در دست نیست، ولی متکلمین اسماعیلی از قبیل ابوحاتم رازی و ناصر خسرو (و شاید منقول از ابوحاتم) در کتب خود به نقل قول از رازی مطالبی آورده مبنی بر اینکه او منکر نبوات بوده است. هر چند ابوحاتم نام رازی را نبرده است و از او با کلمه «ملحد» یاد کرده است ولی مسلم است که منظور او محمد بن زکریای رازی است.

پاورقی:

۱- شرح حال و آثار و افکار رازی، به قلم دکتر مهدی محقق در مقدمه ترجمه السیره الفلسفیه رازی ص ۷.

نظر به اینکه آن کتب در دست نیست، نمی‌توان اظهار نظر قطعی کرد، ولی از مجموع قرائن می‌توان به دست آورد که رازی منکر نبوات نبوده و با «متنبئین» (مدعیان دروغی نبوت) درستیزه بوده است، مباحثات رازی با ابوحاتم اسماعیلی در منزل یکی از بزرگان ری در حضور اکابر و بزرگان شهر و علی رؤس الاشهاد محال است که در زمینه ابطال نبوات باشد و رازی صریحاً و علناً همه نبوات را تکذیب کند و همه مذاهب را باطل بداند و در نهایت احترام هم زیست نماید. اینکه برخی ادعا می‌کنند که ابوریحان بیرونی کتابی به نام «نقض الادیان» و کتابی به نام «مخاریق الانبیاء» به رازی نسبت داده است (۱) به هیچ وجه صحیح نیست. ابوریحان یکی از آن کتابها را «فی النبوات» دیگری را «فی حیل المتنبئین» می‌خواند و به دنبال نام هر کدام کلمه «یدعی» را اضافه می‌کند و می‌رساند که این نام را دیگران داده‌اند. ابن ابی اصیبعه ضمن اینکه نسبت چنین کتابی را به رازی انکار می‌کند احتمال می‌دهد که برخی «اشرار» این کتاب را ساخته و از روی دشمنی به رازی نسبت داده باشند و تصریح می‌کند که نام «مخاریق الانبیاء» را دشمنان رازی نظیر علی بن رضوان مصری به این کتاب داده‌اند نه خود رازی. از سخن ابن ابی اصیبعه پیدا است که کتاب نبوات و کتاب حیل المتنبئین غیر این کتابی است که این نام به او داده شده است، و آن دو کتاب وضع روشنی دارد.

به علاوه رازی سخت پابند به توحید و معاد و اصالت و بقاء روح است، کتابی دارد «فی ان للانسان خالقا متقنا حکيما» (۱) و کتابی دارد در رد سیسن ثنوی (۲)

باورقی:

۱- دکتر محقق مقدمه ترجمه سیره فلسفیه صفحه ۵۶.

۱- عیون الانباء ج ۲ صفحه ۳۵۲.

۲- عیون الانباء ج ۳ صفحه ۳۵۲.

(رد بر مانویت) و رساله‌ای «الی علی بن شهید البلخی فی تثبیت المعاد» (۱) و نظرش در آن کتاب همچنانکه ابن ابی اصیبعه می‌گوید نقد نظریه منکران معاد است، و کتابی «فی ان النفس لیس بجسم» (۲) چگونه ممکن است کسی همه اصول مبدأ و معاد و روح و نفس را پذیرفته باشد و منکر نبوات و شرایع باشد؟! به علاوه او کتابی دارد «فی آثار الامام الفاضل المعصوم» (۳) که به احتمال قوی بر طبق مذاق شیعه در امامت نوشته است. و کتابی دارد به نام «النقض علی الکیال فی الامامة» (۴) و کتابی به نام «کتاب الامام والمأموم المحقین» (۵) و همه می‌رساند که اندیشه امامت فکر او را مشغول می‌داشته است، بدیهی است کسی که منکر شرایع و نبوات باشد درباره امامت حساسیتی ندارد.

بعید نیست همچنانکه بعضی گفته‌اند (۶) رازی تا حدودی طرز تفکر شیعی امامی داشته است و همه مفکرانی که اینگونه طرز تفکر داشته‌اند از طرف دشمنان شیعه امامیه متهم به کفر و زندقه می‌شدند.

گذشته از همه اینها استدلالی که از رازی در انکار نبوت نقل شده آنقدر سست و ضعیف است که از مفکری مانند رازی بسیار بعید است. از قبیل اینکه اگر می‌بایست مردم هدایت شوند چرا همه مردم پیامبر نیستند؟!

آنچه می‌توان گفت این است که رازی اشتباهات و انحرافات داشته است ولی نه در حد انکار نبوات و شرایع، دشمنان او که سخنان او را نقل کرده‌اند به او

باورقی:

۱- عیون الانباء ج ۲ صفحه ۳۵۹.

۲- عیون الانباء ج ۳ صفحه ۳۵۸.

۳- عیون الانباء ج ۲ صفحه ۳۵۹.

۴- عیون الانباء ج ۲ صفحه ۳۵۸.

۵- عیون الانباء ج ۲ صفحه ۳۵۹.

۶- فلاسفه شیعه.

چنین چهره‌ای داده‌اند و اصل سخن رازی هم که در دست نیست. ما در عصر خود کتابهائی دیده‌ایم که خالی از اشتباهات و انحرافات نیستند، ولی مخالفان آن کتابها چنان چهره‌ای به آن کتابها داده‌اند که اگر کسی اصل آن کتابها را ندیده باشد باور نمی‌کند که این رسالات و مقالات در رد چنان کتابی باشد.

رازی دو دسته مخالف داشته است: مخالفانی که بر آراء فلسفی او رد نوشته‌اند مانند فارابی و شهید بلخی و ابن هیثم و بعضی دیگر، و مخالفانی که بر آراء مذهبی او رد نوشته‌اند، تنها اینگروه که همان اسماعیلیانند و تاریخ خود آنها را «ملاحده» می‌خواند چهره «الحاد» به رازی در تاریخ داده‌اند و دیگران را هم تا حدی تحت تأثیر قرار داده‌اند اخیراً «ملاحده» عصر ما به نحوی دیگر در تأیید ملاحده اسماعیلی چهره الحادی به رازی می‌دهند، ولی نه به منظور بلاتوجیه ساختن رازی بلکه به منظور توجیه کردن خودشان.

مطلبی دیگر که باید ناگفته نماند این است که رازی علیرغم نبوغ و تخصص در طب، در اندیشه‌های فلسفی توانا نبوده است. می‌توان به ابن سینا حق داد که در پاسخ به پرسشهای ابوریحان بیرونی، رازی را المتکلف الفضولی المتکلم بما لا یعنیه می‌خواند.

۲- ابوالحسین شهید بن الحسین البلخی. هم حکیم بود و هم شاعر، به عربی و فارسی شعر می‌سروده و از قدیمترین شاعران زبان فارسی به شمار می‌آید. ابن الندیم گوئی شهید بلخی را درست نمی‌شناخته است. زیرا او را تحت عنوان «رجل یعرف بشهید بن الحسین و یکنی ابالحسن» (۱) یاد می‌کند؟ بعد جمله‌ای دارد که ظاهر این است می‌خواهد بگوید وی شاگرد ابوزید بلخی بوده است، اگر چه تاکنون ندیده‌ایم کسی این احتمال را در گفته ابن الندیم داده باشد. ابن

پاورقی:

الندیم می‌گوید این مرد (شهید) کتابها تصنیف کرده و بین او و رازی مناظراتی بوده است.

شهید هم نظریه رازی را در مسأله « لذت » - که در کتب فلسفه مثل اسفار و غیره مطرح است - رد کرده است و هم نظریه معروف او را در باب قدمای خمسه. شهید در سال ۳۲۵ درگذشته است.

۳- ابواحمد حسین بن ابوالحسین اسحاق بن ابراهیم بن زید بن کاتب معروف به « ابن کرنیب » از فضلاء متکلمین اسلامی و از حکمای طبیعی (در مقابل حکماء ریاضی) بوده است، برعکس برادرش ابوالحسین بن کرنیب و برادرزاده‌اش ابوالعلاء بن ابی الحسین که اهل ریاضیات بوده‌اند و ابن الندیم نام آنها را در ردیف ریاضیدانان آورده است. ابواحمد بن کرنیب هم متکلم بوده و هم فیلسوف، و هم طبیب، مطابق آنچه در نامه دانشوران آمده در هر دو قسمت (کلام و فلسفه) تدریس می‌کرده و شاگردان و تلامذهای داشته و شخصیت ممتازی به شمار می‌رفته است. ابن الندیم می‌گوید: « در نهایت فضل و معرفت و ورود در علوم طبیعی قدیم بود ». (۱)

عین عبارت ابن الندیم در تاریخ الحکماء ابن قفطی و عیون الانباء ابن ابی اصیبعه تکرار شده است، ولی مسعودی چنانکه دیدیم او را هم طبقه ابوبشر متی، و در طبقه بعد از قویری و مروزی شمرده است، بعید نیست که نزد آنها تحصیل کرده باشد، هر چند گفته می‌شود ابوبشر متی نزد ابن کرنیب تحصیل کرده است، تاریخ ولادت و وفات ابن کرنیب و همچنین اساتید او و شاگردان او دقیقاً معلوم نیست لهذا محتمل است که از طبقه دوم به شمار آید.

کتابی که از او یاد میشود، کتابی است در رد ثابت بن قره در مسأله فلسفی

پاورقی:

معروف که هم اکنون نیز در کتب فلسفه طرح می‌شود و آن « لزوم یا عدم لزوم
تخلل سکون میان دو حرکت متضاد » است. در تاریخ الحکماء ابن قفطی و عیون
الانباء ابن ابی اصیبعه و به تبع آنها در نامه دانشوران « حرکتین متساویتین »
ضبط کرده‌اند که البته غلط است، صحیح همان است که در الفهرست آمده است:
(حرکتین متضادتین).

۴- ابوبشر، متی ابن یونس (یونان) نصرانی منطقی بغدادی. ابن الندیم در
الفهرست می‌گوید « یونانی » است و اهل (دیر قنی)، دیر قنی مطابق آنچه در
نامه دانشوران می‌نویسد همان دیر مرماری است که (اسکول مرماری) (مدرسه
مرماری) هم خوانده می‌شود و در نزدیک بغداد است. ابن الندیم می‌گوید:
ریاست منطقیین در عصر خودش به او منتهی شد و هم او می‌گوید که ابوبشر
نزد ابراهیم قویری و ابی احمد بن کرنیب و دو نفر دیگر بنام دوفیل (روفیل -
روبیل) و بنیامین تحصیل کرده است. قبلاً نقل کردیم که وی نزد یحیی مروزی
نیز تحصیل کرده است. ابن ابی اصیبعه در ضمن شرح حال فارابی می‌گوید
(ابوبشر متی ایساغوجی را نزدیک نصرانی (ظاهراً همان بنیامین که الفهرست نام
برده است) و قاطیغوریاس (مقولات) را نزد (روبیل) و قیاس را نزد ابو یحیی
مروزی آموخت).

ابوبشر هم مترجم بود و هم فیلسوف ولی در حقیقت منطقی بوده نه فیلسوف
به اصطلاح عصر ما، کتب منطقی او و شروح او بر کتب منطقی ارسطو مدار
تدریس و تعلیم و تعلم محصلین بوده است. (۱)

ابوبشر متی مطابق آنچه ابن القفطی نوشته است در سالهای میان ۳۲۰ و ۳۳۰

پاورقی:

۱- رجوع شود به الفهرست صفحه ۳۸۲ والتنبیه والاشراف صفحه ۱۰۵ و تاریخ الحکماء صفحه
۳۲۳ و عیون الانباء ج ۲ صفحه ۲۲۷.

زنده بوده است. ابن ابی اصیبعه می‌نویسد که در سال ۳۲۸ درگذشته است. اینکه در نامه دانشوران می‌نویسد وفات ابوبشر در سال ۳۰۸ بوده است علی‌الظاهر غلط نسخه است.

۵- ابونصر محمد بن محمد بن محمد بن طرخان فارابی. بی‌نیاز از معرفی است، به حق او را (معلم ثانی) و (فیلسوف المسلمین من غیر مدافع) لقب داده‌اند (۱) اهل ترکستان است، معلوم نیست که ایرانی نژاد است یا ترک نژاد، هم زبان ترکی می‌دانسته و هم زبان فارسی، ولی تا آخر در جامه وزی ترکان می‌زیسته است. مردی بوده فوق‌العاده قانع و آزادمنش، غالباً کنار نهرها و جویبارها و یا گلزارها و باغستانها سکنی می‌گزید و شاگردان همانجا از محضرش استفاده می‌کردند. نواقص کار کندی را در منطق تکمیل کرد.

گویند فن تحلیل و انحاء تعلیمیه منطق را که تا آنوقت در اختیار کسی نبود و یا ترجمه نشده بود، فارابی به ابتکار خود افزود و همچنین صناعات خمس و موارد استفاده از هر صنعت را او مشخص ساخت. فارابی از افرادی است که عظمتش از او شخصیتی افسانه‌ای ساخته است تا آنجا که ادعا کرده‌اند او هفتاد زبان می‌دانسته. او از افراد خود ساخته است.

استاد قابل توجهی ندیده است، استاد او یوحنا بن حیلان بوده، منطق را نزد او آموخته است. متاخران عموماً می‌نویسند که او ابتدا در بغداد نزد ابوبشر متی تحصیل کرد و سپس به حران رفت و نزد یوحنا بن به تحصیل منطق پرداخت (۲) ظاهراً مدرک این نسبت سخن ابن خلکان است، او است که چنین تصریح کرده بدون اینکه مدرکی نشان دهد. ولی از گفته ابن القفطی و ابن ابی اصیبعه

پاورقی:

۱- تاریخ الحکماء ابن قفطی صفحه ۲۷۷.

۲- سه حکیم مسلمان صفحه ۱۹ تاریخ علوم عقلی در اسلام صفحه ۱۸۲.

معلوم می‌شود که فارابی معاصر ابوبشر بوده و شخصیتی مافوق او در زمان خود او داشته است.

ابن القفطی می‌گوید: «و کان ابونصر معاصر الابی بشر متی بن یونس الا انه کان دونه فی السن وفوقه فی العلم» یعنی: (فارابی با ابوبشر هم عصر بود، از او به سال پائینتر، و به علم بالاتر بود) قریب به همین است سخن ابن ابی اصیبعه. بعلاوه بسیار بعید است که فارابی پس از درک حوزه ابوبشر متی و استفاده از او در بغداد، به حران نزد یوحنا بن حیلان برای تحصیل منطق برود. خود فارابی فقط از یوحنا بن حیلان به عنوان معلم یاد کرده است. ابن القفطی مدعی است که فارابی در بغداد نزد یوحنا تحصیل کرده است.

فارابی در سال ۲۵۷ (۶ سال بعد از تولد رازی و یک سال قبل از درگذشت کندی) متولد شد و در سال ۳۳۹ درگذشت، هشتاد و دو سال عمر کرد. فارابی فیلسوفی است مشائی و در عین حال خالی از مشرب اشراقی نیست، چنانکه کتاب «فصوص الحکم» او حکایت می‌کند. او در عین حال یک نفر ریاضی‌دان و موسیقی‌دان درجه اول است، آراء سیاسی و نظریات خاص درباره مدینه فاضله دارد که معروف است. فارابی فلاسفه قبل از خود را تحت‌الشعاع قرار داد، تالی تلوارسطو شمرده شد و معلم ثانی لقب یافت.

طبقه چهارم

از این طبقه افراد زیادی نمی‌شناسیم آنچه از نقلها برمی‌آید این است که فارابی و ابوبشر متی و ابن کرنیب شاگردها داشته‌اند، ولی اطلاع درستی از آنها نداریم. از شخصیتهای این طبقه:

۱- یحیی بن عدی منطقی نصرانی است، این مرد با ابن الندیم معاصر بوده است و ابن الندیم نسبت به پرکاری او اعجاب دارد. ابن الندیم و ابن القفطی و ابن ابی اصیبعه بالاتفاق نوشته‌اند که وی شاگرد ابونصر فارابی و ابوبشر متی بوده است. همه (مخصوصاً ابن القفطی) کتابهای زیادی از او نقل کرده‌اند که بیشتر منطقی است، ولی احياناً مسائلی از مسائل فلسفه اولی (که در دوره قبل از فارابی خصوصاً در مسیحیان کمتر دیده می‌شود) طرح کرده است. ابن‌الندیم و به تبع او ابن القفطی و ابن ابی اصیبعه نوشته‌اند که ریاست منطقیین در زمان او به اوج خود رسیده بود و وی در سال ۳۶۳ و یا ۳۶۴ درگذشته است و گفته‌اند ۸۱ سال عمر کرده است.

۲- غیر از یحیی بن عدی، در طبقه چهارم جمعیت اخوان الصفا و خلان الوفا را باید نام برد، گروهی هستند گمنام و خود خواسته‌اند گمنام باشند، اما نشان داده‌اند که گروهی هستند هم فیلسوف و هم متدین و متعهد، به منظور اصلاح جامعه براساس ایده‌ای که داشته‌اند (به کار بردن فلسفه و دین توأماً) دست بکار شده، انجمنی تشکیل داده (حزب مانند)، اعضاء می‌پذیرفته و شروط و آدابی داشته‌اند و مجموع ۵۲ رساله که در حقیقت بیان کننده جهان بینی و ایده‌ولوژی آنها است - و از یک نظر یک دایره‌المعارف برای عصر آنها محسوب می‌شود و اثری است جاودانی و از شاهکارهای جهان اسلام - آفریده‌اند. اخوان‌الصفا هم از اسلاف خود مخصوصاً فارابی متأثر بوده‌اند و هم در اخلاف خود اثر گذاشته‌اند، هر دو قسمت نیازمند به بحث طولانی است و از حدود بحث ما خارج است.

آنچه از نام آنها بر ما آشکار است همانها است که ابوحیان توحیدی - که تقریباً معاصر آنها بوده - فاش کرده است: ابوسلیمان محمد بن معشر بستی، ابوالحسن علی بن هارون زنجانی، ابواحمد مهرجانی عوفی، زید بن رفاعه. بعضی

دیگر نام افراد دیگری از قبیل ابن مسکویه رازی متوفا ۴۲۱، عیسی بن زرعه متوفا ۳۹۸ (مترجم و فیلسوف) و ابوالوفاء بوزجانی (نابغه ریاضیدان معروف متوفا ۳۸۷) و بعضی دیگر را می‌برند ولی بعضی از اینها به اوایل قرن پنجم تعلق دارند در صورتی که در نیمه دوم قرن چهارم کار اخوان الصفا تا حدودی شناخته بوده است. ابوحیان توحیدی در سال ۳۷۳ مرام و عقیده و مسلک و روش اخوان را برای وزیر صمصام الدوله بن عضدالدوله بازگو کرده است و گفته من این رسائل را به استناد ابوسلیمان منطقی سجستانی عرضه کردم و او درباره آنها اظهارنظر کرد. علیهذا می‌بایست این رسائل در حدود نیمه قرن چهارم تألیف شده باشد و به همین جهت با اینکه تاریخچه اخوان در دست نیست، باید آنها را از طبقه چهارم یعنی هم طبقه با شاگردان فارابی به شمار آوریم.

اخوان الصفا که میان عقل و دین، فلسفه و شریعت، جمع کرده‌اند و آن دو را مکمل یکدیگر می‌دانند، در روش فلسفی خود تمایل فیثاغورسی دارند، بر اعداد زیاد تکیه می‌کنند. و در جنبه اسلامی، تمایل شدید شیعی و علوی دارند.

طبقه پنجم

۱- ابوسلیمان، محمد بن طاهر بن بهرام سجستانی، معروف به ابوسلیمان منطقی. شاگرد یحیی بن عدی منطقی بوده است و بنابر نقل ابن القفطی در تاریخ الحکماء نزد ابوبشر متی نیز تحصیل کرده است، علی‌الظاهر آغاز تحصیلش در نزد ابوبشر بوده و بعد در نزد یحیی بن عدی ادامه داده است. ابوسلیمان شاگردی دارد به نام ابوحیان توحیدی که از فضلا و ادباء و نویسندگان به نام جهان اسلام است و کتابهای نفیسی دارد به نامهای:

المقابسات، الامتاع والموانسته، الصديق والصدائة. ابوحيان در كتابهاى خود فراوان از استادش ياد کرده و افاضات او را بازگو کرده است.

ابن النديم و ابن القفطى و ابن ابى اصيبعة همه از ابوسليمان ياد کرده‌اند، ولى بطور مختصر، و البته ابن القفطى مفصلتر بحث کرده است. جامعترين بحث درباره ابوسليمان همان است که مرحوم محمد قزوينى در جلد دوم بيست مقاله (صفحات ۱۲۸-۱۶۶) انجام داده است.

خانه ابوسليمان ميعادگاه حکماء و فضلاء عصر بوده و خود رئيس قوم بشمار مى‌آمده است. در محفل ابوسليمان که در حقيقت يک انجمن فلسفى بوده است همواره مسائل علمى و فلسفى مطرح مى‌شده و حکما از يکديگر استفاده مى‌کرده‌اند و به تعبير ابوحيان (مقابسه) مى‌نموده‌اند. ابوحيان آنها را در ۱۰۶ مجلس جمع کرده و نام آنها را «مقابسات» گذاشته است.

تاريخ ولادت و وفات ابوسليمان دقيقاً معلوم نيست، قدر مسلم اين است که در نيمه دوم قرن چهارم شخصيت ممتازى داشته است. مرحوم قزوينى حدس مى‌زند که ولادت ابوسليمان در حدود سال ۳۰۷ و وفاتش در حدود سال ۳۸۰ باشد و احتمالاً تا حدود ۳۹۰ زنده بوده است.

حکما و فضلاى که در محفل ابوسليمان شرکت مى‌کرده‌اند، غالباً شاگرد يحيى بن عدى و هم شاگردان خود ابوسليمان بوده‌اند از قبيل: ابومحمد عروضى، ابوبکر قومسى، عيسى بن زرعۀ.

۲- ابوالحسن عامرى نيشابورى، از اين شخص نيز اطلاع زيادى در دست نيست. ابن النديم و ابن القفطى و ابن ابى اصيبعة از او ذکرى به ميان نياورده‌اند. ياقوت در معجم الادباء از او ياد کرده است.

در سه حکيم مسلمان مى‌نويسد: عامرى دو کتاب دارد: يکى در اخلاق به نام «السعادة والاسعاد» و ديگرى در فلسفه به نام «الامدالى الابد» کتابى هم در

دفاع از اسلام و تفوق آن بر سایر ادیان نوشته است به نام « الاعلام بمناقب الاسلام »، و هم می نویسد که همچنانکه به فلسفه یونانی علاقمند بود به فلسفه سیاسی ساسانیان نیز علاقه‌مند بود و خود شاگرد ابوزید بلخی بود.

بعضی مدعی شده‌اند که میان عامری و ابن‌سینا نامه‌ها مبادله شده ولی محتمل به نظر نمی‌رسد، زیرا ابن‌سینا در وقت وفات عامری یازده ساله بوده است.

گفته‌اند عامری شاگرد ابوزید بلخی بوده است، ولی بعید است که عامری شاگرد بلاواسطه بلخی باشد، زیرا بلخی در سال ۳۲۲ درگذشته است و عامری در سال ۳۸۱ و علیهذا میان وفات استاد و شاگرد ۵۹ سال فاصله است.

۳- ابوالخیر، حسن بن سوار، معروف به ابن‌الخمار، هم حکیم است و هم طبیب و هم مترجم از سریانی به عربی، ولی بیشتر طبیب است تا فیلسوف یا مترجم. شاگرد یحیی بن عدی منطقی سابق الذکر بوده و شاگردان زیادی تربیت کرده است. ابتدا مذهب نصرانی داشت و در آخر عمر (مطابق نقل نامه دانشوران) مسلمان شد.

ابن‌الندیم که معاصر وی بوده، و به تبع او ابن‌القفطی، او را فوق‌العاده با هوش و فطن خوانده است، نامه دانشوران مدعی است که عمر طولانی کرده ولی تاریخ وفات او را نمی‌نویسد. مرحوم محمد قزوینی در بیست مقاله، مقاله مربوط به تتمه صوان الحکمه (ج ۲ صفحه ۱۴۱) مدعی است که وفات ابوالخیر در سال ۴۰۸ بوده است. گویند بوعلی که معمولاً معاصران خود را به چیزی نمی‌گرفت از ابوالخیر به نیکی یاد کرده و گفته: « ابوالخیر را در ردیف دیگران نباید شمرد، خداوند ملاقات او را روزی کند ». (۱)

پاورقی:

۱- نامه دانشوران، ج ۱ صفحه ۸۴.

۴- ابو عبدالله ناتلی. این مرد همان است که ابن سینا در آغاز تحصیل قسمتی از منطق و قسمتی از ریاضیات را نزد او آموخت. شخصیت ممتازی ندارد، همه شهرتش را از ناحیه شاگرد نامدارش کسب کرده است. ناتلی طبیب هم بوده است. ابن ابی اصیبعه در ضمن احوال ابوالفرج بن الطیب، او را در ردیف طبیبان معاصر ابوالفرج شمرده است. بعضی مدعی شده‌اند که ناتلی شاگرد ابوالفرج بن الطیب بوده است و به گفته ابن ابی اصیبعه استناد کرده‌اند (۱) ولی اشتباه است ابن ابی اصیبعه ناتلی را در ردیف معاصران ابوالفرج آورده است نه شاگردان او. ابن ابی اصیبعه، ابوالفرج را از معاصران بوعلی که شاگرد ناتلی بوده است می‌شمارد تا چه رسد به ناتلی.

طبقه ششم

این طبقه را طبقه نوایغ باید نام نهاد، هیچ طبقه از طبقات فلاسفه مانند این طبقه افراد برجسته نداشته است.

۱- ابوعلی احمد بن محمد بن یعقوب مسکویه رازی. اصلاً اهل ری بوده و مدتی به اتفاق ابوریحان بیرونی و ابن سینا و ابوالخیر و ابوسهل مسیحی و ابونصر عراقی در دربار خوارزمشاه می‌زیسته است. وفاتش در اصفهان در سال ۴۲۰ واقع شده است تاریخ تولدش معلوم نیست. ولی می‌گویند عمر طویل یافته است. (۲)

پاورقی:

۱- تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی ص ۲۰۴.

۲- نامه دانشوران ج ۱ صفحه ۸۳.

از ابوحيان توحيدى نقل شده كه ابن مسكويه مدتى نزد ابوالخير شاگردى كرده است (۱) بعضى مى‌گويند نزد ابوالحسن عامرى نيز تحصيل كرده است (۲) ولى اين نقل با آنچه از معجم الادبا نقل شده - كه در مدت پنجسال اقامت ابوالحسن عامرى در رى به نزد عامرى نرفت و گوئى ميان آنها سدى بود - منافى است. (۳)

داستان حضور ابن سينا به مجلس ابن مسكويه و افكندن گردوئى پيش او كه مساحت اين گردو را تعيين كن و گذاشتن ابن مسكويه كتاب اخلاقى طهاره الاعراق خود را نزد ابن سينا و گفتن اينكه تو به اصلاح اخلاقت از من به تعيين مساحت اين گردو محتاجترى، معروف است. بوعلى به حكم اينكه كمتر كسى از معاصران خويش را گرامى مى‌داشته و وقعى مى‌نهاد، درباره ابن مسكويه نيز گفته مسأله‌اى با او در ميان گذاشتم و هر چه كوشش كردم نتوانست بفهمد. ابن مسكويه، خودش يا پدرش (على‌الختلاف) زردشتى بوده و مسلمان شده و به عقیده بعضى شيعه بوده است. قدر مسلم اين است كه تمايل شيعى داشته است. از معروفترين كتابهاى او «تجارب الامم» در تاريخ و «الفوز الاصغر» در فلسفه و «طهاره الاعراق» در اخلاق است.

۲- ابوريحان، محمدبن احمد بيرونى خوارزمى، از شخصيتهاى درجه اول فرهنگ و تمدن اسلامى است، از نظر برخى مستشرقين در تمام جهان اسلام نظير ندارد، رشته تخصصيش رياضيات، نجوم، تاريخ، هيئت، داروشناسى،

پاورقى:

۱- بيست مقاله قزوينى ج ۲ ص ۱۴۵.

۲- سه حكيم مسلمان صفحه ۲۷.

۱- فلاسفه ايرانى صفحه ۱۸۲ در حال حاضر اين جلد از معجم‌الادباء نزد من حاضر نيست كه مراجعه كنم.

بررسی عقاید و ادیان اقوام و ملل و امثال آنها بوده. چندین کتاب تحقیقی نفیس آفریده که جهان هنوز به اعجاب در آنها می‌نگرد از قبیل تحقیق ماللهند، آلاثار الباقیة، قانون مسعودی و غیره. بیرونی در سال ۳۶۲ متولد شده و در ۴۴۲ در گذشته است. او زبانهای یونانی و سریانی، علاوه بر زبان فارسی و زبان عربی و زبان خوارزمی (که زبان مادری او بوده) می‌دانسته است. زبان عربی را بهترین زبانها برای مسائل علمی می‌داند و علاقه خاصی به این زبان نشان می‌دهد. می‌گوید اگر مرا به عربی ناسزا گویند بیشتر دوست دارم از اینکه به برخی زبانهای دیگر مرا بستانند.

ابوریحان از کسانی است که عمر نسبتاً طویل (قریب هشتاد سال) یافته و تمام وقتش وقف علم بوده است، جز به علم به کار دیگر (وزارت و غیره) نپرداخته است. او در سال فقط دو روز تعطیل داشته است.

ابوریحان و ابن سینا در حدود سال ۴۰۰ در خوارزم با یکدیگر ملاقات داشته‌اند، ابوریحان چند سالی از بوعلی بزرگسالتر بوده و در حدود هیجده سؤال در مسائل فلسفی و غیره که برخی از آنها اعتراض به ارسطو است از بوعلی کرده است، بوعلی به آنها پاسخ گفته و تدریجاً کار اندکی به خشونت کشیده است (۱) ولی اهل تحقیق مدعی هستند که این سؤالات بعد از رفتن بوعلی از خوارزم بوده است. ابوریحان در کتاب «آلاثارالباقیة» آنجا که اشاره به برخی سؤالات خود از بوعلی می‌کند، از او به عنوان (الفتی الفاضل) (جوان فاضل) یاد می‌نماید.

ابوریحان به مبانی اسلامی سخت معتقد و پابند بوده است، در نوشته‌های

باورقی:

۱- این بنده قسمتهای فلسفی این پرسشها را به علاوه برخی پرسشهای دیگر که احتمالاً آنها هم از ابوریحان است مورد بررسی قرار داده و در نشریه‌ای به نام بررسیهایی درباره ابوریحان بیرونی از طرف دانشکده الهیات و معارف اسلامی چاپ شده است.

خود عموماً مانند یک مؤمن واقعی از دین مقدس اسلام یاد می‌کند و به تناسب آیات کریمه قرآن را می‌آورد. او مخصوصاً احساسات ضد شعوبیگری داشت و در برخی نوشته‌های خود سخت از شعوبیگری اظهار تنفر می‌نماید. (۱) ابوریحان به احتمال زیاد شیعه بوده است.

۳- ابوعلی حسین بن عبدالله ابن سینا، اعجوبه دهر و نادره روزگار. شناختنش یک عمر و شناساندنش کتابی بسیار قطور می‌خواهد. خودش گزارش زندگی خود را تا حدود سی و پنجسالگی که به گرگان آمده به تقاضای یکی از شاگردان املاء کرده است و شاگرد معروفش ابوعبید جوزجانی، بعد آن را تکمیل و تا آخرین روز زندگیش گزارش کرده است. از این گزارشها می‌توان تا حدی زندگی عادی و علمی و سیاسی او را به دست آورد. زندگی ناآرام و پرماجرایی داشته و عمری نسبتاً کوتاه، با این عمر کوتاه و این زندگی پرماجرا این همه معلومات و خلق این همه آثار حقیقتاً حیرت‌انگیز است.

عجیب این است که با اینکه ابن ابی اصیبعه و ابن القفطی هر دو متن این دو گزارش را بدون اختلاف ضبط کرده‌اند، جمله آخر را که مدت عمر شیخ است به اختلاف ضبط کرده‌اند. بنابر نقل ابن ابی اصیبعه عمر شیخ ۵۴ سال و بنابر نقل ابن القفطی ۵۸ سال بوده است. بعضی دیگر (نامه دانشوران) از روی بعض قرائن احتمال می‌دهند که عمر شیخ ۶۳ سال بوده است.

نکته‌ای که لازم است گوشزد شود این است که شخصیت بوعلی همه حکمای اسلامی پیش از او را تحت‌الشعاع قرار داد، بعد از بوعلی چه در طب و چه در

باورقی:

۱- برای به دست آوردن اطلاعاتی ولو اجمالی از کارهای ابوریحان رجوع شود به کتاب بررسیهای درباره ابوریحان بیرونی، نشریه دانشکده الهیات خصوصاً مقاله آقای مجتبی مینوی و به کتاب نظر متفکران اسلامی درباره طبیعت تألیف دکتر سید حسین نصر.

فلسفه کتابهای او محور بحث و تدفیع و تحشیه و شرح بود. نکته دیگر اینکه قبل از بوعلی، بغداد مرکز طب و فلسفه بود، بوعلی به بغداد نرفت، پدرش بلخی و مادرش بخارائی است، نیمه اول عمرش در آن حدود گذشته است. به عللی به سوی خراسان و گرگان رهسپار شد و در چند شهر توقف های کوتاهی کرد. عاقبت در اصفهان و همدان - و بیشتر در همدان - رحل اقامت افکند، صیت شهرتش طالبان علم و حکمت را از هر سو به سوی او می کشید، شاگردان زیادی تربیت کرد. شخصیت بوعلی در زمان حیاتش و شهرت کتابهایش بعد از خودش که محور بحث میان اهل فضل بود و متخصصان آن کتب بیشتر در ایران یافت می شدند سبب شد که مرکز ثقل فلسفه و طب از بغداد به ایران منتقل گشت.

۴- ابوالفرج بن الطیب، این مرد عراقی (و علی الظاهر بغدادی) است. هم طبیب بوده و هم فیلسوف، ولی جنبه طبابتش می چربد. بوعلی که معاصر اوست طبابتش را می ستاید برخلاف فلسفه و حکمت که از این جهت او را به چیزی نمی گیرد. (۱) بطور کلی بوعلی احدی از معاصرین را در فلسفه در نظر ندارد در ترجمه (تتمه صوان الحکمه) (۲) می نویسد بوعلی درباره کتابهای فلسفی ابوالفرج گفته: «سزاوار این است، تصانیف او را بر فروشنده رد کنند و ثمنش نیز بر وی بگذارند، و هم او می نویسد: وقتی که کار میان بوعلی و ابوریحان به خشونت کشید و ابوریحان سخنان تندی در نامه خود بکار برد و خبر به ابوالفرج رسید، گفت: هر کس با دیگران چنان کند با او نیز چنین کنند».

ابن القفطی پس از اشاره به سخن بوعلی درباره ابوالفرج، می گوید «اما من و هر منصفی نمی گوئیم جز این که ابوالفرج علوم گذشته را احیاء کرد، و مخفیات

پاورقی:

۱- عیون الانباء ج ۲ ص ۲۳۵.

۲- صفحه ۲۴.

آنها را آشکار نمود.»

ابوالفرج، مسیحی و شاگرد ابوالخیر بوده است، گروهی از محضر درسش استفاده کرده‌اند. ابن القفطی می‌گوید تا بعد از سال ۴۲۰ زنده بوده و گفته شده که در سال ۴۳۵ در گذشته است.

۵- ابوالفرج بن هندو، در طب و حکمت شاگرد ابوالخیر بوده است، و از بزرگترین و فاضلترین شاگردان او بشمار رفته است، ضمناً مردی ادیب و شاعر و سخنور بوده است.

۶- ابوعلی، حسن بن الحسن (یا الحسین) بن الهیثم بصری. هم فیلسوف است و هم طبیب و هم فیزیکدان و ریاضیدان. در فیزیک و ریاضیات شهرت جهانی دارد و از عوامل مؤثر در پیشرفت ریاضیات جهانی بشمار می‌رود. در سال ۳۵۴ متولد شده و در حدود سال ۴۳۰ در گذشته است (۱) در تتمه صوان‌الحکمه می‌نویسد که طرحی برای استفاده از آب نیل هنگام کاهش آب تهیه کرد و با خود به قاهره برد ولی مورد توجه الحاکم بالله واقع نشد بلکه مغضوب وی گشت و از آنجا به دمشق فرار کرد و هم می‌نویسد فوق‌العاده متعبد و متشرع بود و به شریعت احترام می‌گذاشت، حالت توجه او را در حین مرگ نیز یادآور می‌شود. گویند قسمتی از ایام او در مغرب گذشته است. (۲) مرحوم سید حسن تقی‌زاده در تاریخ علوم در اسلام می‌گوید:

« وی مؤلفات زیادی دارد، گوئی همه عمر به تألیف اشتغال داشته است. ابن الهیثم به قول سارتون بزرگترین عالم مسلمین

پاورقی:

۱- تاریخ علوم در تمدن اسلامی صفحه ۲۹۳.

۲- مدرک سابق‌الذکر.

در حکمت طبیعی (فیزیک) و یکی از بزرگترین ارباب این فن در کل تاریخ بوده است، کتاب معروف او در علم مناظر تأثیر عظیمی در ترقی علم در مشرق و مغرب نموده و روجر بیکن فیلسوف بزرگ و کیپلر مؤسس قوانین جدید علم نجوم هر دو از تأثیر کتاب او بهره‌مند شده‌اند... ابن الهیثم تحقیقات دقیق و بسیار عالی در باب نور و قوانین آن کرده و ظاهراً اول کسی است که اطلاق تاریک (امتحانات نوری) را استعمال کرده است... این دانشمند معادلات چهار درجه‌ای را حل کرده و سعی کرده عمق کره هوا را تعیین کند...» (۱)

همزمان با این طبقه ریاضیون درجه اول ظهور کرده‌اند از قبیل ابوالوفاء بوزجانی نیشابوری، عبدالرحمن صوفی رازی، ابوسهل کوهستانی طبرستانی و غیر هم که در فصل جداگانه‌ای باید بحث شود.

طبقه هفتم

این طبقه دو گروهند: گروه شاگردان ابن سینا و گروهی که نزد او شاگردی نکرده‌اند اما گروه اول:

پاورقی:

۱- کتاب تاریخ علوم در اسلام مرحوم تقی‌زاده متأسفانه ناتمام است و ظاهراً مستقلاً چاپ نشده است. در نشریه مقالات و بررسی‌ها از شماره دوم تا هشتم چاپ شده است. قسمتهای فوق از دفتر هفتم و هشتم آن نشریه صفحه ۱۶۴ نقل شد.

۱- ابو عبدالله فقیه معصومی، شیخ درباره اش گفته است: او برای من مانند ارسطو است برای افلاطون، شیخ رساله عشق را به خواهش او و بنام او نوشته است و هم اوست که واسطه پرسش و پاسخهای ابوریحان و بوعلی بود و بعد از آنکه ابوریحان کلمات تندی نسبت به شیخ بکار برد و شیخ حاضر نشد دیگر چیزی بنویسد و فقیه معصومی را مأمور این کار کرد، او ابوریحان را مورد ملامت قرار داد و به او نوشت: (اگر در مخاطبه با (حکیم) کلماتی جز این کلمات انتخاب کرده بودی از نظر عقل و علم شایسته تر بود). (۱)

بییهی مدعی است که وی کتابی درباره مفارقات و اعداد عقول و افلاک و ترتیب مبدعات نوشته که معشوق حکما بوده ولی از دست رفته است. تاریخ و فاتش دقیقاً معلوم نیست، احتمالاً در حدود ۴۵۰ بوده است. (۲)

۲- ابوالحسن بهمنیار بن مرزبان آذربایجانی. مجوسی بود، و مسلمان شد. معروفترین شاگردان بوعلی است، شهرت بهمنیار یکی بواسطه سئوالات فراوانی است که از بوعلی کرده و بوعلی جواب داده است، بیشتر کتاب مباحثات شیخ پاسخ به سئوالات بهمنیار است. دیگر بواسطه کتاب معروف «التحصیل» است که مکرر در کتب فلسفه از او یاد می شود. صدرالمتألهین در اسفار چندین بار مطالبی از آن کتاب و دو نوبت از کتابی از او بنام «البهجة والسعادة» نقل کرده است. کتاب التحصیل اخیراً در جزء نشریات دانشکده الهیات و معارف اسلامی با تصحیح و تعلیق این جانب چاپ شد. بهمنیار در سال ۴۵۸ درگذشته است.

۳- ابو عبید، عبدالواحد جوزجانی، شاگرد و مرید و ملازم بیست ساله یا بیست و پنج ساله بوعلی. همان کسی است که گزارش زندگی بوعلی را تکمیل

پاورقی:

۱- ترجمه تتمه صوان الحکمة صفحه ۶۰.

۲- مقدمه عبدالرحمن بدوی بر تعلیقات ابن سینا صفحه ۸.

کرد.

بوعلی به حفظ و نگهداری آثار خود همت نمی‌گماشت. در پیش‌آمدهای مختلف رساله‌های مختصر یا طولانی می‌نوشت و به کسی می‌داد بدون آنکه نسخه‌ای از آن نگهداری کند، شاید محفوظ ماندن قسمتی از آثار شیخ مرهون همت ابوعبید است. بخش ریاضی کتاب نجات و کتاب دانشنامه علائی وسیله او تکمیل گردیده است (۱) از زندگانی ابوعبید بیش از این اطلاعی نداریم.

۴- ابومنصور، حسین بن طاهر بن زیله اصفهانی. بنابر نقل تتمه صوان الحکمه شفای شیخ را مختصر کرد و رساله حی بن یقظان او را شرح کرد و کتابی در موسیقی تألیف نمود و در فن موسیقی بی‌نظیر بود و بعد از بیست و دو سال که از وفات استادش می‌گذشت (یعنی در سال ۴۵۰) درگذشت. ابن زیله از کسانی است که احياناً مانند بهمنیار از شیخ سئوالاتی کرده و شیخ جواب داده است. گویند: «کتاب مباحثات در اصل سئوالاتی بوده از بهمنیار و کمی از ابن زیله و کمتری از دیگران» (۲)

بوعلی شاگردان دیگر نیز داشته است، که ما از ذکر آنها خودداری می‌کنیم. اما افراد دیگر این طبقه که شاگرد شیخ نبوده‌اند.

۱- علی بن رضوان مصری، هم طبیب بوده و هم حکیم، از کسانی است که بر نظریه محمد بن زکریای رازی رد نوشته است. مردی کریم اما بد قیافه و کریه المنظر بوده است، مطابق آنچه در نامه دانشوران آمده کتابی در اثبات نبوت خاتم‌الانبیاء از روی تورات و انجیل و قواعد فلسفی نوشته و در سال ۴۵۳

باورقی:

۱- جزوه تکلیفی آقای سید حسن احمدی علون آبادی در سال اول دوره دکترای دانشکده الهیات.

۲- عبدالرحمن بدوی، ارسطو عند العرب.

در گذشته است. از اساتید و شاگردان او اطلاعی نداریم.

۲- ابوالحسن مختار بن حسن بن عبدان بن سعدان بن بطلان بغدادی نصرانی معروف به ابن بطلان شاگرد ابوالفرج بن الطیب نصرانی سابق الذکر است. مانند استادش هم طبیب است و هم فیلسوف، ولی بیشتر طبیب است تا فیلسوف، با علی بن رضوان سابق الذکر تعارض و تنافس داشته و او را به قباحت منظر سرزنش می کرده و (تمساح الجن) می خوانده است. (۱) یک نوبت هم به مصر رفته و با وی ملاقات کرده و عاقبه الامر با ناراحتی از او جدا شده است به حلب و قسطنطنیه نیز مسافرت کرده و تا آخر عمر مجرد می زیسته است وفاتش در سال ۴۴۴ واقع شده است.

۳- ابوالحسن انباری. فعلاً از احوال او اطلاع زیادی نداریم. همین قدر می دانیم که مطابق آنچه در تتمه صوان الحکمه (۲) آمده است هم فیلسوف بوده و هم ریاضیدان ولی ریاضیات غلبه داشته است و خیام ریاضیات را از محضر او استفاده می کرده است.

طبقه هشتم

این طبقه، طبقه شاگردان شاگردان بوعلی است، اعم از آنکه واقعاً شاگرد شاگردان بوعلی بوده اند و یا با آنها همزمان بوده اند.

باورقی:

۱- عیون الانباء ج ۲ ص ۲۴۰.

۲- ترجمه تتمه صوان الحکمه ص ۸۰.

۱- ابوالعباس، فضل بن محمد لوکری مروی هم فیلسوف است و هم ادیب، حیثاً از او به « ادیب ابوالعباس لوکری » تعبیر می‌شود. شاگرد بهمنیار بوده است. کتاب معروفی دارد بنام « بیان الحق بضمان الصدق » که هنوز چاپ نشده ولی نسخه‌هایش موجود است و مورد اعتناء فلاسفه بعد از خودش است. در الهیات اسفار از او نام برده است. او به داشتن حوزه و تربیت شاگردان معروف است. بی‌هقی در تتمه صوان الحکمه می‌گوید: « فلسفه به وسیله لوکری در خراسان انتشار یافت ».

محمود محمد خضیری استاد جامع الازهر در مقاله‌ای که به مناسبت هزاره ابن سینا در بغداد در کتابی بنام « الكتاب الذهبی للمهرجان الالفی لابن سینا » چاپ شده (ص ۵۵) می‌گوید: « ابوالعباس عمر طویل یافت و من تاریخ وفات او را به دست نیاوردم اما گمان می‌کنم در اواخر قرن پنجم هجری واقع شده باشد. عبدالرحمن بدوی در مقدمه تعلیقات ابن سینا (صفحه ۸) از برکلمن نقل می‌کند که وفات لوکری در سال ۵۱۷ (اوائل قرن ششم) بوده است و خود بدوی می‌گوید من نمی‌دانم برکلمن از چه مأخذی نقل کرده است.

۲- ابوالحسن، سعید بن هبة الله بن حسین. ابن ابی اصیبعه می‌گوید در طب ممتاز بود و در علوم حکمیه بافضل. وی شاگرد ابوالفضل کتیفات و عبدان کاتب بوده (۱) و آنها شاگرد ابوالفرج ابن الطیب سابق‌الذکر (۲) این شخص همان کسی است که اجازه نمی‌داده است از محضرش یهودی یا نصرانی استفاده کند و ابوالبرکات بغدادی صاحب کتاب معروف « المعتمر » که در ابتدا یهودی بود با نیرنگ در کریاس در می‌نشست و استفاده می‌کرد و تا یک سال به همین وضع پاورقی:

۱- عیون الانباء ج ۲ صفحه ۲۵۹.

۲- عیون الانباء ج ۲ صفحه ۲۳۶.

ادامه داد. بعد از یکسال که استاد از وجود چنین شاگردی آگاه شد بر او رحمت آورد و اجازه داد رسماً شرکت نماید.

ابن ابی اصبیه می نویسد: ابوالبرکات کتاب «التلخیص النظامی» تألیف خود سعید بن هبه الله را نزد او خواند.

من نمی دانم آن کتاب در طب بوده یا فلسفه. سعید بن هبه الله در ۴۹۵ در گذشته است.

۳- حجة الحق، ابوالفتح، عمر بن ابراهیم خیامی نیشابوری، معروف به خیام. فیلسوف و ریاضیدان و احتمالاً شاعر بوده است و شهرت جهانی دارد، اما متأسفانه شهرت خیام به اشعار منسوب به اوست نه به فلسفه و ریاضیات. مخصوصاً ریاضیات که ارزش فراموش ناشدنی در این فنون داشته است. اشعار منسوب به خیام که اکثریت قریب به اتفاق آنها از خود او نیست به او چهره ای داده کاملاً مغایر با چهره واقعی او، یعنی چهره یک انسان شکاک پوچیگرای دم غنیمت شمار غیر مسئول. شاعری انگلیسی بنام فیتز جرالد که رباعیات او را (و) بنابر گفته آقای تقی زاده گاهی با تحریف و تغییر معنی) به زبانی فصیح به شعر ترجمه کرده، بیش از هر کس دیگر موجب این شهرت کاذب شده است.

از خیام برخی رسالات فلسفی باقی مانده که طرز تفکر او را روشن می سازد یکی رساله ای است بنام (کون و تکلیف) که در پاسخ سؤال ابونصر محمد بن عبدالرحیم نسوی، قاضی نواحی فارس است. وی از خیام درباره حکمت خلقت و غرض آفرینش و هم درباره فلسفه عبادات سؤال کرده است و ضمناً ابیاتی در مدح خیام سروده است که این چند بیت از آنها باقی مانده است:

ان کنت ترعین یاریح الصباد ممی

فاقری السلام علی العلامة الخیم

بوسی لديه تراب الارض خاضعة
خضوع من یجندی جدوی من الحکم
فهو الحکیم الذی تسقى سحائبه
ماء الحیوه رفات الاعظم الرمم
عن حکمة الکون والتکلیف یأت بما
تغنی براهینه عن ان یقال لم؟

خیام، حکیمانه، مطابق مبانی استادش بوعلی (یا استاد استادش) پاسخ گفته است، هر کس بر مبانی بوعلی در این مسائل وارد باشد می‌داند که خیام تا چه اندازه وارد بوده است. خیام در آن رساله از بوعلی بعنوان (معلم) یاد می‌کند و در مسائل مورد سؤال که ضمناً سر (تضاد در عالم) و مسأله شرور هم مطرح شده مانند فیلسوفی جزمی اظهار نظر می‌کند و می‌گوید: من و آموزگارم بوعلی در این باره تحقیق کرده و کاملاً اقناع شده‌ایم، ممکن است دیگران آنرا حمل بر ضعف نفس ما نمایند، اما از نظر خود ما کاملاً قانع کننده است.

این رساله را با چند رساله دیگر در اتحاد جماهیر شوروی چاپ کرده و منتشر کرده‌اند و قبلاً هم در مصر در ضمن مجموعه‌ای به نام جامع البدایع چاپ شده بوده است، ناشر روسی مدعی است که ناشران مصری اشتباه کرده پنداشته‌اند رساله (تضاد) رساله مستقلى است در صورتی که متمم رساله کون و تکلیف و جزئی از آن است.

اتفاقاً آنچه خیام در این رساله قاطعانه اظهار کرده است همانها است که در اشعار منسوب به او درباره آنها اظهار تحریر شده است. و به همین جهت است که برخی از محققان اروپائی و ایرانی انتساب این اشعار را به خیام نفی می‌کنند و برخی براساس یک سلسله قرائن تاریخی معتقدند که دو نفر به این نام بوده‌اند. یکی شاعر و دیگری حکیم و فیلسوف. شاعر به نام خیام بوده است و حکیم و

ریاضیدان بنام خیامی و به عقیده بعضی (۱) شاعر علی خیام بوده است و حکیم و ریاضیدان عمر خیامی.

اینکه بعضی مدعی شده‌اند که (خیامی) تلفظ عربی خیام است (۲) مردود است، زیرا او خود در مقدمه رساله فارسی که در (وجود) نوشته است، می‌گوید: (چنین گوید ابوالفتح عمر ابراهیم الخیامی). (۳)

شاید این اندازه را بتوان مسلم دانست که وی مانند اکثر اینگونه دانشمندان در عین کمال ایمان و اعتقاد به مبانی دینی که از همه کتب او ظاهر و لائح است حتی نوروز نامه منسوب به او با متعبدان قشری سربرسر می‌گذاشته و همین برای او زحمت و دردسر فراهم می‌کرده است. بیهقی می‌نویسد:

« او تالی بوعلی بود اما در خلق ضیقی داشت و در تعلیم و تصنیف ضنتی... روزی به حضرت شهاب الاسلام، الوزير عبدالرزاق بن الفقیه درآمد و امام القراء ابوالحسین الغزالی حاضر بود، در اختلاف قراء درباره آیتی بحث رفت چون امام (خیام) حاضر شد شهاب الاسلام گفت علی الخبیر سقطنا... او وجوه اختلاف قراء بیان کرد و هر وجهی (را) علتی بگفت، پس امام ابوالفخر گفت کثرالله مثلک فی العلماء ». (۴)

تاریخ تولدش معلوم نیست، تاریخ وفاتش را ۵۱۷ و ۵۲۶ گفته‌اند. قدر مسلم

پاورقی:

۱- رجوع شود به بحث محققانه آقای محیط طباطبائی در مجله گوهر سال اول شماره ۶.

۲- علی اصغر حلبی، فلاسفه ایرانی صفحه ۴۰۸.

۳- مجموعه رسائل خیام، چاپ شوروی.

۴- ترجمه تتمه صوان الحکمة صفحه ۷۱ - ۷۲.

این است که عمر طویل کرده (در حدود نود سال) (۱) اما اینکه محضر درس بوعلی را درک کرده باشد، بسیار بعید است. اگر او بوعلی را (معلم) خود می‌خواند از آن جهت است که شاگرد مکتب بوعلی است، نه شاگرد شخص او. و علی‌الظاهر نزد شاگردان بوعلی تحصیل کرده است.

۴- ابوحامد، محمد بن محمد بن محمد بن احمد غزالی طوسی. اگر چه او را در ردیف فلاسفه به معنی مصطلح شمردن صحیح نیست، او خود را فیلسوف نمی‌شمارد بلکه مخالف فلسفه و فلاسفه مخصوصاً ابن سینا است و فلسفه را نزد استاد نخوانده بلکه سه سال به مطالعه فلسفه پرداخته سپس کتاب مقاصد الفلاسفه را نوشته و بعد تهافت الفلاسفه را که از کتب مهم دوره اسلامی است. ضد فلسفه در جهان اسلام زیاد بوده‌اند، اما هیچکس بقدرت غزالی نبوده است، اگر به فاصله کمی افرادی نظیر سهروردی و خواجه نصیرالدین ظهور نکرده بودند غزالی بساط فلسفه را برچیده بود. (۲)

در عین حال نظر به اینکه نظریات منفی غزالی و بندرت نظریات مثبت او نقشی در تحول فلسفه داشته است، ما او را در ردیف فلاسفه آوردیم. معروفترین کتاب غزالی احیاء علوم الدین است، کمتر کتابی در میان مسلمین به اندازه این کتاب اثر گذاشته است. غزالی سرگذشت معروف و جالبی دارد او در سال ۴۵۰ متولد و در ۵۰۵ در گذشته است.

در این طبقه از محمد شهرستانی و ابوحاتم مظفر اسفرازی و میمون بن

پاورقی:

۱- مقالات و بررسیها دفتر پنجم و ششم صفحه ۲۴۲.

۱- برای اطلاع از تاریخ و اندیشه غزالی رجوع شود به کتاب غزالی نامه آقای جلال همائی و کتاب فرار از مدرسه آقای دکتر عبدالحسین زرین کوب استادان دانشگاه تهران .

نجیب واسطی باید نام برد، ولی اولی بیشتر متکلم است تا فیلسوف و دو نفر دیگر بیشتر ریاضیدانند تا فیلسوف.

طبقه نهم

۱- شرف الدین محمد ایلاقی، شاگرد ابوالعباس لوکری و عمرخیام بوده است، هم فیلسوف بوده و هم پزشک، گویند در جنگ قطوان در سال ۵۳۶ کشته شد (۱) بعضی او را شاگرد بهمنیار دانسته‌اند ولی با توجه به تاریخ فوت آن دو، وی استاد قاضی زین‌الدین عمر بن سهلان ساوجی صاحب کتاب البصائر النصیریة است. ایلاقی در سال ۵۳۶ درگذشته است.

۲- ابوالبرکات، هبة‌الله بن علی (یا یعلی) ملکای بغدادی. یهودی بود و مسلمان شد، در علت اسلامش اختلاف است ما قبلاً شاگردی او را نزد هبة‌الله بن سعید ذکر کردیم، کتاب معروف او کتاب (المعتبر) است و واقعاً از کتب معتبر فلسفه است، ابوالبرکات فیلسوفی صاحب نظر است، فلاسفه‌ای مانند صدرالمتألهین به کتاب او نظر دارند. وی مخالف ابن سینا بوده است، سلسله اساتیدش مستقیماً به فارابی می‌رسد، زیرا وی شاگرد سعید بن هبة‌الله و او شاگرد ابوالفضل کتیفات و عبدان کاتب، و آنها شاگردان ابوالفرج بن الطیب، و او

پاورقی:

۱- جزوه آقای احمدی، نقل از متن عربی صوان الحکمة. ترجمه فارسی این متن که نزد من است فاقد این قسمت است، ولی این ترجمه بطور کلی بسیاری از قسمتها را حذف کرده، در حقیقت تلخیص است نه ترجمه کامل.

شاگرد ابوالخیر حسن بن سوار، و او شاگرد یحیی بن عدی منطقی و او شاگرد ابونصر فارابی بوده است، غالباً آحاد سلسله اساتیدش غیر مسلمانند. گویند هنگامی که به حکیم عمر خیام گفته شد که ابوالبرکات بغدادی، ابن سینا را رد می‌کند، گفت او سخنان ابن سینا را نمی‌فهمد تا چه رسد به اینکه رد کند. (۱)

او استاد پدر عبداللطیف بغدادی شایعه ساز معروف سوختن کتابخانه اسکندریه وسیله مسلمین و ابن الفضلان و ابن الدهان منجم و مذهب الدین نقاش بوده است و در آخر عمر کور شده بود و به ابن شاگردان املا می‌کرد. (۲)

۳- محمد بن ابی‌طاھر طبسی مروزی. شاگرد لوکری بوده، مادرش اهل خوارزم و پدرش از حکمرانان بخش‌های مرو محسوب می‌شده است. در سال ۵۳۹ پس از بیماری فلج در سرخس درگذشته است. (۳)

۴- افضل الدین غیلانی عمر بن غیلان. از شاگردان لوکری است، تاریخ صحیحی از او در دست نیست، این قدر معلوم است که شاگرد لوکری و استاد صدرالدین سرخسی است، بنابر نقل محمود محمد خضیری، امام فخرالدین رازی متوفای ۶۰۶ در المحصل از او یاد کرده و بر او رحمت فرستاده است. (۴)

می‌گویند افکارش مخالف ابن سینا بوده است، رساله‌ای در حدوث عالم نوشته و در سال ۵۲۳ در نظامیه مرو به تحصیل اشتغال داشته است.

۵- ابوبکر محمد بن یحیی بن الصائغ اندلسی معروف به «ابن باجه». از اعظم فلاسفه به شمار رفته است. کتابهای زیاد تألیف کرده است. اخیراً رساله «نفس» پاورقی:

۱- تاریخ علوم عقلی در اسلام، نقل از متن عربی تتمه صوان الحکمه صفحه ۱۱۰ - ۱۱۱.

۲- عیون الانباء ج ۲ صفحه ۲۹۸ - ۲۹۹.

۳- جزوه آقای احمدی، نقل از متن عربی تتمه صوان الحکمه.

۴- المهرجان الالفی لذكری ابن سینا صفحه ۵۶.

او به کوشش دکتر محمد صفیر حسن معصومی استاد دانشگاه داکا (پاکستان شرقی) چاپ شده است، در سال ۵۳۳ درگذشته است. وی استاد ابن رشد، فیلسوف معروف اندلسی بوده است. (۱)

۶- ابوالحکم مغربی اندلسی. هم شاعر است و هم حکیم و هم طبیب. ولی روح شعر بیشتر بر او حاکم بود، به هزل بیشتر توجه داشته تا به جد، اصلاً عرب باهلی است. و از مغرب به بلاد مشرق آمد و در حدود مصر و شام بزیست و در سال ۵۴۹ درگذشت. وی استاد ابن الصلاح است که استاد استاد شهاب الدین سهروردی است.

طبقه دهم

۱- صدرالدین ابوعلی محمد بن علی بن الحارثان السرخسی، وی شاگرد افضل الدین غیلانی و استاد فریدالدین داماد و استاد استاد خواجه نصیرالدین طوسی بوده است. اطلاع صحیحی از او در دست نیست، در ترجمه تتمه صوان الحکمه مختصر از او یاد شده است. محمود محمد خضیری از صاحب خریده القصر نقل می کند که وی کتب زیادی در فلسفه و مساحت و حساب تألیف کرده و مدتی در بغداد مقیم بوده و با ابو منصور جوایقی (متوفای ۵۳۹) ملاقات داشته و بازگشته به سرخس و در سال ۵۴۵ (شاید در جوانی) فوت کرده است. (۲)

پاورقی:

۱- عیون الانباء ج ۳ صفحه ۱۰۲.

۲- الکتاب الذهبی للمهرجان الالفی لذکری ابن سینا صفحه ۵۷.

۲- ابوبکر محمد بن عبدالملک بن طفیل اندلسی، از حکماء معروف اندلس است، احتمالاً شاگرد ابن الصائغ بوده است، شهرت بیشتر او شاید بواسطه کتاب معروف «حی بن یقظان» است که از رساله حی بن یقظان ابن سینا تقلید شده ولی از او جامعتر و کاملتر است. این کتاب در ایران وسیله مرحوم بدیع الزمان فروزانفر ترجمه شد و بنگاه ترجمه و نشر کتاب چاپ و منتشر کرد. وی عمر طویل کرده و در سال ۵۸۱ درگذشته است.

۳- قاضی ابو الولید محمد بن احمد بن محمد بن رشد اندلسی، هم فیلسوف است و هم پزشک و هم فقیه، در همه این رشته‌ها کتب متعدد دارد. کتاب معروف او شرحی است که بر ما بعدالطبیعه ارسطو نوشته و چاپ شده است. کتاب فقهی معروفش «بدایةالمجتهد» است که چاپ شده. مجموعه رسائل فلسفی وی را در بمبئی چاپ کرده‌اند. اروپائیان برای او در فلسفه مقامی در حد ابن سینا قائلند، ولی آراء او در میان فلاسفه اسلامی ارزش ندارد.

یکی از کتب معروف او تهافت التهافت است که تهافت الفلاسفة غزالی را رد کرده است. کتاب بی‌ارزشی است. وی فوق‌العاده نسبت به ارسطو متعصب است و به همین جهت با ابن سینا که چنین تعبدی در برابر ارسطو ندارد و آراء شخص خود را دخالت داده است مخالف است. ارنست رنان فیلسوف معروف فرانسوی که معارضاتش با مرحوم سید جمال‌الدین اسدآبادی معروف است، کارهای زیادی در زمینه شناخت ابن رشد انجام داده است. وی در سال ۵۹۵ درگذشته است.

۴- مجدالدین جیلی، درباره این مرد اطلاع زیادی نداریم، همین قدر می‌دانیم در مراغه تدریس می‌کرده و امام فخر رازی نزد او تحصیل کرده است (۱) و همچنین شهاب‌الدین سهروردی نیز در آغاز تحصیلش از محضر او در مراغه استفاده کرده است. (۲) ظاهراً هم حکیم بوده و هم متکلم و هم فقیه و

اصولی. یاقوت در معجم الادبا ضمن شرح سهروردی او را با عناوین فقیه، اصولی، متکلم، می‌ستاید. (۳)

۵- قاضی زیدالدین عمر بن سهلان ساوجی معروف به ابن سهلان. در ساوه بدنیا آمده و در نیشابور می‌زیسته و از کسب دست خود از راه استنساخ کتب زندگی می‌کرده است. به تعبیر ترجمه صوان الحکمة: «شریعت و حکمت را در عقدی واحد نظام داد». وی شاگرد شرف‌الدین ایلاقی سابق‌الذکر است (۴) و گویند شرحی بر رساله‌الطیر بوعلی بفارسی نوشته است. (۵) کتاب معروف او «البصائر النصیریة» است که قسمت منطق آن در مصر چاپ شده و از بهترین کتب منطق است. مطابق آنچه در تتمه صوان الحکمة آمده است همه کتابهای او جز کتاب البصائر النصیریة در یک حریق از بین رفت. ابن سهلان از کسانی است که نام زنده‌ای در فلسفه دارد. احیاناً برخی آرائش نقل می‌شود (۶) تاریخ وفاتش را نمی‌دانیم.

۶- ابوالفتوح. نجم‌الدین احمد بن محمد السری، معروف به ابن الصلاح. بعضی گفته‌اند همدانی الاصل است و بعضی گفته‌اند عراقی و اهل سمیساط (نزدیک فرات در حدود حلوان) بوده است به بغداد مهاجرت کرده و نزد ابوالحکم مغربی سابق‌الذکر تحصیل کرده و در سال ۵۴۸ یعنی یک سال پیش از استاد خود

پاورقی:

۱- عیون الانباء ج ۳ صفحه ۳۴.

۲ و ۳- معجم‌الادباء ج ۷ صفحه ۲۶۹.

۴- جزوه آقای احمدی نقل از متن عربی تتمه صوان الحکمة ص ۱۲۷.

۵- تاریخ علوم عقلی در اسلام صفحه ۲۲۹.

۶- اسفار، مباحث جواهر و اعراض.

در گذشته است (۱) تاریخ ولادت او را نمی‌دانیم، شاید هم بتوان او را از طبقه نهم بشمار آورد. ابوالحکم مغربی که سابقه استادی او را داشت به افضلیت او برخورد اعتراف داشت گویند شفای بوعلی و الفوز الاصغر ابن مسکویه را شرح کرده است. (۲)

۷- محمد بن عبدالسلام انصاری ماردی (ماردینی). در زمان خویش در علوم حکمی یگانه و علامه وقت به شمار می‌آمده است. (۳) زادگاهش منطقه قدس و فلسطین است و پدرانش نیز در آنجا می‌زیسته‌اند، ظاهراً جد اعلایش از انصار مدینه بوده است. استاد فلسفه او ابن الصلاح سابق‌الذکر است و قصیده عینیه معروف بوعلی را شرح کرده است (۴) و بنا بر گفته ابن القفطی، شهاب الدین سهروردی مقداری فلسفه نزد او آموخته است. (۵)

فخرالدین ماردینی مردی فوق‌العاده متشعر و متعبد بوده است، در سال ۵۹۴ با آرامش و اطمینان روحانی و مذهبی خاصی در سن ۸۲ سالگی جان به جان آفرین تسلیم کرد. (۶)

باورقی:

۱- نامه دانشوران ج ۱ صفحات ۲۵۱ - ۲۶۰.

۲- ریحانة الادب ج ۸ صفحه ۶۸.

۳- عیون الانباء ج ۲ صفحه ۳۲۸.

۴- عیون الانباء ج ۲ صفحه ۳۲۷.

۵- تاریخ الحکماء ابن القفطی ص ۲۹۰.

۶- عیون الانباء ج ۲ صفحه ۳۲۸.

طبقه یازدهم

۱- فخرالدین، محمد بن عمرو بن الحسین الرازی معروف به امام فخر رازی. هم فقیه بود و هم متکلم و هم مفسر و هم فیلسوف و هم پزشک و هم خطیب. ذهنی فوق‌العاده جوال داشت و در تبحر در علوم مختلف کم نظیر است. در عین اینکه در افکار فلاسفه وارد است، و تألیفاتی گرانبها در فلسفه دارد، طرز تفکرش تفکر کلامی است نه فلسفی و سخت بر فلاسفه می‌تازد و در مسلمات فلسفه تشکیک می‌نماید. در تنظیم و تبویب و تقریر مسائل حسن سلیقه دارد، صدرالمتألهین از این نظر از او بسیار استفاده کرده است. مهمترین کتاب فلسفی او «المباحث المشرقیه» است، شهرت بیشترش به واسطه تفسیر مفاتیح الغیب است بر قرآن مجید که جای شایسته‌ای در میان تفاسیر برای خود باز کرده است. برای وی در فلسفه استادی جز مجدالدین جیلی سابق‌الذکر سراغ نداریم و شاید بیشتر با مطالعه بر مسائل فلسفی دست یافته است. ولی شاگردان زیادی داشته است، که بعضی از آنها مبرز بوده‌اند از قبیل شمس‌الدین خسروشاهی، قطب‌الدین مصری، زین‌الدین کشی، شمس‌الدین خوئی، شهاب‌الدین نیشابوری. فخررازی در سال ۵۳۴ متولد شده و در سال ۶۰۶ درگذشته است. (۱)

۲- شیخ شهاب‌الدین، یحیی بن حبش بن میرک سهروردی زنجان، معروف به شیخ اشراق. بدون شک از اعجوبه‌های روزگار است. ذهنی فوق‌العاده وقاد و پاورقی:

۱- عیون الانباء ج ۳ صفحات ۳۴-۴۵ و تاریخ الحکماء ابن القفطی صفحات ۲۹۱-۲۹۳.

جوال و نوجو و مبتکر داشته است. تمایل اشراقی در فلسفه، پیش از او، حتی در فارابی و بوعلی وجود داشته است. اما کسی که مکتبی بنام مکتب اشراق تأسیس کرد و در بسیاری از مسائل راه آن مکتب را از راه مکتب مشاء جدا کرد این مرد بزرگ بود. تقریباً همه مسائلی که اکنون به عنوان نظریات اشراقیون در مقابل مشائین شناخته می شود، و برخی می پندارند آنها مسائل ما به الاختلاف افلاطون و ارسطو است، نتیجه فکر شخص سهروردی است که در مقابل افکار مشائین و بالخصوص مشائیان اسلامی آورده است. وی نزد مجدالدین جیلی (در مراغه) و ظهیرالدین قاری (ظاهراً در اصفهان) و فخرالدین ماردینی (در عراق) تحصیل کرده و مدتی ملازم ماردینی بوده است. ماردینی می گفته در هوش و ذكاء وحدت ذهن ماندش را ندیده ام و از این رو برجانش می ترسم. (۱) گویند البصائرالنصیریة ابن سهلان را نزد ظهیر الدین قاری خوانده است.

سهروردی در سایر علوم و از آن جمله فقه نیز سرآمد بوده است. به شام و حلب رفت و در جلسه درس فقه استاد مدرسه حلاویه حلب بنام شیخ افتخاردین شرکت کرد، برتریش روشن گشت و مقرب استاد شد، صیت شهرتش او را مورد علاقه الملک الظاهر پسر صلاح الدین ایوبی کرد و در حضور او بی محابا با فقها و متکلمین مناظره می کرد و آنها را مغلوب می ساخت، همین کار سبب حسادت دیگران شد و کاری کردند که صلاح الدین ایوبی فرزندش را وادار کرد که او را به قتل برساند. در سال ۵۸۶ در سن ۳۶ سالگی (۲) و یا در سال ۵۸۷ در سن ۳۸ سالگی (۳) کشته شد.

گویند وی با فخرالدین رازی همدرس بوده است، سالها پس از مرگش که

باورقی:

۱- معجم الادباء ج ۷ ص ۲۶۹.

۲- وفيات الاعیان ج ۵ ص ۳۱۶.

۳- عیون الانباء ج ۳ ص ۲۷۴.

نسخه‌ای از کتاب «تلویحات» او را به فخرالدین دادند آنرا بوسید و به یاد ایام همشاگردی اشک از دیده فرو ریخت. (۱)

سهروردی نه تنها در مناظره با فقهاء و متکلمین بی‌پروا بود و دشمنی می‌انگیخت، در اظهار اسرار حکمت، بر خلاف توصیه بوعلی در آخر اشارات، شاید به علت جوانی، بی‌پروائی می‌کرد و از همین رو افراد پخته از اول حدس می‌زدند که جان سالمی نخواهد برد. وقتی که خبر مرگش به دوست و استادش فخرالدین ماردینی رسید گفت همان شد که من حدس می‌زدم و نیز از همین رو درباره‌اش گفته می‌شد که شهاب‌الدین علمش بر عقلش فزونی دارد.

۳- افضل الدین مرقی کاشانی، معروف به بابا افضل. این مرد، علی‌رغم اینکه شخصیت برجسته‌ای دارد، تاریخ روشنی از او در دست نیست، کتابهای بسیاری به فارسی و عربی تألیف کرده است. و اخیراً فهرستی از آنها تهیه و چاپ شده است (۲) بعضی گفته‌اند دائی خواجه نصیرالدین طوسی بوده است ولی تأیید نشده و بسیار مستبعد است.

در کتاب دائره‌المعارف فارسی از انتشارات فرانکلین می‌نویسد: «بابا افضل، شهرت افضل الدین، محمد بن حسین کاشانی، شاعر و عارف ایرانی، به قولی در حدود ۵۸۲ یا ۵۹۲ در قریه مرق کاشان متولد شده و پس از ۶۵۴ یا ۶۶۴ و به قولی در اوایل قرن هفتم وفات یافت... از اصحاب نزدیک خواجه نصیرالدین طوسی بود». لغت نامه دهخدا و همچنین غزالی نامه (۳) وفات او را در ۷۰۷ دانسته‌اند. بعضی وفات او را در ۶۶۶ و بعضی در ۶۶۷ دانسته‌اند.

باورقی:

۱- سه حکیم مسلمان ص ۷۶.

۲- مصنفات افضل الدین کاشانی، تألیف آقایان مجتبی مینوی و دکتر یحیی مهدوی.

۳- غزالی نامه، چاپ دوم صفحه ۱۰۶.

محمود خضیری در مقاله‌ای که در کتاب «دعوه‌التقریب» تحت عنوان «افضل الدین الکاشانی فیلسوف مغمور» نوشته است از نسخه خطی کتابی بنام «مختصر فی ذکر الحکاء الیونانیین و الملیین» که در کتابخانه اسکوریال اسپانیا است نقل کرده که وفات بابا افضل در سال ۶۱۰ بوده است. (۱)

در کتاب «فلاسفه ایرانی» با استفاده از مقدمه مرحوم نفیسی و مقاله خضیری و خصوصاً با استناد به آنچه خواجه در شرح اشارات در باب قیاس خلف از بابا افضل حکایت کرده که با جمله (رحمه الله) بر او درود فرستاده است، استدلال کرده که چون تألیف شرح اشارات مابین سالهای ۶۴۴-۶۲۴ بوده است (۲) و بابا در آنوقت در گذشته بوده است، و آراء او در آنوقت منتشر بوده است پس سال وفات بابا از ۶۶۷ هم جلوتر بوده است.

در کتاب «سرگذشت و عقاید فلسفی خواجه نصیرالدین طوسی» نگارش محمد مدرسی زنجانی از خود خواجه در کتاب سیرو سلوک نقل کرده که:

« پدر بنده ... بنده کمترین را به تحصیل فنون علم و استماع سخن ارباب مذاهب و مقالات ترغیب کردی، تا اتفاق را شخصی از شاگردان افضل الدین کاشی (رحمه الله تعالی) که او را کمال الدین محمد حاسب گفتندی و در انواع حکمت خصوصاً فن ریاضی تقدیمی حاصل کرده بود و با پدر بنده کمترین سابقه دوستی و معرفتی داشت بدان دیار افتاد. پدر، بنده را به استفادات از او و تردد به خدمت او اشارت کرد. و بنده در پیش او به تعلم فن ریاضی مشغول شدم.»

پاورقی:

۳- دعوه‌التقریب صفحه ۱۸۵.

۴- در روضات می‌نویسد که شرح اشارات در سال ۶۴۰ پایان یافت.

از این گفتار روشن می‌شود که خواجه نصیرالدین شاگرد شاگرد بابا افضل بوده است. و بابا از اصحاب خواجه نبوده است (آنچنانکه در دائره المعارف فارسی آمده است) بلکه در طبقه استادان استادان خواجه بوده است. علیهذا اینکه وفات بابا را در ۶۰۶ یا ۶۱۰ و یا قریب به این سنوات بدانیم (بر خلاف آنچه در لغت نامه و غزالی نامه آمده است) اقرب احتمالات است و برخلاف ادعای سعید نفیسی در مقدمه رباعیات بابا افضل و دکتر ذبیح‌الله صفا در تاریخ ادبیات ایران، تولد بابا در اواخر قرن ششم نبوده بلکه در اواسط آن قرن بوده است. این رباعی در مدح بابا، منسوب به خواجه است:

گر عرض دهد سپهر اعلیٰ

فضل فضلا و فضل افضل

از هر ملکی به جای تسبیح

آواز آید که افضل، افضل

طبقه دوازدهم

۱- فریدالدین داماد نیشابوری، از تاریخ زندگی این مرد نیز اطلاع درستی نداریم، همین قدر می‌دانیم که استاد خواجه نصیرالدین طوسی بوده و خواجه اشارات را نزد او تحصیل کرده است (۱) و خود او شاگرد صدرالدین سرخسی سابق الذکر بوده است. سلسله اساتید خواجه از طریق فریدالدین داماد به

پاورقی:

۱- روضات الجنات ص ۵۸۲.

بوعلی می‌رسد. به این ترتیب که خواجه شاگرد فریدالدین داماد، و او شاگرد صدرالدین سرخسی، و او شاگرد افضل الدین غیلانی، و او شاگرد ابوالعباس لوکری و او شاگرد بهمنیار و او شاگرد بوعلی بوده است. سال وفاتش بر ما معلوم نیست.

۲- شمس‌الدین، عبدالحمید بن عیسی خسروشاهی، معروف به شمس‌الدین خسروشاهی، ابن ابی اصیبعه از او به عنوان امام العلماء، سیدالحکماء، قدوه الانام، شرف الاسلام یاد می‌کند. (۱) در طب و فلسفه و علوم شرعیه مبرز و از شاگردان مبرز فخرالدین رازی بوده. کتاب شفا را تلخیص کرده ولی شهرتش در محیط فلسفه به واسطه برخی سؤالات فلسفی است که خواجه نصیرالدین طوسی از او (که در طبقه اساتید خواجه بوده است) کرده و او جواب داده است و در کتب فلسفی مطرح است. (۲)

۳- قطب‌الدین ابراهیم بن علی بن محمد سلمی معروف به قطب‌الدین مصری. این مرد نیز از شاگردان مبرز فخرالدین رازی بوده است. ابن ابی اصیبعه می‌گوید وی اصلاً از بلاد مغرب بوده و بعد به مصر منتقل شده و مدتی در آنجا اقامت کرده سپس به بلاد ایران مسافرت کرده، نزد فخرالدین رازی تحصیل کرده است. استاد خویش فخرالدین را در فلسفه بر بوعلی ترجیح می‌داده است همچنانکه ابوسهل مسیحی را در طب بر بوعلی ترجیح می‌داده است. قطب‌الدین مصری در

پاورقی:

۱- عیون الانباء ج ۳ ص ۳۸۳.

۲- اسفار، ج ۴ (چاپ سنگی) ص ۹۵ و تعلیقه صدرالمتألهین بر شفا ص ۱۷۰. صدرالمتألهین که جوابهای خسروشاهی را کافی نمی‌داند خود رساله مستقلی در جواب این سؤالات نوشته و در حاشیه مبداء و معاد و شرح هدایه چاپ شده است.

فتنه مغول در نیشابور کشته شد. (۱) او نیز از اساتید خواجه نصیرالدین طوسی بوده است (۲) علیهذا خواجه شاگرد شاگرد فخررازی بوده است.

۴- کمال الدین یونس یا کمال الدین بن یونس موصلی معروف به «ابن منعه». ابن ابی اصیبعه که با او قرب زمان داشته او را نیز قدوه العلماء و سیدالحکماء می خواند. (۳) در مدرسه موصل به تدریس علوم فلسفی اشتغال داشته و شاگردانی تربیت کرده است مطابق آنچه در ریحانة الادب آمده، خواجه نزد این مرد نیز تحصیل کرده است. (۴) در ریحانة الادب جلد پنجم صفحه ۹ می نویسد:

«از اکابر علماء حکمای عامه می باشد که در نحو و صرف و فقه و حدیث و تفسیر و طب و تاریخ و موسیقی و هندسه و حکمت و هیئت... وحید عصر خود بوده، در اندک زمانی شهرت بی نهایت یافته و مرجع استفاده افاضل گردید. از بلاد بعیده حاضر حوزه درسی او می شده اند... وفات او در سال ۶۳۹ واقع شده است».

طبقه سیزدهم

۱- خواجه نصیرالدین محمد بن الحسن الطوسی. او را «استاد البشر» لقب

پاورقی:

۱- عیون الانباء ج ۳ ص ۴۵ - ۴۶.

۲- ریحانة الادب ج ۲ صفحه ۱۷۷.

۳- عیون الانباء ج ۲ صفحه ۳۳۷.

۴- ریحانة الادب ج ۲ صفحه ۱۷۷.

داده‌اند و نیازی به معرفی ندارد، ارزش کارهای فلسفی او و نقشی که در تحول فلسفه داشته است نیازمند به یک کتاب است. در ریاضیات از شخصیت‌های معدود جهان بشمار می‌رود، از کسانی است که در اساس هیئت بطلمیوس تشکیک کرده و زمینه را برای هیئت جدید فراهم کرده است. آقای تقی زاده مدعی است که ایرادات خواجه در کتاب تذکره خویش بر اساس هیئت بطلمیوس، به پیشنهاد کوپرنیک لهستانی طرح نوینی را برای هیئت عالم کمک کرده است. (۱)

خواجه مانند بوعلی، یک زندگی پرماجرا داشته است. در آخر اشارات به شکل دردناکی ناله سر می‌دهد، و در عین حال اینهمه آثار آفریده و شاگردان بسیار تربیت کرده است. خواجه در سال ۵۹۷ متولد شده و در سال ۶۷۲ درگذشته است.

۲- اثیرالدین، مفضل بن عمر ابهری. کتاب معروف او کتاب «هدایه» است. در طبیعیات و الهیات که جای شایسته‌ای باز کرده است. این کتاب را قاضی حسین میبدی و صدرالمآلهین شیرازی شرح کرده‌اند. شرح اخیر موجب شهرت بیشتر کتاب و مؤلف آن شده است. علامه حلی در کتاب جوهرالنفیذ صفحه ۷۸ در باب عکس سالبه جزئیه که مورد اتفاق منطقیین است که عکس ندارد. می‌گوید: «به استثنای قضیه مشروطه خاصه و عرفیه خاصه»، بعد می‌گوید: «این مطلب از مطالبی است که اثیرالدین مفضل بن عمر ابهری بر آن وقوف یافت». گویند شاگرد امام فخر رازی بوده است.

پاورقی:

۱- مقالات و بررسیها (نشریه دانشکده الهیات و معارف اسلامی تهران) دفتر هفتم و هشتم ص ۱۶۲.

۳- نجم‌الدین علی بن عمر کاتبی قزوینی، معروف به دبیران. از اکابر حکما و منطقیین و ریاضیدانان بشمار می‌رود. کتاب معروف او در حکمت کتاب حکمة العین است که شروح بسیار بر آن نوشته شده است، کتاب معروفش در منطق شمسیه است که به نام خواجه شمس‌الدین صاحب دیوان جوینی نوشته است و قطب‌الدین رازی آنرا شرح کرده و مجموع متن و شرح از کتب رایج درسی طلاب است. کاتبی استاد علامه حلی و قطب‌الدین شیرازی و همکار و مصاحب خواجه نصیرالدین طوسی در ساختن رصد مراغه بوده و در سال ۶۷۵ درگذشته است.

طبقه چهاردهم

این طبقه را شاگردان خواجه نصیرالدین طوسی تشکیل می‌دهند.

۱- حسن بن یوسف بن مطهر حلی. معروف به علامه حلی. هر چند شهرت علامه حلی به فقاہت است اما او مردی جامع بوده در منطق و فلسفه نیز کاتبی و خواجه بوده است. در سال ۶۴۸ متولد و در سال ۷۱۱ درگذشته است.

۲- کمال‌الدین میثم بن میثم بحرانی، معروف به ابن میثم بحرانی. ادیب و فقیه و فیلسوف بوده است، فلسفه را نزد خواجه نصیرالدین طوسی تحصیل کرده است، بعضی گفته‌اند که خواجه نیز متقابلاً نزد او فقه خوانده است (۱) ابن میثم نهج‌البلاغه را شرح کرده است، از نظر فلسفی، شرح او بهترین شروح

پاورقی:

۱- روضات الجنات صفحه ۵۸۲.

نهج البلاغه شمرده شده و اخیراً در پنج جلد چاپ شده است.
ابن میثم در سال ۶۷۸ یا ۶۷۹ و یا بنا بر تحقیق صاحب الذریعه در سال ۶۹۹
در گذشته است. (۱)

۳- قطب‌الدین محمود بن مسعود بن مصلح شیرازی، معروف به قطب‌الدین
شیرازی. در منطق شاگرد کاتبی قزوینی، و در حکمت و طب (کلیات قانون)
شاگرد خواجه نصیرالدین طوسی بوده است. قانون بوعلی و حکمة‌الاشراق
سهروردی را شرح کرده است و خود کتابی به فارسی در اقسام حکمت نوشته که
بنام «دره التاج» معروف است و اخیراً چاپ شده است. هر سه کتاب نامبرده با
ارزش است. شهرت بیشتر او در جو فلسفی به واسطه شرح حکمة‌الاشراق است.
با خواجه نصیرالدین طوسی در کار رصد مراغه همکاری داشته است. در سال
۷۱۰ یا ۷۱۶ در گذشته است. (۲)

۴- حسن بن محمد بن شرفشاه علوی حسینی استرآبادی معروف به ابن
شرفشاه. در مراغه محضر خواجه را درک کرده و نزد او تحصیل کرده و ملازم او
می‌بوده است. بعد از وفات خواجه به موصل رفته و در مدرسه نوریه به تدریس
حکمت پرداخته است. تجرید خواجه را حاشیه و قواعد العقائد او را شرح کرده
است و در سال ۷۱۵ یا ۷۱۷ یا ۷۱۸ در گذشته است. (۳)

باورقی:

۱- ریحانة الادب ج ۸ صفحه ۲۴۳.

۲- ریحانة الادب ج ۴ ص ۴۷۱.

۳- ریحانة الادب ج ۸ ص ۵۳ - ۵۴.

طبقه پانزدهم

۱- قطب الدین، محمد بن محمد بن ابی جعفر رازی، معروف به قطب الدین رازی، از علمای نامی اسلامی است، حکیم و منطقی و فقیه بوده است، نزد علامه حلی درس خوانده و علامه به او اجازه حدیث داده است، شهید اول او را ملاقات کرده و از او اجازه روایت گرفته و او را دریائی بی پایان یافته است. قطب الدین رازی همچنانکه قبلاً گفتیم شمسیه کاتبی قزوینی را شرح کرده و اکنون کتاب درسی طلاب است، دیگر اینکه کتابی نوشته به نام «محاکات» و در آن کتاب میان دو شارح بزرگ اشارات: فخرالدین رازی و نصیرالدین طوسی داوری کرده است. دیگر اینکه کتاب مطالع الانوار قاضی سراج الدین ارموی را در منطق شرح کرده که چاپ شده و هم اکنون به نام شرح مطالع معروف است و احیاناً در حوزه‌های علمیه تدریس می‌شود. شهرت قطب الدین رازی بواسطه این سه کتاب است ولی او کتابهای دیگر هم دارد. قطب الدین در سال ۷۶۶ یا ۷۷۶ درگذشته است. (۱)

۲- شمس الدین محمد بن مبارکشاه مروی معروف به میرک بخارائی. کتاب «حکمة العین» کاتبی قزوینی را شرح کرده و احیاناً در کتب فلسفه از او به شارح حکمة العین یاد می‌شود و میر سید شریف جرجانی بر شرح حکمة العین حاشیه زده است تاریخ وفاتش بر ما معلوم نیست.

پاورقی:

۱- ریحانة الادب ج ۴ ص ۴۶۵ - ۴۶۷.

۲- قاضی عضدالدین عبدالرحمن ایجی شیرازی. هم حکیم بوده و هم متکلم و هم اصولی. نظریات او در علم اصول و همچنین در برخی مسائل فلسفی و کلامی مطرح است. کتاب معروف او مواقف است که هر چند عنوان کلام دارد نه فلسفه، ولی می‌دانیم که بعد از دوره خواجه نصیرالدین طوسی و تألیف کتاب تجرید، کلام به نسبت زیادی به فلسفه نزدیک شد، یعنی هدفهای کلامی با معیارهای فلسفی، نه با معیارهای کلامی، توجیه می‌شد و بسیاری از مسائل الهیات بالمعنی الاعم و بالمعنی الاخص فلسفه در کتب کلامی طرح می‌شد، لهذا مواقف از این نظر جای شایسته‌ای دارد. این کتاب را میرسیدشریف جرجانی شرح کرده و مکرر با متن چاپ شده است. قاضی عضدالدین شاگردانی تربیت کرده است از قبیل تفتازانی، شمس الدین کرمانی، سیف الدین ابهری. او در سال ۷۰۰ یا ۷۰۱ متولد شده و در سال ۷۵۶ یا ۷۶۰ درگذشته است.

طبقه شانزدهم

۱- سعدالدین مسعود بن عمر بن عبد الله تفتازانی، معروف به ملاسعد تفتازانی. شهرت بیشتر او به کلام و علوم بلاغت است، ولی مردی جامع بوده و از علوم عقلیه فلسفیه بی‌اطلاع نبوده است. متنی در منطق، بسیار مختصر و شیرین به نام تهذیب المنطق تألیف کرده که از زمان خودش تا کنون در حوزه‌های علمیه تدریس می‌شده و می‌شود. تفتازانی کتب زیاد تألیف کرده است. بعضی مدعی‌اند که تفتازانی بعد از خرابی دوره مغول با نیروی حسن بیان بار دیگر به قسمتی از معارف اسلامی جان داد، به علاوه منظور ما از طبقات فلاسفه تنها کسانی نیستند که در فلسفه صاحب نظرند، مقصود، همه کسانی

است که حامل این فن بوده و واسطه انتقال از دوره‌ای به دوره دیگر بوده‌اند. تفتازانی لااقل در منطق این شأن را داشته است. وی در سال ۷۱۲ یا ۷۲۲ در دیهی در نزدیکی شهر نساء متولد شد و در سال ۷۹۱ یا ۷۹۲ یا ۷۹۳ در سرخس درگذشتک بعضی گفته‌اند در سمرقند درگذشت و جنازه‌اش به سرخس منتقل شد. (۱)

۲- سید علی بن محمد بن علی جرجانی معروف به شریف جرجانی و میر سید شریف، به حق او را محقق شریف خوانده‌اند. به دقت نظر و تحقیق معروف است، شهرت بیشترش به ادبیات و کلام است، ولی جامع بوده، حوزه درس فلسفه داشته و در فلسفه شاگردان بسیار تربیت کرده و در نگهداری و انتقال علوم عقلی به نسلهای بعد نقش مؤثری داشته است. محقق شریف آثار و تألیفات فراوان دارد و همه پرفایده است و به قول قاضی نورالله همه علماء اسلامی بعد از میر سید شریف طفیلی و عیال افادات اویند.

تألیفات میر، بیشتر به صورت تعلیقات و شروح است. از قبیل حاشیه بر شرح حکمةالعین در فلسفه حاشیه شرح مطالع در منطق، حاشیه شمسیه در منطق، حاشیه مطول تفتازانی در علم فصاحت و بلاغت، شرح مفتاح العلوم سکاکی در این علم، حاشیه بر کشف زمخشری که تفسیری است مشتمل بر نکات علم بلاغت، و شرح مواقف عضدی در کلام.

از کتب معروف میر، یکی تعریفات است که بنام تعریفات جرجانی معروف است و دیگر کبرا در منطق است به فارسی که برای مبتدیان نوشته و دیگر صرف میر است به فارسی در علم صرف که از زمان خودش تا کنون کتاب درسی مبتدیان طلاب بوده است.

پاورقی:

میرسید شریف شاگرد قطب‌الدین رازی سابق‌الذکر است، گرچه اهل جرجان است ولی در شیراز رحل اقامت افکند. مطابق نقل روضات از مجالس المؤمنین، آنگاه که شاه شجاع بن مظفر به گرگان آمد و با سید ملاقات کرد او را با خود به شیراز برد و تدریس در مدرسه دارالشفا را که خود تأسیس کرده بود به او واگذار کرد. امیر تیمور که بعد وارد شیراز شد میر را با خود به سمرقند برد و در همانجا بود که با سعدالدین تفتازانی مناظرات داشت پس از مرگ امیر تیمور، میر بار دیگر به شیراز آمد و تا پایان عمر در شیراز بود.

میرسد شریف از بیست سالگی به کار تدریس و تحقیق مشغول بوده، مخصوصاً به تدریس فلسفه و حکمت اهتمام زیاد داشت و حوزه درس قابل توجهی از فضلا تشکیل داده بود.

گویند یکی از کسانی که در حوزه درس او شرکت می‌کرد خواجه لسان الغیب حافظ شیرازی بود، هرگاه در مجلس او شعر خوانده میشد می‌گفت به عوض این ترهات به فلسفه و حکمت بپردازید اما چون شمس‌الدین محمد (حافظ) می‌رسید خود سید می‌پرسید بر شما چه الهام شده است؟ غزل خود را بخوانید. شاگردان او اعتراض کردند که این چه رازی است که ما را از سرودن شعر منع می‌کنی ولی به شنیدن شعر حافظ رغبت نشان می‌دهی؟ او در پاسخ می‌گفت: شعر حافظ همه الهامات و حدیث قدسی و لطائف حکمی و نکات قرآنی است. (۱)

میرسید شریف در سال ۷۴۰ در گرگان متولد شده و در سال ۸۱۶ در شیراز در گذشته است. (۲)

پاورقی:

۱- مقدمه انجوی بر دیوان حافظ، نقل از حافظ شیرین سخن تألیف مرحوم دکتر محمد معین.

۲- روضات الجنات صفحه ۴۷۶.

طبقه هفدهم

این طبقه بیشتر شاگردان محقق شریفند که بعد از او ناشر افکار او بوده‌اند.

۱- محیی‌الدین گوشکناری. این مرد، شاگرد میرسید شریف جرجانی و استاد محقق دوانی بوده است. از تاریخ تولد و وفات او اطلاعی نداریم.

۲- خواجه حسن‌شاه معروف به بقال، این مرد، نیز شاگرد میرسید شریف و استاد دوانی بوده است.

فاضل معاصر آقای علی دوانی در کتاب شرح زندگانی جلال‌الدین دوانی از حبیب‌السیر نقل کرده‌اند که محیی‌الدین گوشکناری و خواجه حسن‌شاه بقال در زمان میرزا محمد بایسنقر در شیراز به لوازم تدریس و افاده قیام نموده‌اند.

۳- سعدالدین اسعد دوانی، پدر محقق جلال‌الدین دوانی. او نیز از شاگردان محقق شریف بوده است.

۴- قوام‌الدین کربالی، استاد سید صدرالدین دشتکی و جلال‌الدین دوانی و شاگرد شریف جرجانی بوده است.

ما فعلاً در این طبقه جز اینها کسی را سراغ نداریم و اصلاً نمی‌دانیم در این دوره که قتل و غارت مغول آثار خود را در همه شؤون ظاهر ساخته بود و قتل‌عام‌های امیر تیمور گورکانی هم مزید بر علت شده بود، در غیر شیراز چراغی روشن و حوزه‌ای دایر بوده یا نبوده است؟!

طبقه هجدهم

۱- سیدالحکما محمد بن ابراهیم حسینی دشتکی شیرازی معروف به صدرالدین دشتکی و سید سند. از اعظم حکماء دوره اسلامی و از افراد صاحب نظر است، تا زمان میرداماد افکار و آراء و آثار او و معاصر نامدارش جلال الدین دوانی، در میان فضلا و طالبان حکمت مطرح بود. برخی از آراء و افکار او هنوز در میان فلاسفه اسلامی مطرح است و برخی افکار مقبول دارد که اکنون مورد قبول فلاسفه بعد از صدرا است، این مرد در سال ۸۲۸ متولد شده و در سال ۹۰۳ در گذشته است معقول را نزد مردی بنام سید فاضل فارسی و قوامالدین کربالی (شاگرد سید شریف) تحصیل کرده است.

۲- علامه، جلالالدین محمد بن اسعدالدین دوانی صدیقی، معروف به علامه دوانی و محقق دوانی. در منطق و فلسفه و ریاضیات صاحب نظر بوده است، برخی آراء و افکار او نیز هنوز در کتب فلسفه مطرح است. شاگرد قوامالدین کربالی و محییالدین گوشکناری و حسنشاه معروف به بقال و پدرش اسعدالدین دوانی (که همه از شاگردان سید شریف بوده‌اند) بوده است.

صاحب روضات (۱) و همچنین صاحب ریحانة الادب (۲) علامه دوانی را شاگرد مستقیم میرسید شریف پنداشته‌اند. ولی فاضل معاصر آقای علی دوانی در کتاب نفیس خود (شرح زندگانی جلال‌الدین دوانی) اشتباه آنها را روشن و ثابت

پاورقی:

۱- روضات، صفحه ۴۷۶.

۲- ج ۳ ص ۲۱۴.

کرده‌اند که علامه دوانی زمان میرسید شریف را درک نکرده، بلکه شاگرد شاگردان او بوده است.

علامه دوانی از کسانی است که در حیات و ممات خود جنجال علمی برانگیخته است. در زمان حیاتش با سید صدرالدین دشتکی مشاجرات زبانی و قلمی فراوان داشته که معروف است. بعد از خودش کتابهایش مورد توجه و رد و دفاع و نقض و ابرام بوده است. صدرالمتألهین در جلد سوم اسفار (چاپ سنگی صفحات ۱۶-۱۴) در حدود سه صفحه نظریه‌ای از علامه دوانی نقل و رد می‌کند و در آخر می‌گوید: «بحث را از آن نظر طولانی کردیم که اکنون اکثر اهل نظر را گمان بر آن است که نظریه این علامه تحریر آخرین سخن درباب توحید است، ما ناچار بودیم خلل‌های سخن او را آشکار سازیم.»

از این جمله‌ها می‌توان نفوذ فوق‌العاده دوانی را در متأخرانش دریافت. در زمان علامه دوانی در اثر صیت شهرت وی، شیراز مرکز ثقل علوم فلسفی بوده، از خراسان و آذربایجان و کرمان و حتی از بغداد و روم و ترکستان، دانشجویان به شیراز رهسپار می‌شده‌اند (۱) علامه دوانی در سال ۸۳۰ متولد شده و در سال ۹۰۳ یا ۹۰۸ درگذشته است.

۳- علی بن محمد سمرقندی قوشجی، معروف به ملاعلی قوشجی صاحب شرح معروف بر تجرید خواجه نصیرالدین طوسی. قوشجی هم متکلم بوده و هم ریاضیدان، زیج الغ بیک را که قاضی زاده رومی (استادش) و غیاث‌الدین جمشید کاشانی نابغه ریاضیدان، شروع کرده بودند و موفق به انجام آن نشده بودند، قوشجی به امرالغ بیک بن شاهرخ بن امیر تیمور که خود ریاضیدانی ماهر و استاد قوشجی بود به پایان رسانید.

پاورقی:

۱- رجوع شود به کتاب شرح زندگانی جلال الدین دوانی تألیف آقای علی دوانی.

به تبریز و عثمانی سفر کرده و در عثمانی اقامت کرده و در همانجا در سال ۸۷۹ درگذشته است. (۱) شرح قوشجی بر تجرید خواجه نصیرالدین طوسی از کتبی است که همواره مورد توجه فضلا بوده و حواشی و تعلیقات فراوان بر آن زده شده است. شرح قوشجی، در تاریخ فلسفه الهی نقش فعالی داشته است.

طبقه نوزدهم

این طبقه را شاگردان سید صدرالدین دشتکی و علامه دوانی تشکیل می‌دهند.

۱- غیاث‌الدین منصور دشتکی فرزند برومند سید صدرالدین دشتکی. از اعظم حکما به شمار می‌رود، گویند در بیست سالگی از علوم زمان خود فارغ گشت. در زمان شاه طهماسب مدتی صدارت عظمی داشت و بعد استعفا داد و به شیراز برگشت. مدرسه منصوریه شیراز - که هم اکنون باقی است - از تأسیسات او است، دنباله کار پدر خود را در رد نظریات علامه دوانی گرفت و احياناً در مناظرات حضوری آن دو شرکت می‌کرد، چندین کتاب فلسفی دارد از قبیل اثبات الواجب، شرح هیاکل النورسهروردی، حاشیه بر شرح اشارات خواجه، حاشیه بر شفای بوعلی، محاکمات میان پدرش و دوانی در حواشی آن دو بر تجرید.

صدرالمآلهین در الهیات اسفار از او به عنوان «سراییه المقدس المنصور

پاورقی:

المؤید من عالم ملکوت السماء غیاث اعظم السادات و العلماء « یاد می نماید. (۱)
غیاث الدین دشتکی در سال ۹۴۰ یا ۹۴۸ درگذشته است.

۲- محمود نیریزی شاگرد دیگر سید صدرالدین دشتکی. گویند چند کتاب جلال الدین دوانی را شرح کرده و بر او تاخته و از استاد خویش دفاع کرده است. (۲) است، و هم شرحی بر دیوان منسوب به حضرت امیر (علیه السلام) نوشته است که آن نیز سبب شهرتش گشته است. کتابی به فارسی به نام (جام گیتی نما) (۳) در فلسفه نوشته است. (۴)

۳- قاضی کمال الدین میبدی یزدی. شهرت این شخص بواسطه شرحی است که بر هدایه اثیرالدین ابهری نوشته که به شرح هدایه میبدی معروف.

۴- جمال الدین محمود شیرازی: کرسی تدریس جلال الدین را بعد از مرگش این مرد اشغال کرده است، از اطراف و اکناف به حوزه درسش می آمده اند، ملا احمد اردبیلی معروف به مقدس اردبیلی، ملا عبدالله شوشتری، ملا عبدالله یزدی صاحب حاشیه معروف بر تهذیب المنطق، ملا میرزا جان شیرازی معروف به فاضل با غنوی از شاگردان او بوده اند. (۵)

۵- ملا حسین الهی اردبیلی فرزند خواجه شرف الدین عبدالحق اردبیلی. از شاگردان علامه دوانی و امیر غیاث الدین است و شیعه است، و چون زمانش پاورقی:

۱- اسفار چاپ سنگی ج ۳ صفحه ۱۸.

۲- شرح زندگانی جلال الدین دوانی ص ۱۲۶.

۳- آقای عبدالله نورانی آنرا تصحیح کرده اند و آماده چاپ است.

۴- شرح زندگانی جلال الدین دوانی ص ۱۰۸.

۵- شرح زندگانی جلال الدین دوانی صفحه ۱۱۰.

مصادف است با ظهور شاه اسماعیل صفوی بعضی رسائل خود را به نام او نوشته و به او اهداء کرده است. اگر چه اردبیلی است اما برای کسب فیض و فضیلت به بلاد مختلف از آن جمله شیراز و هرات مسافرت کرده است. آثار مختلف در منطق، کلام، فلسفه، هندسه و هیئت نوشته است که غالباً، طبق معمول آن زمان به صورت حاشیه و یا حاشیه بر حاشیه است از قبیل حاشیه بر شرح مواقف و شرح مطالع و شرح شمسیه و شرح هدایه میبدی و حاشیه علامه دوانی بر شرح تجرید و حاشیه سید صدر بر آن کتاب و شرح چغمینی و شرح تذکره خواجه در هیئت و تحریر اقلیدس در هندسه و بیست باب در اسطرلاب، تاریخ وفاتش را نمی دانیم. (۱)

طبقه بیستم

۱- ملا عبدالله یزدی صاحب حاشیه معروف بر منطق التهذیب که به حاشیه ملا عبدالله معروف و کتاب درسی طلاب در منطق است. بعضی مدعی شده اند که از علوم شرعیه بی اطلاع بوده است، ولی برعکس، هم فقیه بوده و هم اهل معقول، خصوصاً منطق. در شیراز نزد جمال الدین محمود سابق الذکر و امیر غیاث الدین دشتکی تحصیل کرده است در آخر عمر به عراق رفته و مجاور شده و در همانجا در سال ۹۸۱ درگذشته است. (۲)

پاورقی:

۱- روضات صفحه ۱۸۵ - ۱۸۶.

۲- روضات الجنات ص ۳۵۸.

۲- ملاحیب‌الله باغنوی شیرازی معروف به ملا میرزاجان و فاضل باغنوی. شاگرد جمال‌الدین محمود بوده و چند حاشیه و شرح از علامه دوانی را حاشیه کرده است در سال ۹۹۴ درگذشته است. در طبیعیات شرح منظومه سبزواری از او با عنوان (فاضل باغنوی) ذکرى به میان آمده است.

۳- شمس‌الدین محمد خفری شیرازی، شاگرد امیر غیاث‌الدین منصور بوده است و ظاهراً حوزه درس علامه دوانی و سید صدرالدین دشتکی را نیز درک کرده است شرح تجرید و شرح حکمة‌العین را حاشیه زده و رساله‌ای تحت عنوان اثبات الواجب دارد. مرد دقیق‌النظری بوده است، صدرالمتألهین در جلد اول اسفار مطالبی از او نقل کرده و مورد بحث قرار داده است. خفری را می‌توان از طبقه نوزدهم هم به شمار آورد یعنی او از جوانسالان طبقه نوزدهم و کهنسالان طبقه بیستم بوده است وی در سال ۹۵۷ یا ۹۳۵ درگذشته است.

۴- خواجه افضل‌الدین ترکه. از شاگردان جمال‌الدین محمود است. (۱) صاحب روضات می‌گوید فاضل حکیم خواجه افضل‌الدین محمد بن حبیب‌الله معروف به ترکه، استاد شیخ ابوالقاسم کازرونی حکیم امامی معروف به نصرالبیان است. نصرالبیان در کتاب سلم السموات که بخشی از آن در تاریخ حکما است (صاحب روضات از آن کتاب فراوان بهره برده و نقل می‌کند) درباره استاد خویش گفته است طلوع و شهرت این استاد مابین سالهای ۹۷۰ و ۹۹۰ در بلاد عراق عرب و خراسان بوده است.

۵- حکیم داود بن عمر انطاکی مصری. تنها در نامه دانشوران از این مرد ذکرى دیده ایم، وی از اجلاء فضلاء اطباء و معتبرین حکمای اواخر سده دهم و پاورقی:

اوایل سده یازدهم بوده است، مطابق آنچه خودش شرح حال خود را املاء کرده در انطاکیه کور مادرزاد متولد شده تا هفت سالگی فلج هم بوده است و در همان حال مقدمات را آموخته و قرآن را حفظ کرده و همیشه از خداوند شفای خود و توفیق تحصیل مسئلت می نموده است، تا اینکه مسافری از عجم به نام محمد شریف با او برخورد می کند و فلج او را معالجه می نماید. و چون هوش و ذکاوت خارق العاده او را می بیند به او منطق و ریاضیات و فلسفه می آموزد. او خود علاقه مند به آموختن زبان فارسی می شود ولی استاد می گوید بهتر است زبان یونانی بیاموزی و جز من کسی در این دیار زبان یونانی نمی داند.

داود بعد به قاهره رفته و طبع مردم آن دیار را به علوم عقلی بی میل دیده است، در آخر عمر مجاور بیت الله شده و در سال ۱۰۰۸ در گذشته است.

از حفظ و تسلط داود بر متون فلسفی و طبّی از قبیل قانون، شفا، اشارات، نجات، حکمة المشرقیة، تعلیقات، محاکمات، مطارحات، رسائل اخوان الصفا که همواره ملازم این کتب بوده داستانها آورده اند. داود تألیفاتی داشته از جمله رساله ای در (عشق) تألیف کرده که نامه دانشوران به تفصیل آورده است. (۱)

طبقه بیست و یکم

۱- میر محمدباقر داماد. معروفتر از آن است که نیازمند به معرفی باشد، پس از حمله مغول، به عللی که فعلاً بر من روشن نیست، جز در فارس حوزه علمی قابل توجهی به چشم نمی خورد، البته در هرات و سمرقند و جاهای دیگر احیاناً

پاورقی:

افرادی بوده‌اند ولی حوزه گرم ظاهراً منحصر به شیراز بوده است.

متأسفانه حوزه شیراز فوق‌العاده خصلت جدلی دارد، در طول تقریباً دو قرن و نیم بیشتر کوششها صرف مجادلات می‌شده است، بر گفته‌های یکدیگر شرح و حاشیه می‌نوشته‌اند و بر آن حاشیه‌ها نیز حواشی دیگر و همچنین حاشیه بر حاشیه... در عین حال دوره شیراز دوره آمادگی بوده است.

در زمان شاه عباس کبیر با طلوع افرادی مانند میرداماد و شیخ بهائی و میر فندرسکی، اصفهان مرکز علوم عقلی اسلامی گشت به طوری که شخصی مانند صدرالمتألهین از وطنش شیراز مهاجرت می‌کند و برای کسب فیض به اصفهان می‌آید. همچنانکه با مهاجرت علمای جبل عامل از قبیل محقق کرکی به ایران حوزه‌ای بسیار عالی فقهی در اصفهان تشکیل شد. از مشخصات حوزه فلسفی اصفهان این است که دیگر از آن بحث و جدلها که غالباً کم فایده بود خبری نیست، فلسفه به وسیله میرداماد رنگ و بوی دیگری می‌گیرد که اکنون جای بحث آن نیست.

میرداماد اگر از حکمای طراز اول اسلامی به شمار نرود لااقل در طراز دوم هست. وی علاوه بر اینکه فیلسوف بود، فقیه و ریاضیدان و ادیب و رجالی هم بود. رویهم‌رفته مردی جامع بود، و خود را «معلم ثالث» می‌خواند.

وی حوزه درس باشکوه و گرم و پر برکتی تشکیل داد، ما در طبقه بیست و دوم بعضی از شاگردان او را معرفی خواهیم کرد. درست معلوم نیست که میرداماد تحصیلات فلسفی خویش را چگونه و نزد چه کسانی انجام داده است، اساتید او را که شمرده‌اند عبارتند از شیخ عبدالعالی کرکی، سید نورالدین عاملی، تاج‌الدین حسین صاعد طوسی، فخرالدین استرآبادی سماکی سه نفر اول اهل معقول نبوده، استاد منقول میر بوده‌اند، تنها شخص اخیر است که اهل معقول بوده است.

آقای سید علی بهبهانی در مقاله‌ای که تحت عنوان «فلسفه و شرح حال و

نقد آثار میرداماد « نوشته‌اند می‌گویند: « فخرالدین محمد حسینی استرآبادی معاصر شاه طهماسب (۹۱۸-۹۸۴) به نوشته اسکندر بیک از بزرگان سماک استرآباد بوده، از فحوای کلام وی استفاده می‌شود که میرداماد مجلس درس او را دریافته ولی از لحاظ زمان هم طراز او نبوده (۱) و وی را در مقابل محقق خفری محقق فخری می‌گفته‌اند. (۱)

محدث قمی در الکنی و الالقباب نیز از این شخص به عنوان استاد میرداماد یاد می‌کند، همچنین ریحانة الادب. ولی اتفاقاً از فرد دیگری نیز عیناً به همین نام (فخرالدین استرآبادی حسینی) در همین عصر یاد شده که او نیز اهل معقول بوده، الهیات و جواهر و اعراض شرح تجرید قوشجی را حاشیه کرده است. (۲) و بنابر نقل آقای علی دوانی، حاشیه دوانی بر تهذیب المنطق را نیز حاشیه کرده است. (۳) ابتداء به نظر می‌رسد که دو نفر به این نام نیست یک، نفر است، ولی صاحب الذریعه (۴) تصریح می‌کند که اینها دو نفرند: به علاوه فخرالدین سماکی محمد بن الحسن است و آن دیگری محمد بن الحسین.

ما اطلاع بیشتری از اساتید معقول میرداماد نداریم، اینکه فخرالدین سماکی (محقق فخری) نزد چه کسی تحصیل کرده و شاگردان دیگرش چه کسانی بوده‌اند و در چه سالی درگذشته است چیز درستی نمی‌دانیم. گویند شاگرد غیاث‌الدین منصور دشتکی بوده است. (۵)

پاورقی:

۱- دفتر سوم و چهارم مقالات و بررسیها نشریه دانشکده الهیات و معارف اسلامی صفحه ۲۷.

۲- ریحانة الادب ج ۴ صفحه ۳۰۴.

۳- شرح حال جلال‌الدین دوانی صفحه ۱۶۵.

۴- الذریعه ج ۱ ص ۹۹.

۵- بنابر یادداشتی که آقای عبدالله نورانی از فضلاء معاصر فرستاده و از « فردوس شوشتر» ص ۶۱ نقل کرده‌اند. علیهذا میرداماد با دو واسطه شاگرد صدرالدین دشتکی است.

۲- شیخ بهاءالدین محمد بن حسین بن عبدالصمد عاملی. از مهاجرین جبل عامل است، در جامعیت علوم و فنون فوق‌العادگی دارد، از استادان او در علوم عقلی (منطق و فلسفه) جز ملا عبدالله یزدی سابق‌الذکر کسی را نمی‌شناسیم، سلسله اساتید معقول شیخ از طریق ملا عبدالله به خواجه نصیرالدین طوسی، و سپس به بوعلی می‌رسد. آنچه مسلم است این است که شیخ علاوه بر آنکه ادیب و فقیه و مفسر و ریاضیدان و مهندس و شاعر بوده، حکیم و فیلسوف هم بوده است، از حوزه درس فلسفه او اطلاعی نداریم. معروف است که صدرالمتألهین ابتدا به درس شیخ می‌رفت، شیخ که استعداد خارق‌العاده او را دید، او را به درس میرداماد فرستاد. از آثار فلسفی شیخ نیز چیزی در دست نیست جز رساله‌ای که می‌گویند اخیراً در مصر از او درباره وحدت وجود چاپ شده است. (۱)

شیخ در سال ۱۰۳۰ درگذشته است.

۳- میرابوالقاسم فندرسکی. اهل فندرسک از توابع استرآباد است. حکیم و ریاضیدان و عارف مشرب است، با آنکه حوزه بزرگی داشته و شاگردانی تربیت کرده اطلاع زیادی از زندگانش در دست نیست، معاصر شیخ بهائی و میرداماد بوده است، مسافرتی به هند رفته از نظریات حکماء هند آگاه شده است. میرفندرسکی رساله‌ای درباره صناعات نوشته که بنام «رساله صنایع» معروف است و رساله‌ای در (حرکت) بر طبق مسلک مشائین نوشته (۲) و در ۱۰۵۰ در سن هشتاد سالگی در گذشته است.

پاورقی:

- ۱- دکتر محسن جهانگیری نشریه فلسفه دانشکده ادبیات شماره ۱ ص ۷۲.
- ۲- منتخباتی از این دو رساله اخیراً به همت آقای سید جلال آشتیانی در مجموعه (منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران) چاپ شده است.

طبقه بیست و دوم

این طبقه شاگردان شیخ بهائی و میرداماد و میرفندرسکی می‌باشند.

۱- رفیع‌الدین محمد بن حیدر حسینی طباطبائی نائینی مشهور به میرزا رفیعا. شاگرد شیخ بهائی و میرفندرسکی بوده از سادات طباطبائی نائین و زواره اردستان است. مرحوم میرزای جلوه فیلسوف معروف عهد قاجار و متوفا در ۱۳۱۴ از اولاد و احفاد او است. رساله‌ای در اقسام تشکیک دارد که مورد توجه متأخران است. شرح اشارات خواجه و شرح حکمة‌العین شریف جرجانی را حاشیه کرده است و رساله‌ای در حل شبهه استلزام که در کتب فلسفه مطرح است نوشته است. رساله‌ای به نام (ثمره شجره الهیه) در اصول عقائد با پاره‌ای از مقدمات فلسفی اخیراً از او به وسیله آقای عبدالله نورانی از فضلاء معاصر چاپ و منتشر شده است. میرزا رفیعا در سال ۹۹۹ متولد و در سال ۱۰۸۳ در سن ۸۵ سالگی درگذشته است.

۲- محمد بن ابراهیم قوامی شیرازی معروف به صدرا و صدرالمتألهین. حکیم الهی و فیلسوف ربانی بی‌نظیر که حکمت الهی را وارد مرحله جدیدی کرد. صدرا در آنچه علم اعلی یا علم کلی یا فلسفه اولی یا حکمت الهی خوانده می‌شود، و تنها همین بخش است که به حقیقت، فلسفه است و فلسفه حقیقی خوانده می‌شود، زیرا سایر بخشها اعم از ریاضی و طبیعی در قلمرو علوم است تمام فلاسفه پیشین را تحت‌الشعاع قرار داد، اصول و مبانی اولیه این فن را تغییر داد و آن را بر اصولی خلل‌ناپذیر استوار کرد.

فلسفه صدرا از یک نظر به منزله چهار راهی است که چهار جریان یعنی حکمت مشائی ارسطوئی و سینائی، و حکمت اشراقی سهروردی، و عرفان نظری محیی الدینی، و معانی و مفاهیم کلامی با یکدیگر تلاقی کرده و مانند چهار نهر سر به هم برآورده رودخانه‌ای خروشان به وجود آورده‌اند. از نظر دیگر به منزل (صورتی) است که بر چهار عنصر مختلف پس از یک سلسله فعل و انفعالات اضافه شود و به آنها ماهیت و واقعیت نوین بخشد، که با ماهیت هر یک از مواد آن صورت متغایر است.

فلسفه صدرا یک نوع جهش است که پس از یک سلسله حرکتهای مداوم و تدریجی در معارف عقلی اسلامی رخ داده است.

فلسفه صدرا از نوع « سهل ممتنع » است، به ظاهر بسیار ساده است، عبارتش ادیبانه و منشیانه است، اما یک فرد بسیار مستعد سالها باید کار کند تا به مرحله اول برسد یعنی بفهمد که آنرا نمی‌فهمد، تا بار دیگر با دید دیگری وارد شود. بسی افراد سالها عهده‌دار تدریس فلسفه صدرا بوده‌اند درحالیکه به عمق آن نفوذ نکرده‌اند، از اینرو توصیف و تحلیل کار صدرا کار هر فلسفه خوانده‌ای نیست.

صدرا شاگرد شیخ بهائی و میرداماد بوده است، در شرحی که بر اصول کافی نوشته از شیخ بهائی به عنوان استاد علوم نقلی و از میرداماد به عنوان استاد علوم عقلی یاد می‌کند. کتابهای صدرا معروفتر از آن است که در اینجا ما بخواهیم معرفی کنیم. وی در سال ۱۰۵۰ ضمن هفتمین سفر حج که پیاده می‌رفت در بصره درگذشت.

۳- شمس‌الدین گیلانی معروف به ملا شمس. از شاگردان میرداماد است. میان او و همشاگردیش ملا صدرا مراسله‌ای صورت گرفته است. ملا شمس درباره چند مشکل در فلسفه از قبیل موضوع در حرکت کمیّه و وجود ذهنی سؤال

کرده و صدرا پاسخ گفته است، پاسخ صدرا به صورت رساله‌ای کوچک درآمده و در حاشیه مبدأ و معادوی با چاپ سنگی چاپ شده است.

۴- سلطان العلماء آملی مازندرانی معروف به خلیفه‌السلطان. شاگرد شیخ بهائی و میرداماد بوده است، شاه عباس دخترش را به او داد و مدتی وزارت شاه صفی و شاه عباس ثانی را داشته است. وی مردی است محقق، حواشی او بر معالم و شرح لمعه نمونه یک کار تحقیقی است، بدون حشو و زوائد چیز می‌نوشته است، بر حاشیه خفری بر شرح تجرید قوشجی نیز، حاشیه نوشته است. وی در سال ۱۰۶۴ در سن ۶۴ سالگی درگذشته است.

۵- سید احمد عاملی داماد و خاله زاده میرداماد و شاگرد اوست. بر الهیات شفا حاشیه نوشته و حاشیه‌اش در چاپ سنگی تهران چاپ شده است. در آن حواشی قسمتهایی آورده که می‌رساند. از میرداماد است و گاهی هم خود اشاره یا تصریح به آن می‌کند. میرداماد و سید احمد، نواده دختری محقق کرکی می‌باشند.

۶- قطب‌الدین اشکوری صاحب کتاب معروف «محبوب القلوب»، در تاریخ فلاسفه، شاگرد میرداماد بوده است.

۷- سید امیر فضل الله استرآبادی. این مرد نیز شاگرد میرداماد بوده است. (۱) از این مرد اطلاع درستی در دست نداریم، مطابق آنچه در روضات ضمن احوال مقدس اردبیلی به نقل از ریاض‌العلماء آمده است (۲) امیر فضل الله از

باورقی:

۱- مقالات و بررسیها دفتر سوم و چهارم ص ۲۸.

۲- روضات صفحه ۲۳.

بزرگان شاگردان مقدس اردبیلی بوده است. هنگامی که وفات مقدس اردبیلی نزدیک شد از او پرسیدند بعد از شما به چه کسی رجوع کنیم؟ او جواب داد در شرعیات به امیرعلام، و در عقلیات به امیر فضل الله.

طبقه بیست و سوم

۱- ملا محسن فیض کاشانی، حکیم و عارف و محدث مشهور. شاگرد و داماد ملاصدرا بوده و حکمت را نزد وی آموخته است از او رساله‌هایی در حکمت و فلسفه باقی است، کتاب «اصول المعارف» او اخیراً چاپ شده است. (۱)
آنچه در این زمینه از فیض به ما رسیده است عیناً تلخیص گفته‌های استاد است، مرحوم فیض در سال ۱۰۹۱ درگذشته است. ما ضمن احوال مفسران و محدثان نیز از مرحوم فیض یاد کردیم.

۲- ملا عبدالرزاق لاهیجی صاحب «شوارق الالهام» و «گوهر مراد»، شاگرد و داماد دیگر ملاصدرا. ملا عبدالرزاق، برعکس ملا محسن فیض، مثل این است که از استاد خود کمتر متأثر شده است، نوشته‌هایش رنگ و بوی حکمای قبل از صدرا از قبیل علامه دوانی و غیاث‌الدین دشتکی را دارد، نه رنگ و بوی فلسفه ملاصدرا، وی در سال ۱۰۷۱ یا سال ۱۰۷۲ درگذشته است.

۳- ملا رجبعلی تبریزی اصفهانی، صاحب روضات از صاحب ریاض العلماء نقل می‌کند که وی نزد شاه عباس ثانی و صاحبان مقامات مملکتی، محترم بوده که به پاورقی:

۱- به همت آقای سید جلال آشتیانی.

دیدارش می‌رفته‌اند. ملا رجبعلی شاگردانی داشته از آن جمله مولی محمد تنکابنی و حکیم محمد حسین قمی و قاضی سعید قمی. (۱)

وی شاگرد میرفندرسکی بوده و در سال ۱۰۸۰ در گذشته است. (۲)

۴- ملا محمد باقر معروف به محقق سبزواری. هم حکیم است و هم از اعاضم فقهاء، شاگرد شیخ بهائی (۳) و میرفندرسکی (۴) بوده است و بر «الهیات شفا» حاشیه‌متینی نوشته است که مورد استفاده است، صاحب روضات می‌گوید: محقق خوانساری (آقا حسین) و ملا محمد تنکابنی معروف به «سراب» از محضر درسش استفاده کرده‌اند. ولی ظاهراً محقق خوانساری در منقول شاگرد او بوده نه معقول. وی در سال ۱۰۹۰ در گذشته است. (۵)

۵- آقا حسین خوانساری معروف به محقق خوانساری، شوهر خواهر محقق سبزواری و شاگرد او در منقول بوده است، در منقول شاگرد میرفندرسکی بوده است. (۶)

حاشیه معروفی بر «الهیات شفا» دارد که در دست است، و همچنین شرح اشارات خواجه، و شرح تجرید قوشچی، و محاکمات را حاشیه کرده است. وی در سال ۱۰۹۸ در گذشته است.

پاورقی:

۱- طبق یادداشتی که آقای عبدالله نورانی نوشته‌اند رساله اثبات واجب ملا رجبعلی و با مقدمه‌ای در شرح حال و ذکر آثار او وسیله خود ایشان در نامه آستان قدس شماره ۶ در سال ۱۳۴۴ به چاپ رسیده است.

۲- مقدمه الشواهد الربوبیه صفحه ۹۱.

۳- روضات صفحه ۱۱۶.

۴- ریحانة الادب ج ۵ صفحه ۲۴۲.

۵- روضات صفحه ۱۱۷.

۶- ریحانة الادب ج ۵ ص ۲۴۱.

صاحب روضات در ذیل نام ملازمان بن ملا کلبعلی تبریزی می نویسد:

« وی کتابی دارد به نام (فرائدالفوائد فی احوال المدارس و المساجد) که در ایام اقامتش در مدرسه شیخ لطف الله در مشرق میدان شاه اصفهان تألیف کرده و نام گروهی را که در این مدرسه پربرکت تحصیل کرده اند برده است: از قبیل آقا حسین خوانساری ملاشمسای گیلانی، ملاحسن لبنانی گیلانی (او نیز مردی حکیم و عارف بوده و مثنوی را شرح کرده و در همین طبقه است) و گفته ملاحسن لبنانی در فضیلت و تقوا نظیر نداشت... و از آن جمله است زبده المحققین و اسوه السالکین ملا رجبعلی تبریزی و شاگردش میرقوام الدین طهرانی (رازی) صاحب کتاب عین الحکمه». (۱)

صاحب روضات آنگاه خود می گوید:

« و از آن جمله است فاضل محقق حکیم بارع ملا ابوالقاسم بن محمد ربیع گلپایگانی، صاحب تعلیقات لطیفه بر کتب معقول و منقول... که گویا شاگرد مجلسی اول بوده است ». (۲)

ملا حسن لبنانی فوق الذکر پدر ملا حسین لبنانی است که شاگرد مرحوم مجلسی بوده است. علیهذا این دو نفر (لبنانی و گلپایگانی) نیز جزء این طبقه اند. در این طبقه گروه دیگر یا گمنام یا گمنام هستند از قبیل شیخ حسین تنکابنی و محمد بن علی رضا آقاچانی شاگردان ملاصدرایا. خوشبختانه اخیراً با همت قابل ستایش آقای سید جلال الدین آشتیانی، استاد عالیقدر دانشکده

پاورقی:

۱۰۲- روضات صفحه ۲۸۷.

الهیات و معارف اسلامی مشهد، این افراد و آثار آنها تحت عنوان (منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران از عصر میرداماد و میرفندرسکی تا عصر حاضر) معرفی شده و می‌شوند.

طبقه بیست و چهارم

۱- محمد سعید بن محمد مفید قمی، معروف به قاضی سعید و ملقب به حکیم کوچک. از شاگردان ملامحسن فیض و ملا عبدالرزاق لاهیجی و ملا رجبعلی تبریزی بوده است. شاگردیش نزد ملا رجبعلی در اصفهان بوده و مطابق نقل صاحب روضات مانند استادش نزد شاه عباس محترم بوده است، ولی شاگردیش نزد ملاعبدالرزاق در قم بوده و احتمالاً نزد فیض نیز در قم تحصیل کرده است. صاحب روضات و صاحب ریحانۃ الادب نسبت به تاریخ وفات وی اظهار بی‌اطلاعی کرده‌اند ولی در حاشیه روضات از الذریعه نقل کرده که تولد وی در سال ۱۰۴۹ و وفاتش در سال ۱۱۰۳ بوده است.

۲- ملا محمد تنکابنی سراب. شاگرد ملا رجبعلی تبریزی (۱) و محقق سبزواری (۲) بوده است.

۳- جمال‌الدین خونساری معروف به آقا جمال خونساری. فرزند آقا حسین

پاورقی:

۱- روضات ص ۳۱۲.

۲- روضات ص ۶۱۹.

خونساری سابق الذکر، و شاگرد او و شاگرد دائی خود محقق سبزواری بوده. وی بر طبیعیات شفا حاشیه زده که با چاپ سنگی چاپ شده و البته مختصر است و همچنین شرح اشارات را نیز حاشیه کرده است. مردی محقق و جامع‌المعقول و المنقول بوده و در سال ۱۱۲۱ درگذشته است. (۱)

۴- قوام‌الدین محمد رازی معروف به قوام‌الدین حکیم. آقای همائی در مقدمه شرح مشاعر ملا جعفر لنگرودی می‌گوید: وی شاگرد ملا رجبعلی تبریزی و استاد شیخ عنایت‌الله گیلانی بوده است. آقای سید جلال‌الدین آشتیانی در جلد دوم (منتخباتی از آثار حکمای ایران بعد از میرداماد و میرفندرسکی) آثاری از این مرد چاپ و منتشر کرده و خود او را معرفی کرده‌اند.

۵- محمد رفیع پیرزاده. این شخص نیز از شاگردان ملارجبعلی تبریزی و با یک واسطه شاگرد میرفندرسکی است. بعضی از آثار او در جلد دوم منتخبات آثار حکمای ایران چاپ شده است. (۲)

۶- علی قلی‌خان فرزند قرچقای خان خلجی قمی. وی شاگرد آقا حسین خوانساری و ملا شمسای گیلانی و ملارجب علی تبریزی بوده است. در کتاب قربت پاکان تألیف آقای مدرسی طباطبائی صفحات ۲۳۵- ۲۴۰ رساله‌های فلسفی بسیاری از او نام برده است. علی قلی‌خان در سال ۱۰۲۰ متولد شده و در سال ۱۰۹۷ حیات داشته است. مدرسه خان قم از آثار فرزند دانشمند این مرد مهدی قلی‌خان است.

باورقی:

۱- رسائل فلسفی و کلامی فارسی او را آقای نورانی تصحیح و برای چاپ آماده کرده‌اند.

۲- منتخبات ج ۲ ص ۴۴۹ - ۴۵۱.

طبقه بیست و پنجم

- ۱- ملامحمد صادق اردستانی. از احوال او اطلاع درستی نداریم، همین قدر می‌دانیم مردی حکیم و زاهد و مرتاض بوده و مورد بی‌مهری و تکفیر برخی معاصرین قرار گرفته و تبعید شده و در سال ۱۱۳۴ درگذشته است. (۱)
طبق گفته آقای همائی و آقای آشتیانی، از ملامحمد صادق رساله‌ای باقی مانده به نام حکمت صادقیه درباره نفس و قوای مادی و معنوی آن. (۲)
- ۲- شیخ عنایت الله گیلانی. این مرد مدرس فلسفه مشاء و از تلامیذ میرقوام حکیم است.
- ۳- میرسید حسن طالقانی. این مرد مدرس شرح فصوص محیی‌الدین و کتب شیخ اشراق بوده است. (۳)

پاورقی:

-
- ۱- ریحانة الادب ج ۱ صفحه ۱۰۴.
 - ۲- مقدمه آقای همائی بر شرح مشاعر ملامحمد جعفر لنگرودی.
 - ۳- مقدمه آقای همائی بر شرح مشاعر ملامحمد جعفر لنگرودی.

طبقه بیست و ششم

۱- ملا اسماعیل خواجه‌ئی. از مشاهیر حکمای قرون اخیر است، اصلاً مازندرانی است. صاحب روضات از این مرد تجلیل فراوان می‌کند، او را به علم و جامعیت معقول و منقول و تقوا و معنویت و متانت و وقار سخت می‌ستاید، می‌گوید نادرشاه که نسبت به احدی تواضع نداشت، در برابر این مرد فروتنی می‌کرد. زمان این مرد مقارن است با فتنه افغان، حکیم خواجه‌ئی در برخی نوشته‌هایش از آن فتنه ناله‌ها سرداده است. صاحب روضات می‌گوید: به هیچوجه معلوم نیست که اساتید او چه کسانی بوده‌اند. فلسفه بعد از فتنه افغان به وسیله این مرد بزرگ ادامه یافته، شاگردان مبرز در حوزه درسش پرورش یافته‌اند از قبیل آقا محمد بیدآبادی، ملا مهدی نراقی، میرزا ابوالقاسم مدرس اصفهانی، ملا محراب حکیم گیلانی. وی در سال ۱۱۷۳ در گذشته است. (۱)

۲- میرزا محمد تقی الماسی. روضات از او به عنوان نواده مرحوم مجلسی یاد می‌کند، پدرش نواده مجلسی اول بوده است و از کسانی است که در بقعه مرحوم مجلسی در اصفهان مدفون است (۲) و هم تصریح می‌کند که استاد آقا محمد بیدآبادی بوده است. (۳)

آقای همائی، در مقدمه شرح مشاعر، دو نفر دیگر از معاصران ملا اسماعیل خواجه‌ئی را نام می‌برند.

پاورقی:

او ۲ و ۳- روضات صفحه ۳۱-۳۳-۱۲۲- ۶۲۴.

۳- ملاحمزه گیلانی شاگرد ملا محمد صادق اردستانی بوده و در سال ۱۱۳۴ در گذشته است.

۴- ملا عبدالله حکیم. او نیز مانند خواجه‌ئی و الماسی از اساتید آقا محمد بیدآبادی به شمار می‌رود. (۱)

طبقه بیست و هفتم

۱- آقا محمد بیدآبادی گیلانی اصفهانی. از اعظم حکماء قرون اخیر و احیا کننده فلسفه ملاصدرا است. از زمان صدرالمتألهین به بعد هر چند افکار و اندیشه‌های او در میان فضلا خصوصاً آنانکه سلسله شاگردیشان به خود وی می‌رسیده مطرح بوده است، ولی ظاهراً هنوز موج افکار پیشینیان از قبیل بوعلی و شیخ اشراق غلبه داشته است، خصوصاً در نحله‌ای که از میرفندرسکی و سپس ملا رجبعلی تبریزی انشعاب یافته است.

چنانکه می‌دانیم - و خود ملاصدرا نیز بازگو می‌کند - ملاصدرا در زمان خودش شهرت و احترامی نداشته است، مانند یکی از طلاب عادی زندگی می‌کرده (۲) در صورتیکه ملا رجبعلی تبریزی مثلاً که تقریباً معاصر او است. در مرحله‌ای از احترام بود که شاه و وزراء به دیدارش می‌شتافته‌اند. اندیشه‌های صدرا تدریجاً شناخته شد و رو آمد، ظاهراً آن دهانه فرهنگ که این آب جاری

پاورقی:

۱- مقدمه آقای همائی بر شرح مشاعر صفحه پانزده و صفحه شانزده.

۲- مبدأ و معاد ملاصدرا چاپ سنگی صفحه ۲۷۸.

زیرزمینی از آنجا کاملاً ظاهر شد و بر همه پدیدار گشت مرحوم آقا محمد بیدآبادی است.

وی مطابق نقل روضات مردی فوق‌العاده زاهد، متقی، باگذشت، ایثارگر، ساده زیست بوده است. آقای آقاشیخ آقا بزرگ تهرانی در کتب خود از او به عنوان یک عارف سالک یاد می‌کند، او واقعاً مردی اخلاقی و مهذب بلکه سالک بوده است. در سال ۱۳۵۲ شمسی دو رساله کوچک از وی در (سیر و سلوک) به زبان فارسی وسیله آقای مدرسی طباطبائی از افاضل قم ضمیمه مجله وحید چاپ شد. روح اخلاقی و عرفانی بیدآبادی موجب اعراض او از توجه به صاحبان زر و زور بود، آنها به او رو می‌آوردند و او اعراض می‌کرد. بیدآبادی شاگردان بسیاری پرورش داده است که عن قریب از آنها یاد خواهیم کرد و در سال ۱۱۹۷ درگذشت. (۱)

۲- ملا مهدی نراقی کاشانی. از اعظم فقهاء و حکما است، او و پسرش ملا احمد نراقی از بزرگان علماء اسلام به شمار می‌روند و هر دو به جامعیت معروفند. مرحوم سید محمد باقر شفتی اصفهانی و حاج محمد ابراهیم کلباسی نزد او تحصیل حکمت کرده‌اند (۲) و خود وی شاگرد ملا اسماعیل خواجه‌نوی بوده است. (۳)

۳- میرزا ابوالقاسم حسینی خاتون آبادی معروف به مدرس. از مشاهیر مدرسین فلسفه در اصفهان و از خانواده میر محمد حسین خاتون آبادی سبط مجلسی بوده است. (۴) شاگرد ملا اسماعیل خواجه‌نوی بوده (۵) و در سال ۱۲۰۳ پاورقی:

۱ و ۳- روضات صفحه ۶۲۴ - ۶۴۸ - ۳۳.

۴- ریحانة الادب ج ۵ صفحه ۲۶۶.

۵- روضات ص ۳۳.

در گذشته است.

۴- ملا محراب گیلانی، حکیم و عارف مشهور. ریحانة الادب او را از شاگردان خواجهونی و بیدآبادی شمرده است (۱) ولی روضات از او فقط به عنوان شاگرد خواجهونی یاد کرده است. (۲)

بنابر نقل آقای آقا شیخ آقا بزرگ تهرانی در «نقباء البشر» صفحه ۱۱۱۴، مرحوم میرزا عبدالرزاق خان بغایری صاحب کتاب «معرفه القبله» که در سال ۱۳۷۲ هجری قمری وفات کرد از دخترزادگان ملا محراب بوده است. ملا محراب در سال ۱۱۹۷ در گذشته است. (۳)

طبقه بیست و هشتم

۱- ملاعلی نوری مازندرانی اصفهانی. از بزرگترین حکماء الهی اسلامی و از افراد معدود انگشت شمار سه چهار قرن اخیر است که تا عمق فلسفه صدرائی نفوذ کرده‌اند.

ابتدای تحصیلش در مازندران و قزوین بوده، سپس به اصفهان آمده و از محضر درس آقا محمد بیدآبادی و سید ابوالقاسم مدرس اصفهانی استفاده کرده و خود بزرگترین حوزه حکمت را در اصفهان دائر کرده است.

باورقی:

۱- ریحانة الادب ج ۵ ص ۳۸۵.

۲- روضات صفحه ۳۳.

۳- مقدمه الشواهد الربوبية.

ملاعلی نوری از نظر تدریس و تشکیل حوزه درسی، و تربیت شاگردان، و طولانی بودن مدت کار تدریس و تربیت شاگرد، (گفته شده قریب هفتاد سال) و ترویج علوم عقلی، کم نظیر و شاید بی نظیر است.

هنگامی که مرحوم محمد حسین خان مروی مدرسه مروی را در تهران ساخت از فتحعلیشاه تقاضا کرد ملا علی نوری را از اصفهان برای تدریس معقول در این مدرسه دعوت کند، شاه از او دعوت کرد و او در جواب نوشت در اصفهان دو هزار محصل مشغول تحصیلند که چهار صد نفر آنها بلکه متجاوز که شایسته حضور درس این دعاگو هستند، در حوزه درس دعاگو حاضر می شوند، چنانچه به تهران بیاید این حوزه از هم می پاشد. شاه مجدداً از او خواست یکی از بهترین شاگردهای خود را برای تدریس در این مدرسه انتخاب کند و او ملا عبدالله زنوزی را انتخاب کرد و فرستاد. (۱)

همه این شاگردان از حومه اصفهان نبوده اند، از اطراف و اکناف به حوزه درس این مرد بزرگ - که می گویند در حدود هفتاد سال تدریس کرده - شرکت کرده اند و به اطراف پراکنده شده و علم و حکمت را با خود پراکنده اند.

صاحب روضات می گوید: در کودکی او را درحالی که پیر مردی سپید مو بود دیده ام. در مسجد سید به نماز مرحوم سید محمد باقر حجة الاسلام می آمد و بعد از نماز با هم جلسه می کردند. سید حجة الاسلام خود زمانی شاگرد او بوده است. او و مرحوم حاجی کلباسی که مرجعیت و ریاست اصفهان را داشتند و فوق العاده محترم بودند ملاعلی نوری را در مجالس بر خود مقدم می داشتند. (۲)

پاورقی:

۱- این جریان را مرحوم آقا علی مدرس زنوزی فرزند مرحوم ملاعبدالله زنوزی ضمن شرح حال خودش و پدرش نوشته و در مقدمه انوار جلیه ملاعبدالله زنوزی از انتشارات مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل چاپ شده است.

۲- روضات ص ۴۰۲ - ۶۴۷.

با وجود حکمای بزرگ دیگر در آن زمان، آنچه بعدها ادامه یافت از طریق این مرد بزرگ بود، بعضی حواشی مختصر و کوتاه از او بر اسفار باقی است که در نهایت متانت و دقت است. گویند تفسیر بزرگی بر سوره توحید نوشته است. وی در سال ۱۲۴۶ درگذشته است. (۱)

۲- حاج ملا احمد نراقی فرزند حاج ملا مهدی نراقی سابق الذکر. مانند پدر خود جامع الفنون بوده و مانند پدر خود مفتی و مجتهد و مرجع فتوی بوده است. معقول را از پدر خود فرا گرفته است در سال ۱۲۴۴ یا ۱۲۴۵ درگذشته است. (۲)

مرحوم علامه تهرانی در الکرام البرره و نقباء البشر، نقل از کتاب لباب الالقباب مرحوم ملا حبیب الله کاشانی، نام گروهی از اهل معقول را در قرن ۱۳ و ۱۴ در کاشان می برد که نشان می دهد کاشان تا نزدیک به زمان ما از مراکز معقول بوده است. ظاهراً علوم معقول در کاشان وسیله نراقیها رواج یافت.

۳- میرزا مهدی بن میرزا هدایت الله شهید مشهدی. این مرد از مشاهیر فقهاء و معاریف علمای آن عصر است. در فقه و اصول از تلامیذ وحید بهبهانی است، معاصر سید مهدی بحرالعلوم و شیخ جعفر کاشف الغطاء است، ظاهراً اصفهانی الاصل است. در اصفهان در حوزه درس آقا محمد بیدآبادی حکمت آموخته و در مشهد اقامت کرده و فقه و اصول و معقول تدریس می کرده است. ملاعلی نوری که همدوره و همدرس او در حوزه بیدآبادی است ضمن یک استفتا از میرزا ابوالقاسم قمی که در روضات مسطور است، به مناسبتی از او به عنوان

پاورقی:

۱- روضات ص ۴۰۲ - ۶۴۷.

۲- ریحانة الادب ج ۶ صفحه ۱۶۰.

میرزا مهدی مشهدی یاد می‌کند، این مرد ریاضیات نیز می‌دانسته و آنرا نزد پدر زن خود، شیخ حسین عاملی مشهدی آموخته است، فرزندانش میرزا هدایت الله و میرزا عبدالجواد و میرزا داود همه در فنون حکمت وارد بوده‌اند.

دو فرزند اخیر در ریاضیات سرآمد عصر در خراسان به شمار می‌رفته‌اند. علم و حکمت در خاندان سید مهدی شهید در حدود صد و پنجاه سال ادامه یافت، مرحوم حاج میرزا حبیب رضوی، مجتهد حکیم عارف شاعر مشهدی معروف، متوفی در ۱۳۲۷ نبیره او است، و همچنین مرحوم آقا بزرگ حکیم شهیدی مشهدی استاد مسلم فلسفه خراسان در حدود نیمه قرن چهاردهم هجری قمری، متوفی در ۱۳۵۵ نبیره دیگر او است و ذکرش خواهد آمد.

میرزا مهدی اشارات شیخ و پاره‌ای از کتب ریاضی تدریس می‌کرده، در سال ۱۱۵۲ متولد و در سال ۱۲۱۸ در بست بالاخیابان مشهد، در جریان دفاع از حقوق مردم و مبارزه با دستبرد نادر میرزا نوه نادرشاه به اموال آستانه مقدسه رضوی، به دست نادر میرزا شهید شد. (۱)

طبقه بیست و نهم

۱- میرزا حسن نوری فرزند ملاعلی نوری. بعد از پدر، حوزه تدریس قابل توجهی تشکیل داد، مرحوم آقا علی مدرس زنوزی تهرانی - که ذکرش خواهد آمد - در مدتی که به اصفهان رفته از محضر درس این استاد استفاده کرده
باورقی:

۱- رجوع شود به مقدمه مستند حسن حبیب بر دیوان مرحوم حاج میرزا حبیب رضوی از ص ۸۶ به بعد.

است. بنابر نقل استاد جلال‌الدین همائی در مقدمه (برگزیده‌ای از اشعار سه شاعر بزرگ اصفهان)، برخی او را بر پدرش ترجیح می‌داده‌اند. از او اثر قابل توجهی در دست نیست که بشود درباره‌اش داوری کرد، ولی شاگردی افرادی نظیر آقا علی مدرس گواه صادقی است بر مراتب فضلش، بهر حال از کسانی است که در انتقال فلسفه از نسل پیش از خودش به نسل بعد از خودش عامل مؤثری بوده است.

۲- ملا اسماعیل بن ملا محمد سمیع در بکوشکی اصفهانی معروف به واحدالعین. از اجلاء شاگردان ملا علی نوری و استاد حاج ملا هادی سبزواری است، حوزه درس قابل توجهی داشته، اسفار و مشاعر صدرا و شوارق لاهیجی را حاشیه کرده و عرشیه صدرا را شرح کرده است. در سال ۱۲۷۷ درگذشته است. (۱)

۳- ملا عبدالله زنوزی. این مرد همان است که به تقاضای محمد حسین خان مروی، حکیم نوری او را برای تدریس فلسفه از اصفهان به تهران فرستاد. مرکزیت تهران در مقابل اصفهان که تدریجاً اصفهان از رونق افتاد، از این زمان شروع شد. ملا عبدالله مطابق گزارشی که فرزند برومند عالیقدرش آقاعلی مدرس داده است مقدمات را در آذربایجان تحصیل کرده و سپس به کربلا رفته و از حوزه فقه صاحب ریاض بهره‌مند شده و آنگاه مدتی در قم از محضر درس میرزای قمی مجتهد معروف بهره‌مند شده، بعد به اصفهان رفته و از محضر حکیم نوری حکمت آموخته و در سال ۱۲۳۷ به تهران منتقل شده است. پس از بیست سال تدریس و افاضه در مدرسه مروی در سال ۱۲۵۷ به رحمت حق پیوسته

پاورقی:

۱- ریحانة الادب ج ۶ ص ۲۸۵.

است. (۱)

۴- ملا محمد جعفر لنگرودی لاهیجی. وی معاصر ملا عبدالله زنوزی و شاگرد سید ابوالقاسم مدرس اصفهانی و ملا محراب گیلانی و مخصوصاً ملا علی نوری است. اثر معروف او شرح مشاعر ملاصدرا است، این شرح اخیراً به مناسبت چهارصدمین سال ولادت ملاصدرا با مقدمه‌ای انگلیسی به قلم آقای دکتر سید حسین نصر و مقدمه‌ای فارسی به قلم استاد جلال‌الدین همائی و مقدمه‌ای فارسی به قلم استاد سید جلال‌الدین آشتیانی چاپ شد. وی علاوه بر شرح مشاعر، شرح تجرید قوشچی، و حاشیه خفری بر شرح تجرید قوشچی را حاشیه کرده است. حاشیه شرح تجرید وی در سال ۱۲۵۵ مقارن ایام سلطنت محمدشاه تألیف شده است.

تاریخ وفات او را نمی‌دانیم، آقای همائی همین قدر می‌نویسد: « علی التحقيق پیش از ۱۲۹۴ بوده است ».

عجیب این است که علامه تهرانی مرحوم آقا شیخ آقا بزرگ در کتاب الکرام البرره فی القرآن الثالث بعدالعشره صفحه ۲۳۹ و صفحه ۲۵۷ سه نفر را که هر سه حکیم و همزمان، و همنام و گیلانی بوده‌اند نام می‌برند یکی تحت عنوان شیخ جعفر لاهیجی و دیگری تحت عنوان شیخ محمد جعفر لنگرودی که عرشیه ملاصدرا را شرح کرده و سوم شیخ محمد جعفر لاهیجی که مشاعر را شرح کرده و بر الهیات شرح تجرید حاشیه زده است.

بسیار مستبعد است که سه نفر حکیم به این نام در یک عصر، اهل یک منطقه وجود داشته باشند، لهذا نیازمند به تحقیق بیشتر است.

پاورقی:

۱- رجوع شود به گزارش آقا علی زنوزی فرزند معظم‌له در مقدمه انوار جلیه که از تألیفات معظم‌له است و اخیراً وسیله (مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل) چاپ شده است.

۵- ملا آقای قزوینی. این مرد نیز از افاضل شاگردان ملاعلی نوری است. (۱) پس از مراجعت از اصفهان به قزوین، حوزه گرمی دائر کرده و فضلا به حوزه‌اش می‌شتافته‌اند. مرحوم آقاعلی مدرس زنوزی در گزارش زندگانی خود نوشته که مدتی برای کسب فیض از محضر این مرد بزرگ به قزوین رفته است، وی از کسانی است که نزد ملا اسماعیل اصفهانی - که شاگرد بزرگ ملاعلی نوری است نیز تحصیل کرده است. (۲) لهذا به اعتباری می‌توان او را از طبقه سی‌ام و هم طبقه حاجی سبزواری شمرد. وی در سال ۱۲۸۲ درگذشته است. (۳)

طبقه سی‌ام

۱- حاج ملا هادی سبزواری. بعد از ملا صدرا مشهورترین حکمای الهی سه چهار قرن اخیر است، حاجی سبزواری در ۱۲۱۲ در سبزوار متولد شد، هفت ساله بود که پدرش مرد. در ده سالگی برای تحصیل به مشهد مقدس رفت و ده سال اقامت کرد. شهرت حکمای اصفهان او را به اصفهان کشانید، در حدود هفت سال از محضر ملا اسماعیل در بکوشکی اصفهانی استفاده کرد و ضمناً در همانوقت دو سه سالی اواخر دوره حکیم نوری را درک کرد. سپس به مشهد مراجعت کرد و چند سالی در مشهد به تدریس پرداخت، آنگاه عازم بیت‌الله شد در مراجعت اجباراً دو سه سالی در کرمان اقامت کرد. در مدت اقامت کرمان برای اینکه نفس باورقی:

۱- الکرام البرره علامه آقا شیخ آقا بزرگ تهرانی صفحه ۱۵۱.

۲- مقدمه آقای آشتیانی بر شرح مشاعر لاهیجی ص ۴۵.

۳- مقدمه آقای آشتیانی بر انوار جلیه صفحه پنج.

خود را تربیت کند و ریاضت دهد سعی کرد ناشناخته بماند و در همه مدت به کمک خادم مدرسه، به خدمت طلاب قیام می‌کرد. بعد دختر همان خادم را به زنی گرفت و رهسپار سبزوار شد، قریب چهل سال بدون آنکه حتی یک نوبت از آن شهر خارج شود در آن شهر توقف کرد و به کار مطالعه و تحقیق و تدریس و تألیف و عبادت و ریاضت نفس و تربیت شاگردان پرداخت تا عمرش به پایان رسید.

از نظر تشکیل حوزه گرم فلسفی، و جذب شاگرد از اطراف و اکناف، و تربیت آنها، و پراکندن آنها در بلاد مختلف بعد از حکیم نوری کسی به پایه حکیم سبزواری نمی‌رسد. صیت شهرتش در همه ایران و قسمتهایی خارج ایران پیچید. طالبان حکمت از هر سو به محضرش می‌شتافتند، شهر متروک سبزوار از پرتو وجود این حکیم عالیقدر قبله جویندگان حکمت الهی گشت و مرکز یک حوزه علمی شد.

کنت گوپینو فیلسوف معروف فرانسوی، که نظر خاصش در فلسفه تاریخ معروف است، مقارن اوج شهرت حکیم سبزواری سه سال وزیر مختار فرانسه در ایران بوده است و کتابی هم به نام «سه سال در ایران» منتشر کرده است، او می‌نویسد:

«شهرت و صیت او به قدری عالمگیر شده که طلاب زیادی از ممالک هندوستان، ترکیه، و عربستان برای استفاده از محضر او به سبزوار رو آورده و در مدرسه او مشغول تحصیل هستند».^(۱)

پاورقی:

۱- مقدمه «مؤسسه مطالعات اسلامی مک گیل» بر شرح منظومه سبزواری چاپ آن مؤسسه نقل از کتاب «مذاهب و فلسفه در قرون وسطی» تألیف کنت گوپینو.

حکیم سبزواری فوق‌العاده خوش بیان و خوش تقریر بود، با شور و جذبه تدریس می‌کرد، او گذشته از مقامات علمی و حکمی، از ذوق عرفانی سرشاری برخوردار بود، به علاوه مردی با انضباط، اهل مراقبه، متعبد، متشرع و بالاخره سالک الی الله بود. مجموع اینها سبب شده بود که شاگردان او به او تا سر حد عشق ارادت بورزند. از نظر جاذبه استاد و شاگردی، حکیم سبزواری بی‌مانند است. بعضی از شاگردان او بعد از او با اینکه چهل سال از او فاصله گرفته بودند باز هم هنگام یادآوری او به هیجان می‌آمدند و اشک می‌ریختند.

حکیم سبزواری به فارسی و به عربی شعر می‌سروده و در اشعارش به «اسرار» تخلص می‌کرده است. هر چند در هر دو قسمت شعر دست پائین فراوان دارد، اما در هر دو قسمت برخی اشعار دارد که در اوج زیبایی و کمال و شور و حال است.

حکیم سبزواری در سال ۱۲۸۹ در یک حالت جذبه ماندنی درگذشت. یکی از شاگردانش در تاریخ وفاتش چنین سروده است:

اسرار چو از جهان بدر شد

از فرش به عرش ناله برشد

تاریخ وفاتش ار بجوئی

گویم: «که نمرد، زنده‌تر شد»

شاگردان حاجی تا آنجا که ما فعلاً اطلاع داریم عبارتند از:
ملا عبدالکریم خوشانی (قوچانی) که بر منظومه منطق حاشیه دارد. میرزا حسین سبزواری مقیم تهران استاد ملا محمد هیدجی و میرزا علی‌اکبر یزدی مقیم قم. (۱)

پاورقی:

حاج میرزا حسین علوی سبزواری مقیم سبزوار که در جامعیت و تحقیق در عصر خود بی نظیر شناخته می‌شد. (۱)

حکیم عباس دارابی استاد معروف فلسفه در استان فارس. (۲)

شیخ ابراهیم سبزواری استاد شیخ رئیس قاجار. (۳)

شیخ محمد ابراهیم تهرانی که با حکیم سبزواری مراسلات داشته و علامه تهرانی آنها را نزد شیخ محمد جواد جزائری دیده است. (۴)

سید ابوالقاسم موسوی زنجان. (۵)

سید عبدالرحیم سبزواری. (۶)

ملا محمد صباغ. (۷)

شیخ محمد رضا بروغنی استاد آقا شیخ هادی بیرجندی. (۸)

میرزا عبدالغفور دارابی. (۹)

ملا غلامحسین شیخ الاسلام مشهدی استاد حاج فاضل خراسانی و آقا بزرگ شهیدی مشهدی. (۱۰)

میرزا محمد سروقدی استاد حاج فاضل خراسانی و آقا بزرگ شهیدی مشهدی. (۱۱)

پاورقی:

-
- ۱- نقباء البشر صفحه ۵۶۹.
 - ۲- نقباء البشر صفحه ۹۸۳.
 - ۳- نقباء البشر صفحه ۳.
 - ۴- الکرام البرره ص ۶.
 - ۵ و ۶ و ۷- نقباء البشر صفحه ۵۱ - ۷۲۷ - ۸۵۴.
 - ۸- نقباء البشر صفحه ۷۲۷.
 - ۹ تا ۱۱- مقدمه آقای سیدجلال الدین آشتیانی بر مجموعه رسائل حکیم سبزواری صفحات ۶۷ - ۸۲.

شیخ علی فاضل تبتی. (۱۲)

میرزا آقا حکیم دارابی. (۱۳)

میرزا محمد یزدی. (۱۴)

حاج میرزا ابوطالب زنجانی. (۱۵)

حاج ملا اسماعیل عارف بجنوردی. (۱۶)

شیخ عبدالحسین شیخ العراقین. (۱۷)

میرزا محمد حکیم الهی. (۱۸)

بزرگترین حسنه حکیم سبزواری، مرحوم حکیم ربانی، عارف کامل الهی، فقیه نامدار، آخوند ملا حسینقلی همدانی درجینی (قدس سره است). این مرد بزرگ و بزرگوار که فرزند یک چوپان پاک سرشت بود برای ادامه تحصیل از همدان به تهران آمد، صیت شهرت و جاذبه معنویت حکیم سبزواری او را به سبزواری کشانید، مدتی که تاریخ و مقدارش را فعلاً نمی‌دانم در حوزه آن حکیم شرکت کرد، پس از آن به عتبات شتافت و برای تکمیل علوم منقول جزء شاگردان استاد المتاخرین حاج شیخ مرتضی انصاری قرار گرفت. در همان ایام، توفیق تشریف حضور آقا سید علی شوشتری را یافت و در نزد آن عارف کامل مراحل سیر و سلوک را طی کرد و خود به مقامی از کمال و معرفت رسید که کمتر نظیری برایش می‌توان جست. اگر همه شاگردان حوزه حکیم سبزواری به حضور در حوزه او افتخار می‌کنند، حوزه حکیم به حضور چنین مردی مفتخر است.

باورقی:

۱۲ تا ۱۸- مقدمه آقای سیدجلال الدین آشتیانی بر مجموعه رسائل حکیم سبزواری صفحات ۶۷

- ۸۲.

حوزه تعلیم و تربیت مرحوم آخوند ملا حسینقلی بیشتر حوزه تربیت بود تا تعلیم، حوزه انسانسازی بود، از این حوزه مردان بزرگی برخاسته‌اند، از مطالعه مواضع متفرقه کتاب نقباء البشر می‌توان به وسعت دایره آن پی برد.

طبق آنچه از مدارک و اسناد منتشره درباره سید جمال‌الدین اسدآبادی معروف به افغانی به دست می‌آید (۱) سید در مدت اقامتش در نجف از محضر دو نفر بهره‌مند شده است: یکی شیخ انصاری و دیگر آخوند ملا حسینقلی. نظر به اینکه تصریح شده که سید در نجف به تحصیل علوم عقلی اشتغال داشته به علاوه از آثارش کم و بیش پیدا است و هم تصریح شده که سید از محضر این دو نفر استفاده کرده است، ظاهر این است که سید علوم عقلی را نزد آخوند آموخته است. علیهذا سید جمال با یک واسطه شاگرد حکیم سبزواری است.

سید جمال طبق مدارک موجود در مدت اقامت در نجف با مرحوم سید احمد کربلانی تهرانی و مرحوم سید سعید حبوبی از شاگردان آخوند همدانی که به وارستگی و طی مراحل سیر و سلوک معروفند رفاقت و صمیمیت داشته است (۲) و این یکی دیگر از شگفتیهای زندگی این مرد خارق‌العاده است و بعد تازه‌ای به شخصیت او می‌دهد. تاکنون ندیده‌ایم کسی متوجه این نکته از زندگی او شده باشد.

۲- آقا علی زنوزی، معروف به آقا علی حکیم و آقا علی مدرس. فرزند ملا عبدالله زنوزی سابق الذکر و از اساتید کم نظیر دو قرن اخیر است.
در سال ۱۲۳۴ در اصفهان (سه سال قبل از حرکت پدرش از اصفهان به تهران) متولد شد، از پدر معقولاً و منقولاً استفاده کرده است. برای تکمیل علوم پاورقی:

۲۰- رجوع شود به کتاب (سید جمال‌الدین حسینی پایه‌گذار نهضت‌های اسلامی) صفحات ۲۶-۳۱ و به (مجموع اسناد و مدارک درباره سید جمال) گردآورده دکتر اصغر مهدوی و ایرج افشار.

منقول به عتبات رفت و پس از مراجعت به تهران به اصفهان رفت و از محضر درس میرزا حسن نوری فرزند ملا علی نوری بهره‌مند شد، از آنجا به قزوین رفت و از درس ملا آقای قزوینی استفاده کرد، بار دیگر به اصفهان رفت و مجدداً در خدمت میرزا حسن نوری به تکمیل تحصیلات پرداخت، آنگاه به تهران مراجعت کرد و سالها در مدرسه سپهسالار قدیم مدرس رسمی بود (۱) و در سال ۱۳۰۷ در تهران درگذشت.

۳- آقا محمد رضا حکیم قمشه‌ای، او نیز از اعظام حکما و اساطین عرفای قرون اخیر است. آقا محمدرضا که شاگردان و دوستانش نام او را به صورت مخفف، «آمرضا»، تلفظ می‌کردند اهل قمشه (شهرضا) اصفهان است، در جوانی برای تحصیل به اصفهان مهاجرت کرد و از محضر میرزا حسن نوری (۲) و ملا محمد جعفر لنگرودی (۳) بهره‌مند شد، سالها در اصفهان عهده‌دار تدریس فنون حکمت بود. حدود ده سال پایان عمر خود را در تهران به سر برد و در حجره مدرسه صدر مسکن گزید و فضلا از محضر پرفیض استفاده کردند. پرشورترین دوره زندگانی حکیم قمشه‌ای ده سال آخر است.

وی مردی به تمام معنی وارسته و عارف مشرب بود، با خلوت و تنهائی مأنوس بود و از جمع تا حدودی گریزان. در جوانی ثروتمند بود، در خشکسالی ۱۲۸۸ تمام ما یملک منقول و غیر منقول خود را صرف نیازمندان کرد و تا پایان عمر درویشانه زیست.

پاورقی:

۱- گزارش خود آن مرحوم که در مقدمه انوار جلیه چاپ شده است.

۲- مقدمه رساله ولایت حکیم قمشه‌ای صفحه ۲.

۳- مقدمه آقای همائی بر کتاب برگزیده دیوان سه شاعر اصفهان صفحه ۲۱.

حکیم قمشه‌ای در اوج شهرت آقاعلی حکیم مدرس زنوزی و میرزا ابوالحسن جلوه به تهران آمد و با آنکه مشرب اصلیش صدرائی بود، کتب بوعلی را تدریس کرد و بازار میرزای جلوه را که تخصصش در فلسفه بوعلی بود شکست به طوری که معروف شد: «جلوه از جلوه افتاد».

حکیم قمشه‌ای هرگز جامه روستائی را از تن دور نکرد و درزی و جامه علما در نیامد، مرحوم جهانگیر خان قشقائی که سالها شاگرد او بوده است نقل کرده که به شوق استفاده از محضر حکیم قمشه‌ای به تهران رفتم، همان شب اول خود را به محضر او رساندم، وضع لباسهای او علمائی نبود، به کرباس فروشهای سده می‌مانست. حاجت خود را بدو گفتم، گفت میعاد من و تو فردا در خرابات.

خرابات محلی بود در خارج خندق (قدیم) تهران و در آنجا قهوه‌خانه‌ای بود که درویشی آنرا اداره می‌کرد، روز بعد اسفار ملاصدرا را با خود بردم، او را در خلوتگاهی دیدم که بر حصیری نشسته بود. اسفار را گشودم او آن را از بر می‌خواند سپس به تحقیق مطلب پرداخت، مرا آن چنان به وجد آورد که از خود بی‌خود شدم، می‌خواستم دیوانه شوم. حکیم حالت مرا دریافت، گفت آری: «قوت می‌بشکند ابریق را».^(۱)

حکیم قمشه‌ای از ذوق شعری عالی، برخوردار بود و به (صهبا) تخلص می‌کرده است. او در سال ۱۳۰۶، در کنج حجره مدرسه، در تنهائی و خلوت و سکوتی عارفانه از دنیا رفت. قضا را آن روز مصادف بود با فوت مفتی بزرگ شهر، مرحوم حاج ملاعلی کنی و در شهر غوغائی برپا بود. دوستان و ارادتمندانش ساعتها پس از فوت او از درگذشتش آگاه شدند، آن گروه معدود او را در سر قبر

پاورقی:

۱- مقدمه رساله ولایت حکیم قمشه‌ای ص ۱۴.

آقا به خاک سپردند. (۱)

حکیم قمشه‌ای آنچنان مرد که زیست و آنچنان زیست که خود در بیتی از یک غزل سروده و آرزو کرده بود:

کاخ زرین به شهان خوش که من دیوانه

گوشه‌ای خواهم و ویرانه به عالم کم نیست (۲)

حکیم قمشه‌ای شاگردان بسیاری تربیت کرد. آقا میرزا هاشم اشکوری، آقا میرزا حسن کرمانشاهی، آقا میرزا شهاب نیریزی، جهانگیرخان قشقائی، آخوند ملا محمد کاشی اصفهانی، میرزا علی اکبر یزدی مقیم قم، شیخ علی نوری مدرس مدرسه مروی معروف به شیخ علی شوارق، میرزا محمد باقر حکیم و مجتهد اصطهباناتی مقیم نجف و مقتول در مشروطیت و مدفون در اصطهبانات، حکیم صفای اصفهانی شاعر عارف معروف، شیخ عبدالله رشتی ریاضی، شیخ حیدرخان نهانودی قاجار، میرزا ابوالفضل کلانتر تهرانی، میرزا سید حسین رضوی قمی، شیخ محمود بروجردی، میرزا محمود قمی از آن جمله‌اند. (۳)

۴- میرزا ابوالحسن جلوه، از مشاهیر اساتید و مدرسین این طبقه است. سالهای متمادی تدریس کرده و شاگردان بسیاری تربیت کرده است. مرحوم جلوه در سال ۱۲۳۸ متولد شده و در سال ۱۳۱۴ درگذشته است. مرحوم جلوه بیشتر طرفدار بوعلی بوده و به فلسفه ملاصدرا اعتقاد چندانی نداشته است.

پاورقی:

۱- مقدمه آقای همائی بر کتاب برگزیده دیوان سه شاعر اصفهان.

۲- قبل از این بیت این ابیات است:

۳- رجوع شود به نقباءالبشر صفحه ۷۳۳ و ۶۹۰ و ۱۱۸۵ و به مقدمه رساله مرحوم حکیم قمشه‌ای درباب ولایت و خلافت کبری که حاشیه‌ای بر فص شیئی فصوص الحکم محیی الدین است ص ۲.

وی اهل اصفهان است و به تهران مهاجرت کرده است، جلوه شاگرد میرزا حسن نوری و میرزا حسن چینی از شاگردان ملاعلی نوری است. گویند جلوه ابتدا که به تهران آمد به قصد رفتن به سبزوار و استفاده از محضر حاجی سبزواری (که نیم طبقه بر او مقدم است) بود ولی منصرف شد و در تهران رحل اقامت افکند. جلوه و حکیم قمشهای و آقاعلی مدرس سه مدرس نامداری بودند که حوزه تهران در اواخر قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم بر محور وجود آنها می‌گردید. ولی دو رقیب جلوه بر او از نظر علمی تقدم داشته‌اند، غالباً شاگردان آنها مانند افرادی که در ذیل نام حکیم قمشهای یاد کردیم مشترکند و شاگردان هر سه نفر بوده‌اند.

طبقه سی و یکم

۱- میرزا هاشم اشکوری رشتی از اساتید مسلم فلسفه و عرفان زمان خود بوده و شاگردان بسیاری از حوزه پربركتش برخاسته‌اند. او یکی از ارکانی است که واسطه انتقال فلسفه و عرفان به طبقات بعدی است. شهرتش و امتیازش از هم طبقه‌هایش به تخصص در عرفان نظری است. مصباح الانس فناری را که شرح مفتاح الغیب قونوی است حاشیه کرده و چاپ شده است. متأسفانه آنقدر بد چاپ شده که یک جفت چشم بها می‌گیرد. حکیم اشکوری از شاگردان حکیم قمشهای و آقاعلی مدرس و میرزای جلوه بوده است وی در سال ۱۳۳۲ درگذشته است.

۲- میرزا حسن کرمانشاهی. معاصر اشکوری و شاگرد سه استاد مسلم

فوق‌الذکر است. او نیز شاگردان بسیار تربیت کرده است و از ارکان انتقال فلسفه به طبقات متاخرتر است. وی در سال ۱۳۳۶ درگذشته است.

۳- میرزا شهاب‌الدین نیریزی شیرازی، شاگرد حکیم قمش‌ای و میرزای جلوه بوده و در فقه و اصول نیز مهارت داشته است. او نیز در عرفان نظری محیی‌الدینی ید طولا داشته است. حکیم نیریزی مدرسه صدر تهران را که قبلاً اقامتگاه استادش حکیم قمش‌ای بود محل اقامت قرار داد و به کار تحقیق و تدریس و تربیت شاگرد پرداخت. رساله‌ای در (حقیقت وجود) نگاشته است. مرحوم آقا شیخ آقا بزرگ تهرانی که شرح حال وی را نگاشته می‌گوید نسخه‌ای از این رساله نزد من است. (۱)

۴- میرزا عباس شیرازی دارابی، معروف به حکیم عباس. از اساتید مسلم فلسفه در استان فارس است. شاگرد حکیم سبزواری بوده و قبلاً از او در ذیل نام حکیم سبزواری یاد کردیم. علامه تهرانی می‌نویسد: در معقول و منقول بارع بود. اسفار را به خط خود نوشته و از خود بر آن حواشی زده است، دعای کمیل و قصیده معروف میرفندرسکی را شرح کرده است. شیخ احمد شیرازی نجفی معروف به شانه ساز و میرزا ابراهیم نیریزی که هر دو از مدرسان حکمت در شیراز بوده‌اند از شاگردان او بوده‌اند. (۲) علامه تهرانی می‌گوید تاریخ وفاتش را نمی‌دانم ولی فرصت الدوله شیرازی در آثار العجم وفات او را در سال ۱۳۰۰ نوشته است. قبرش در حافظیه شیراز است.

۵- جهانگیرخان قشقائی در بزرگی عشق تحصیل به سرش افتاد و دنبال

پاورقی:

۱- نقباء البشر صفحه ۸۴۵.

۲- نقباء البشر صفحه ۹۸۳.

علم را گرفت تا آنجا که استاد مسلم فلسفه در اصفهان گردید. مرحوم خان علاوه بر مقام علمی و فلسفی، در متانت و وقار و انضباط اخلاقی و تقوا نمونه بوده است. تا آخر عمر در همان لباس عادی اولی خود باقی بوده و فوق العاده مورد ارادت شاگردان و آشنایان بوده است. مرحوم خان شاگرد آقا محمد رضا قمشه‌ای بوده و احتمالاً در ابتدای تحصیل حوزه درس میرزا عبدالجواد حکیم خراسانی مقیم اصفهان و ملا اسماعیل اصفهانی درب کوشکی را درک کرده است. (۱)

جهانگیرخان در سال ۱۲۴۳ در دهقان اصفهان متولد شده و در سال ۱۳۲۸ در اصفهان در گذشته است و قبرش در تخت فولاد اصفهان معروف است.

۶- آخوند ملا محمد کاشی مقیم اصفهان معاصر جهانگیرخان و شاگرد آقا محمدرضا قمشه‌ای بوده است، در مدرسه صدر اصفهان می‌زیسته و تا پایان عمر مانند جهانگیرخان با تجرد بسر برد. مردی مرتاض بوده و حالات عجیبی از او ظاهر می‌شده است، بسیاری از اکابر و از آنجمله مرجع بزرگ مرحوم آقای حاج آقا حسین بروجرودی (۲) و مرحوم آقای حاج آقا رحیم ارباب و گروهی دیگر از شاگردان اویند.

آخوند کاشی در سال ۱۳۳۲ در اصفهان در گذشت و در تخت فولاد نزدیک قبر جهانگیرخان دفن شد.

۷- آقا میرزا محمد باقر اصطهباناتی. وی نیز از شاگردان آقا علی حکیم و حکیم قمشه‌ای و میرزای جلوه است، برای ادامه تحصیلات در علوم منقول به باورقی:

-
- ۱- مقدمه آقای همائی بر شرح لنگرودی بر مشاعر ملاصدرا صفحه ۱۱.
 - ۲- در سال ۱۳۲۲ شمسی که در بروجرود از محضرشان استفاده می‌کردم از خودشان شاگردی نزد آخوند و همچنین ظهور حالات عجیب آخوند را شنیدم.

عتبات رفت، گروهی در آنجا از آن جمله محقق بزرگ معاصر مرحوم حاج شیخ محمد حسین اصفهانی غروی و مرحوم حاج شیخ غلامرضا یزدی از محضر او علوم عقلیه را استفاده کردند. مشارالیه در جریان مشروطیت در سال ۱۳۲۶ در اصطهبانات به قتل رسید. (۱)

۸- میرزا علی اکبر حکمی یزدی قمی. از شاگردان سه استاد فوق الذکر و آقا میرزا حسین سبزواری مقیم تهران است (۲) و شاید در نزد شخص اخیر ریاضیات آموخته است. (۳) اواخر عمر در قم مقیم بوده است، پس از ورود مجتهد بزرگ، مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری به قم، و تشکیل حوزه، و اجتماع فضلا، گروهی و از آن جمله مرحوم آقای حاج سید محمد تقی خونساری از مراجع تقلید عصر ما و آقای حاج سید احمد خونساری یکی از مراجع تقلید معاصر، و استاد بزرگ این بنده آیت الله خمینی مدظله، از محضر معظم له استفاده کرده اند. ظاهراً در حدود سال ۱۳۴۵ در گذشته است.

۹- حاج شیخ عبدالنبی نوری، جامع المعقول و المنقول بوده است. در منقول شاگرد مرحوم میرزای شیرازی بزرگ و در معقول شاگرد آقا علی مدرس، و احتمالاً شاگرد قمشه ای و جلوه بوده است. وی در سال ۱۳۴۴ در گذشته و در جوار حضرت عبدالعظیم در مقبره ناصرالدین شاه دفن شده است. مرحوم حاج شیخ عبدالنبی در جامعیت و حضور ذهن در مسائل علوم مختلف، و هم در تقوا، در زمان خویش مشهور بوده است. مرحوم آقا شیخ محمد تقی آملی، فقیه و

پاورقی:

۱- نقباء البشر صفحه ۲۱۲

۲- ریحانة الادب جلد ۶ صفحه ۳۸۱ ضمن احوال ملا محمد هیدجی.

۳- ظاهراً تخصص بیشتر این مرد بزرگ در ریاضیات بوده است.

حکیم معاصر، متوفا در سال ۱۳۹۱ چهارده سال از محضر این مرد بزرگ بهره گرفته است.

۱۰- حاج میرزا حسین علوی سبزواری، شاگرد حاجی سبزواری در معقول و شاگرد میرزای شیرازی در منقول بوده است به هوش و ذكاء و حفظ معروف است. گویند تجلیلی که میرزای شیرازی از او در تصدیق اجتهادش کرده است از احدی نکرده است. متأسفانه عمرش در سبزواری گذشت و استفاده قابل توجهی از او نشد. معظم‌له در سال ۱۲۶۸ متولد و در سال ۱۳۵۲ در گذشته است. (۱)

۱۱- شیخ غلامحسین شیخ الاسلام خراسانی. وی از شاگردان حاجی سبزواری است. مدت شش سال درس حاجی را در سبزواری درک کرده و خود سالها در مشهد مقدس مشعلدار علوم عقلی بوده است. نامش همراه نام مرحوم حاج میرزا حبیب در داستان «اصحاب سراچه» (که داستان معروفی است در مشهد) برده می‌شود. (۲)

مرحوم حاجی شیخ عباسعلی خراسانی معروف به حاجی فاضل از شاگردان او بوده است، وی در سال ۱۲۴۶ متولد و در سال ۱۳۱۹ درگذشته است.

۱۲- میرزا محمد سروقدی مشهدی، وی نیز از شاگردان بنام حاجی سبزواری و مدرسان علوم عقلی در مشهد بوده و حاج فاضل خراسانی از محضر او استفاده کرده است.

۱۳- ملا محمد هیدجی زنجانی. بعد از تحصیل مقدمات در زنجان و قزوین به

پاورقی:

۱- نقباءالبشر صفحه ۵۶۹.

۲- رجوع شود به مقدمه حسن حبیب بر دیوان مرحوم حاج میرزا حبیب شهیدی خراسانی صفحات ۲۵ - ۳۷.

تهران آمد، ریاضیات را از محضر آقا میرزا حسین سبزواری مقیم تهران، و حکمت و فلسفه را از محضر میرزای جلوه استفاده کرد. سفری به عتبات برای تکمیل معلومات رفت، در آنجا نیز ضمن تحصیل علوم نقلی به تکمیل علوم عقلی پرداخت. پس از مراجعت به تهران، خود، حوزه درس داشت، طالبان حکمت از محضرش استفاده می‌کردند، مرحوم هیدجی حاشیه‌ای دارد بر شرح منظومه حکیم سبزواری که مورد استفاده است و مکرر چاپ شده است. حکیم هیدجی مانند برخی از اسلاف خودش، از تهذیب و صفای نفس بهره کافی داشت و هم مانند برخی از آن اسلاف تا پایان عمر در حال تجرد باقی ماند و در سال ۱۳۳۹ درگذشت. به پارسی و ترکی شعر نیکو می‌گفته است.

وی وصیتنامه‌ای دیدنی و پندآموز دارد که در آخر دیوانش چاپ شده است.

طبقه سی و دوم

۱- حاج شیخ عباسعلی فاضل خراسانی، چنانکه گفتیم در معقول از شاگردان معالواسطه حاجی سبزواری و در منقول از شاگردان مرحوم میرزای شیرازی است. وی از نمونه‌های فضل و جامعیت یک قرن اخیر است.

سه نفر در آن عصر ضرب‌المثل جامعیت و دقت و تحقیق بوده‌اند: حاج فاضل خراسانی در مشهد، حاج شیخ عبدالنبی نوری در تهران، حاج میرزا حسین علوی سبزواری در سبزوار، می‌گویند حاج میرزا حسین افضل آنها بوده است. مرحوم حاج فاضل در زمان خودش مدرس رسمی کتب فلسفه در حوزه با رونق مشهد بود. معظم‌له در همان سال که همتای تهرانش مرحوم حاج شیخ عبدالنبی درگذشت (سال ۱۳۴۴) در مشهد وفات یافت.

۲- میرزا عسکری شهیدی مشهدی، معروف به آقا بزرگ حکیم از احفاد مرحوم میرزا مهدی شهید است که هم طبقه ملاعلی نوری است و در طبقه بیست و هشتم از آنها یاد شد. بیت شهیدی در مشهد، در حدود صد و پنجاه سال بیت علم و حکمت و روحانیت بود. مرحوم آقا بزرگ فرزند مرحوم میرزا ذبیح‌الله است و او فرزند و شاگرد مرحوم میرزا هدایت‌الله و او فرزند و شاگرد مرحوم میرزا مهدی شهید است که شاگرد مرحوم آقا محمد بیدآبادی و شیخ حسین عاملی بوده است.

از تحصیلات مرحوم آقا بزرگ اطلاع درستی نداریم. ظاهراً ابتدا شاگرد پدرش و مرحوم ملا غلامحسین شیخ الاسلام و میرزا محمد سروق‌دی در مشهد بوده و بعد به تهران آمده و اندکی زمان مرحوم جلوه را درک کرده و نزد حکیم اشکوری و حکیم کرمانشاهی نیز درس خوانده است.

این بنده در ابتدای تحصیل مقدمات عربی در مشهد (سالهای ۵۲-۱۳۵۴) او را که پیر مردی سپید موی و ساده زیست بود دیده بودم. وی فرزندی داشت به نام میرزا مهدی که در همه حوزه عظیم و پررونق مشهد در آنوقت از نظر فضل و فضیلت، مانند ستاره می درخشید، استاد شرح منظومه و اسفار و کفایه بود، آن وقت سنین میان سی و چهل را طی می‌کرد، آن جوان در سال ۱۳۵۴ درگذشت و مشهد را عزادار ساخت، سال بعد خود مرحوم آقا بزرگ درگذشت و با درگذشت این دو نفر پرونده روحانیت و حکمت و فلسفه در این خاندان بسته شد.

مرحوم آقا بزرگ به وارستگی و صراحت لهجه و آزادگی و آزادمنشی شهره بود. با اینکه در نهایت فقر می‌زیست از کسی چیزی نمی‌گرفت. یکی از علماء مرکز که با او سابقه دوستی داشته است، پس از اطلاع از فقر او، در تهران با مقامات بالا تماس می‌گیرد و ابلاغ مقررری قابل توجهی برای او صادر می‌شود، آن ابلاغ همراه نامه آن عالم مرکزی به آقا بزرگ داده می‌شود. مرحوم آقا بزرگ پس از اطلاع از محتوا ضمن ناراحتی فراوان از این عمل دوست تهرانش، در پشت

پاکت می‌نویسد: « ما آبروی فقر و قناعت نمی‌بریم... » و پاکت را با محتوایش پس می‌فرستد.

۳- آقا سید حسین بادکوبه‌ای. مرحوم بادکوبه‌ای در سال ۱۲۹۳ در دهی از دهات بادکوبه متولد شد، پس از تحصیل مقدمات به تهران آمد و ریاضیات را نزد میرزای جلوه (اواخر عمر جلوه) آموخت و فلسفه را از محضر حکیم اشکوری و حکیم کرمانشاهی استفاده کرد، آنگاه به نجف رفت و به تکمیل علوم نقلیه در حوزه آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و شیخ حسن ممقانی پرداخت.

مطابق نقل علامه تهرانی در نقباء البشر، مرحوم بادکوبه‌ای در نجف، در علوم عقلی و نقلی شهرت یافت و به تدریس رشته‌های مختلف نقلی و عقلی پرداخت. گروه بسیاری از محضرش بهره‌مند شدند حضرت استادنا العلامة آقای حاج سید محمد حسین طباطبائی مدظله، طبیعیات و الهیات شفا را از اول تا آخر نزد این مرد بزرگ در نجف تحصیل کرده‌اند. مطابق نقل علامه تهرانی این مرد و مرحوم حاج شیخ محمد حسین غروی دو چهره‌ای بودند که در آن زمان در نجف به اطلاع بر علوم عقلیه شناخته می‌شدند. مشارالیه در سال ۱۳۵۸ در نجف اشرف درگذشت. (۱)

۴- آقای آقامیرزا محمد علی شاه آبادی تهرانی اصفهانی الاصل. جامع المعقول و المنقول بود، در فلسفه و عرفان شاگرد میرزای جلوه و میرزای اشکوری نیز درک کرده است. از سال ۱۳۰۴ تا ۱۳۱۵ در نجف اقامت کرد و از حوزه درس آخوند ملا محمد کاظم بهره‌مند شد و به مقامات عالی نائل آمد. از سال ۱۳۱۹ تا پایان عمر (۱۳۴۳) در شیراز به تدریس، خصوصاً تدریس فلسفه و

پاورقی:

۱- نقباء البشر فی القرن الرابع عشر ج ۲ صفحه ۵۸۴ و ۹۱۸.

عرفان اشتغال داشت، بسیاری از مدرسین و فضلاء شیرازی در معقول و منقول شاگرد او بوده‌اند. مرحوم آقا سید علی نمونه‌ای از سلف صالح بوده است، شاگردان او و سایر مردم شیراز داستانها از صفای نفس و تقوای او دارند.

۶- آقا شیخ محمد خراسانی گنابادی اصفهانی، معروف به آقا شیخ محمد حکیم و آقا شیخ محمد خراسانی. مقیم مدرسه صدر اصفهان بود، از شاگردان مرحوم جهانگیرخان و آخوند ملا محمد کاشی (و بیشتر جهانگیرخان) بوده است. بعد از درگذشت آن دو نفر استاد مسلم فلسفه اصفهان بود. مرحوم حاج میرزا علی آقا شیرازی (۱) و آقای جلال الدین همائی استاد دانشگاه تهران از شاگردان اویند. حکیم خراسانی در وارستگی و پاکی کم نظیر بود و مانند جهانگیرخان و آخوند کاشی تا آخر عمر مجرد زیست در سال ۱۳۵۵ درگذشت. پس از درگذشت حکیم خراسانی، در اصفهان دو نفر دیگر بودند که این شمع را روشن نگه می‌داشتند: مرحوم حاج آقا صدر کوپائی و مرحوم شیخ محمود مفید. با درگذشت این دو نفر این چراغ چهارصد ساله تقریباً به خاموشی گرائید.

۷- حاج شیخ محمد حسین غروی اصفهانی. در تقوا و علم، منقولاً و معقولاً یگانه بود، در سال ۱۲۹۶ در نجف متولد شد، پدرش بازرگانی بود، متدین مقیم کاظمین، مرحوم اصفهانی تا نزدیک به بیست سالگی در کاظمین مقیم بود، و تحصیل می‌کرد. بعد به نجف مشرف شد و در درس مرحوم آخوند ملا محمد کاظم خراسانی حاضر شد و تا پایان عمر استاد (۱۳۲۹) ادامه داد.

پاورقی:

۱- مرحوم آقای حاج میرزا علی آقا شیرازی (رضوان الله علیه)، از نظر سنی ظاهراً تفاوت چندانی با حکیم خراسانی نداشته و با معظم له و آقای حاج آقا رحیم ارباب، یگانه یادگار سلف صالح، دوستی در کمال صمیمیت داشته‌اند، ولی نظر به اینکه فلسفه را در بزرگسالی تحصیل کرده از محضر دوست صمیمیش بهره‌مند شده است.

وی در علوم معقول، شاگرد مرحوم میرزا محمد باقر حکیم اصطهباناتی است. مرحوم اصفهانی تألیفات زیادی در فقه و اصول دارد و اندیشه‌اش هم اکنون جزء اندیشه‌های زنده‌ای است که در میان علما و فضلاء حوزه‌های درس فقه و اصول مطرح است. منظومه‌ای در فلسفه دارد بسیار عالی به نام « تحفه الحکیم »، رساله‌ای هم در معاد نوشته است. حضرت استادنا علامه آقای طباطبائی (مدظله‌العالی) در سالهای میان ۱۳۴۴ - ۱۳۵۴ از محضر این بزرگ بهره‌های فراوان برده و افتخار شاگردیش را دارند. معظم‌له در سال ۱۳۶۱ با سکنه مغزی درگذشت. (۱)

۸- آقا شیخ محمدتقی آملی، در سال ۱۳۰۴ در تهران متولد شد قسمتی از دروس معقول و منقول را نزد پدرش آقا شیخ محمد آملی (۱۲۶۳ - ۱۳۳۶) که او خود از فیلسوفان به شمار می‌رفت تحصیل کرد، سپس در درس مرحوم میرزای کرمانشاهی شرکت نمود، بعد از فوت کرمانشاهی قریب ۱۴ سال از محضر حاج شیخ عبدالنبی مجتهد نوری بهره‌مند شد. از آن پس به نجف رفت و به تکمیل فقه و اصول در محضر آقایان حاج میرزا حسین نائینی و آقا سید ابوالحسن اصفهانی و آقا ضیاءالدین عراقی پرداخت و به مقامات عالی رسید. در اخلاق از محضر عارف کامل آقا حاج میرزا علی آقا قاضی فیض می‌گرفت. معظم‌له در مدت اقامت تهران هم منقول تدریس می‌کرد و هم معقول. مهمترین اثر معقولی او حاشیه او است بر شرح منظومه سبزواری که مکرر چاپ شده است و مهمترین اثر منقولیش شرحی است استدلالی بر عروه الوثقی.

پاورقی:

۱- مقدمه مرحوم شیخ محمدرضا مظفر که از شاگردان معظم‌له بود بر تعلیقه معظم‌له بر مکاسب شیخ انصاری.

معظم‌له در سال ۱۳۹۱ قمری در تهران درگذشت. (۱)

۹- آقای آقا میرزا مهدی آشتیانی. از اساتید مسلم و متبحر قرن ما بود. پدرش میرزا جعفر ملقب به میرزا کوچک از شاگردان آقا محمد رضا حکیم قمشه‌ای بود و مادرش دختر حاج میرزا حسن آشتیانی مجتهد معروف تهرانی بود.

مرحوم آقا میرزا مهدی از تلامیذ میرزا حسن کرمانشاهی و میرزا هاشم اشکوری بوده است. سالها در تهران مدرس فلسفه و عرفان بود و عنوان مدرس رسمی مدرسه سپهسالار قدیم را که بر حسب وقفنامه باید ماهر در عقلیات و ناظر در شرعیات باشد داشت. در حدود سالهای ۱۳۶۵-۱۳۶۶ هجری قمری به استدعای فضلا و طلاب حوزه علمیه قم چندی به قم مهاجرت کرد و به تدریس و افاضه پرداخت. این بنده در آن مدت قلیل توفیق استفاده از محضر او را یافت. معظم‌له آثار ارزنده‌ای از خود باقی گذاشت. بر شرح منظومه منطق و فلسفه حاشیه دارد و هر دو چاپ شده است. کتابی به نام اساس التوحید درباره قاعده الواحد و وحدت وجود دارد که آن نیز چاپ شده است. شاید آثار دیگری هم داشته باشد که من نمی‌دانم. در سال ۱۳۷۲ درگذشت.

۱۰- آقای آقا میرزا احمد آشتیانی. معظم‌له کوچکترین فرزند حاج میرزا حسن مجتهد آشتیانی بود، جامع‌المعقول و المنقول و ضرب‌المثل تقوا و پارسائی بود. بیش از چهل سال در تهران به تدریس فقه و اصول و معقول پرداخت. معظم‌له نیز از شاگردان حکیم کرمانشاهی و حکیم اشکوری بود.

پاورقی:

۱- مقدمه آقای حاج میرزا حسن مصطفوی بر چاپ دوم تعلیقه معظم‌له بر شرح منظومه و اطلاعات مستقیم.

در حدود سالهای ۴۵- ۱۳۵۰ برای تکمیل علوم نقلی به نجف رفت، و خود نیز تدریس می‌کرد. در درس اسفار او فضیلتی درجه اول آن ایام نجف که بسیاری از آنها مجتهد مسلم بودند شرکت می‌کردند. حضرت استاد علامه طباطبائی در همان ایام از محضر این مرد بزرگ استفاده کرده قسمتی از اسفار را نزد او خوانده‌اند معظم‌له در سال ۱۳۹۵ در حالی که قریب صد سال از عمرش می‌گذشت زندگانی را بدرود گفت.

۱۱- آقا میرزا طاهر تنکابنی. او نیز از اساتید مسلم فلسفه در دوران اخیر بود و محض در فلسفه بود. احاطه وی به متون و آراء فلاسفه حیرت‌انگیز بوده است. در سال ۱۲۸۰ در کلاردشت مازندران متولد شد. برای تکمیل تحصیلات به تهران آمد. دوره میرزای جلوه و حکیم قمش‌ای و حکیم مدرس را درک کرده است. اینکه از درس حکیم کرمانشاهی و حکیم نیریزی استفاده کرده است یا نه چیزی نمی‌دانیم. پس از دوره این سه حکیم او از اساتید مسلم به شمار رفته است و در سال ۱۳۶۰ وفات یافت.

۱۲- آقا سید ابوالحسن رفیعی قزوینی. از مشاهیر و معاریف اساتید در نیم‌قرن اخیر بود، جامع‌المعقول و المنقول بود. فلسفه را نزد حکیم کرمانشاهی و حکیم اشکوری آموخته بود. پس از تأسیس حوزه علمیه قم در سال ۱۳۴۰ وسیله مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی، معظم‌له به قم مهاجرت کرد و ضمن استفاده از محضر آقای حائری، خود به تدریس شرح منظومه سبزواری و اسفار ملاصدرا پرداخت، فضلا از درسش استفاده می‌کردند استاد بزرگ ما آیت‌الله خمینی مدظله شرح منظومه و قسمتی از اسفار را نزد او خوانده‌اند. او را بالخصوص از نظر حسن تقریر و بیان می‌ستودند مرحوم رفیعی در زمان حیات مرحوم آقای حائری به قزوین مراجعت کرد. طالبان حکمت احیاناً برای استفاده از محضرش به قزوین می‌رفتند. سالهای آخر، تهران را محل اقامت قرار داد و از

مراجع تقلید به شمار می‌رفت. در سال ۱۳۹۳ جهان را وداع گفت.

۱۳- آقا شیخ محمد حسین فاضل تونی. از مشاهیر مدرسان فلسفه در عصر اخیر بود. رساله‌ای در الهیات دارد، در مقدمه آن رساله نوشته که شاگرد جهانگیرخان و حکیم اشکوری بوده است.

پس از تأسیس دانشگاه، سالها در دانشکده ادبیات و دانشکده معقول و منقول تدریس می‌کرد. فاضل تونی بر مقدمه شرح فصوص قیصری حاشیه نوشته است. وی در سال ۱۳۰۹ متولد (۱) و در حدود سال ۱۳۸۰ درگذشت.

۱۴- سید محمد کاظم عصار. از اساتید فلسفه عصر اخیر بشمار می‌رفت. در سال ۱۳۰۵ متولد شد و در هجده سالگی به اصفهان رفت و سه سال به تحصیل فلسفه (علی‌الظاهر نزد جهانگیرخان و آخوند ملامحمد کاشی) پرداخت، بعد به تهران آمد و شش سال نزد اساتید تهران: حکیم اشکوری و حکیم کرمانشاهی و حکیم نیریزی فلسفه تحصیل کرد. آنگاه به عتبات رفت و ده سال علوم منقول را نزد اساتید فن تکمیل کرد و در سن ۳۵ سالگی (سال ۱۳۴۰ قمری) به تهران مراجعت کرد و به تدریس معقول و منقول (بالخصوص معقول) پرداخت. پس از تأسیس دانشگاه تهران در سال ۱۳۱۳ هجری شمسی (تقریباً ۱۳۵۳ قمری) در دانشکده ادبیات و دانشکده علوم معقول و منقول به تدریس پرداخت. از حدود سال ۱۳۶۵ که مدرسه عالی سپهسالار نام دانشگاه روحانی یافت در آنجا مشغول تدریس شد و تقریباً تا پایان عمرش ادامه یافت.

مرحوم عصار مردی خوش محضر و بذله‌گو بود، هیچ چیز را به جد نمی‌گرفت. از مرحوم عصار آثاری در وحدت وجود و بدا و علم‌الحديث و تفسیر باقی مانده

پاورقی:

۱- نقباءالبشر صفحه ۸۸۹.

است، بعضی از آن آثار اخیراً چاپ شده است. معظم‌له در سال ۱۳۹۴ درگذشت.

(۱)

طبقه سی و سوم

این طبقه، طبقه اساتید خود ما هستند، ما به ملاحظاتى از ترجمه این طبقه در حال حاضر خوددارى مى‌کنیم و به وقت دیگر و فرصت مناسبتر موکول مى‌کنیم.

این طبقه بندى، نظر به اینکه اولین بار است که صورت مى‌گیرد و تاکنون ندیده‌ایم کسى دیگر به این شکل بررسى کرده باشد، طبعاً خالى از نقص نخواهد بود. اولین نقص این است که جامع نیست، افراد بسيارى از قلم افتاده‌اند یا خود از قلم انداخته‌ایم. زیرا غرض ذکر همه حکما یا حکیم مشربان دوره اسلامى نیست. جمع‌آوری همه آنها کار آسانى نیست. قصد ما تنها متوجه افرادى است که تأثیر روشنى از راه تألیف، یا تدریس و تربیت شاگردان در نسل بعدى داشته و پرچمدار این فن بوده و در ادامه و استمرار این بخش عظیم فرهنگى اسلامى نقش مثبتى داشته‌اند. در پایان، یادآورى نکاتى را لازم مى‌دانیم:

۱- این طبقه‌بندى مانند هر طبقه‌بندى دیگر تقریبى است. هر چند با معیار استادى و شاگردى، انجام یافته. ما مى‌دانیم که افرادى که از یک استاد استفاده مى‌کنند اگر آن استاد سالها به کار تدریس پرداخته باشد، صد درصد همزمان و

پاورقى:

۱- تاریخ مدرسه سپهسالار، تألیف ابوالقاسم سحاب صفحه ۱۶۹- ۱۷۰ و برخى اطلاعات مستقیم.

هم دوره نیستند. معمولاً کهنسالان یک طبقه نوعی تقدم نسبت به جوانسالان آن طبقه دارند.

مثلاً حاجی سبزواری را به اعتبار اینکه شاگرد ملا اسماعیل اصفهانی بوده و او شاگرد ملا علی نوری بوده است، با میرزای جلوه و حکیم قمشه‌ای که آنها نیز شاگرد شاگردان نوری بوده‌اند هم طبقه شمردیم. در صورتی که حاجی از کهنسالان این طبقه است و مختصری خود نوری را درک کرده و در سال ۱۲۸۹ درگذشته، اما میرزای جلوه از جوانسالان این طبقه است و تا سال ۱۳۱۴ حیات داشته و خود در ابتداء قصد داشته از محضر حکیم سبزواری در سبزواری استفاده کند.

۲- از نیمه اول قرن سوم که تاریخ فلاسفه دوره اسلامی آغاز می‌شود، تا پایان قرن چهارم دوره ترجمه است. در این دوره بسیاری از فیلسوفان، مترجم بوده‌اند و بسیاری از مترجمان، خود فیلسوف بوده‌اند. البته مترجمانی هم بوده‌اند که فیلسوف نبوده‌اند و یا فیلسوفانی که مترجم نبوده‌اند.

دوره ترجمه از دوره تألیف و تحقیق مجزا نیست، چنان نیست آنچنانکه بعضی گمان کرده‌اند در دوره اسلامی یک قرن یا دو قرن منحصرأ به ترجمه مشغول بوده‌اند. بعدها افراد صاحب نظر که آنها را فیلسوف می‌نامیم ظهور کرده باشند. بلکه همزمان با ترجمه‌های اولیه، صاحب نظری کم‌نظیر به نام یعقوب بن اسحاق کندی پیدا شد، فیلسوفانی تربیت کرد و این رشته ادامه یافت. الکندی همزمان است با مترجمانی از قبیل حنین بن اسحاق عبادی و عبدالملیح حمصی و تقدم زمانی دارد بر بسیاری از مترجمین از قبیل ثابت بن قره و غیره.

۳- مترجمین، غالباً یهودی یا مسیحی یا صابئی بوده‌اند، کمتر مترجم مسلمان در میان آنها می‌یابیم همچنانکه مترجم زردشتی پیدا نمی‌شود. از میان مترجمان تنها عبدالله بن مقفع است که احتمالاً می‌توان گفت زردشتی بوده

است، ولی او هم زردشتی نبوده، مانوی بوده و به علاوه بعد مسلمان شد. ولی فیلسوفان و صاحب نظران این دوره که از خود اندیشه‌ای داشته‌اند همه مسلمانند ما حتی یک فیلسوف صاحب نظر غیر مسلمان پیدا نمی‌کنیم و این خود از نظر تحلیل علمی و جامعه‌شناسی قابل مطالعه است.

۴- در دوره بعد از دوره ترجمه، تا قرن ششم و هفتم، (و تا اندازه‌ای در دوره ترجمه) اکثریت قریب به اتفاق فلاسفه، ضمن اینکه فیلسوفند، در فن پزشکی مهارت دارند. همچنانکه بوعلی هم فیلسوف است و هم پزشک، در بسیاری از آنها پزشکی بر فلسفه غلبه دارد.

[در] این دوره که دوره (فیلسوف پزشکی) است، مسلمان و یهودی و مسیحی شرکت دارند. از صابئیان در این دوره، برخلاف دوره ترجمه، خبری نیست. در این دوره ما به پزشکان بلند قدر مسیحی یا یهودی زیاد برمی‌خوریم که ضمناً فیلسوف هم هستند ولی به فیلسوف بلند قدری از یهودیان یا مسیحیان بر نمی‌خوریم.

مثلاً ابوالفرج بن الطیب که معاصر ابن سینا است، از نظر پزشکی در مرتبه‌ای است که ابن سینا آن را می‌ستاید. ولی در فلسفه بهیچوجه مورد توجه ابن سینا و غیر ابن سینا نبوده است. ابوالبرکات بغدادی و حتی ابوالخیر حسن بن سوار، می‌توانند استثنائی از این جهت به شمار روند، زیرا ابوالبرکات یک فیلسوف صاحب نظر یهودی بود و ابوالخیر یک فیلسوف مسیحی. ولی چنانکه می‌دانیم این دو نیز بر دین اولی باقی نماندند و هر دو آخر کار مسلمان شدند. این آمارها می‌تواند موضوع مطالعه جالبی از نظر جامعه‌شناسی باشد که مثلاً در طبقه (مترجمان فیلسوف و فیلسوفان مترجم) فیلسوفان صاحب نظر همه مسلمانند و یا در طبقه پزشکان فیلسوف و فیلسوفان پزشک، فیلسوفان صاحب نظر همه مسلمانند و غیر مسلمانان با اینکه پزشکان بسیار عالیقدر دارند، فیلسوف

صاحب‌نظر ندارند. این، دلیل این است که روح اسلامی با تعلقات فلسفی از سایر روح‌های حاکم بر مذاهب دیگر سازگارتر است.

از همه جالب‌تر اینکه در طول تاریخ تقریباً ۱۲ قرن فلسفه و پزشکی دوره اسلامی، نه به یک فیلسوف زردشتی بر می‌خوریم و نه به یک پزشک زردشتی، (و ظاهراً از این قبیل است جمع ریاضیدانان) بدیهی است که همچنانکه یهودیان و مسیحیان می‌توانسته‌اند در این نهضت علمی و فرهنگی و فلسفی شرکت کنند و سهیم باشند زردشتیان هم می‌توانستند شرکت کنند، ولی شرکت نکرده‌اند. همچنانکه در دوران قبل از اسلام هم شرکتی در فرهنگ جهانی نداشته‌اند. در دوران قبل از اسلام ایرانیانی که مشعلدار علم و فرهنگ بوده‌اند، مسیحی و یا یهودی و یا صابئی بوده‌اند و همانها هستند که دانشگاه جندی‌شاپور را اداره می‌کرده‌اند.

در دوره اسلامی در میان فلاسفه تنها بهمنیار بن مرزبان آذربایجانی است که زردشتی بود ولی او هم بعد مسلمان شد، و در میان پزشکان تنها علی بن عباس اهوازی معروف به ابن المجوسی است که پزشک عالیقدری است، ولی او هم همچنانکه ادوارد براون در طب اسلامی و دیگران گفته‌اند، و به علاوه نامش گواهی می‌دهد نیاکانش زردشتی بوده‌اند نه خودش.

حقیقت این است که روح زردشتی‌گری به صورتی بوده (یاد آورده بودند) که به هیچوجه با علم و فلسفه سازگار نبوده و اگر احیاناً افرادی زنجیر را پاره می‌کرده‌اند و به علوم می‌گراییده‌اند، زردشتی‌گری را بدروم می‌گفته‌اند.

۵- در میان فلاسفه مسلمان، اکثریت با فلاسفه شیعه است، فلاسفه غیر شیعی به استثنای فیلسوفان اندلس که از محیط و اندیشه تشیع دور بوده‌اند، اکثریت قریب به اتفاق تمایل شیعی دارند. این نیز می‌تواند دلیل بر مطلبی باشد و آن اینکه عقل شیعی از اول عقل فلسفی بوده است. ما در کتاب سیری در

نهج البلاغه درباره این مطلب بحث کرده‌ایم (۱) بحث بیشتر، فرصت بیشتری می‌خواهد.

۶- ایرانیان در قسمت فلسفه و حکمت از مجموعه فرهنگ اسلامی که ایرانی و غیر ایرانی در آن شرکت داشته‌اند نسبت به غیر ایرانیان اکثریت قاطع دارند خصوصاً در قرون متأخرتر، یعنی از دوره مغول به بعد، و بالاخص از قرن دهم به بعد که ایران یکسره شیعه می‌شود، فلسفه اسلامی مختص ایران است. ایرانیان فلسفه اسلامی را آغاز نکردند. اولین فیلسوف اسلامی عرب است. ولی پس از آشنائی با فلسفه پیش از هر قوم دیگر به آن چسبیدند.

به عقیده ما این جهت دو ریشه دارد یکی اینکه عقلیت ایرانی علی‌رغم ممانعت‌های زردشتی قبل از اسلام، عقلیت فلسفی است. دیگر نفوذ تشیع در ایران است. اگر از فلاسفه ایرانی که از نظر نژاد، عرب یا ترک یا نژاد دیگرند صرف نظر کنیم از قبیل فخرالدین رازی، جلال‌الدین دوانی، صدرالدین دشتکی، غیاث‌الدین دشتکی و عده دیگر، فلاسفه غیر ایرانی به نسبت بسیار اندکند.

فلاسفه غیر ایرانی یا غیر مسلمانند و آنها گروهی از پزشکان فیلسوف مصر و شام و اندلس و غیره‌اند و یا مسلمانان غیر ایرانی‌اند از قبیل ابن هیثم بصری، ابوالبرکات بغدادی، علی بن رضوان مصری، کندی، ابن رشد، ابن طفیل، ابن الصائغ، قطب‌الدین مصری، کمال‌الدین یونس موصلی و احتمالاً فارابی که عددشان زیاد نیست.

۷- مرکز تعلیم و تعلم فلسفه، قبل از ابن سینا، بغداد بود. ابن سینا مرکزیت را به ایران منتقل کرد، ابن سینا اساساً به بغداد نرفت، بلکه او در فلسفه استاد نداشته است. اندکی منطق پیش استاد خوانده است.

پاورقی:

نبوغ و شهرت ابن‌سینا از اطراف و اکناف، طالبان حکمت را به سوی او و مطالعه کتبش کشانید. کتابهایش ناسخ کتب پیشینیان شد، اساتید کتابهای او فقط در ایران پیدا می‌شدند و از ایران به خارج ایران گسترش پیدا کرد. با نفوذ اندیشه‌های ابن‌سینا و بی‌رقیب بودن کتابهایش و ایرانی بودن شاگردانش که متخصصان آن کتب بودند. بغداد از مرکزیت افتاد. البته در بغداد کتب فلسفه و از آن جمله کتب ابن‌سینا تدریس می‌شد ولی دیگر آن مرکزیت پیش را نداشت. بعدها وسیله ابوالعباس لوکری شاگرد شاگرد ابن‌سینا حوزه فلسفه - که در زمان ابن‌سینا، قسمتهای مرکزی و احياناً جنوبی ایران بود - تا خراسان گسترش یافت.

۸- با آمدن مغول، از یک طرف، و حملات امثال غزالی از طرف دیگر، بساط فلسفه از غیر ایران کم و بیش برچیده شد، در ایران شعله کمی باقی بود، ولی تدریجاً همین شعله ضعیف رو به قوت نهاد. این کار بیشتر در حوزه فارس صورت گرفت، با طلوع دولت صفویه و نهضت جدید علمی و فلسفی در اصفهان، بار دیگر وسیله میرداماد و صدرالمآلهین فلسفه رونق جدیدی یافت.

۹- از زمان صفویه به این طرف که فلسفه اسلامی در انحصار شیعیان ایرانی قرار می‌گیرد همه نواحی ایران به نسبت متساوی سهمیم نیستند. بعضی منطقه‌ها، با اینکه در علوم نقلی سهم قابل توجهی دارند، در علوم عقلی یا سهمی ندارند و یا سهم قابل توجهی ندارند. خوزستان با اینکه در ادب و حدیث و فقهات سهم مهمی دارد، در فلسفه و حکمت و علوم عقلی سهمی ندارد، همچنین استان سیستان و بلوچستان. ابوسلیمان منطقی سجستانی را باید یک استثنا در منطقه سیستان شمرد، بعضی استانها سهم اندکی دارند مثل آذربایجان. از آذربایجان بهمنیار، شمس‌الدین خسروشاهی، ملارجعلی، ملا حسین اردبیلی و آقاعلی حکیم زنوزی و در عصر ما علامه طباطبائی را باید نام

برد، ولی بعضی دیگر از ایالات و استانهای ایران سهم بیشتری دارند از قبیل خراسان، اصفهان، فارس...

آنچه ممکن است غیرمنتظره تلقی شود این است که بیشترین سهم را در علوم عقلی از زمان میرداماد تا عصر ما، شمال ایران، یعنی گیلان و مازندران و گرگان دارد. در حدود سی نفر از معاریف اساتید فلسفه از این ناحیه‌اند و میان آنها فیلسوفان بسیار بزرگ و نامداری وجود دارند از قبیل میرداماد، ملا اسماعیل خاجوئی، آقا محمد بیدآبادی، ملاعلی نوری، میرفندرسکی. عبدالرزاق لاهیجی ملا محمد جعفر لنگرودی و غیر هم. این گروه اگر چه مرکز تحصیل یا تدریسشان اصفهان بوده است، ولی خودشان از شمال ایرانند.

۱۰- طبقات فلاسفه، به ترتیبی که ما بدست آورده‌ایم، یک سلسله منظم و مرتب و بدون وقفه است و نشانه یک فرهنگ مستمر است. همچنانکه نظیر آنرا در فقه و حدیث و عرفان و ادبیات و حتی ریاضیات می‌توانیم ارائه دهیم. از نظر استاد و شاگردی، فقط در دو نقطه است که به نقطه مجهول می‌رسیم یکی در ملا اسماعیل خاجوئی که زمانش مقارن با فتنه افغان است، نه خودش و نه دیگران (در حدودی که ما به دست آورده‌ایم) از اساتید او یاد نکرده‌اند. و دیگر در فخرالدین سماکی استاد میرداماد است که اساتید او را نمی‌شناسیم. (۱) البته در این دو نقطه وقفه‌ای پیدا نشده است، تسلسل استاد و شاگرد بهم نخورده است بلکه فعلاً بر ما مجهول است. شاید بعدها بدست آید. اگر از این دو

پاورقی:

۱- خوشبختانه در مورد فخرالدین سماکی اخیراً به دست آمد که شاگرد غیاث‌الدین منصور بوده است رجوع شود به صفحه ۵۸۵ همین کتاب (پاورقی) بنابراین، این نقطه مجهول تبدیل به معلوم شد. امیدواریم با همکاری فضلاءمتتبع به استاد یا اساتید خواجه‌ای نیز دست یا بیم و نقطه مجهولی از این جهت باقی نماند.

نقطه مجهول صرف نظر کنیم، می‌توانیم سلسله اساتید خود را تا بوعلی مشخص کنیم و اگر شیخ بهایی را به عنوان استاد فلسفه بپذیریم، یکی از دو نقطه ابهام برطرف می‌شود یعنی از طریق شیخ بهایی و استادش ملا عبدالله یزدی نه از طریق میرداماد تا بوعلی سلسله استاد و شاگردی مشخص است. بوعلی شخصاً وضع دیگری دارد، او اساساً استاد فلسفه نداشته است استفاده‌اش صرفاً از کتب دیگران بوده است.

۱۱- نه تنها بوعلی در فلسفه استاد نداشته است و با مطالعه کتب دیگران فیلسوف شده است، فارابی و الکندی که دو سرسلسله دیگر هستند، نیز، استاد فلسفه نداشته‌اند.

تاریخ از هیچ فیلسوفی به عنوان استاد الکندی یاد نمی‌کند، بلکه اساساً در آنوقت فیلسوفی در محیط الکندی وجود نداشته است لهذا، فیلسوفی الکندی از شخص خودش آغاز می‌شود. فارابی نیز فقط منطق را نزد استاد (یوحنا بن حیلان) خوانده است. قبلاً گفتیم اینکه می‌گویند فارابی شاگرد ابوبشر متی بوده است اساس درستی ندارد.

علیهذا مسلمین، از نظر کتب فلسفی مدیون و رهین غیر مسلمانانند، نه از نظر معلم فلسفه.

اکنون نوبت آن است که به خدمات ایرانیان در رشته عرفان و تصوف بپردازیم.

عرفان و تصوف

یکی از علومی که در دامن فرهنگ اسلامی زاده شد و رشد یافت و تکامل پیدا کرد علم عرفان است.

درباره عرفان از دو جنبه می‌توان بحث و تحقیق کرد: یکی از جنبه اجتماعی و دیگر از جنبه فرهنگی.

عرفا با سایر طبقات فرهنگی اسلامی از قبیل مفسرین، محدثین، فقهاء، متکلمین، فلاسفه، ادبا، شعرا... یک تفاوت مهم دارند و آن اینکه علاوه بر اینکه یک طبقه فرهنگی هستند و علمی به نام عرفان به وجود آوردند و دانشمندان بزرگی در میان آنها ظهور کردند و کتب مهمی تألیف کردند، یک فرقه اجتماعی در جهان اسلام به وجود آوردند با مختصات مشخص به خود. برخلاف سایر طبقات فرهنگی از قبیل فقهاء و حکماء و غیر هم که صرفاً طبقه فرهنگی هستند و یک فرقه مجزا از دیگران به شمار نمی‌روند اهل عرفان هرگاه با عنوان فرهنگی یاد شوند با عنوان « عرفا » و هر گاه با عنوان اجتماعی‌شان یاد شوند غالباً با عنوان « متصوفه » یاد می‌شوند.

عرفا و متصوفه هر چند یک انشعاب مذهبی در اسلام تلقی نمی‌شوند، و خود نیز مدعی چنین انشعابی نیستند و در همه فرق و مذاهب اسلامی حضور دارند. در عین حال یک گروه وابسته و به هم پیوسته اجتماعی هستند. یک سلسله

افکار و اندیشه‌ها و حتی آداب مخصوص در معاشرت‌ها و لباس پوشیدن‌ها و احیاناً آرایش سر و صورت و سکونت در خانقاه‌ها و غیره به آنها به عنوان یک فرقه مخصوص مذهبی و اجتماعی رنگ مخصوص داده و می‌دهد و البته همواره خصوصاً در میان شیعه عرفائی بوده و هستند که هیچ امتیاز ظاهری با دیگران ندارند و در عین حال عمیقاً اهل سیر و سلوک عرفانی می‌باشند و در حقیقت عرفای حقیقی این طبقه‌اند، نه گروه‌هایی که صدها آداب از خود اختراع کرده و بدعت‌ها ایجاد کرده‌اند.

ما در این بحث‌های تاریخی به جنبه اجتماعی و فرقه‌ای، و در حقیقت به جنبه «تصوف» عرفان کاری نداریم؛ فقط از جنبه فرهنگی، آنهم از نظر تسلسل تاریخی این شاخه فرهنگی وارد بحث می‌شویم؛ یعنی به عرفان به عنوان یک علم و یک شاخه از شاخه‌های فرهنگ اسلامی که در طول تاریخ اسلام جریان یافته و بدون وقفه بوده است نظر داریم نه به عنوان یک روش و طریقه که فرقه‌ای اجتماعی پیرو آن هستند.

عرفان به عنوان یک دستگاه علمی و فرهنگی دارای دو بخش است: بخش عملی و بخش نظری.

بخش عملی عبارت است از آن قسمت که روابط و وظایف انسان را با خودش و با جهان و با خدا بیان می‌کند و توضیح می‌دهد. عرفان در این بخش مانند اخلاق است، یعنی یک «علم» عملی است با تفاوتی که بعداً اشاره خواهیم کرد. این بخش از عرفان علم «سیر و سلوک» نامیده می‌شود. در این بخش از عرفان توضیح داده می‌شود که «سالک» برای اینکه به قله منبع انسانیت یعنی «توحید» برسد، از کجا باید آغاز کند و چه منازل و مراحل را باید به ترتیب طی کند و در منازل بین راه چه احوالی برای او رخ می‌دهد و چه وارداتی بر او وارد می‌شود. و البته همه این منازل و مراحل باید با اشراف و مراقبت یک انسان کامل و پخته که قبلاً این راه را طی کرده و از «رسم و راه منزل‌ها» آگاه است صورت

گیرد، و اگر همت انسان کاملی بدرقه راه نباشد خطر گمراهی است. عرفا از انسان کاملی که ضرورتاً باید همراه «نو سفران» باشد، گاهی به «طایر قدس» و گاهی به «خضر» تعبیر می‌کنند:

همتم بدرقه راه کن ای «طایر قدس»
که دراز است ره مقصد و من «نو سفرم»
ترک این مرحله بی‌همرهی «خضر» مکن
ظلمات است بترس از خطر گمراهی

البته توحیدی که از نظر عارف، قله منیع انسانیت به شمار می‌رود و آخرین مقصد سیر و سلوک عارف است، با توحید مردم عامی، و حتی با توحید فیلسوف، یعنی اینکه واجب‌الوجود یکی است نه بیشتر، از [زمین] تا آسمان متفاوت است. توحید عارف، یعنی موجود حقیقی منحصر به خدا است، جز خدا هر چه هست (نمود) است نه (بود) توحید عارف یعنی جز خدا هیچ نیست. توحید عارف، یعنی طی طریق کردن و رسیدن به مرحله جز خدا هیچ ندیدن، این مرحله از توحید را مخالفان عرفا تأیید نمی‌کنند و احیاناً آنرا کفر و الحاد می‌خوانند. ولی عرفا معتقدند که توحید حقیقی همین است و سایر مراتب توحید خالی از شرک نیست. از نظر عرفا رسیدن به این مرحله کار عقل و اندیشه نیست، کار دل و مجاهده و سیر و سلوک و تصفیه و تهذیب نفس است. به هر حال این بخش از عرفان، بخش عملی عرفان است، از این نظر مانند علم اخلاق است که درباره (چه باید) ها بحث می‌کند با این تفاوت که:

اولاً: عرفان درباره روابط انسان با خودش و با جهان و با خدا بحث می‌کند و عمده نظرش درباره روابط انسان با خدا است و حال آنکه همه سیستمهای اخلاقی ضرورتی نمی‌بینند که درباره روابط انسان با خدا بحث کنند، فقط

سیستمهای اخلاقی مذهبی این جهت را مورد عنایت و توجه قرار می‌دهند.

ثانیا: سیر و سلوک عرفانی، همچنانکه از مفهوم این دو کلمه پیدا است پویا و متحرک است، برخلاف اخلاق که ساکن است. یعنی در عرفان سخن از نقطه آغاز است و از مقصدی و از منازل و مراحل که بترتیب سالک باید طی کند تا به سرمنزل نهائی برسد. از نظر عارف واقعاً و بدون هیچ شائبه مجاز، برای انسان صراط وجود دارد و آن صراط را باید به‌پیماید و مرحله به مرحله و منزل به منزل طی نماید، رسیدن به منزل بعدی بدون گذر کردن از منزل قبلی ناممکن است. لهذا از نظر عارف، روح بشر مانند یک گیاه و یا یک کودک است و کمالش در نمو و رشدی است که طبق نظام مخصوص باید صورت گیرد، ولی در اخلاق صرفاً سخن از یک سلسله فضائل است از قبیل راستی، درستی، عدالت، عفت، احسان، انصاف، ایثار و غیره که روح باید به آنها مزین و متحلی گردد. از نظر اخلاق، روح انسان مانند خانه‌ای است که باید با یک سلسله زیورها و زینتها و نقاشیها مزین گردد بدون اینکه ترتیبی در کار باشد که از کجا آغاز شود و به کجا انتها یابد، مثلاً از سقف شروع شود یا از دیوارها و از کدام دیوار، از بالای دیوار یا از پایین. در عرفان برعکس، عناصر اخلاقی مطرح می‌شود اما به اصطلاح به صورت دیالکتیکی، یعنی متحرک و پویا.

ثالثاً: عناصر روحی اخلاقی محدود است به معانی و مفاهیمی که غالباً آنها را می‌شناسند، اما عناصر روحی عرفانی بسی وسیعتر و گسترده‌تر است. در سیر و سلوک عرفانی از یک سلسله احوال و واردات قلبی سخن می‌رود که منحصرأً به یک «سالک راه» در خلال مجاهدات و طی طریق‌ها دست می‌دهد و مردم دیگر از این احوال و واردات بی‌خبرند.

بخش دیگر عرفان مربوط است به تفسیر هستی، یعنی تفسیر خدا و جهان و انسان. عرفان در این بخش مانند فلسفه است و می‌خواهد هستی را تفسیر

نماید، برخلاف بخش اول که مانند اخلاق است و می‌خواهد انسان را تغییر دهد. همچنانکه در بخش اول، با اخلاق تفاوت‌هایی داشت، در این بخش با فلسفه تفاوت‌هایی دارد.

عرفان و اسلام

عرفان هم در بخش عملی و هم در بخش نظری، با دین مقدس اسلام، تماس و اصطکاک پیدا می‌کند، زیرا اسلام مانند هر دین و مذهب دیگر (و بیشتر از هر دین و مذهب دیگر) روابط انسان را با خدا و جهان و خودش بیان کرده و هم به تفسیر و توضیح هستی پرداخته است. قهراً اینجا این مسأله طرح می‌شود که میان آنچه عرفان عرضه می‌دارد با آنچه اسلام بیان کرده است چه نسبتی برقرار است.

البته عرفای اسلامی هرگز مدعی نیستند که سخنی ماوراء اسلام دارند، و از چنین نسبتی سخت تبری می‌جویند. برعکس، آنها مدعی هستند که حقایق اسلامی را بهتر از دیگران کشف کرده‌اند و مسلمان واقعی آنها می‌باشند. عرفا چه در بخش عملی و چه در بخش نظری همواره به کتاب و سنت و سیره نبوی و ائمه و اکابر صحابه استناد می‌کنند. ولی دیگران درباره آنها نظریه‌های دیگری دارند و ما به ترتیب آن نظریه‌ها را ذکر می‌کنیم.

الف: نظریه گروهی از محدثان و فقهاء اسلامی به عقیده این گروه، عرفا عملاً پای‌بند به اسلام نیستند و استناد آنها به کتاب و سنت صرفاً عوامفریبی و برای جلب قلوب مسلمانان است و عرفان اساساً ربطی به اسلام ندارد.

ب: نظریه گروهی از متجددان عصر حاضر این گروه که با اسلام میانه خوبی ندارند، و از هر چیزی که بوی «اباحت» بدهد و بتوان آنرا به عنوان نهضت و قیامی در گذشته علیه اسلام و مقررات اسلامی قلمداد کرد به شدت استقبال می‌کنند، مانند گروه اول معتقدند که عرفا عملاً ایمان و اعتقادی به اسلام ندارند، بلکه عرفان و تصوف نهضتی بوده از ناحیه ملل غیر عرب بر ضد اسلام و عرب در زیر سرپوشی از معنویت.

این گروه با گروه اول در ضدیت و مخالفت عرفان با اسلام وحدت نظر دارند و اختلاف نظرشان در این است که گروه اول اسلام را تقدیس می‌کنند و با تکیه به احساسات اسلامی توده مسلمان، عرفا را هو و تحقیر می‌نمایند و می‌خواهند به این وسیله عرفان را از صحنه معارف اسلامی خارج نمایند، ولی گروه دوم با تکیه به شخصیت عرفا، که بعضی از آنها جهانی است، می‌خواهند وسیله‌ای برای تبلیغ علیه اسلام بیابند و اسلام را (هو) کنند که اندیشه‌های ظریف و بلند عرفانی در فرهنگ اسلامی، با اسلام بیگانه است و این عناصر از خارج وارد این فرهنگ گشته است. اسلام و اندیشه‌های اسلامی در سطحی پائین‌تر از اینگونه اندیشه‌ها است. این گروه مدعی هستند که استناد عرفا به کتاب و سنت صرفاً تقیه و از ترس عوام بوده است، می‌خواسته‌اند به این وسیله جان خود را حفظ کنند.

ج: نظریه گروه بی‌طرفها از نظر این گروه، در عرفان و تصوف، خصوصاً در عرفان عملی، و بالاخص آنجا که جنبه فرقه‌ای پیدا می‌کند بدعتها و انحرافات زیادی می‌توان یافت که با کتاب الله و با سنت معتبر وفق نمی‌دهد. ولی عرفا مانند سایر طبقات فرهنگی اسلامی و مانند غالب فرق اسلامی نسبت به اسلام نهایت خلوص نیت را داشته‌اند. و هرگز نمی‌خواسته‌اند بر ضد اسلام مطلبی گفته و آورده باشند. ممکن است اشتباهاتی داشته باشند همچنانکه سایر طبقات فرهنگی، مثلاً متکلمین، فلاسفه، مفسرین، فقهاء اشتباهاتی داشته‌اند ولی هرگز

سوءنیتی نسبت به اسلام در کار نبوده است.

مسئله ضدیت عرفا با اسلام از طرف افرادی طرح شده که غرض خاص داشته‌اند یا با عرفان و یا با اسلام. اگر کسی بی‌طرفانه و بی‌غرضانه کتب عرفا را مطالعه کند به شرط آنکه با زبان و اصطلاحات آنها آشنا باشد، اشتباهات زیادی ممکن است بیابد ولی تردید هم نخواهد کرد که آنها نسبت به اسلام صمیمیت و خلوص کامل داشته‌اند.

ما نظر سوم را ترجیح می‌دهیم و معتقدیم عرفا سوء نیت نداشته‌اند، در عین حال لازم است افراد متخصص و وارد در عرفان و در معارف عمیق اسلامی بی‌طرفانه درباره مسائل عرفانی و انطباق آنها با اسلام بحث و تحقیق نمایند.

مسئله‌ای که اینجا لازم است مطرح شود این است که آیا عرفان اسلامی از قبیل فقه و اصول و تفسیر و حدیث است یعنی از علوم است که مسلمین مایه‌ها و ماده‌های اصلی را از اسلام گرفته‌اند و برای آنها قواعد و ضوابط و اصول کشف کرده‌اند، و یا از قبیل طب و ریاضیات است که از خارج جهان اسلام به جهان اسلام راه یافته است و در دامن تمدن و فرهنگ اسلامی وسیله مسلمین رشد و تکامل یافته است، و یا شق سومی در کار است؟

عرفا، خود شق اول را اختیار می‌کنند و به هیچوجه حاضر نیستند شق دیگری را انتخاب کنند. بعضی از مستشرقین اصرار داشته و دارند که عرفان و اندیشه‌های لطیف و دقیق عرفانی همه از خارج جهان اسلام به جهان اسلام راه یافته است.

گاهی برای آن ریشه مسیحی قائل می‌شوند و می‌گویند افکار عارفانه نتیجه ارتباط مسلمین با راهبان مسیحی است، و گاهی آنرا عکس‌العمل ایرانیها علیه اسلام و عرب می‌خوانند، و گاهی آنرا دربست محصول فلسفه نو افلاطونی - که خود محصول ترکیب افکار ارسطو و افلاطون و فیثاغورس و گنوسیهای اسکندریه و آراء و عقائد و یهود و مسیحیان بوده است - معرفی می‌کنند و

گاهی آن را ناشی از افکار بودائی می‌دانند همچنانکه مخالفان عرفا در جهان اسلام نیز کوشش داشته و دارند که عرفان و تصوف را یکسره با اسلام بیگانه بخوانند و برای آن ریشه غیراسلامی قائل گردند.

نظریه سوم این است که عرفان مایه‌های اول خود را، چه در مورد عرفان عملی و چه در مورد عرفان نظری از خود اسلام گرفته است، و برای این مایه‌ها قواعد و ضوابط و اصول بیان کرده است و تحت تأثیر جریانات خارج نیز، خصوصاً اندیشه‌های کلامی و فلسفی و بالاخص اندیشه‌های فلسفی اشراقی قرار گرفته است.

اما اینکه عرفا چه اندازه توانسته‌اند قواعد و ضوابط صحیح برای مایه‌های اولی اسلامی بیان کنند، آیا موفقیتشان در این جهت به اندازه فقها بوده است یا نه؟ و چه اندازه مقید بوده‌اند که از اصول واقعی اسلام منحرف نشوند و همچنین آیا جریانات خارجی چه اندازه روی عرفان اسلامی تأثیر داشته است؟ آیا عرفان اسلامی آنها را در خود جذب کرده و رنگ خود را به آنها داده و در مسیر خود از آنها استفاده کرده است و یا برعکس موج آن جریانات عرفان اسلامی را در جهت مسیر خود انداخته است؟... اینها همه مطالبی است که جداگانه باید مورد بحث و دقت قرار گیرد. آنچه مسلم است این است که عرفان اسلامی سرمایه اصلی خود را از اسلام گرفته است و بس.

طرفداران نظریه اول - و کم و بیش طرفداران نظریه دوم - مدعی هستند که اسلام دینی ساده و بی‌تکلیف و عمومی فهم و خالی از هرگونه رمز و مطالب غامض و غیرمفهوم و یا صعب‌الفهم است. اساس اعتقادی اسلام عبارت است از توحید توحید اسلام یعنی همچنانکه مثلاً خانه، سازنده‌ای دارد متغایر و متمایز از خود، جهان نیز سازنده‌ای دارد جدا و منفصل از خود. اساس رابطه انسان با متاعهای جهان از نظر اسلام زهد است زهد یعنی اعراض از متاعهای فانی دنیا برای وصول به نعیم جاویدان آخرت. از اینها که بگذریم به یک سلسله مقررات

ساده عملی می‌رسیم که فقه متکفل آنها است. از نظر این گروه آنچه عرفا به نام توحید گفته‌اند مطلبی است وراء توحید اسلامی زیرا توحید عرفانی عبارت است از وحدت وجود و اینکه جز خدا و شؤن و اسماء و صفات و تجلیات او چیزی وجود ندارد. سیر و سلوک عرفانی نیز وراء زهد اسلامی است زیرا در سیر و سلوک یک سلسله معانی و مفاهیم طرح می‌شود از قبیل عشق و محبت خدا، فنا در خدا، تجلی خدا بر قلب عارف که در زهد اسلامی مطرح نیست. طریقت عرفانی نیز امری است وراء شریعت اسلامی، زیرا در آداب طریقت مسائلی طرح می‌شود که فقه از آنها بی‌خبر است.

از نظر این گروه، نیکان صحابه رسول اکرم که عرفا و متصوفه خود را به آنها منتسب می‌کنند و آنها را پیشرو خود می‌دانند زاهدانی بیش نبوده‌اند، روح آنها از سیر و سلوک عرفانی و از توحید عرفانی بی‌خبر بوده است. آنها مردمی بوده‌اند معرض از متاع دنیا و متوجه به عالم آخرت، اصل حاکم به روح آنها خوف بوده و رجا خوف از عذاب دوزخ و رجاء به ثوابهای بهشتی، همین و بس.

حقیقت این است که نظریه این گروه به هیچ وجه قابل تأیید نیست، مایه‌های اولی اسلامی بسی غنی‌تر است از آنچه این گروه به جهل و یا به عمد فرض کرده‌اند. نه توحید اسلامی به آن سادگی و بی‌محتوائی است که اینها فرض کرده‌اند و نه معنویت انسان در اسلام منحصر به زهد خشک است و نه نیکان صحابه رسول اکرم آنچنان بوده‌اند که توصیف شد و نه آداب اسلامی محدود است به اعمال جوارح و اعضاء.

ما در اینجا اجمالاً در حدی که روشن شود که تعلیمات اصلی اسلام می‌توانسته است الهام بخش یک سلسله معارف عمیق در مورد عرفان نظری و عملی بوده باشد مطالبی می‌آوریم.

قرآن کریم در باب توحید، هرگز خدا و خلقت را به سازنده خانه و خانه قیاس نمی‌کند. قرآن خدا را خالق و آفریننده جهان معرفی می‌کند و در همان حال

می‌گوید ذات مقدس او در همه جا و با همه چیز هست. «فَإَيْنَمَا تَوَلَّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ» (۱) به هر طرف رو کنید چهره خدا آنجاست. «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» (۲) از شما به شما نزدیک‌تریم. «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ» (۳) اول همه اشیاء او است و آخر همه او است (از او آغاز یافته‌اند و به او پایان می‌یابند) ظاهر و هویدا او است و در همان حال باطن و ناپیدا هم او است و آیاتی دیگر از این قبیل.

بدیهی است که اینگونه آیات افکار و اندیشه‌ها را به سوی توحیدی برتر و عالیت‌تر از توحید عوام می‌خوانده است. در حدیث کافی آمده است که خداوند می‌دانست که در آخرالزمان مردمانی متعمق در توحید ظهور می‌کنند، لهذا آیات اول سوره حدید و سوره «قل هو الله احد» را نازل فرمود.

در مورد سیر و سلوک و طی مراحل قرب حق تا آخرین منازل کافی است که برخی آیات مربوط به «لقاء الله» و آیات مربوط به «رضوان الله» و آیات مربوط به وحی و الهام و مکالمه ملائکه با غیر پیغمبران مثلاً حضرت مریم و مخصوصاً آیات معراج رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) را مورد نظر قرار دهیم. در قرآن سخن از نفس اماره، نفس لوامه، نفس مطمئنه آمده است. سخن از علم افاضی و لدنی و هدایت‌های محصول مجاهده آمده است: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» (۴) در قرآن از تزکیه نفس به عنوان یگانه موجب فلاح و رستگاری یاد

باورقی:

۱- بقره / ۱۱۵.

۲- ق / ۱۶. [در نسخه اصلی در مورد این آیه شریفه سبق قلم صورت گرفته و بخشی از آیه و بعاً ترجمه آن به صورت نادرست آمده بود. قرائن کلام نشان می‌دهد که مراد همین آیه است و لذا اصلاح گردید.]

۳- حدید / ۳.

۴- عنکبوت / ۶۹.

شده است: « قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيْهَا ». (۱)

در قرآن مکرر سخن از حب الهی مافوق همه محبتها و علقه‌های انسانی یاد شده است. قرآن از تسبیح و تحمید تمام ذرات جهان سخن گفته است و به تعبیری از آن یاد کرده که مفهومی این است که اگر شما انسانها (تفقه) خود را کامل کنید آن تسبیحها و تحمیدها را درک می‌کنید. به علاوه قرآن در مورد سرشت انسان مسأله نفخه الهی را طرح کرده است.

اینها و غیر اینها کافی بوده که الهام بخش معنویتی عظیم و گسترده در مورد خدا و جهان و انسان، و بالاخص در مورد روابط انسان و خدا بشود.

همچنانکه اشاره شد، سخن در این نیست که عرفای مسلمین از این سرمایه‌ها چگونه بهره‌برداری کرده‌اند، درست یا نادرست؟ سخن درباره اظهارنظرهای مغرضانه گروهی غربی و غرب زده است که می‌خواهند اسلام را از نظر معنویت، بی‌محتوا معرفی نمایند. سخن درباره سرمایه عظیمی در متن اسلام است که می‌توانسته الهام‌بخش خوبی در جهان اسلام باشد. فرضاً عرفای مصطلح نتوانسته باشند استفاده صحیح کرده باشند، افراد دیگری که به این نام مشهور نیستند، استفاده کرده‌اند.

به علاوه روایات و خطب و ادعیه و احتیاجات اسلامی و تراجم احوال اکابر تربیت شدگان اسلام نشان می‌دهد که آنچه در صدر اسلام بوده است صرفاً زهد خشک و عبادت به امید اجر و پاداش نبوده است. در روایات و خطب و ادعیه و احتیاجات، معانی بسیار بلندی مطرح است تراجم احوال شخصیت‌های صدر اول اسلام از یک سلسله هیجانات و واردات روحی و روشن بینی‌های قلبی و سوزها و گدازها و عشق‌های معنوی حکایت می‌کند. ما اکنون یکی از آنها را ذکر

پاورقی:

می‌کنیم.

در کافی می‌نویسد: رسول خدا (صلی الله علیه وآله) روزی پس از اداء نماز صبح چشمش افتاد به جوانی رنگ پریده که چشمانش در کاسه سرش فرو رفته و تنش نحیف شده بود در حالیکه از خود بی‌خود بود و تعادل خود را نمی‌توانست حفظ کند. پرسید «کیفَ اصْبَحْتَ؟» حالت چگونه است؟ گفت: «اصْبَحْتُ مَوْقِنًا». در حال یقین به سر می‌برم. فرمود علامت یقینت چیست؟ عرض کرد یقین من است که مرا در اندوه فرو برده و شبهای مرا بیدار (در شب زنده‌داری) و روزهای مرا تشنه (در حال روزه) قرار داده است و مرا از دنیا و مافیها جداساخته تا آنجا که گوئی عرش پروردگار را می‌بینم که برای رسیدن به حساب مردم نصب شده است و مردم همه محشور شده‌اند و من در میان آنها هستم. گوئی هم‌اکنون اهل بهشت را در بهشت، متنعم و اهل دوزخ را در دوزخ، معذب می‌بینم، گوئی هم‌اکنون با این گوشها آواز حرکت آتش جهنم را می‌شنوم. رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) به اصحاب خود رو کرد و فرمود این شخص بنده‌ای است که خداوند قلب او را به نور ایمان منور گردانیده است. آنگاه به جوان فرمود: حالت خود را حفظ کن که از تو سلب نشود. جوان گفت: دعا کن خداوند مرا شهادت روزی فرماید. طولی نکشید که غزوه‌ای پیش آمد و جوان شرکت کرد و شهید شد.

زندگی و حالات و کلمات و مناجاتهای رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) سرشار از شور و هیجان معنوی و الهی و مملو از اشارات عرفانی است. دعا‌های رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) فراوان مورد استشهاد و استناد عرفا قرار گرفته است.

امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) که اکثریت قریب به اتفاق اهل عرفان و تصوف سلسله‌های خود را به ایشان می‌رسانند، کلماتش الهام‌بخش معنویت و معرفت است. متأسفانه فعلاً مجالی ولو برای ذکر نمونه نیست.

دعاهای اسلامی، مخصوصاً دعاهای شیعی گنجینه‌ای از معارف است: از قبیل دعای کمیل، دعای ابوحمزه، مناجات شعبانیه، دعاهای صحیفه سجادیه. عالیت‌ترین اندیشه‌های معنوی در این دعاها است. آیا با وجود اینهمه منابع جای این هست که ما در جستجوی یک منبع خارجی باشیم.

نظیر این جریان را ما در موضوع حرکت اجتماعی منتقدانه و معترضانه ابوذر غفاری نسبت به جباران زمان خودش می‌بینیم، ابوذر نسبت به تبعیضها و حیف و میلها و ظلم و جورها و بیدادگریهای زمان سخت معترض بود تا آنجا که تبعیدها کشید و رنجهای جانکاه متحمل شد و آخر الامر در تبعیدگاه و در تنهائی و غربت از دنیا رفت.

گروهی از مستشرقین این پرسش را طرح کرده‌اند که محرک ابوذر کی بوده است؟ این گروه در پی جستجوی عاملی از خارج دنیای اسلام برای تحریک ابوذر هستند. جرج جورداق مسیحی در کتاب «الامام علی صوت العدالة الانسانیة» می‌گوید من تعجب می‌کنم از این اشخاص. درست مثل این است که شخصی را در کنار رودخانه یا لب دریا ببینیم و آنگاه بیندیشیم که این شخص ظرف خویش را از کدام برکه پر کرده است، در جستجوی برکه‌ای برای توجیه ظرف آب او باشیم و رودخانه یا دریا را ندیده بگیریم. ابوذر جز اسلام از کدام منبع دیگری می‌توانسته است الهام بگیرد، کدام منبع به قدر اسلام می‌تواند الهام‌بخش ابوذرها باشد؟

عین آن جریان را در موضوع عرفان می‌بینیم. مستشرقین در جستجوی منبعی غیر از اسلام هستند که الهام بخش معنویتهای عرفانی باشد و این دریای عظیم را نادیده می‌گیرند، آیا می‌توانیم همه این منابع را اعم از قرآن و حدیث و خطبه و احتجاج و دعا و سیره انکار کنیم برای آنکه فرضیه بعضی از مستشرقین و دنباله‌روهای شرقی آنها درست درآید؟!

خوشبختانه اخیراً افرادی مانند نیکولسون انگلیسی و ماسینیون فرانسوی

که مطالعات وسیعی در عرفان اسلامی دارند و مورد قبول همه هستند، صریحاً اعتراف دارند که منبع اصلی عرفان اسلامی قرآن و سنت است. با نقل جمله‌هایی از نیکولسون این بحث را پایان می‌دهیم. وی می‌گوید:

« در قرآن می‌بینیم که می‌گوید « خدا نور آسمانها و زمین است »، (۱) « او اولین و آخرین می‌باشد »، (۲) «هیچ خدائی غیر او نیست»، (۳) « همه چیز به غیر او نابود می‌شود »، (۴) «من در انسان از روح خود دمیدم »، (۵) « ما انسان را آفریدیم و می‌دانیم روحش با او چه می‌گوید، زیرا ما از رگ گردن به او نزدیک‌تریم »، (۶) « به هر کجا رو کنید همانجا خدا است »، (۷) « به هر کس خدا روشنی ندهد او به کلی نور نخواهد داشت »، (۸) محققاً ریشه و تخم تصوف در این آیات است و برای صوفیان اولی، قرآن نه فقط کلمات خدا بود، بلکه وسیله تقرب به او نیز محسوب می‌شد، به وسیله عبادت و تعمق در قسمتهای مختلفه قرآن، مخصوصاً آیات مرموزی که مربوط به عروج (معراج) است متصوفه سعی می‌کنند حالت صوفیانه پیغمبر را در خود ایجاد نمایند ». (۹)

باورقی:

- ۱- «اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ». (نور / ۳۵).
- ۲- «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ». (حدید / ۳).
- ۳- «لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ». (بقره / ۱۶۳).
- ۴- «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ». (الرحمن / ۲۶).
- ۵- «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحي». (حجر / ۲۹).
- ۶- «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلِمَا تَوْسُوْسُ بِهِ نَفْسَهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ». (ق / ۱۶).
- ۷- «فَإِنَّمَا تَوَلَّوْا فَنَمَّ وَجْهَ اللَّهِ». (بقره / ۱۱۵).
- ۸- «وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَالَهُ مِنْ نُورٍ». (نور / ۴۰).
- ۹- کتاب میراث اسلام، مجموعه‌ای از مقالات مستشرقین درباره اسلام صفحه ۸۴.

و هم او می‌گوید:

« اصول وحدت در تصوف، بیش از همه جا در قرآن ذکر شده و همچنین پیغمبر می‌گوید که خداوند می‌فرماید: چون بنده من در اثر عبادت و اعمال نیک دیگر به من نزدیک شود من او را دوست خواهم داشت، بالنتیجه من گوش او هستم به طوری که او به توسط من می‌شنود، و چشم او هستم به طوری که او به توسط من می‌بیند، و زبان و دست او هستم به طوری که او به توسط من می‌گوید و می‌گیرد. » (۱)

آنچه مسلم است این است که در صدر اسلام (لا اقل در قرن اول هجری) گروهی به نام « عارف » یا « صوفی » در میان مسلمین وجود نداشته است. نام صوفی در قرن دوم هجری پیدا شده است. می‌گویند اولین کسی که به این نام خوانده شده است ابوهاشم صوفی کوفی است که در قرن دوم می‌زیسته است و هم او است که برای اولین بار در رمله فلسطین صومعه (خانقاه) برای عبادت گروهی از عباد و زهاد مسلمین ساخت (۱) تاریخ دقیق وفات ابوهاشم معلوم نیست، ابوهاشم استاد سفیان ثوری متوفا در ۱۶۱ بوده است.

پاورقی:

۱- ترجمه این حدیث قدسی است: « لَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّى إِذَا أَحْبَبْتَهُ، فَإِذَا أَحْبَبْتَهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ وَلِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَيدَهُ الَّذِي يَبْطِشُ بِهَا ». (اصول کافی، ج ۲/ ص ۳۵۲ با اندکی اختلاف).

۱- تاریخ تصوف در اسلام، تألیف دکتر قاسم غنی، صفحه ۱۹ در همین کتاب صفحه ۴۴ از کتاب (صوفیه و فقهاء ابن تیمیه نقل می‌کند که اول کسی که دیگر کوچکی برای صوفیه ساخت، بعضی از پیروان عبدالواحد بن زید بودند، عبدالواحد از اصحاب حسن بصری است) اگر ابوهاشم صوفی از پیروان عبدالواحد باشد، تناقضی میان این دو نقل نیست.

ابوالقاسم قشیری که خود از مشاهیر عرفا و صوفیه است می‌گوید: این نام قبل از سال ۲۰۰ هجری پیدا شده است. نیکولسون نیز، می‌گوید این نام در اواخر قرن دوم هجری پیدا شده است از روایتی که در کتاب المعیشه کافی، جلد پنجم آمده است ظاهر می‌شود که در زمان امام صادق (علیه السلام) گروهی (سفیان ثوری و عده‌ای دیگر) در همان زمان یعنی در نیمه اول قرن دوم هجری به این نام خوانده می‌شوند. اگر ابوهاشم کوفی اولین کسی باشد که به این نام خوانده شده باشد و او استاد سفیان ثوری متوفی در سال ۱۶۱ هجری هم بوده است، پس در نیمه اول قرن دوم هجری این نام معروف شده بوده است، نه در اواخر قرن دوم (آنچنانکه نیکولسون و دیگران گفته‌اند) و ظاهراً شبهه‌ای نیست که وجه تسمیه صوفیه به این نام پشمینه پوشی آنها بوده است (صوف = پشم) صوفیه به دلیل زهد و اعراض از دنیا از پوشیدن لباسهای نرم اجتناب می‌کردند و مخصوصاً لباسهای درشت پشمین می‌پوشیدند.

اما اینکه از چه وقت، این گروه خود را (عارف) خوانده‌اند باز اطلاع دقیقی نداریم. قدر مسلم این است و از کلماتی که از سری سقطی متوفی ۲۴۳ هجری نقل شده است (۱) معلوم می‌شود که در قرن سوم هجری این اصطلاح، شایع و رایج بوده است. ولی در کتاب (اللمع) ابونصر سراج طوسی - که از متون معتبر عرفان و تصوف است - جمله‌ای از سفیان ثوری نقل می‌کند که می‌رساند در حدود نیمه اول قرن دوم این اصطلاح پیدا شده بوده است. (۲)

به هر حال در قرن اول هجری گروهی به نام صوفی وجود نداشته است، این نام در قرن دوم پیدا شده است و ظاهراً در همین قرن، این جماعت به صورت

باورقی:

۱- تذکره الاولیاء شیخ عطار.

۲- اللمع ص ۴۲۷.

یک (گروه) خاص در آمدند، نه در قرن سوم، آنچنانکه عقیده بعضی است. (۱)

در قرن اول هجری هر چند گروهی خاص به نام عارف یا صوفی یا نام دیگر وجود نداشته است، ولی این دلیل نمی شود که خیار صحابه صرفاً مردمی زاهد و عابد بوده‌اند و همه در یک درجه از ایمان ساده می‌زیسته‌اند و فاقد حیات معنوی بوده‌اند. (آن چنانکه معمولاً غریبان و غرب زدگان ادعا می‌کنند) شاید بعضی از نیکان صحابه جز زهد و عبادت چیزی نداشته‌اند. ولی گروهی از یک حیات معنوی نیرومند برخوردار بوده‌اند، آنها نیز همه در یک درجه نبوده‌اند، حتی سلمان و ابوذر در یک درجه از ایمان نیستند، سلمان ظرفیتی از ایمان دارد که برای ابوذر قابل تحمل نیست. در احادیث زیاد این مضمون رسیده است: «لو علم ابوذر ما فی قلب سلمان لقتله». (۲) اگر ابوذر آنچه را که در قلب سلمان است می‌دانست او را (کافر می‌دانست) و می‌کشت.

اکنون به ذکر طبقات عرفا و متصوفه از قرن دوم تا قرن دهم می‌پردازیم.

قرن دوم

۱- حسن بصری. تاریخ عرفان مصطلح، مانند کلام، از حسن بصری متوفا در ۱۱۰ هجری آغاز می شود. حسن بصری متولد سال ۲۲ هجری است. عمر هشتاد و هشت ساله‌ای داشته و نه قسمت از عمرش در قرن اول هجری گذشته است.

پاورقی:

۱- دکتر غنی، تاریخ تصوف در اسلام.

۲- سفینه البحار محدث قمی، ماده سلم.

حسن بصری البته به نام « صوفی » خوانده نمی‌شده است، از آن جهت جزء صوفیه شمرده می‌شود که اولاً کتابی تألیف کرده به نام « رعایه حقوق الله » که می‌تواند اولین کتاب تصوف شناخته شود. نسخه منحصر بفرد این کتاب در اکسفورد است. نیکولسون مدعی است که:

« اولین مسلمانی که روش حیات صوفیانه و حقیقی را نوشته حسن بصری است، طریقی که نویسندگان اخیر برای تصوف و وصول به مقامات عالیّه شرح می‌دهند اول توبه و پس از آن یک سلسله اعمال دیگر... که هر کدام باید برای ارتقاء به مقام بالاتری به ترتیب عملی شود ». (۱)

ثانیاً: خود عرفا، بعضی از سلاسل طریقت را به حسن بصری و از او به حضرت امیر (علیه‌السلام) می‌رسانند، مانند سلسله مشایخ ابوسعید ابوالخیر، (۲) ابن‌الندیم در الفهرست فن پنجم از مقاله پنجم سلسله ابومحمد، جعفر خلدی را نیز به حسن بصری می‌رساند و می‌گوید حسن هفتاد نفر از اصحاب بدر را درک کرده است.

ثالثاً: بعضی از حکایات که نقل شده است، می‌رساند که حسن بصری عملاً جزء گروهی بوده است که بعدها نام متصوفه یافتند بعداً بعضی از آن حکایات را باورقی:

۱- میراث اسلام، صفحه ۸۵ ایضاً رجوع شود به محاضرات دکتر عبدالرحمن بدوی در دانشکده الهیات و معارف اسلامی در سال تحصیلی ۵۲-۵۳ نکته قابل توجه این است که بسیاری از کلمات نهج‌البلاغه در آن رساله هست، این نکته با توجه به اینکه بعضی از صوفیه سلسله اسناد خود را از طریق حسن بصری به حضرت امیر (علیه‌السلام) می‌رسانند بیشتر قابل توجه است و مسأله قابل تحقیق است.

۲- تاریخ تصوف در اسلام ص ۴۶۲ نقل از کتاب « حالات و سخنان ابوسعید ابوالخیر ».

به مناسبت نقل خواهیم کرد. حسن بصری ایرانی‌الاصل است.

۲- مالک بن دینار. این مرد اهل بصره است از کسانی بوده است که کار زهد و ترک لذت را به افراط کشانده است، داستانها از او در این جهت نقل می‌شود. وی در سال ۱۳۱ هجری درگذشته است.

۳- ابراهیم ادهم. اهل بلخ است، داستان معروفی دارد شبیه داستان معروف بودا. گویند: در ابتداء پادشاه بلخ بود و جریاناتی رخ داد که تأثّر شد و در سلسله اهل تصوف قرار گرفت. عرفا برای وی اهمیت زیاد قائلند، در مثنوی داستان جالبی برای او آورده است. ابراهیم در حدود سال ۱۶۱ هجری درگذشته است.

۴- رابعه عدویه این زن مصری‌الاصل و یا بصری‌الاصل و از اعاجیب روزگار است، و چون چهارمین دختر خانواده‌اش بود «رابعه» نامیده شد. رابعه عدویه غیر از رابعه شامیه است که او هم از عرفا است و معاصر جامی است و در قرن نهم می‌زیسته است. رابعه عدویه کلماتی بلند و اشعاری در اوج عرفان و حالاتی عجیب دارد. داستانی درباره عیادت حسن بصری و مالک بن دینار و یک نفر دیگر از او نقل می‌شود که جالب است. رابعه در حدود ۱۳۵ یا ۱۳۶ درگذشته است و بعضی گفته‌اند وفاتش در ۱۸۰ یا ۱۸۵ بوده است.

۵- ابوهاشم صوفی کوفی، اهل شام است، در آن منطقه متولد شده و در همان منطقه زیسته است، تاریخ وفاتش مجهول است. این قدر معلوم است که استاد سفیان ثوری متوفی ۱۶۱ بوده است. ظاهراً اول کسی است که به نام (صوفی) خوانده شده است. سفیان گفته است: اگر ابوهاشم نبود من دقایق ریا را نمی‌شناختم.

۶- شقیق بلخی. شاگرد ابراهیم ادهم بوده است. بنابر نقل ریحانةالادب و غیره از کتاب کشف الغمه علی بن عیسی اربلی و از نورالابصار شبلنجی، در راه مکه با حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) ملاقات داشته و از آن حضرت مقامات و کرامات نقل کرده است. در سال ۱۵۳ یا ۱۷۴ یا ۱۸۴ درگذشته است.

۷- معروف کرخی. اهل کرخ بغداد است، ولی از اینکه نام پدرش (فیروز) است به نظر می‌رسد که ایرانی‌الاصل است، این مرد از معاریف و مشاهیر عرفا است. می‌گویند پدر و مادرش نصرانی بودند و خودش به دست حضرت رضا (علیه السلام) مسلمان شد و از آن حضرت استفاده کرد. بسیاری از سلاسل طریقت - برحسب ادعای عرفا - به معروف کرخی و به وسیله او به حضرت رضا و از طریق آن حضرت به ائمه پیشین تا حضرت رسول می‌رسد و بدین جهت این سلسله را سلسله‌الذهب (رشته طلایی) می‌خوانند. ذهبی‌ها عموماً چنین ادعائی دارند. وفات معروف در حدود سالهای ۲۰۰ تا ۲۰۶ بوده است.

۸- فضیل بن عیاض. این مرد اصلاً اهل مرو است، ایرانی عرب نژاد است. می‌گویند در ابتدا راهزن بود، یک شب که برای دزدی از دیواری بالا رفت یک آیه قرآن که از شب زنده‌داری شنید او را منقلب و تائب ساخت. کتاب مصباح الشریعه منسوب به او است و می‌گویند آن کتاب، یک سلسله درسها است که از امام صادق (علیه السلام) گرفته است. محدث متبحر قرن اخیر، مرحوم حاج میرزا حسین نوری در خاتمه مستدرک به این کتاب اظهار اعتماد کرده است. فضیل در سال ۱۸۷ درگذشته است.

قرن سوم

۱- با یزید بسطامی (طیفور بن عیسی) از اکابر عرفا و اصلاً اهل بسطام است. می‌گویند اول کسی است که صریحاً از فناء فی الله و بقاء الله سخن گفته است. بایزید گفته است: (از بایزیدی خارج شدم مانند مار از پوست). بایزید به اصطلاح شطحیاتی دارد که موجب تکفیرش شده است. خود عرفا او را از اصحاب (سکر) می‌نامند. یعنی در حال جذبه و بی‌خودی آن سخنان را می‌گفته است. بایزید در سال ۲۶۱ درگذشته است. بعضی ادعا کرده‌اند که سقای خانه امام صادق (علیه السلام) بوده است. ولی این ادعا با تاریخ جور نمی‌آید، یعنی بایزید عصر امام صادق را درک نکرده است.

۲- بشر حافی. اهل بغداد است و پدرانش اهل مرو بوده‌اند. از مشاهیر عرفا است، او نیز در ابتدا اهل فسق و فجور بوده، و بعد توبه کرده است. علامه حلی در منهاج الکرامه داستانی نقل کرده است مبنی بر اینکه توبه او به دست حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) صورت گرفته است و چون در حالی تشرف به توبه پیدا کرد که (حافی پا برهنه) بود به بشر حافی معروف شد. بعضی علت (حافی، نامیدن او را چیز دیگر گفته‌اند. بشر حافی در سال ۲۲۶ یا ۲۲۷ درگذشته است.

۳- سری سقطی. اهل بغداد است. نمی‌دانیم اصلاً کجائی بوده است. وی از دوستان و همراهان بشر حافی بوده است. سری سقطی اهل شفقت به خلق خدا و ایثار بوده است. ابن خلکان در وفیات الاعیان نوشته است که سری گفت: سی سال است که از یک جمله (الحمد لله) که بر زبانم جاری شد استغفار می‌کنم.

گفتند: چگونه؟ گفت: شبی حریق در بازار رخ داد، بیرون آمدم ببینم که به دکان من رسیده یا نه؟ به من گفته شد به دکان تو نرسیده است، گفتم الحمدلله. یک مرتبه متنبه شدم که گیرم دکان من آسیبی ندیده باشد آیا نمی‌بایست من در اندیشه مسلمین باشم. سعدی به همین داستان (با اندک تفاوت) اشاره می‌کند آنجا که می‌گوید:

شبی دود خلق آتشی بر فروخت
شنیدم که بغداد نیمی بسوخت
یکی شکر گفت اندر آن خاک و دود
که دکان ما را گزندی نبود
جهان‌دیده‌ای گفتش ای بوالهوس
تو را خود غم خویشتن بود و بس
پسندی که شهری بسوزد به نار
اگر خود سرایت بود بر کنار

سری شاگرد و مرید معروف کرخی و استاد و دائی جنید بغدادی است. سخنان زیادی در توحید و عشق الهی و غیره دارد و هم او است که می‌گوید: (عارف مانند آفتاب بر همه عالم می‌تابد و مانند زمین بار نیک و بد را به دوش می‌کشد و مانند آب مایه زندگی همه دلها است و مانند آتش به همه پرتوافشانی می‌کند). سری در سال ۲۴۵ یا ۲۵۰ درس نود و هشت سالگی در گذشته است.

۴- حارث محاسبی، بصری الاصل است و از دوستان و مصاحبان جنید بوده است، از آن جهت او را «محاسبی» خوانده‌اند که به امر مراقبه و محاسبه اهتمام تام داشت، معاصر احمد بن حنبل است. احمد حنبل چون دشمن علم کلام بود او را به واسطه ورودش در علم کلام طرد کرد و در همین سبب اعراض

مردم از او شد. حارث در سال ۲۴۳ درگذشته است.

۵- جنید بغدادی، اصلاً اهل نهاوند است. عرفا و متصوفه او را «سید الطائفه» می‌خوانند. همچنانکه فقهاء شیعه، شیخ طوسی را «شیخ الطائفه» می‌خوانند. جنید یک عارف معتدل به شمار می‌رود، برخی شطحیات که از دیگران شنیده شده از او شنیده نشده است. او حتی لباس اهل تصوف به تن نمی‌کرد و درزی علما و فقها بود. به او گفتند به خاطر یاران هم که هست (خرقه) (لباس اهل تصوف) بپوش. گفت اگر می‌دانستم که از لباس کاری ساخته است از آهن گداخته جامه می‌ساختم اما ندای حقیقت این است که: «لیس الاعتبار بالخرقة، انما اعتبار بالحرقة» یعنی از خرقه کاری ساخته نیست، (خرقه = آتش دل) لازم است. جنید خواهرزاده و مرید و شاگرد سری سقطی و هم شاگرد حارث محاسبی بوده است. گویند در سال ۲۹۷ در نودسالگی درگذشت.

۶- ذوالنون مصری، وی اهل مصر است، در فقه شاگرد مالک بن انس، فقیه معروف بوده است. جامی او را رئیس صوفیان خوانده است. هم اول کسی است که رمز به کاربرد و مسائل عرفانی را با اصطلاحات رمزی بیان کرد که فقط کسانی که واردند بفهمند و ناواردها چیزی نفهمند. این روش تدریجاً معمول شد، معانی به صورت غزل و با تعبیرات سمبولیک بیان شد. برخی معتقدند که بسیاری از تعلیمات فلسفه نو افلاطونی وسیله ذوالنون وارد عرفان و تصوف شد (۱) ذوالنون در فاصله سالهای ۲۴۰ - ۲۵۰ درگذشته است.

۷- سهل بن عبدالله تستری، از اکابر عرفا و صوفیه و اصلاً اهل شوشتر است،

پاورقی:

۱- تاریخ تصوف در اسلام صفحه ۵۵.

فرقه‌ای از عرفا که اصل را بر مجاهده نفس می‌دانند به نام او «سهلیه» خوانده می‌شوند در مکه معظمه با ذوالنون مصری ملاقات داشته است. وی در سال ۲۸۳ یا ۲۹۳ درگذشته است. (۱)

۸- حسین بن منصور حلاج، اصلاً اهل بیضاء از توابع شیراز است ولی در عراق رشد و نما یافته است. حلاج از جنجال‌ترین عرفای دوره اسلامی است. شطحیات فراوان گفته است، به کفر و ارتداد و ادعای خدائی متهم شد، فقها تکفیرش کردند و در زمان مقتدر عباسی به دار آویخته شد. خود عرفا او را به افشای اسرار متهم می‌کنند. حافظ می‌گوید:

گفت آن یار کز و گشت سردار بلند
جرمش آن بود که اسرار هویدا می‌کرد

بعضی او را مردی شعبده‌باز می‌دانند، خود عرفا او را تبرئه می‌کنند و می‌گویند سخنان او و بایزید که بوی کفر می‌دهد در حال سکر و بی‌خودی بوده است. عرفا از او به عنوان (شهید) یاد می‌کنند حلاج در سال ۳۰۶ یا ۳۰۹ به دار آویخته شد. (۲)

پاورقی:

- ۱- طبقات الصوفیه ابو عبد الرحمن سلمی صفحه ۲۰۶.
- ۲- در مقدمه چاپ هشتم «علل گرایش به مادیگری» بحث نسبتاً مبسوطی درباره حلاج کرده‌ایم و نظریه بعضی از ماتریالیستهای معاصر را که کوشیده‌اند او را (ماتریالیست) معرفی کنند رد کرده‌ایم.

قرن چهارم

۱- ابوبکر شبلی، شاگرد و مرید جنید بغدادی بوده و حلاج را نیز درک کرده خواجه عبدالله انصاری گفته است: اول کسی که به رمز سخن گفت. ذوالنون مصری بود، جنید که آمد این علم را مرتب ساخت و بسط داد و کتابها در این علم تألیف کرد، و چون نوبت به شبلی رسید این علم را به بالای منابر برد. شبلی در بین سالهای ۳۳۴ - ۳۴۴ در ۸۷ سالگی درگذشته است.

۲- ابوعلی رودباری، نسب به انوشیروان می‌برد و ساسانی‌نژاد است، مرید جنید بوده و فقه را از ابوالعباس بن شریح و ادبیات را از ثعلب آموخت. او را جامع شریعت و طریقت و حقیقت خوانده‌اند در سال ۳۲۲ درگذشته است.

۳- ابونصر سراج طوسی، صاحب کتاب معروف (اللمع) که از متون اصیل و قدیم و معتبر عرفان و تصوف است. در سال ۳۷۸ در طوس درگذشته است. بسیاری از مشایخ طریقت، شاگرد بلا واسطه یا مع‌الواسطه او بوده‌اند. بعضی مدعی هستند که مقبره‌ای که در پائین خیابان مشهد به نام قبر پیر پالاندوز معروف است، مقبره همین ابونصر سراج است (سراج = زین ساز) کم کم این کلمه به پالاندوز تغییر شکل داده است.

۴- ابوالفضل سرخسی. این مرد اهل خراسان و شاگرد و مرید ابونصر سراج و استاد ابوسعید ابوالخیر عارف بسیار معروف بوده است. در سال ۴۰۰ هجری درگذشته است.

۵- ابو عبدالله رودباری. این مرد خواهرزاده ابوعلی رودباری است و از عرفای شام و سوریه به شمار می‌رود. در سال ۳۶۹ درگذشته است.

۶- ابوطالب مکی، شهرت بیشتر این مرد به واسطه کتابی است که در عرفان و تصوف تألیف کرده است به نام «قوت القلوب»، این کتاب چاپ شده و از متون اصیل و قدیم عرفان و تصوف است. ابوطالب اصلاً از بلاد جبل ایران است و در اثر اینکه سالها در مکه مجاور بوده، به عنوان مکی معروف شده است. وی در سال ۳۸۵ یا ۳۸۶ درگذشته است.

قرن پنجم

۱- شیخ ابوالحسن خرقانی، یکی از معروفترین عرفا است، عرفا داستانهای شگفت به او نسبت می‌دهند. از جمله مدعی هستند که بر سر قبر بایزید بسطامی می‌رفته و با روح او تماس می‌گرفته و مشکلات خویش را حل می‌کرده است. مولوی می‌گوید:

بوالحسن بعد از وفات بایزید

از پس آن سالها آمد پدید

گاه و بیگه نیز رفتی بی‌فتور

بر سر گورش نشستی با حضور

تا مثال شیخ پیشش آمدی

تا که می‌گفتی شکالش حل شدی

مولوی در مثنوی زیاد از او یاد کرده است و می‌نماید که ارادت وافر به او داشته است. می‌گویند با ابوعلی سینا فیلسوف معروف و ابوسعید ابوالخیر عارف معروف ملاقات داشته است. وی در سال ۴۲۵ درگذشته است.

۲- ابوسعید ابوالخیر نیشابوری. از مشهورترین و با حالترین عرفا است، رباعیهای نغز دارد. از وی پرسیدند: تصوف چیست؟ گفت: «تصوف آن است که آنچه در سرداری بنهی و آنچه در دست داری بدهی و از آنچه بر تو آید بجهی». با ابوعلی سینا ملاقات داشته است. روزی بوعلی در مجلس وعظ ابوسعید شرکت کرد. ابو سعید درباره ضرورت عمل و آثار طاعت و معصیت سخن می‌گفت. بوعلی این رباعی را به عنوان اینکه ما تکیه بر رحمت حق داریم نه بر عمل خویشتن، انشاء کرد.

مائیم به عفو تو تولا کرده

و زطاعت و معصیت تبرا کرده

آنجا که عنایت تو باشد، باشد

ناکرده چو کرده، کرده چون ناکرده

ابوسعید، فی الفور گفت:

ای نیک نکرده و بدیها کرده

وانگه به خلاص خود تمنا کرده

بر عفو مکن تکیه که هرگز نبود

ناکرده چو کرده، کرده چون ناکرده (۱)

پاورقی:

۱- نامه دانشوران، ذیل احوال بوعلی سینا.

این رباعی نیز از ابوسعید است:

فردا که زوال شش جهت خواهد بود
قدر تو به قدر معرفت خواهد بود
در حسن صفت کوش که در روز جزا
حشر تو به صورت صفت خواهد بود

ابو سعید در سال ۴۴۰ هجری درگذشته است.

۳- ابوعلی دقاق نیشابوری، جامع شریعت و طریقت به شمار می‌رود، واعظ و مفسر قرآن بود از بس در مناجات‌ها می‌گریسته او را (شیخ نوحه‌گر) لقب داده‌اند. در سال ۴۰۵ یا ۴۱۲ درگذشته است.

۴- ابوالحسن علی بن عثمان هجویری غزنوی. صاحب کتاب کشف المحجوب که از کتب مشهور این فرقه است و اخیراً چاپ شده است در سال ۴۷۰ درگذشته است.

۵- خواجه عبدالله انصاری، عرب‌نژاد و از اولاد ابو ایوب انصاری صحابی بزرگوار معروف است.

خواجه عبدالله یکی از معروفترین و متعبدترین عرفا است. کلمات قصار و مناجات‌ها و همچنین رباعیات نغز و باحالی دارد، شهرتش بیشتر بواسطه همانها است. از کلمات او است:

« در طفلی، پستی. در جوانی، مستی! در پیری، سستی! پس کی خدا پرستی؟ ».

و هم از کلمات او است:

« بدی را بدی کردن سگساری است، نیکی را نیکی کردن خرخاری است،

بدی را نیکی کردن کار خواجه عبدالله انصاری است.»
ابن رباعی نیز از او است:

عیب است بزرگ بر کشیدن خود را
از جمله خلق برگزیدن خود را
از مردمک دیده نباید آموخت
دیدن همه کس را و ندیدن خود را

خواجه عبدالله در هرات متولد و در همانجا در سال ۴۸۱ درگذشته و دفن شده است و از این جهت به (پیر هرات) معروف است. خواجه عبدالله کتب زیاد تألیف کرده. معروفترین آنها که از کتب درسی سیر و سلوک است و از پخته‌ترین کتب عرفان است کتاب « منازل السائرین » است. بر این کتاب شرحهای زیاد نوشته شده است.

۶- امام ابو حامد محمد غزالی طوسی از معروفترین علمای منقول بود. رئیس جامع نظامیه بغداد شد و عالیت‌ترین پست روحانی زمان خویش را حیازت کرد. اما احساس کرد نه آن معلومات و نه آن مناصب روحش را اشباع نمی‌کند، از مردم مخفی شد و به تهذیب و تصفیه نفس مشغول شد. ده سال در بیت المقدس دور از چشم آشنایان به خود پرداخت، در همان وقت به عرفان و تصوف گرائید. و دیگر تا آخر عمر زیر بار منصب و پست نرفت. کتاب معروف (احیاء علوم الدین) را بعد از دوره ریاضت تألیف کرد و در سال ۵۰۵ در طوس که وطن اصلیش بود درگذشت.

قرن ششم

۱- عین القضاة همدانی، از پرشورترین عرفا است، مرید احمد غزالی برادر کوچکتر محمد غزالی که او نیز از عرفا است بوده است، کتب زیاد تألیف کرد. اشعار آبداری دارد که خالی از شطحیات نیست، بالاخره تکفیرش کردند و کشتند و جسدش را سوختند و خاکسترش را برباد دادند. در حدود سالهای ۵۳۳-۵۲۵ کشته شد.

۲- سنائی غزنوی، شاعر معروف، اشعار او از عرفانی عمیق برخوردار است. مولوی در مثنوی گفته‌های او را طرح و شرح می‌کند. در نیمه اول قرن ششم درگذشته است.

۳- احمد جامی، معروف به ژنده پیل، از مشاهیر عرفا و متصوفه است. قبرش در تربت جام نزدیک سرحد ایران و افغانستان معروف است. از اشعار او در باب خوف و رجا این دو بیت است:

غره مشو که مرکب مردان مرد را
در سنگلاخ بادیه پیه‌ها بریده‌اند
نومید هم مباش که رندان جرعه نوش
ناگه به یک ترانه به منزل رسیده‌اند

و هم او در رعایت اعتدال در امر انفاق و امساک گفته است:

چون تیشه مباحث و جمله بر خود متراش
چون رنده ز کار خویش بی بهره مباحث
تعلیم زاره گیر در کار معاش
چیزی سوی خود میکش و چیزی میپاش

احمد جامی در حدود سال ۵۳۶ در گذشته است.

۴- عبدالقادر گیلانی، تولدش در شمال ایران بوده و در بغداد نشو و نما یافته و در همانجا دفن شده است، بعضی او را اهل (جیل) بغداد دانسته‌اند نه اهل (گیلان) (گیلان)، از شخصیت‌های جنجالی جهان اسلام است. سلسله قادریه از سلاسل صوفیه منسوب به او است، قبرش در بغداد معروف و مشهور است، او از کسانی است که دعاوی و بلند پروازیهای زیاد از او نقل شده است. وی از سادات حسنی است، در سال ۵۶۰ یا ۵۶۱ در گذشته است.

۶- شیخ روزبهان بقلی شیرازی که به (شیخ شطاح)، معروف است. زیرا شطحیات زیاد می‌گفته است. اخیراً بعضی کتب او وسیله مستشرقین چاپ و منتشر شده است. این مرد در سال ۶۰۶ در گذشته است.

قرن هفتم

این قرن عرفای بسیار بلند قدری پرورانده است، ما عده‌ای از آنها را به ترتیب تاریخ وفاتشان نام می‌بریم.

۱- شیخ نجم‌الدین کبرای خوارزمی. از مشاهیر اکابر عرفاست. بسیاری از

سلاسل به او منتهی می‌شود، وی شاگرد و مرید و داماد شیخ روزبهان بقلی شیرازی بوده است. شاگردان و دست پروردگان زیادی داشته است، از آن جمله است بهاءالدین ولد پدر مولانا مولوی رومی. در خوارزم می‌زیست، زمانش مقارن است با حمله مغول. هنگامی که مغول می‌خواست حمله کند برای نجم‌الدین کبرا پیام فرستادند که شما و کسانتان می‌توانید از شهر خارج شوید و خود را نجات دهید. نجم‌الدین پاسخ داد: من در روز راحت در کنار این مردم بوده‌ام امروز که روز سختی آنها است از آنها جدا نمی‌شوم. خود مردانه سلاح پوشید و همراه مردم جنگید تا شهید شد. این حادثه در سال ۶۱۶ واقع شده است.

۲- شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، از اکابر درجه اول عرفا است، در نثر و نظم تألیف دارد، تذکره الاولیاء او که در شرح حال عرفا و متصوفه است و از امام صادق (علیه‌السلام) آغاز می‌کند و به امام باقر (علیه‌السلام) ختم می‌نماید از جمله ماخذ و مدارک محسوب می‌شود و شرق‌شناسان اهمیت فراوان به آن می‌دهند همچنین کتاب منطق الطیر او یک شاهکار عرفانی است. مولوی درباره او و سنائی گفته است:

عطار روح بود و سنائی دو چشم او

ما از پی سنائی و عطار می‌رویم

و هم او گفته است:

هفت شهر عشق را عطار گشت

ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم

مقصود مولوی از هفت شهر عشق، هفت وادی است که خود عطار در منطق الطیر شرح داده است.

محمود شبستری در گلشن راز می‌گوید:

مرا از شاعری خود عار ناید

که درصد قرن چون عطار ناید

عطار شاگرد و مرید شیخ مجدالدین بغدادی از مریدان و شاگردان شیخ نجم‌الدین کبرا بوده است. و هم چنین صحبت قطب‌الدین حیدر را که او نیز از مشایخ این عصر است و در تربت حیدریه مدفون است و انتساب آن شهر به او است، نیز درک کرده است.

عطار مقارن فتنه مغول، درگذشت و به قولی به دست مغولان در حدود سالهای ۶۲۶-۶۲۸ کشته شد.

۳- شیخ شهاب‌الدین سهروردی زنجانی، صاحب کتاب معروف «عوارف المعارف» که از متون خوب عرفان و تصوف است. نسب به ابوبکر می‌رساند. گویند هر سال به زیارت مکه و مدینه می‌رفت، با عبدالقادر گیلانی ملاقات و مصاحبت داشته است.

شیخ سعدی شیرازی و کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی شاعر معروف از مریدان او بوده‌اند. سعدی در مورد او می‌گوید:

مرا شیخ دانای مرشد شهاب

دو اندرز فرمود بر روی آب

یکی اینکه در نفس خودبین مباش

دگر آنکه در جمع بدبین مباش

این سهروردی، غیر از شیخ شهاب‌الدین سهروردی فیلسوف مقتول معروف به شیخ اشراق است که در حدود سالهای ۵۹۰-۵۸۱ در حلب به قتل رسید،

سهروردی عارف در حدود سال ۶۳۲ درگذشته است.

۴- ابن الفارض مصری، از عرفای طراز اول محسوب است، اشعار عربی عرفانی در نهایت اوج و کمال ظرافت دارد. دیوانش مکرر چاپ شده و فضلا به شرحش پرداخته‌اند، یکی از کسانی که دیوان او را شرح کرده عبدالرحمن جامی، عارف معروف قرن نهم است. اشعار عرفانی او در عربی با اشعار عرفانی حافظ در زبان فارسی قابل مقایسه است. محی‌الدین عربی به او گفت خودت شرحی بر اشعارت بنویس. او گفت کتاب فتوحات مکیه شما شرح این اشعار است. ابن الفارض از افرادی است که احوالی غیر عادی داشته، غالباً در حال جذبۀ بوده است و بسیاری از اشعار خود را در همان حال سروده است. ابن الفارض در سال ۶۳۲ درگذشته است.

۵- محی‌الدین عربی حاتمی طائی اندلسی، از اولاد حاتم طائی است. در اندلس تولد یافته، اما ظاهراً بیشتر عمر خود را در مکه و سوریه گذرانده است. شاگرد شیخ ابومدین مغربی اندلسی از عرفای قرن ششم است، سلسله‌طریققتش با یک واسطه به شیخ عبدالقادر گیلانی سابق‌الذکر می‌رسد.

محی‌الدین، که احیاناً با نام ابن‌العربی نیز خوانده می‌شود، مسلماً بزرگترین عرفای اسلام است، نه پیش از او و نه بعد از او کسی به پایه او نرسیده است، به همین جهت او را (شیخ اکبر) لقب داده‌اند، عرفان اسلامی از بدو ظهور، قرن به قرن تکامل یافت، در هر قرن، چنانکه اشاره شد عرفای بزرگی ظهور کردند و به عرفان تکامل بخشیدند و بر سرمایه‌اش افزودند، این تکامل تدریجی بود، ولی در قرن هفتم به دست محی‌الدین عربی « جهش » پیدا کرد و به نهایت کمال خود رسید. محی‌الدین عرفان را وارد مرحله جدیدی کرد که سابقه نداشت. بخش دوم عرفان، یعنی بخش علمی و نظری و فلسفی آن وسیله محی‌الدین پایه‌گذاری شد، عرفای بعد از او عموماً ریزه‌خوار سفره او هستند. محی‌الدین

علاوه بر اینکه عرفان را وارد مرحله جدیدی کرد یکی از اعاجیب روزگار است. انسانی است (شگفت) و به همین دلیل اظهار عقیده‌های متضادی درباره‌اش شده است، برخی او را ولی کامل، قطب الاقطاب، می‌خوانند و بعضی دیگر تا حد کفر تنزلش می‌دهند. گاهی ممیت‌الدین و گاهی ماحی‌الدینش می‌خوانند، صدر المتألهین فیلسوف بزرگ و نابغه عظیم اسلامی، نهایت احترام برای او قائل است، محی‌الدین در دیده او از بوعلی سینا و فارابی بسی عظیمتر است. محی‌الدین بیش از دویست کتاب تألیف کرده است. بسیاری از کتابهای او، و شاید همه کتابهایی که نسخه آنها موجود است (در حدود سی کتاب) چاپ شده است، مهمترین کتابهای او یکی فتوحات مکیه است که کتابی است بسیار بزرگ و در حقیقت یک دائرة المعارف عرفانی است، دیگر کتاب فصوص الحکم است که گرچه کوچک است، ولی دقیقترین و عمیقترین متن عرفانی است، شروح زیاد بر آن نوشته شده است. در هر عصری شاید دو سه نفر بیشتر پیدا نشده باشد که قادر به فهم این متن عمیق باشد. محی‌الدین در سال ۶۳۸ در دمشق درگذشت و همانجا دفن شد، قبرش در شام هم اکنون معروف است.

۶- صدرالدین محمد قونوی، اهل قونیه (ترکیه) و شاگرد و مرید و پسر زن محی‌الدین عربی. با خواجه نصیرالدین طوسی و مولوی رومی معاصر است. بین او و خواجه نصیر مکاتبات رد و بدل شده و مورد احترام خواجه بوده است، میان او و مولوی در قونیه کمال صفا و صمیمیت وجود داشته است، قونوی امامت جماعت می‌کرده و مولوی به نماز او حاضر میشده است و ظاهراً همچنانکه نقل شده مولوی شاگرد او بوده و عرفان محیی‌الدینی را که در گفته‌های مولوی منعکس است از او آموخته است. گویند روزی وارد محفل قونوی شد، قونوی از مسند حرکت کرد و آنرا به مولوی داد که بر آن بنشیند، مولوی ننشست و گفت جواب خدا را چه بدهم که بر جای تو تکیه زنم. قونوی مسند را به دور انداخت و گفت:

مسندی که تو را شاید ما را نیز نشاید.

قونوی بهترین شارح افکار و اندیشه‌های محیی‌الدین است، شاید اگر او نبود محیی‌الدین قابل درک نبود، کتابهای قونوی از کتب درسی حوزه‌های فلسفه و عرفان اسلامی در شش قرن اخیر است کتابهای معروف قونوی عبارت است از: «مفتاح الغیب»، «نصوص»، «فکوک». قونوی در سال ۶۷۲ (سال فوت مولوی و خواجه نصیرالدین طوسی) و یا سال ۶۷۳ درگذشته است.

۷- مولانا جلال‌الدین محمد بلخی رومی معروف به مولوی، صاحب کتاب جهانی مثنوی. از بزرگترین عرفای اسلام و از نوابغ جهان است. نسبش به ابوبکر می‌رسد. مثنوی او دریائی است از حکمت و معرفت و نکات دقیق معرفه‌الروحو و اجتماعی و عرفانی. در ردیف شعرای طراز اول ایران است. مولوی اصلاً اهل بلخ است، در کودکی همراه پدرش از بلخ خارج شد، پدرش او را با خود به زیارت بیت‌الله برد، با شیخ فریدالدین عطار در نیشابور ملاقات کرد. پس از مراجعت از مکه همراه پدر به قونیه رفت و آنجا رحل اقامت افکند، مولوی در ابتدا مردی بود عالم و مانند علمای دیگر هم‌طراز خود به تدریس اشتغال داشت و محترمانه می‌زیست. تا آنکه با شمس تبریزی عارف معروف برخورد، سخت مجذوب او گردید و ترک همه چیز کرد. دیوان غزلش به نام شمس است. در مثنوی مکرر با سوز و گداز از او یاد کرده است. مولوی در سال ۶۷۲ درگذشته است.

۸- فخرالدین عراقی همدانی، شاعر و غزلسرای معروف، شاگرد صدرالدین قونوی و مرید و دستپورده شهاب‌الدین سهروردی سابق‌الذکر است. در سال ۶۸۸ درگذشته است.

قرن هشتم

۱- علاءالدوله سمنانی، نخست شغل دیوانی داشت، کناره گرفت و در سلک عرفا درآمد و تمام ثروت خود را در راه خدا داد، کتب زیادی تألیف کرده است. در عرفان نظری عقائد خاص دارد که در کتب مهم عرفان طرح می‌شود. در سال ۷۳۶ درگذشته است، خواجهی کرمانی شاعر معروف از مریدان او بوده و در وصفش گفته است:

هر کو به ره علی عمرانی شد
چون خضر، به سرچشمه حیوانی شد
از وسوسه عادت شیطان وارست
مانند علاءدوله سمنانی شد

۲- عبدالرزاق کاشانی، از محققین عرفای این قرن است، فصوص محیی‌الدین و منازل السائرین خواجه عبدالله را شرح کرده است و هر دو چاپ شده، و مورد مراجعه اهل تحقیق است. بنابه نقل صاحب روضات‌الجنات در ذیل احوال شیخ عبدالرزاق لاهیجی، شهید ثانی از عبدالرزاق کاشانی ثناء بلیغ کرده است. بین او و علاءالدوله سمنانی در مسائل نظری عرفان که وسیله محیی‌الدین طرح شده است مباحثات و مشاجراتی بوده است. وی در سال ۷۳۵ درگذشته است.

۳- خواجه حافظ شیرازی. حافظ علی‌رغم شهرت جهانیش تاریخ زندگیش چندان روشن نیست. قدر مسلم این است که مردی عالم و عارف و حافظ و

مفسر قرآن کریم بوده است. خود مکرر به این معنی اشاره کرده است:

ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ
به قرآنی که اندر سینه داری
عشقت رسد به فریاد گر خود بسان حافظ
قرآن زیر بخوانی با چهارده روایت
ز حافظان جهان کس چو بنده جمع نکرد
لطائف حکمی با نکات قرآنی

با اینکه اینهمه در اشعار خود از پیر طریقت و مرشد سخن گفته است معلوم نیست که مرشد و مربی خود او کی بوده است. اشعار حافظ در اوج عرفان است و کمتر کسی قادر است لطائف عرفانی او را درک کند، همه عرفائی که بعد او آمده‌اند اعتراف دارند که او مقامات عالی‌ه عرفانی را عملاً طی کرده است. برخی از بزرگان بر برخی از بیت‌های حافظ شرح نوشته‌اند، مثلاً محقق جلال‌الدین دوانی، فیلسوف معروف قرن نهم هجری رساله‌ای در شرح این بیت:

پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت
آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد

تألیف کرده است. حافظ در سال ۷۹۱ درگذشته است. (۱)

باورقی:

۱- حافظ در حال حاضر محبوبترین چهره شعرای فارسی زبان در ایران است. ماتریالیست‌های فرصت طلب سعی کرده‌اند از حافظ نیز چهره‌ای ماتریالیست و لاق‌ل شکاک بسازند و از محبوبیت او در راه اهداف ماتریالیستی خود سودجویند. ما در مقدمه چاپ هشتم «علل گرایش به مادیگری» درباره حافظ نیز مانند «حلاج» از این نظر بحث کرده‌ایم.

۴- شیخ محمود شبستری، آفریننده منظومه عرفانی بسیار عالی موسوم به «گلشن راز». این منظومه یکی از کتب عرفانی بسیار عالی به شمار می‌آید و نام سراینده خویش را جاوید ساخته است. شرحهای زیادی بر آن نوشته شده است. شاید از همه بهتر شرح شیخ محمد لاهیجی است که چاپ شده است و در دسترس است. مرگ شبستری در حدود سال ۷۲۰ واقع شده است.

۵- سید حیدر آملی، یکی از محققین عرفا است، کتابی دارد به نام «جامع الاسرار» که از کتب دقیق عرفان نظری است و اخیراً به نحو شایسته‌ای چاپ شده است. کتاب دیگر او نص‌النصوص در شرح فصوص است. وی معاصر فخرالمحققین حلی فقیه معروف است، سال وفاتش دقیقاً معلوم نیست.

۶- عبدالکریم جیلی، صاحب کتاب معروف «الانسان الکامل» بحث «انسان کامل» به شکل نظری اولین بار وسیله محیی الدین عربی طرح شد و بعد مقام مهمی در عرفان اسلامی یافت. صدرالدین قونوی شاگرد و مرید محیی‌الدین در کتاب مفتاح‌الغیب فصل مشبعی در این زمینه بحث کرده است تا آنجا که اطلاع داریم دو نفر از عرفا کتاب مستقل به این نام تألیف کردند. یکی عزیزالدین نسفی از عرفای نیمه دوم قرن هفتم و دیگر همین عبدالکریم جیلی و هر دو به این نام چاپ شده است. جیلی در سال ۸۰۵ در ۳۸ سالگی درگذشته است. بر ما روشن نیست که عبدالکریم، اهل جیل بغداد بوده یا اهل جیلان (گیلان).

قرن نهم

۱- شاه نعمت‌الله ولی، این مرد نسب به علی (علیه‌السلام) می‌برد و از معارف

و مشاهیر عرفا و صوفیه است. سلسله نعمه‌اللهی در عصر حاضر از معروفترین سلسله‌های تصوف است. قبرش در ماهان کرمان مزار صوفیان است. گویند ۹۵ سال عمر کرد و در سال ۸۲۰ یا ۸۲۷ یا ۸۳۴ درگذشت. اکثر عمرش در قرن هشتم گذشته و با حافظ شیرازی ملاقات داشته است. اشعار زیادی در عرفان از او باقی است.

۲- صائن الدین علی ترکه اصفهانی. از محققین عرفا است، در عرفان نظری محیی‌الدینی ید طولا داشته است، کتاب «تمهید القواعد» وی که اکنون در دست چاپ است و چاپ شده است دلیل تبحر او در عرفان است و مورد استفاده و استناد محققین بعد از وی است.

۳- محمد بن حمزه فناری رومی، از علمای کشور عثمانی است، مردی جامع بوده است و کتب زیاد تألیف کرده است. شهرت او به عرفان به واسطه کتاب «مصباح الانس» وی است که شرح کتاب «مفتاح الغیب» صدرالدین قونوی است. شرح کردن کتب محیی‌الدین عربی و یا صدرالدین قونوی کار هر کسی نیست، فناری این کار را کرده است و محققین عرفان که پس از وی آمده‌اند ارزش این شرح را تأیید کرده‌اند. این کتاب در تهران با چاپ سنگی با حواشی مرحوم آقا میرزا هاشم رشتی از عرفای محقق صد ساله اخیر چاپ شده است، متأسفانه به علت بدی چاپ مقداری از حواشی مرحوم آقا میرزا هاشم غیر مقروء است.

۴- شمس‌الدین محمد لاهیجی نوربخشی، شارح گلشن راز محمود شبستری، معاصر میر صدرالدین دشتکی و علامه دوانی بوده و در شیراز می‌زیسته و مطابق آنچه قاضی نورالله در مجالس المؤمنین نوشته است صدرالدین دشتکی و علامه دوانی که هر دو از حکماء برجسته عصر خود بودند نهایت احترام و تجلیل از وی می‌کرده‌اند، وی مرید سید محمد نوربخش بوده و سید محمد نوربخش شاگرد

ابن فهد حلی بوده که ذکرش در تاریخچه فقها گذشت. لاهیجی در شرح گلشن راز صفحه ۶۹۸ سلسله فقر خود را که از سید محمد نوربخش شروع و به معروف کرخی می‌رسد و سپس به حضرت امام رضا (علیه‌السلام) و ائمه پیشین تا حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) منتهی می‌شود ذکر می‌کند و نام این سلسله را «سلسله‌الذهب» می‌نهد.

شهرت بیشتر لاهیجی به واسطه همان شرح گلشن راز است که از متون عالی عرفان بشمار می‌رود. لاهیجی بطوری که در مقدمه کتابش می‌نویسد در سال ۸۷۷ آغاز به تألیف کرده است، تاریخ دقیق وفاتش معلوم نیست، ظاهراً قبل از سال ۹۰۰ بوده است.

۵- نورالدین عبدالرحمن جامی، عرب نژاد است و نسب به حسن شیبانی فقیه معروف قرن دوم هجری می‌برد. جامی شاعری توانا بوده است. او را آخرین شاعر بزرگ عرفانی زبان فارسی می‌دانند. در ابتدا «دشتی» تخلص می‌کرده است، ولی چون در ولایت جام از توابع مشهد متولد شده و مرید احمد جامی (ژنده پیل) هم بوده است، تغییر تخلص داده و به «جامی» متخلص شده است، می‌گوید:

مولدم جام و رشحه قلمم

جرعه جام شیخ الاسلامی است (۱)

زین سبب در جریده اشعار

به دو معنی تخلصم جامی است

پاورقی:

۱- احمد جامی، شیخ الاسلام لقب داشته است.

جامی در رشته‌های مختلف: نحو، صرف، فقه، اصول، منطق، فلسفه، عرفان تحصیلات عالی داشته و کتب زیاد تألیف کرده است. از آنجمله است شرح فصوص الحکم محیی‌الدین، شرح لمعات فخرالدین عراقی، شرح تأییه ابن فارض، شرح قصیده برده در مدح حضرت رسول (صلی الله علیه و آله)، شرح قصیده میمیه فرزددق در مدح حضرت علی بن الحسین (علیه السلام)، لوائح، بهارستان که به روش گلستان سعدی است، نفحات الانس در شرح احوال عرفا.

جامی مرید طریقتی بهاء‌الدین نقشبند مؤسس طریقه نقشبندیه است، ولی همچنانکه محمد لاهیجی با اینکه مرید طریقتی سید محمد نوربخش بوده است، شخصیت فرهنگی تاریخی بیش از او است، جامی نیز با اینکه از اتباع بهاء‌الدین نقشبند شمرده می‌شود، شخصیت فرهنگی و تاریخی به درجاتی بیش از بهاء‌الدین نقشبند است. لهذا ما که در این تاریخچه مختصر نظر به جنبه فرهنگی عرفان داریم نه جنبه طریقتی آن، محمد لاهیجی و عبدالرحمن جامی را اختصاص به ذکر دادیم. جامی در سال ۸۹۸ در ۸۱ سالگی درگذشته است.

این بود تاریخچه مختصر عرفان از آغاز تا پایان قرن نهم. از این به بعد به نظر ما عرفان شکل و وضع دیگری پیدا می‌کند. تا این تاریخ شخصیت‌های علمی و فرهنگی عرفانی همه جزء سلاسل رسمی تصوفند، و اقطاب صوفیه شخصیت‌های بزرگ فرهنگی عرفان محسوب می‌شوند و آثار بزرگ عرفانی از آنها است. از این به بعد شکل و وضع دیگری پیدا می‌شود:

اولا: دیگر اقطاب متصوفه همه یا غالباً آن برجستگی علمی و فرهنگی که پیشینیان داشته‌اند ندارند، شاید بشود گفت که تصوف رسمی از این به بعد بیشتر غرق آداب و ظواهر و احیاناً بدعت‌هایی که ایجاد کرده است می‌شود.

ثانیا: عده‌ای که داخل در هیچیک از سلاسل تصوف نیستند، در عرفان نظری محیی‌الدینی متخصص می‌شوند، که در میان متصوفه رسمی نظیر آنها پیدا

نمی‌شود، مثلاً صدرالمتألهین شیرازی متوفا در سال ۱۰۵۰ و شاگردش فیض کاشانی متوفا در ۱۰۹۱ و شاگرد شاگردش قاضی سعید قمی متوفا در ۱۱۰۳ آگاهیشان از عرفان نظری محیی‌الدینی بیش از اقطاب زمان خودشان بوده است. با اینکه جزء هیچیک از سلاسل تصوف نبوده‌اند، این جریان تا زمان ما ادامه داشته است. مثلاً مرحوم آقا محمدرضا حکیم قمش‌ای و مرحوم آقا میرزا هاشم رشتی از علما و حکماء صد ساله اخیر متخصص در عرفان نظریند بدون آنکه خود عملاً جزء سلاسل متصوفه باشند.

به طور کلی از زمان محیی‌الدین و صدرالدین قونوی که عرفان نظری پایه گذاری شد و عرفان شکل فلسفی به خود گرفت بذر این جریان پاشیده شد. مثلاً محمد بن حمزه فناری سابق الذکر شاید از این گروه باشد، ولی از قرن دهم به بعد این وضع یعنی پدید آمدن قشری متخصص در عرفان نظری که یا اصلاً اهل عرفان عملی و سیر و سلوک نبوده‌اند و یا اگر بوده‌اند و غالباً کم و بیش بوده‌اند از سلاسل صوفیه رسمی برکنار بوده‌اند، کاملاً مشخص است.

ثالثاً: از قرن دهم به بعد ما در جهان شیعه به افراد و گروههایی بر می‌خوریم که اهل سیر و سلوک و عرفان عملی بوده‌اند و مقامات عرفانی را به بهترین وجه طی کرده‌اند بدون آنکه در یکی از سلاسل رسمی عرفان و تصوف وارد باشند و بلکه اعتنائی به آنها نداشته و آنها را کلاً یا بعضاً تخطئه می‌کرده‌اند.

از خصوصیات این گروه، که ضمناً اهل فقاہت هم بوده‌اند، وفاق و انطباق کامل میان آداب سلوک و آداب فقه است، این جریان نیز تاریخچه‌ای دارد که فعلاً مجال آن نیست.

ضمناً از این تاریخچه روشن شد که این شاخه فرهنگی (عرفان) مانند سایر شاخه‌ها، تمام جهان اسلام را دربر گرفته است، از اندلس و مصر و سوریه و روم گرفته تا خوارزم. البته در این شاخه نیز سهم ایرانیان از نظر کمیت قطعاً بیشتر

است، عرفای بزرگ و طراز اول هم در میان ایرانیان ظهور کرده‌اند و هم در غیر ایرانیان.

کتابخانه
میرزا خانی

ذوق و صنعت

آنچه در بخش علم و فرهنگ بیان کردیم مظاهر خدمات فکری ایرانیان به اسلام بود، نشان داد که ایرانیان تا چه اندازه فکر و اندیشه خود را در راه اسلام و تمدن اسلامی به کار انداختند. آنچه در این بخش بدان اشاره می‌کنیم مربوط است به مظاهر خدمات ذوقی و احساسی و هنری و فنی ایرانیان.

خدمات ذوقی و احساسی بیش از خدمات فرهنگی می‌تواند نشان دهنده احساسات پاک و خالصانه ایرانیان بوده باشد، زیرا بیش از آنها سر و کارش با عشق و ایمان است، بطور کلی شاهکارها مولود عشقها و ایمانها است. زر و زور هرگز قادر نیست شاهکار خلق کند. تنها عشق و ایمان است که شاهکار می‌آفریند. این قاعده درباره شاهکارهای فکری هم صادق است و بسیاری از آثار ایرانیان در بخش علوم و فرهنگ اسلامی شاهکار است. اما درباره شاهکارهای ذوقی و احساسی خیلی روشنتر و واضحتر است.

شاهکارهای صنعتی ایران در دوره اسلامی اعم از معماریها، نقاشیها، خوشنویسیها، تذهیب کاریها، خاتم‌کاریها، کاشیکاریها و معرقسازیه‌ها و غیره بیشتر در زمینه‌های دینی اسلامی بوده است.

این بنده به هیچوجه در صلاحیت خود نمی‌داند که وارد این مقوله بشود، افراد ذی صلاحیت باید در این باره داد سخن بدهند و خود موضوع یک کتاب مستقل است.

آنچه بر همه واضح است این است که شاهکارهای فوق همه در مساجد و مشاهد و مدارس و قرآن‌ها و کتب ادعیه تجلی کرده است، معمارها هنر خود را در مساجد و مشاهد و مدارس اسلامی بروز داده‌اند. همچنین کاشیکارها، خاتم کارها، کتیبه نویسه‌ها. گنجینه‌های قرآن که در موزه‌های مختلف کشورهای اسلامی و احیاناً کشورهای غیر اسلامی هست، ارج هنر ایرانی را در زمینه‌های اسلامی و در حقیقت جوشش روح اسلامی را در ذوق ایرانی می‌رساند.

ایرانیان نه تنها در ایران، در غیر ایران نیز آثار هنری و فنی اسلامی زیادی بوجود آورده‌اند، در برخی کشورهای غیر اسلامی که مسلمانان در اقلیتند مانند هند و چین آثار اسلامی زیادی هست که با دست ایرانیان بوجود آمده و سند اخلاص ایرانیان نسبت به اسلام است. ما در اینجا به همین اشاره قناعت می‌کنیم و تحقیق و تفصیل آنرا بر عهده اهل فن می‌گذاریم.

یکی از مظاهر خدمات ذوقی و احساسی ایرانیان به اسلام خدماتی است که از راه زبان فارسی به اسلام کرده‌اند. ادبا و عرفا و سخنوران ایرانی حقایق اسلامی را با جامه زیبای فارسی به نحو احسن آرایش داده‌اند. حقایق اسلامی را با تمثیلاتی لطیف مجسم کرده، و معانی لطیف قرآنی را در قلب حکایاتی شیرین بیرون آورده‌اند. مثنوی مولانا بهترین شاهد این مدعا است.

خدمات زبان فارسی دری به اسلام، خود موضوع بحث و تحقیق جداگانه‌ای است. اگر کسی در این موضوع مطالعه کند می‌بیند این زبان در طول عمر تقریباً هزار و دویست ساله خود در دوره اسلام بیش از هر چیز دیگر در خدمت اسلام بوده است. اگر کسی تنها درصدد جمع آوری اشعار عالی فارسی درباره توحید اسلام، توصیف قرآن، مدح رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و مدح اهل البیت (علیهم السلام) برآید چند جلد کتاب خواهد شد تا چه رسد با شعاری که در لباس غزل یا قصه یا پند و اندرز حقایق اسلامی را بیان کرده است.

شعر فارسی و نثر فارسی در طول دوازده قرن از مضامین قرآن و حدیث به

شدت متأثر بوده است، اغلب مضامین عالی عرفانی و موعظه‌ای فارسی ریشه‌ای قرآنی یا حدیثی دارد و تحت تأثیر قرآن و سنت راه تعالی را طی کرده است.

دشمنی برخی عناصر با زبان فارسی دری که گاهی با پیشنهاد بیرون کردن لغات عربی و گاهی پیشنهاد تغییر خط ابراز می‌شود همه برای این است که این زبان بیش از هر چیز دیگر یک زبان اسلامی است و نمایانگر فرهنگ اسلامی است. مبارزه با اسلام بدون مبارزه با این زبان البته در لفافه مبارزه با لغات بیگانه و یا خط معمول امروز میسر نیست.

مادر بحث از خدمات ارزنده زبان فارسی به اسلام نیز به همین اشاره قناعت می‌کنیم و بحث تفصیلی آنرا بر عهده دانشمندانی می‌گذاریم که از ما صلاحیت بیشتری دارند.

دو قرن سکوت؟!

خواننده عزیز! از آنچه در بخش سوم این کتاب خواند - هر چند به اختصار برگذار شده است - یک مطلب کاملاً دستگیرش می شود و آن اینکه عکس العمل ایرانیان در برابر اسلام فوق العاده نجیبانه و سپاسگزارانه بوده و از یک نوع توافق طبیعی میان روح اسلامی و کالبد ایرانی حکایت می کند. اسلام برای ایران و ایرانی در حکم غذای مطبوعی بوده که به حلق گرسنه ای فرو رود یا آب گوارایی که به کام تشنه ای ریخته شود. طبیعت ایرانی مخصوصاً با شرایط زمانی و مکانی و اجتماعی ایران قبل از اسلام این خوراک مطبوع را به خود جذب کرده و از آن نیرو و حیات گرفته است و نیرو و حیات خود را صرف خدمت به آن کرده است.

چنانکه می دانیم از سال ۴۱ هجری تا ۱۳۲ یعنی نزدیک یک قرن امویان بر جهان اسلام حکومت راندند. امویان، اصلی را که اسلام میرانده بود، یعنی امتیازات قومی و نژادی، کم و بیش زنده کردند، میان عرب و غیر - عرب بالخصوص - ایرانی تبعیض قائل می شدند، سیاستشان سیاست نژادی بود.

امویان حساسیت خاصی علیه ایرانیان داشتند که با سایر نژادهای غیر عرب مثلاً قبطیها، نداشتند. علت اصلی این حساسیت تمایل نسبی ایرانیان نسبت به علوین خصوصاً شخص علی (علیه السلام) بود، نقطه حساس سیاست اموی

جنبه ضد علوی آن است و نظر به اینکه سیاست علوی بر اجراء جنبه‌های ضد نژادی و ضد طبقاتی اسلام بود و طبعاً اجراء این اصل بر عرب خصوصاً قریش که خود را نژاد برتر می‌دانست دشوار بود، امویان از نخوت عربی و قرشی به سود حکومت خویش بر ضد علویان استفاده می‌کردند.

لهذا امویان با هر عنصر طرفدار علویین اعم از عرب یا ایرانی یا افریقایی یا هندی مبارزه می‌کردند، مطالبی که آل علی و پیروان عربشان از امویان دیدند از مطالبی که بر ایرانیان در آن دوره وارد شد بسی بیشتر و جانگدازتر بوده است. از سال ۱۳۲ که عباسیان روی کار آمدند دفتر سیاست ورق خورد. سیاست عباسیان تا زمان معتصم که عنصر ترک روی کار آمد بر مبنای حمایت از ایرانیان و تقویت ایرانیان علیه اعراب بود. صد ساله اول عباسی برای ایرانیان عصر طلایی بوده است. برخی وزرای ایرانی مانند برامکه که از اولاد بوداییان بلخ بودند و فضل بن سهل ذوالریاستین سرخسی، بعد از خلیفه بزرگترین قدرت بشمار می‌رفتند.

ایرانیان در قرن اول حکومت عباسی هر چند در رفاه بودند، ولی از نظر سیاسی جزء قلمرو خلافت اسلامی بودند و حکومت مستقلی نداشتند. اما پس از صد سال یعنی از زمان حکومت طاهریان بر خراسان و بالخصوص از زمان صفاریان حکومت مستقل تشکیل دادند.

البته این حکومت‌های مستقل در عین حال تا پایان خلافت عباسی تحت نفوذ معنوی خلفای عباسی بودند، مردم ایران برای مقام خلافت به اعتبار نام جانشینی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نوعی قداست قائل بودند و حکومت هیچ حاکمی را در ایران مادامی که منشوری از خلیفه نمی‌آورد شرعی و قانونی نمی‌دانستند، تا آنکه در قرن هفتم دستگاه خلافت عباسی برچیده شد و این جریان خاتمه یافت. پس از برچیده شدن خلافت عباسی، خلفای عثمانی در غیر ایران تا حدی نفوذ معنوی داشتند، ولی در ایران به علت تشیع این مردم و غیر

شرعی دانستن خلافت، به هیچ وجه نفوذی نداشتند.

برخی از مستشرقین و در رأس همه آنها سرجان ملکم انگلیسی دو قرن اول ایران اسلامی را - یعنی از حدود نیمه قرن اول هجری که ایران فتح شد تا حدود نیمه قرن سوم هجری که کم و بیش حکومت مستقل در ایران تشکیل گردید - به اعتبار اینکه در این دو قرن ایران جزء قلمرو کلی خلافت بوده و از خود حکومت مستقلی نداشته است، دوره سکوت و سکون و احیاناً دوره بردگی ایرانیان نامیده‌اند و نوعی جار و جنجال راه انداخته تا آنجا که برخی ایرانیان را تحت تأثیر فکر خود قرار داده‌اند.

اگر از دید امثال سرجان ملکم بنگریم، یعنی توده ایرانی را ندیده بگیریم و به تحولات فرهنگی و غیر فرهنگی ثمربخش بی‌نظیر که در همین دو قرن رخ داد و سخت به حال توده ملت ایران مفید افتاد توجه نکنیم و تنها طبقه حاکمه را در نظر بگیریم، حق داریم دوره‌ای را که ایران جزء قلمرو خلافت بوده دوره سکوت و سکون بشماریم.

آری اگر تنها طبقه حجاج بن یوسف و ابومسلم خراسانی را در نظر بگیریم که آن یکی صد و بیست هزار نفر را به باد فنا داد و این یکی ششصد هزار نفر را قتل عام کرد و مانند یک عرب متعصب نژادپرست نوحه سرایی کنیم، که چرا این ششصد هزار نفر را نیز حجاج که یک عنصر عربی است به باد فنا نداد؟ و یا مانند یک متعصب ایرانی سوگواری کنیم که چرا ابومسلم در جای حجاج نشست تا آن صد و بیست هزار نفر هم با دست توانای او قتل‌عام شوند، حق داریم که دو قرن اول را دوره سکون و سکوت از نظر ایران بنامیم، چون با مقایسه با دوره‌های دیگر تنها چیزی که مایه تأسف است این است که فی‌المثل به جای ابومسلم‌ها نام حجاج‌ها برده می‌شود.

اما اگر توده ملت ایران را، یعنی موزه گرزاده‌ها و کوزه گرزاده‌ها را، همانهایی که سیبویه‌ها و ابوعبیده‌ها و ابوحنیفه‌ها و آل نوبختها و بنی‌شاکرها و صدها

افراد دیگر و خاندان دیگر از میان آنها برخاستند در نظر بگیریم که استعدادهاشان شکفت و توانستند در میدان یک مسابقه آزاد فرهنگی شرکت کنند و گوی افتخار را برابند و برای اولین بار در تاریخ ایران به صورت پیشوای ادبی، علمی، مذهبی، ملل دیگر درآیند و آثاری جاویدان از خود باقی بگذارند و نام خویش و آب خاک خویش را قرین عزت و افتخار و جاویدانی سازند، این دو قرن، دو قرن خروش و نشاط و جنبش و نغمه و سخن است.

در این دو قرن بود که ایرانیان با یک ایدئولوژی جهانی و انسانی فوق نژادی آشنا شدند، حقایقش را به عنوان حقایقی آسمانی و مافوق زمان و مکان پذیرفتند و زبانش را به عنوان زبانی بین‌المللی اسلامی که به هیچ قوم خاص تعلق ندارد و تنها زبان یک مسلک است از آن خود دانسته و بر زبان قومی و نژادی خویش مقدم شمردند.

عجبا! می‌گویند: «در طی این دو قرن زبان ایرانی خاموشی گزیده بود و ایرانی سخن خویش جز بر زبان شمشیر نمی‌گفت.»

من حقیقتاً معنی این سخن را نمی‌فهمم! آیا زبان علمی زبان نیست؟! آیا زبان ادبی زبان نیست؟! آیا شاهکار ادبی سیبویه که در فن خود همطراز المجسطی بطلمیوس و منطق ارسطو در فن خودشان، به شمار می‌رود جز در این دو قرن آفریده شده است؟! آیا ادب الکاتب ابن قتیبه که آن نیز در فن خود یک شاهکار است محصول این دو قرن نیست؟! آیا شاهکار ادبی آفریدن مربوط به زبان نیست؟

خواهند گفت: اینها هر چه هست به زبان عربی است جواب این است: مگر کسی ایرانیان را مجبور کرده بود که به زبان عربی شاهکار خلق کنند؟ اصلاً مگر ممکن است کسی با زور شاهکار خلق کند؟! آیا این عیب است بر ایرانیان که پس از آشنایی با زبانی که اعجاز الهی را در آن یافتند و آن را متعلق به هیچ قومی نمی‌دانستند و آن را زبان یک کتاب می‌دانستند به آن گرویدند و

آن را تقویت کردند و پس از دو سه قرن از آمیختن لغات و معانی آن با زبان قدیم ایرانی زبان شیرین و لطیف امروز فارسی را ساختند؟ می‌گویند:

« زبان این قوم (ایرانیان قبل از اسلام) زبان قومی بود که از خرد و دانش و فرهنگ و ادب به قدر کفایت بهره داشت، با این همه این قوم که (به صد زبان سخن می‌گفتند) وقتی با اعراب مسلمان روبرو گشتند (آیا چه شنیدند که خاموش شدند؟)».

آقای دکتر زرین کوب که سؤال بالا را طرح کرده‌اند، خود بدان پاسخ داده‌اند:

« می‌گویند: زبان تازی پیش از آن زبان مردم نیمه وحشی محسوب می‌شد و لطف و ظرافتی نداشت. معهذا وقتی بانک اذان در فضای ملک ایران پیچید، زبان پهلوی در برابر آن فروماند و به خاموشی گرایید. آنچه در این حادثه زبان ایرانیان را بند آورد سادگی و عظمت « پیام تازه » بود و این پیام تازه (قرآن) بود که سخنوران عرب را از اعجاز بیان و عمق معنی خویش به سکوت افکنده بود. پس چه عجیب که این پیام شگفت‌انگیز تازه، در ایران نیز زبان سخنوران را فروبندد و خردها را به حیرت اندازد؟ حقیقت این است که از ایرانیان آنها که دین را به طیب خاطر خویش پذیرفته بودند شور و شوق بی‌حدی که در این دین مسلمانی تازه می‌یافتند چنان آنها را محو و بیخود می‌ساخت که به شاعری و سخنگویی وقت خویش به تلف نمی‌آوردند. (۱)»

پاورقی:

۱- دو قرن سکوت ص ۱۰۷ - ۱۰۸.

کوچکترین سندی در دست نیست که خلفا حتی خلفای اموی مردم ایران را به ترک زبان اصلی خود - البته زبانهای اصلی خود، زیرا در همه ایران یک زبان رایج نبوده، در هر منطقه‌ای زبان مخصوص بوده است - مجبور کرده باشند. آنچه در این زمینه گفته شده است مستند به هیچ سند تاریخی نیست، وهم و خیال و غرض و مرض است. زیبایی و جاذبه لفظی و معنوی قرآن و تعلیمات جهانوطنی آن، دست به دست هم داد که همه مسلمانان این تحفه آسمانی را با اینهمه لطف از آن خود بدانند و مجذوب زبان قرآن گردند و زبان اصلی خویش را به طاق فراموشی بسپارند منحصر به ایرانیان نبود که زبان قدیم خویش را پس از آشنایی با نغمه آسمانی قرآن فراموش کردند، همه ملل گرونده به اسلام چنین شدند، و چنانکه مکرر گفته‌ایم اگر کوشش عباسیان که سیاست ضد عرب داشتند نبود، زبان فارسی امروز که با زبانهای قبل از اسلام متفاوت است پدید نمی‌آمد. خلفای عباسی بهترین مشوق این زبان بودند، آنها مایل نبودند که زبان عربی در میان توده ایرانی رایج گردد.

بنی‌العباس شعوبیان را که ضد عرب بودند و در مطاعن و مثالب عرب کتاب تألیف می‌کردند تأیید و تقویت می‌نمودند. علان شعوبی کتابی در بدیهای عرب و صفات نکوهیده آنان نوشت در حالی که کارمند رسمی هارون و مأمون بود و در بیت الحکمه برای آنها کتاب استنساخ می‌کرد و مزد می‌گرفت، همچنین سهل بن هارون شعوبی که شدیداً ضد عرب بود و علیه عرب کتاب نوشت مدیر بیت‌الحکمه هارونی و مأمونی بود. (۱) همچنانکه قبلاً در فصل مربوط به زبان فارسی گفتیم، مأمون اول حاکمی است که شاعری پارسی گوی را فوق‌العاده تشویق کرده است.

پاورقی:

آری آن بود علت خاموشی گزیدن ایرانیان از پارسی گویی، و این بود علت رواج ثانوی این زبان و البته همچنانکه باز هم گفته‌ایم رواج ثانوی زبان فارسی، به هیچوجه جای تأسف نیست، بلکه جای شکر است: هر زبانی از خود لطف و زیبایی خاص دارد. زبان فارسی از برکت لطف و زیبایی خود و هم از همت و ایمان ایرانیان پارسی گوی خدمات بسیار ارزنده‌ای به اسلام کرده است. ادوارد براون منصفانه خود را از غرض رانیهای امثال سرجان ملکم برکنار می‌دارد، وی می‌گوید:

« دو کتاب تاریخ ایران است که انگلیسها بیشتر با آن آشنا می‌باشند: یکی کتاب سرجان ملکم، دوم کتاب کلمینتز مارکهم. در این دو کتاب دوره تحولی که در فاصله بین فتح عرب در قرن هفتم میلادی و تشکیل نخستین سلسله مستقل یا نیم مستقل ایرانی (طاهریان و صفاریان) بعد از اسلام در قرن نهم میلادی (قرن اول و دوم هجری) پیش آمد، به‌طور سطحی و ناقص مورد بحث واقع شد ... و حال آنکه از بسیاری جهات بیش از سایر ادوار جالب بوده است، و از نظر علمی و معنوی بارورترین کلیه ازمنه تاریخ ایران است ».^(۱)

ایضاً پس از بحثی درباره سلمان فارسی می‌گوید:

« سلمان یگانه شخصی است که از میان ایرانیان وارد جمع معزز و محترم اصحاب گردیده است و بسیاری از علمای بلندمرتبه اسلام نیز از روزهای نخست از نژاد ایرانی برخاستند و عده‌ای از

پاورقی:

۱- تاریخ ادبیات ایران، ترجمه فارسی، ج ۱/ ص ۳۱۱ و ۳۱۲.

اسرای جنگ مانند چهار فرزند شیرین (ابن سیرین و سه برادرش) که در جلولا اسیر شدند، بعد در عالم اسلام به مراتب شامخی رسیدند. بنابراین قول کسانی که مضمون سخنشان این است که پس از استیلای عرب بر ایران تا دو سه قرن ایرانیان فاقد زندگانی علمی و معنوی بوده‌اند به هیچ وجه درست نیست. بالعکس، آن دو سه قرن دوره‌ای است بسیار جالب توجه و مهم و از این حیث عظیم‌الظنیر است، امتزاج ادوار قدیم و جدید است، دوره تحول آداب و تطور مراسم و سیر عقاید و افکار است، ولی به هیچ وجه دوره رکود و سکون یا مرگ نیست». (۱)

از مشخصات این دو قرن این است که شخصیت‌های مسلمان ایرانی علاوه بر شکفتگی استعداد علمی و فرهنگی و کسب افتخاراتی از این نظر، از جنبه مذهبی و دینی خود را به مقام قداست رساندند در حدی که مورد احترام فوق‌العاده مذهبی ملل دیگر قرار گرفتند و هنوز هم در کتب اسلامی، مخصوصاً در کتب غیر ایرانی و غیر شیعی نام آنان در هاله‌ای از قدس قرار گرفته است. در اقصی بلاد اسلامی مردم نام آنها را با احترام فراوان می‌برند. این دوره از نظر علمی و فرهنگی در ردیف اول است و اما از جنبه کسب قداست و احترام مذهبی برای ایرانیان قطعاً بی‌رقیب و بی‌نظیر است.

اگر بخواهیم محصول این دو قرن را روشن کنیم باید نظری به جامعه ایرانی از حدود دهه سوم قرن اول هجری که ایران به دست مسلمانان فتح شد تا حدود دهه دوم قرن سوم هجری که طاهریان در خراسان نیمه استقلالی یافتند و بلکه تا حدود دهه ششم قرن سوم که صفاریان استقلال یافتند بیفکنیم و

پاورقی:

نتیجه گیری کنیم.

البته از این نکته نباید غافل بود که تازه در عهد صفاریان و سامانیان و غیر هم نیز بسیاری از دانشمندان ایرانی که استعداد خویش را به ظهور رسانیده‌اند در ایران و حوزه حکومت ایرانی نبوده‌اند غالباً در عراق و احیاناً در حجاز یا جای دیگر می‌زیسته‌اند.

بگذریم از سلمان فارسی که افتخار صحبت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را کسب کرده و به شرف «مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ» نائل آمده است و از نظر مسلمانان شیعه افضل صحابه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) است و از نظر غیر شیعه در ردیف کبار صحابه است و نام نامیش در دیوار مسجدالنبی می‌درخشد.

از این مرد بزرگ و بزرگوار می‌گذریم، سایر ایرانیان نامدار را در نظر می‌گیریم و چون طرف سخن ما کسانی هستند که با مقیاس احساسات ملی و ایرانی با ما سخن می‌گویند، ما عجلتاً با احساسات شیعی و حتی با احساسات اسلامی خودمان کاری نداریم، تنها از جنبه افتخارات ملی مطلب را محل بحث قرار می‌دهیم. می‌خواهیم اجمالاً ببینیم این دو قرن چه امکاناتی و چه افتخاراتی برای ملت ایران و ملیت ایرانی کسب کرده است.

در این دو قرن، گروهی از ایرانیان به واسطه پیشوایی در قرائت یا تفسیر یا حدیث یا فقه به مقام پیشوایی دین و قداست مذهبی در میان ملل دیگر نایل شدند و در حال حاضر در حدود پانصد و پنجاه میلیون مسلمان (مسلمان غیرشیعه) بدانها از جنبه مذهبی احترام می‌گذارند. نافع و عاصم و ابن کثیر و محمد بن اسماعیل بخاری و مسلم بن حجاج نیشابوری و طاوس بن کیسان و ربیعۃ الرأی و اعمش و ابوحنیفه و لیث بن سعد از این طبقه‌اند.

لیث بن سعد همان ایرانی است که مفتی مصر شد و در سفری که به حج آمد، سفیان ثوری (از مشاهیر درجه اول فقهای عامه که خود عرب عدنانی است)

تقدیم به روح بلند استاد شهید

مرتضی مطهری

تقدیم به محبان اهل بیت

تقدیم به رهروان راه حق

تقدیم به تشنگان حقیقت

تقدیم به آنانی که سرابها

را نهاده با کوثر عشق خود

را سیراب می کنند

عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ

ساعت : ۲۳ / ۱۳

روز : پنجشنبه

۱۴ / دی ماه / ۱۳۹۱

کرمرضا خزلی

یار مهربان

www.baghemino.com

baghemino.1339@gmail.com

Tel:09125411283-09356411283

کتابخانه شخصی